

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظری غریبی است که از خطر طرد دلارای او عرصه خالت شمیم کل و هنر بگرد و عنوان
بدیع بیان ستایشی که از فروغ جواهر در صبحش کردن و کوشش فلک زینت دیگر کرد
بنام نامی پادشاهی موشع و عزیزین است که باقتضای حکمت بالغه در کارخانه صنع
لا ریب از مشتی خالت یکسکرام پاکت فرید و بس از چهل صباح تمجید و تشریف
یداللهی و شایب رحمت بران تربیت لیلای روح را که جوهر است مجرد از نظره
حوادث و منوح سوانح در کالبد حیولانی او رخصت جلو فرمای و جهان را بی
و چون اعظم ملوکش در ملک بدن اذن فرمان روایی داد و آن قصر ملکوتی بهر
بوجودده خادم ذوالمفاخر که قوای باطن و ظاهرش خوانند معبود ساخت که بطلبه
معرفت و تمیز حق از باطل حقوق ادرار کشاید و طایر فهمش سیال تبحر دیگر نگردد ایوان
روحانیان براید و تازیان آینه و محامد تحفه استان خواجه کائنات و افسر موجودات
و تار بارگاه شاه اولیا و فخر اوصیا و اولاد او باد که ضیوت ندی و لبوت
و بدور سما و شومسنا و باعث ایجاد انجم و افلاک و سر برارای تختگاه اب و خاک
تا باد صبا هر سحری غلبه ساو بلبیل از عشق کل در نواست اما بعد امروز جواهر
مجردات در مباحات و ذوات جامع امکان در نساط و ذرات عوالم آکوان در انبساط
سراسر میل تکبیل میبندد و بالتسبیح و تهلیل میگویند موجود نفوس و عقول و منابع
ابداع و تکوین عرصه زمین را بهر وجود سلطان سلاطین قهرمان الماه و الطین
از آتش و تزیین داده است مبشر رحمت و منشر رافت ابواب عیش و راحت

براحت و درهای سرور و امنیت بر چهره امال جهان بن کشته جهان بنانست
و زمین بهشت بر پشته شاه اعظم مالک رقاب امم خضر و ترک و خیم قرمان فرمای
بنی لوم بر تخت پادشاهی خسر و پست در و پس دل آفتاب نیست بمقام ظل عرش
جلالت کرسی اقبال آفتاب جمال ماهتاب کمال مهر و نور و ال با به عظمت سایه
حشمت مایه شوکت زینت دولت رزم رانصرت یوم بخت دولت و دولت و دولت
روح و سلطنت را آرام و سلوت طبع را ساحت بر بیان را صاحت و بلاغت
حسب را شرف نسب را ادب سپهر را بلندی و قد و زمین را اوج و صدر
انجم را صبا مردم را باقا جوهر در او فاعل را اینه صفادش را و مول اجل دوست را
حصن امل گناه کار را حصن عمل جسم خسته را روح کار بسته را قوچ انجا که دست
همت بر آرد جهان تا جهان غرق ناز و نعیم است انجا که بای سحر و فساد در کران
تا کران شعله نار جهیم بر تخت مرصع نگر عرش معظم در ایوان سلطنت بین عالم جان
و جان عالم طغیانی افرینش کوه در بای دانش و پیشش حضرت قحطی سه
کز وجودش از ازل بقدر روح قدس و ارواح مطهره ساختند * لا زال خلال
تعالیه علی مفارق الانام الی یوم القیام سبحان الله این چه میخورد پست و خیال خام و با نخریدی
او صافش چگونه در بیان آید و تعداد محامد اخلاقی بر زبان از جمله نسر رحمت
و بشر عطاوت انحصرت که بر اهل اذربایجان منتی نهاده و در دولتی کشاده
و صلائی نعمتی داده ملک زاده جهان داور عدل کسرت و پادشاه زاده مظفر داد
او را حامی اسلام و ملجاء انام و مایه امید خاص و عام کرده جشید سلطنت خوشبید
است و بانی معدلت نوران خورشید مهر فرشته سیماد ریاست داور مهر طینت
کوه بر این دریا سلطان سلاطین کلان رفت و احسانت نایب السلطنه لعل رخشان
من کان شاهنشاهم تکبیر بر ازنده بخت است شاه زاده با به کسین سطر ازنده تخت

روزگار از دولت آن در اهتزاز است و قته از سیاست این در کلاز سهادر استان
انحضرت زمین ساست و دلها با ارادت این در راه پیمای ملک است ملک است
است ملک زاده ازاده را نزهت نفس ملکی * حضرت عباس شاه آنکه در ایوان *
دست چو دریای او ذخیره کان برد * امید که ماد ووران را بقا و ماه و انجم را نصیبت
این دولت را افت زوال مباد و کمال این شوکت را عین الکمال مر ساد بمحمد و اله
الاجاد * هر سه جهان بدین نسق و کار جهان بنان بدین رونق * که فرمان از ایوان
سلطنت برین بنده بی بضاعت حاوی و اوراق ابن نجفعلی عبد الرزاق رسد که
با عدم فصاحت و استطاعت بتحریر صوادراحوال خجسته مال بردازد و مجلس انار
دولت جاوید قرار تاج افتخار اخبار سلف سازد و این بنده بمفاد اللہ و سید و
مجملی از مائر عهد هابون و صادرات احوال و اوضاع دولت روز افزون و نواب امرای
منتسبانه و سخن پردازی و اطسب میل و ایجاز محمل برشته تحریر و تقریر بر کشتی
و صوادراحوال و اوضاع اعلی حضرت شاهنشاهی و کیفیت مجاهدات و محاربات
نواب خلافت پنهانی را بر صفحه بیان به معاونت بنان در قلم آورد و این کتاب را موسوم
بنام سلطانیه گرداند و در افتتاح سخن نظم کلام بسته بشرح احوال طایفه جلیله قاجار
است و سلسله نظم سخن مربوط بدلائل تن حسب و نسب الطایفه شہامت شعاری
جلیل خسر و نبیل از اعز و واجله اترک جلایر و جلایر از نبرون و سابانویان از جلایر
است و سرتاق پسر سبابا و قاجار پسر سرتاق نویاست و در میان طوایف ترک قاجار
سه طایفه بوده است یکی از سلدوس و یکی از تکقوت و یکی از جلایر آنکه
از سلدوس است بایران نیامده است و آنکه از تکقوت است طایفه جزوی بقدر سی
چهل خانه بسیار طوایف مغول پیوسته در میان اهلای نام و نشان شده و آنکه از جلایر
است صاحب دولت و شوکت شده اند و از کنار رود جیحون تا حدود ری در زیر

زیر حکم و فرمان سرتاق بوده و او بفرمان اباقاخان باتاییکی ارغون خان مغرز
چنانکه عنقریب بیاید و ارغون تربیت یافته اوست و مملکت سرتاق که شخصی او
بوده از قزل آغاج مغان متحد و دینشاپور است و او در جرجان مرثشت و نلباش
در جرجان و مازندران زیاد شد و در عهد غازان خان و سابق بران از هزاره
خاص از تومان تاججو بود بعد از آنکه غازان خان پسر تاججو را ایسا سارساند تومان
تاججو را بقاجار مقوض کرد و نهایت عزت و اعتبار پیدا کرد و ولایات بدرش
در دست او بود و در قدم فرزندان جلایر را کویانک می گفته اند و بلغت
ختایان عبارت از خان بزرگ و پادشاه باشد و طرف دست چپ لشکر قیامت
از طوفان سپهر چنگیز خان را التان داشته اند در قلعه کشاپی و دشمن شکنی و شپراو
رئی و خصم افکنی مشهور و معروف بوده اند و در عهد چنگیز خان بزرگ ایشان
موقلی کویانک و در زمان او کتایقان پسر او بوغول کویانک بر جای بدر بود و آثار
شهامت ظاهر می نمود و در مدت دولت قبلاقان هتون نویان از ایشان امیر بزرگ
بوده و ایلو که پسر بزرگ قدان از قوم جلایر باشد که بیکران که در ظل رایت او بود
بفرمان چنگیز خان بر تبه اتاییکی او کتایقان سر بلند از چند گشته و اتایک بمعنی
له باشد و امیر ارغون را که از امرای بزرگ بود بر او نوازی و خدمت بایلو که داد که
تابع امر و نهی او و کوش بر فرمان او باشد چون امیر ارغون مردی فصیح و عاقل
و دلاور بود کار او بالا گرفت و از مرتبه اقران و کفایت گذشت و در عهد منکوقان
منکسار نویان از جلایر بزرگ یا رخو چنان که بمعنی امیر دیوان و گناهکاران را سخن
پرس و سیاست رسان باشد و حکم یاساد فرمان او میگذشته و اروق و بوقا
پسران کلای باهلا کوخان بایران آمد و ملازمیندگی اباقاخان بودند و بنیبت ان
پادشاه و الاجاه پسر بزرگ شدند و سرتاق نویان پسر سباز نویان که در زمان طفولیت

ارغون خان در خراسان نومازندران امیر الامر بود پسری داشته قاجار نام نسل قاجار
از وست و ابتدای نوالد و تناسل این سلسله علی‌مدرمانندران و استرآباد و خراسان
از فرزندان قاجار شده وقتی که مرکب فرست یافت و خانه چنگیز خان را غارت کرد
خاتون چنگیز خان را که بجوچی استن بود پیش او نیک خان فرستاد و چون او نیک خان
با یسوکا بیاد رسید چنگیز خان را باطه دوستی و محبت از قدیم الایام داشت او را
فرزند میخواندند خاتون را چون عروسان پسر خویش بتقریب مهر بانی نکرسته احترام
او را منظور داشته در باره او شفقت و عطوفت مبذول نمود امر او را گفتند که
خاتون را میباید مستجاب داد که عروس من است نسبتاً که بچشم خیانت بروی
نکرستن چنگیز خان چون این مرد می‌وادمیت از و دید و ملاحظه حقوق درین
و بزرگ منشی از او نیک خان مشاهده کرد سبب آنی بود سر آنی که جدا قاجار و محرم
اسرار و منظور نظر اعتبار پادشاه جهان دیگر قهار بود نزد او نیک خان بطلب خاتون
فرستاد او نیک خان سبب آنی را بنظر احترام و جلالت دیده مقدمش را اگر می‌شمرد
و خاتون چنگیز خان را بوی سپرد و او عازم بندگی شد از اتفاقات خاتون را در راه
در زادن گرفت و جوچی خان بوجود آمد چون راه مخوف بود بحال توقف و در نیک
و ترتیب کهواره و لباس نیاقت قدری از دختر کرد مطلق نور سیده را بچهره گرفتند
و در بغل آورده با احتیاط تمام نزد پدر بردند تا اعضای او بدر دنیا بد و متالم نشود
و نام او را ببلدن سبب جوچی نهادند یعنی ناگاه در وجود آمده چون دولت چنگیز خان
و شوکت مغول پسر آمد شیخ حسن نویان و پسرش سلطان او پس از قوم جلایر که
نسبت خویشی با سلطان غاران و سلطان محمد خلیفه داشتند مدتی در ایران
سلطنت کردند و مائراشان در کتب تواریخ مذکور و مسطور است القضا طایفه
قاجار مشهور بشهامت و صرامت و در ایام سلطنت شاه اسمعیل صفوی و شاه

شاه طهماسب بجای ایل امور سه سالاری و سرحد داری سپریند و در عرصه جهان
به بلندی همت و روح و شوکت سرافرازوار چند بودند چون نوبت سلطنت پشاه
عباس ماضی صفوی رسید از کثرت و عدت آن جماعت اندیشه مند گشته جمعیت
ایشان را متفرق ساخت جمعی را بهر و کوچانیده در برابر او زبیکه باز داشت و جمعی را
بکنجه و ایروان مامور و جمعی را در استرآباد که موطن اصلی آنها بود در مقابل ترکمانان
در حفظ شعور آنها نام زد فرمود * بیان حالات جدا اعلای خانان کشور کاشغری قحطی خان
* جدا اعلای خانان سلیمان مکان جمعی از طایفه میموت را برداشته بر سر قلعه مبارک
باد رفت و از دروازه اصلیس یک قاجار پرناک سرکشگی باشی که با قحطی خان
استانی تمام داشت داخل قلعه مبارک آباد و بر سر محمد خان ترکمان و بهز احمد و زیرو
ریخته شریذ و رابعدم آباد فرستادند بعد از این حال کاران بلند اقبال بالا گرفت شهر
استرآباد را دار الاماره خود فرمود در آن او ان شکریک نام کرد جهان بیگلر که
بند رسک و رامیان استعلا داشت و نعدی و اجماعش برون از حد و انتها
و مرتکب اتلاف جمعی از اشراف می شد سران قاجار از مشاهده این حالات بخدمت
نخستین شتاقند استدعای قبول ایالت و امارت آنجناب نمودند آنحضرت از این امر
تجاشی کرد بالاخره فضلعلی بک شام بیاتی و محمد حسین خان قرامسالو و محمد تقی
بک سرکشک با سایر عظام و رؤسا آنحضرت را بر مسند امارت نشاندند در رکاب
نواب قحطی خان بدفع شکر کرد راه سپار وادی نصرت و اقتدار او و ابعاد از عمار به
و مقانله بسیار که بکامش شربت شیرین کوار حبه راتینتر از حنظل کرده بودند
بضرب شمشیر بلاد زهر ممت چشاندند و از تنک جانش رهانیدند و بعد از این
حالات فضلعلی بک و محمد تقی بک در حق نواب قحطی خان بداند بشیده سزای خود
دیدند و رخت به بیغوله عدم کشیدند نواب قحطی خان بعد از دفع خصام و استیصال

بدخواهان روی بساختن مهمات استرآباد و حوالی و حواشی آن خطه ارم بنیاد نهاد
* رفتن قحطعلی خان سردار برای دفع افغانه باصفهان به بدشاه سلطان حسین صفوی
* نظر باخلاص و ارادتی که بدو در مان صفویه داشت هزار کس از پردلان قاجار
و خصم افکنان جلالت آثار برای دفع افغانه قدمها رکب محاصره اصفهان مشغول بودند
شتافت شاه سلطان حسین را محصور افغانه یافت هر روز بمحلات مردانه
و محلات دلبرانه مینمود سر و اختیومه بسیار در اصفهان بنظر بادشاه مهرسان بدشاه
سلیم القلب و امرای بیعقل و رای بود این کار را با ایستی که از تابدلت الهی دانند
و در حضرت شاه شجاعتهای او را جلوه ظهور و بروز بخشند و او را باعامات و فر
و خلاج ها خرم قوی دل و ثابت قدم سازند و خود نیز زاندر و ن آماده حرب افغانه
بوده بدفع دشمنان دین و دولت پردازند از سوختن پیر شاه چنین نمودند که طایفه
قاجار جمعی جلالت شعارند و سپهران پیشه بیکار و قحطعلی خان نیز یاد های سروری
در میدان دلآوری پانهاد و رایت استعلام در میدان کشور گیری کشاده هرگاه
در از این خدمات و دلبریهامورد تحسین و احسانی شود ضبط جناب او بدشواری
دست دهد شاه سلطان حسین را که روز دولت تبر بود و بر بخش آثار ذلت
و بکبت چهره آقا و یل ان بی شعور ان را بسندیدن اعتنا و اعتباری در کار ایشان
نفرمود نواب قحطعلی خان از اقوال و افعال ان ناقبولان از رده شده دل امبد و ارش
ریش و از مال کار انهاما بوس شده راه دیار خویش پیش گرفت افغانه باصفهان
استبلا یافتند رسد بانجا که رسد فوج کثیر با اشاره اشرف افغان بطهران رفته
ملک دیر از ظلم و بیحسابی نمونه شهر ری ساختند نواب قحطعلی خان ذرا بر ابراهیم آباد
و رامین بالشکر و ظفر قرین افغانه را استقبال و از ظهر تا شام که بود اردو در میان
واقع بود شام دو لشکر بار امکاه خود شتافتند در همان شب بنواب قحطعلی خان خبر

خبر رسید که شاه طهماسب را که پیش از تسخیر صفهان برای چاره کار بیرون
فرستاده اند بمانندران رفته در سنه هزار و صد و سی و هفت در بلده اشرف جوای
عز و شرف است نواب قحطلی خان بسبب ارادتی که با خاندان صفویه داشت از
ابراهیم ابادلوی المغار را در حرکت آورد و در راه بخردمش عرضه داشتند که
امرای شاه طهماسب از مراجعت نواب قحطلی خان که بطرح و عتاب واقع شد
بسعایت و بدگویی دل شاه طهماسب را از نجابت نواب قحطلی خان از شدند
ایضا قتل منع عزیمت کرده راه استراحت گرفت و امر پادشاهان و سوسه پناه طهماسب
کردند که با سردار در اشرف ماندن در آن صفت جلال و قتال برار است و جنگ
سلطانی روی داده قتل پند نهایت تقدیم اتنا امرای به قتل و رای هر یک بکوشه
متفرق شدند و شاه طهماسب با دست سردار آمد و دستگیر کردید قحطلی خان
باز ترک از آمدی و ارادت ز کرده رسم تعظیم و تکریم بقدیم رسانید و شاه و آلا
جامه را با سوار بر باد برده اسکر عظیم احتشاد کرد و در و کاب شاه امیر اسب بزم خراسان
گشته ارض اندس را بچینه تسخیر در آوردند در آن اوقات زار شاه نزد شاه
طهماسب آمد نواب قحطلی خان را نعل امر خود داشت و در کار نفع و سعایت
نجاب نشست و با جمعی از امرای شورینه رای میدهد گشته در چهاردهم شهر صفر
سنه هزار و صد و سی و نه قحطلی خان را از میان برداشت و بنهی که در نظر داشت
در اندک وقت تریقات عظیمه کرده افغان را از صفهان و شهرها از رومیه را ازهاوند
و از ربایجان و روسیه را از کبلان بیرون کرده بنسخه پهنند وستان لتکر کشید
بی اندیشه از این وان عذر شاه طهماسب را خواست و در وادی عده بقحطلی خان
رسانید * در میان حالات کفایت خاقان خلدی که آن عمده حسن خان * نواب
قحطلی خان دوله والا که داشتند یکی خاقان خلد اشکان محمد حسن خان

و دیگر محمد حسن خان که در طفلی جهان ناپا پدیدار را بدرد و در فرمود محمد حسن
خان که خلف مہین و فہر زہ چرخش زیر نیکین بعضی اوقات در استر آباد و برخی
از ازمہ در میان طایفہ ترکمانہ نشو و نما میکرد و روزی در ایام جوار و آغاز طراوت
کلزار زندگانی با محمد زمان بیگ ولد محمد حسن خان قراوسالو بر سر آب دوانی
منازعہ و گفتگو کرده از رزہ و دل کران روی با حاشام ترکمانہ بغداد و جمعی از اترک
و ترکمان فرہام آورد و بر سر استر آباد رفت و شہر را گرفت و محمد زمان بیگ
کہ بنیابت پدر در شہر منصوب بود بگریخت و خود را بہ بھود خان رسانید
و در ان اوقات بھود خان از جانب نادر شاہ افسار سردار و سرحد دار استر آباد
و مازندران بود و باشش ہفت ہزار کس در کنار اٹک تمکن داشت سردار تیغ
ستیز را تہنہ نمودہ روی با استر آباد ہاد و در ساحل رود کرکان میدان قتال و جدال
اراست و از نزاع طریفی بنستہ شکست خورد و بگریخت و این خبر در موصل بنادر
شاہ رسید و محمد حسن خان قاجار را تعیین نمود محمد حسن خان با سپاہ ابواب
جمعی بھود خان و مردم استر آباد بشہر رقبہ استر آباد را خراب و از سر مردم شہر کله
منار ترتیب نمود و جمعی از طایفہ قاجار را بقتل رسانید محمد حسن خان مجال تلاقی
و تلاقی نیافتہ باز بدشت برگشت تا زمانی کہ قصر وجود نادر شاہ از تیغ اترک ہتاک
زیروز برگشت جناب محمد حسن خان از دشت ترکمانہ با استر آباد برگشت
و استر آباد را مقصد و لت ساختہ مازندران و کلان را بجمطہ تصرف آورد قریب بہ
پست ہزار لشکر منتظم گردانید مشہور است کہ نادر شاہ بجنس علی خان معبر الماتک
میگفتہ کہ با قوت چہار دہہ مثقالی دبدہ کفتہ بودہ است کہ ندیدہ ام میگفتہ است کہ
با قوت چہار دہہ مثقالی محمد حسن خان است کہ از دست ما بیرون رقبہ خلاصہ
روز بروز دولت و اقبال محمد حسن خان در از دیاد بود تا اینکہ کریم خان زند با چہل

هزار پیاده و سواره از الوار و بختاری جمع آورده روی باستر آباد نهاد هر روز
توابع محمد حسن خان لشکر بیرون فرستاده کله کله از سپاه الوار گرفته می آوردند
در عرض چهل روز بانزد هزار نفر از آن جماعت در دست تاجدار قاجار ناچیز
شد سوای اینکه دمد و آتزرده هزار نفر گرفتار و اسیر کردند تقدیر بودند و شجاع الدین
خان زند بشیر شیباغان نظر مند مقبول و کریم خان بنه و آخر و ق و توغخانه و زنبورک
خانه و اسباب سلطنت را گذاشته رخت از کنار استر آباد برداشت و بجانب اصفهان
نکار و آنکه بر گشت کسب بیحساب نصب خسرو بلند جناب گشته اراده سفر
هراق فرمود و از استر آباد با شرف ما ز ندران توجه فرمود و در آن اوقات که کریم خان
زند بر سر استر آباد بود جماعت لاریجانی با نهار خدمت کساری بلتکر الوار پیوسته
بودند بعد از مراجعت کریم خان سر از اطاعت بچند طبل یا غنچه کوری کو فتند حضرت
سلطان محمد ولیخان را با مقیم خان ساروی حاکم ما زنده را بر آنکه بزرگی پاک دامن
و مردی با غنچه و بلند همت بود بدفع لاریجانی نامزد فرمود لشکر بر سر اهل ما ز ندران
رفته پیش از آنکه بالاریجانی حرب واقع شود عهد و لیخان از سر بد نفسی و سرارت
در ولایت امل بنای بد سلوکی نهاد و دست بناموس و عبال و اطفال مردم امل کشاد
اهل ما ز ندران بحر کات محمد ولی خان تاب بناورده او را گرفته مجبوس کردند
و جعبتی فراهم آورده نزد مقیم خان رفتند او را بر خود امین نمودند و طبل یا غنچه کوری
بلند او ساختند و در ساری اقامت نموده بخود بنمای پرداختند حضرت سلطان از
اتسرف بی نه و آخر و ق حرکت فرموده بر سر مقیم خان و اهل ما ز ندران ناخت مقیم
خان از زخم زنبورک از یاد آمده دستگیر شد و اهل ما ز ندران متفرق گشته
بچنگال فرار کردند و مقیم خان با مرسلطان در آتش سوخته گشت و چند نفر از
معارف ما ز ندران مصادره و موخنده فرمود بیست هزار تومان بضرع مصالان

شدید داده خلاص شدند و بعضی بقتل رسیدند * آمدن شاه بسندخان افغان بهرم
تسخیر استرآباد و شکست او در دست حسین خان قاجار و دلپران ظفر بنیاد
و تسخیر کیلان و قزوین و قتال با کریمخان زند و تسخیر اصفهان * احمد شاه ابدالی
قدهار اقتدار بی شمار یافته بتسخیر خراسان پرداخت بعد از تسخیر ارض مقدس باز روزه
هزار از آقاخان شاه بسندخان افغان داده بهرم استرآباد بسزوار آمدند ابراهیم خان
بغایری و هجسی خان کرد و علی خان قلمچی و چندین دیگر از خوانین خراسان باهمل
و هشیرت خود کوچیده بدامغان آمدند نواب سلطان محمد حسین خان دولوی قاجار را
که از اعظم امر بود با خوانین خراسان و چهارده هزار کس از دلپران بدفع شاه
ببندخان بسرداری مامور و بعد از تلاحق فریقین شکست بر لشکر افغان افتاد شاه
ببندخان نازند احمد شاه ضبط عنان خود نتوانست نمود بعد ازین فتح نمایان نواب محمد
حسن خان باجهوش بحر خروش از مازندران حرکت فرمود و با کریم خان مصاف
داد محمدخان بی کله زند را که مقدار کف دستی کله او را شمشیر برانیده بود و مشهور
به بی کله شده از شجاعان بود و کار و بعد از کریم خان از پروردل ترود لا و در ترکی نبود
با هفتاد تن از امرای زند که گفته بشهرساری فرستاد و اصفهان را تصرف آورده
در کلون آباد با کریم خان زند اتفاق مصافح افتاد و او را شکست داد مصافح ناوین
اماد تا آگه ن روزبان اهالی اصفهان شایع و دایراست * محاربه نواب محمد حسین خان
با اردخان افغان و شکست دادن او * از اردخان افغان از دریا بپیمان را بدست
آورده در شهر ارومیه مقروماوی داشت سلطان روی بتسخیر از دریا بپیمان خاد
و از اردخان بیایست هزار کس از آقاخان روی بعرمه کارزار و پای بعرمه که کر و دار
خاد چون کوچ آقاخان در ارومیه بود در سرناموس اظهار جلالت و لجاج مینمودند
لشکر سلطان از برابر ایشان بر نشست حضرت سلطان از مشاهده این حال براشفته گشته

کشته لشکر را بمیدان راند و بای جرمت و جلالت در میدان دلبری مقسومه قاضیه را
شکست قاضی داد از اذ خان با کوچ و معدودی از خواص بصوب قنقلس فرار نمود
سلطان والا شان بجمع او ری قاضیه برداخته هزار خانوار از افغان و اوزبک کوچانده
از راه کبلان باز ندران فرستاد و با حشی انبوه و لشکری کوه شکوه از عراق به فارس
شکفته کریم خان ز ندراد در شیراز محاصره کرد در آن حالت جمعی از امرای عاجز را سر
بمخالفت را آورده شیوه خلاف و نفاق ظاهر ساختند در دو پی بدان عظمت متفرق
و پایشان شدند نواب محمد حسن خان از شیراز باز ندران عنان بر یافت در سنه هزار
و صد و هفتاد و دو در دست دوسه تن از طایفه قاجار شربت شهادت چشید
کریم خان را وقوع این واقعه مایه سروری آمد و حدوث این حادثه سبب برتری
یکه و مرز تارک برداشتن تاج یکقوم را جواهر بستند بر چین کشور عراقش
مسلم شدند نطاول باز ندران و طبرستان را ندراد کشور استرآباد را که دار الاماره
ن سلسله جبله بود برپایشان ساخت و رشته ان عقد را بدست جبارت از هم
کینت و لالی یتیمه تیمه بازی شهر یاری را بدست دشمنی و عدوان از هم
ریخت بعضی از ان دراری فلک خلافت را در دار السلطنه قزوین ممکن و برخی را
در دار العلم شیراز محل استقرار داد و جناب قهرمان جهان ابوالنصر محمد شاه و ابو
الفتح و الظفر حسینقلی خان را که هر دو در یک صدف وارد شد اولاد محمد حسین خان
آوردند یکی اعلی حضرت سپهر مرتبت را هم آگرم و یکی بدر شهامت توأم است نزد
خود نکلمه داشته در جلایا امور جهان ندری استعانت و یاری از راهی زین ایشان
می جست در سریر سلطنت مجلس بودند و در حریم مشورت انیس نواب حسینقلی
خان باذن کریم خان روانه استرآباد گشته دو ساله مستعلاش سبک عنان
و بیخ تقاضی ایشان بود مخالفین بدر را بقامت طعمه شمشیر ابلار و با کریم خان

مخبریت اسکار ساخت عاقبت بدین محمدخان سواد کوهی ایست تاخیز از وائی روح
پرداخت چون حضرت حق جل و علا را منس بار در حد در عالم کون و فساد متوسط
بزود این عالم پناه داشته بود و رایت دین داری و عدل و داد این خسر و جهاندار
را در مضار قضای دست حفظ مقدسان ارض و سما افزایسته اعلی حضرت جشد
شوکت دار در رایت اسکندر ایت در شب پنجشنبه هجدهم شهر شوال سنه هزار
و صد و هشتاد و پنج هجری عمره جهانرا از تبر و وجود سعادت امود نمود و مزین
فرمود و ایده دولت پستان کامکاری بیگامش نهاد و عربی قدرت تیمه سلطنت
بر بازوی مبارک کور بست عزیمت خزان عالم قدس بزجان با کماشش برای دفع عین
ذکمال اینه و آن یکبار خواندند و کار گذاران کار که قضایه در بر فرق همایون
میان زنت می نوش در هم و دیدت مهر و ماه برای تشار افشاندندان سر و بوستان
رولت و تازه فعال کار از رالمسنت و خلافت باسم مبارک جدا محمد خود قحط علی خان
ساب نرادمسی کردید چون سالی چند برین بگذشت زمان حیات نواب حبیبقلی
خان از مواضع چند تنه از ترکها بیوت بسرا آمد * بیان فتوحات و مقامات ساداتان
مغفور محمد شاه بعد از فوت حاکم یغان زند بر سبیل اجل از قرار سابق همین کتاب
تارمان شهادت انجذاب * که یغان زند در روز سه شنبه سیزدهم ذی قعد هزار
و صد و نود و سه هجری زهرمات از دست ساقی اجل کشیده در گذشت خاقان
مغفور محمد شاه عم در دین پناه از حصن حصین شاه از بسوی الکای دار المرز
و لستار بادغیان کساد خرم و ساد کام پای بر سر بر تختیاری و کامکاری فاد اعا دیرا
بر انداخت و ولایات را آباد و معبود ساخت شمه از ما نران مهر و حکام فروغ
و شبهه خرم و بیداری و خرم برق اما نران سلطنت شمار اینست که خاقان مغفور
بعد از فوت لر یغان با برادران و الاشان جعفرقلی خان و مهدقلی خان و بعضی

بعضی از خویشان و اخلاص کیشان در عرض سه روز از شهر از باصفهان نکاور
آنکیز و از آنجا بجانب مازندران سبک عنان و جلوریزگر دیدند بطهران ابدال خان
کرد جهان پیکلو و رؤسای سایر اکراد که با ایل و اویماق در محالری و اصفهان
ساکن بودند بر کاب ظفر مهاب او رد و پیران دیگر انجناب مصطفی قلی خان و مرتضی
قلی خان در استرآباد از خبر فوت کریم خان باجمعی مازندران آمده در بلده بار
فروش قرار گرفتند و از مرده استخلاص خاقان مغفور شادمان گشته اخرا از افساد
بعضی حساد بنفاق و عناد استاد در راه برادر بلند اختر سنکرتیبت دادند
و جمعی را بهمانعت و رود خاقان مغفور بسواد کوه تعین و درین بین برادر دیگر
انجناب رضاقلی خان از کباب انحضرت جدا شده مازندران فرار کرد و ششوه
یو تالی ظاهر ساخت خاقان مغفور جعفر قلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد و پیغام
داد که او سیف دوری چندین سال اگر ایشان را خواهش ملاقات ما نباشد ما را خار
خارشون دامنگیر است و هنوز از جانب ما امری که باعث اینهمه اجتاب و ملال
و موجب این بی رغبتی و قتل و قتل باشد صدور و ظهور نپاخته باید که از خلاف
و نفاق محذور بوده ره سپار و نفاق و اتفاق باشیم خلاصه مرتضی قلی خان را این
نسیج بنید بنفستاد اصرار در عناد نمود و میان برادران بنزاع انجامید و جنگ در
پیوست رضاقلی خان از مرتضی قلی خان جدا شده یلده با فروش رفت و شکست
بر مرتضی قلی خان افتاد خاقان مغفور بیار فروش رفته علی مراد خان اراده سمپهر
مازندران نمود و باغوی جماعت لاریجانی که بوی پیوستند لستگری جوار از الوار
وزند با استرآباد تعین و ایشان از خاقان مغفور شکست فاحش خورده بطهران
برگشتند و خاقان مغفور اراده اصفهان نموده رضاقلی خان باز از سبک سری بنای
فساد گذاشته خاقان مغفور جعفر قلی خان را بر مراد مامور رضاقلی خان لا بد

در چار مامنی بنافته بخدمت برادر و الاکهر پیوست و عهد کرد که پیرامون خلاف
نکردن و سنانان مغفور قصور او را بعفو و اغماض مقرر و فرموده متوجه تسخیر
اصفهان شد و بمحوالی طهران آمد و جعفر قلی خان را با فوجی سپاه بقزوین مامور
و در منزلد و ابجدی قلی خان برادر که تر خود را با استقامت جماعت لاریجان
تعیین و رضاقلی خان بعد از رفتن او از اردوی هسایون فرار کرده در فیر و رکو
و در ماند بجماعت لاریجانی پیوست و بنای شرارت و فساد نهاد خاقان مغفور دفع
دشمن خانگی را بهم دانسته بصوب مازندران منعطف و در حین توقف خاقان
مغفور در حوالی طهران مرتضی قلی خان و رضاقلی خان هم دیگر ملاقات کرده
سرایه بجعفر قلی خان که از قزوین برگشته عازم خدمت برادر بود گرفته او را شکست
دادند و جمعی از چاکران او در میان مقتول گردیده خود را استرا با به برادر پیوست
و از انجام بر سر رضاقلی خان مامور و او را در بلده گجور شکست داده دستگیر نمود
و بخدمت خاقان مغفور او را در مرتضی قلی خان مصطفی قلی خان را با معهودی
از چاکران بخدمت خاقان مغفور فرستاده اظهار ایدامت نمود خاقان مغفور بسیاری
و از انجامه بار فروش توجه فرموده توقف نمود جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان را
بسیخیر کبلان مامور فرمود رضاقلی خان را با استقامت اهالی لاریجان مقرر کرد
آن جهول را با زتلون مزاج و سودای فکری طغیان کرد بار دیگر آثار عصیان ظاهر
ساخت در شهر ذی حجه الحرام سنه هزار و صد و نود و پنج هجری غنای وارد
بار فروش و عمارت دیوانخانه حضرت اعلی را الحاطه کرد خاقان مغفور را از سر
زیاده سری دستگیر کرده به بندپی فرستاد جعفر قلی خان و مرتضی قلی خان و علی قلی
خان و مهدی قلی خان و سایر امرا و خوانین قاجار از استماع این اخبار با هنجار
جهت کرد بر سر رضاقلی خان را نندند بعد از دو دفعه قتال و جلال او را منهنز

منهزم ساخته احوان و انصار و امر او سپاهباش را بقتل رسانیدند و او فرار برقرار
اختیار کرده بعراق رفت و بعلی مرادخان زند پیوست و چندی نزد او ماند باو
بیوفایی ظاهر ساخته از وی جدا شد و در شهر از نزدیکان خان زند رفت و بعد از
چندی با او بنظر بق بیوفایی مسلول داشته از شهر از بنجراسان گریخت و در مشهد
مقدس وفات یافت انقصه بعد از فرار رضاقلی خان خانان مغفور برادر اتراعلی
قدر مراتب مورد نوازش ساخت اما مرتضی قلی خان بواسطه انصاف این ولایت
باب حضور نگردید خانان مغفور باو پیغام داد که مصلحت چنین میباشد که ما
برادران با یکدیگر اتفاق بسایم و از روی صدق و صفاهم پشت یکدیگر باشیم
و کردار وجود دشمنان خاکسار برانکیزیم باز معنی اتفاق و اتحاد صورت پذیر نگشته
مرتضی قلی خان در نیم فرسنگی علی آباد سنکری ترنوب داد و دست بقطع طریق
کشاد رضاقلی خان قاجار با مرخانان مغفور بر سر ایشان مامور و بیگ حمله سنکری را
کرفتند خانان مغفور مرتضی قلی خان را در قلعه ساری بمحاصره انداخت جعفر قلی
خان سر از تنگانش بخدمت برادر بلند اختر پیوست مرتضی قلی خان بعد از گریز در
بسیار جنگ و جدال و شمار از در حجز در آمد بیرون آمد و برادر در املاقات کرد
خانان مغفور از جرایم او گذشت و استراحت و مضافات را باو عنایت کرد و مدت زمان
در کابلش را نوازش نمود و بعد از تمسبت امور لاریجان و ساری بامر ولایت سمنان
پرداخت و از نجابت دامغان و بسطام در حرکت آمد بزرگان انحد و دسالک
طریق انقباض شدند و قادر خان عرب بخدمت پیوست و مورد نوازش گردید بسطام
را بتیول جعفر قلی خان و سمنان را در وجه سپور قال بعلی قلی خان عبد ولد داشت
رخان محمد خان قاجار بخدمت مبارک نموده بتعهد او مرتضی قلی خان باجی از
امرای قاجار بخدمت برادر نامدار شرف جست خانان مغفور مرتضی قلی خان را

امر فرمود که بیست رشت و کیلان توجه نموده انجا را بدست آورد و مرتضی قلی خان
با سپاه کران بر سر کیلان رفته هدایت خان از در مجادله و مقاتله در آمد بعد از چهل
و پنج روز امان طلبیده پیشکش فرستاد و متقبل خدمت شد خاقان مغفور
مرتضی قلی خان را بر کاب اخسار و ازمازندران بصوب استراباد نهضت کرد
و در سنه هزار و صد و نود و هفت هجری هدایت خان تاب مقاومت نیاورده
بشیروان گریخت خاقان مغفور بعد از وصول مالیات دیوانی از کیلان و انجام
مشاغل فزونی و سلطانیه و زنجان کوران دشت را محل نزول اجلال و از انجا سلطانیه
توجه فرمود در فصل خریف عطف عساکر باز ندران نمود در بهار سال دیگر بر سر
قلعه طهران توجه فرموده انجا را محاصره کرد علی مراد خان زند و همسران بود مراد
خان زند را باز ندران تعیین نمود خاقان مغفور جعفر قلی خان را تعیین تا او را منزه
ساخته لشکرش را متفرق و پراشان کرد تا علی مراد خان در خلال این احوال
از صفهان بشیراز رفته قلعه شیراز را بعد از نماه محاصره بگرفت صادق خان تپندر
با اولاد و اعوان و انصارش مدتی مستاصل کرده ابو القحیح خان ولد کرم خان از حبله
بینایی حاطل و بعد از انجام مهمات آمد و ببا صفهان مراجعت نمود کارش رونق تمام
یافت و با احتشاد و احتشام تمام بقصد سنجیر باز ندران و استراباد در حرکت آمد
خود در طهران ارمیده از هر طرف لشکری تعیین شیخ و پسر خان ولد خود را باجی
از امر و سپاه بتسنیر استراباد مامور کرد ما ز ندران از نطا و لشکر زنده و الوار
خراب شد شیخ و پسر خان خود در ساری متوقف و محمد ظاهر خان زند را با فوجی
کمران بر سر استراباد تعیین در آن بین مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان با خاقان
مغفور مخالفت کرده بشیخ و پسر خان پیوستند و با اتفاق محمد ظاهر خان بر سر استراباد
رفتند و مدت یک ماه در استراباد را محاصره خاقان مغفور دسته دسته اندلا و در آن

در آن استرپاد و قاجار بسطرق و شوارع تعیین فرمود راه آمد و شد و از وقت بشخ
و پس خان و لشکر بی پایان او بسند قطعی و کرانی عظیم در میان اردوی ایشان
بهم رسیده اردوی بدین عظمت متفرق گشته محمد ظاهر خان دستگیر و مقتول گردید
شیخ و پس خان با امر اولشکریان که در ساری متوقف بود تاب نیاورده فرار کرد
و در طهران به علمیراد خان پیوست مرتضی قلی خان نیز برگشته هازم نزد علی مراد خان
شد و در بلده قم خبر وفات علمیراد خان را شنیده از انجام راقم وین پرست شتافت
و در آن مکان چندی توقف کرده بجای ترخان رفت و سیادشاه روس یکده تریسه
متوسل شد و در آن حدود میزیست تا جهان مانی را وداع کرد و نعلش را بایران
اوردند الحاصل بعد از شکست شیخ و پس خان و قتل محمد ظاهر خان علمیراد خان
که از غرض استقامت حال بود از وقوع این حالات بد حالتی از طهران بجانب اصفهان
رو سپرد و در حوالی اصفهان کلاب بدین در آنجا هور و روح خالی گذاشت جعفر خان زند
برای مادری او که ولد صادق خان زند و ما مور بسرد کردستان و خیمه بود
از زنجان باصفهان آمد رایت استعلا و استبداد بر فراشت و بر جای برادر بر مسند
بزرگی نیکه زد خاقان مغفور در چهاردهم ربیع الاول سنه هزار و صد و نود و نه
از استرپاد بسعت عراق غصت فرمود اول شهر قم را گرفتند و از آنجا کاشان
و از کاشان باصفهان توجیه نمود خوانین و حکام عراق بخمدت شرف جستند جعفر
خان زند در اصفهان تلب مقاومت نیاورده بشپاز رفت خاقان مغفور پرسر کوه
نشینان بختاری و فراهان و کرا از غصت نمود و در محل که پز سنکر ایشان متفرق
ساخته جمعی کثیر از ایتان طعمه شمشیر غازیان گردید و در سال سنه هزار و دو پست
ویک بکابلان لشکر کشید و آنجا را تصرف آورده هدایت خان را در همین فرار از آنزلی
بیاکوبه یکی از غلامان هدف کلوله تفنگ ساخته سرش را بخدمت خاقان مغفور

آورده و در سنه هزار و دو و بیست و دو هجری خان حبه را بسبب خیانت در اصفهان
گور کرد و لشکر بیابول را با فقه بختیاری ساموئل فرمود و جعفر خان زند از شهر اراک
بموسیرفته از مهرمد خان طبرسی شکست قاضی یاقه پشیرا برکت میرمحمد خان
مغفور شده باصفهان آمد خاقان مغفور جعفر قلی خان را بگوشمال او مامور نمود در بلوک
رو دشت اصفهان معرکه قتل و جلال خدیابین گرم شد بعد از تقدیم چهار بات خطبه
میرمحمد خان شکست یاقه به طبرسی گرفت خاقان مغفور هم فارس کرده نامشهد
مادر سلیمان رفت و از آنجا باصفهان برگشته و از اصفهان بطهران معاودت فرمود
و در سنه هزار و دو و بیست و سه جعفر خان زند در دست بنی اتمام خود کشته شد
چنین بود و وی تصای نوشته بسرس لطفعلی خان مامور بنسخه بر مملکت لا بود
از آنجا مراجعت کرد مقابلین بدر را بدست آورده بقتل رسانید خاقان مغفور
بنسخه فارس تو جعفر مود در حوالی شهر اراک لطفعلی خان یا بیست هزار کس
از الوار و فارس لشکر اراکی کرده مقابلت و مقاتلت را کار بست خاقان مغفور
در حوالی مسجد بردی شهر اراک سو به صفوف و تعبیه الوف کرده بعد از ساعتی کوفه
لشکر فارس به نبردی جلالت جعفر قلی خان شکست یاقه مالان و پیرشان بجانب
قلعه شهر اراک فرار کردند همه هر اریاده و جمع از امرای لطفعلی خان دستگیر و گرفتار
گشت و در بن سال بنسخه شهر اراک بدست یاقه خاقان مغفور بدار الملک عشرت
وسرور تو جعفر مود در سنه هزار و دو و بیست و چهار هم بنسخه اراک را بایمان نمود
آخر سال بود که صادق خان شقاقی را هم مقابلت با خاقان بلند جانب خطبه نقش
بست خاقان مغفور در یک شب بیست و چهار نفر ستمک ایلتا را کرده یک تاختن
سراب را خرابی داشت قارن و تاراج در آنحد و در آنوقت و خاقان اراک را
بسیخت صادق خان شقاقی گرفته بقرایان وقت مضطرب قلی خان حاکم فرجامه

دفع و حسب نقلی خان دنبلی حاکم خوی در تبریز یکاب میوستند و آنهر یک خانه و کوچ
و کر و کره که کان بمکومت ولایات خودشان منصوب و بطلا و محب نقلی خان
دنبلی را حاکم تبریز کرد محمد علی خان افشار حاکم ارومیه خانیف گشته بحال اشو
کریمت محمد خان عزالدینلو پادشاه هزار کس بارومی مامور شده کوچ
و دولت شررا حل و نقل اردوی هابون ساخت و محمد علی خان افشار بعد از اطمینان
باردوی همپون پیوست و در انشای این حال خبر شور شر لطفعلی خان رسید خاقان
مغفور از نذر بایجان بهراق توجه فرمود و کیفیت این اخبار بر سبیل اجال آنکه لطفعلی
خان بایست هزار سواره و پیاده از شهر از بیرون آمده تا حوالی قمشه رسید و اعلی
حضرت کیون رتبت خاقانی و لبعهد خاقان مغفور سلطان قحلی شاه بامر خاقان
مغفور در چمن کد مان متوقف بود لطفعلی خان در سه پرم اهنگ جنگ اعلی حضرت
و لبعهد نمود شب عبدالرحیم خان شهبازی پادشاه و استصواب برادرش حاجی
ابراهیم خان حقوق لطفعلی خان را بققوق و حصان بدل کرده در اردوی لطفعلی
خان شورش کردند و لطفعلی خان اردوی خود را آکلاشته پاد و پست نفر بشراز
کریمت و حاجی ابراهیم خان درهای قلعه را بسته او را از دخول بشراز مانع شد
و لطفعلی خان عزون و نالان در بلوک اطراف شهباز سرگردان بود و حاجی ابراهیم
خان کیفیت را بدربار خاقان مغفور عرض و استدعای سرداری نمود مصطفی خان
دولوی تلجارج را بامیرزاد ضافلی منشی نوایی و سه هزار کس بشراز تعیین فرمود
میرزاد ضافلی بعد از ورود بشراز جواهر سواره و پیاده بسیار و ذخایر و دقاین
بیشمار ضبط کرده بامفهمان فرستاد لطفعلی خان روی بسمت بندر ریگ
خاد و در انجام خود سازی کرده معاودت بصوب بشراز نمود حاجی ابراهیم خان
مصطفی خان را از این حال آگاه و اخبار کرد و او با مقصد سوار بر سر او ایلغار آورد

ولطفعلی خان در مقابل پای بنات افشوده نزدیک بود که مصطفی خان را دستگیر نماید
بالاخر بسوی و تلاتر دلاوری ازین معرکه خلاصی یافت بعد از عرض حاجی ابراهیم
خان جان محمد خان دلو با گروهی تنبوه از رکاب لشکر از ما مور کردید لطفعلی خان
در آن او ان با جمعیت خود که بد و هزار مهر سپید در مسجد بردی با جان محمد خان
مقاتله کرد مظفر یافت و بعضی از خوابین در آن منزل گرفتار آمدند و در سنه هزار
و دو و پست و شش خاقان مغفور از طهران عزم سنجر شهر را کرد در منزل ایرج
لطفعلی خان بار دوی همپون شبنون آورده کاری نساخت و ره نوردد با رفرا
کردید و حاجی ابراهیم خان شیرازی با اعیان و اشراف فارس با استقبال پرداخته
خاقان مغفور داخل قلعه شیراز و اولاد کریم خان و علیمراد خان و لطفعلی خان
و سایر اکابر و امرای زندیه را که و چنانچه بجانب استرآباد و ملانندران فرستاد
و در سنه هزار و دو و پست و هفت بلشکر کشی نواب قحطلی شاه و بعد خورش
نامی کرمان و بم و نر ما شهر را مسخر ساخت و تخریب قلعه شیراز که از ابدیه
کریم خان زند بود امر فرمود و به تنبیه و کوشمال بیرت و کولان توجه فرمود و چو
کثیر از ایشان قتل و اسیر و دستگیر ساخت و از سرهای انجمت کله مناسها
و مطابق سنه هزار و دو و پست و هشت عزم سنجر خراسان داشت که قصه شورش
اهالی کرمان و سنجر و قتل عام آن خطه ارم بدین بظهور پیوست تفصیل این اجمال
تکه لطفعلی خان بعد از سرگردانی بسیار از طبلس نقاین گرفت و در انجام بر مجب
کم ظنی کشید اهالی کرمان و مرتضی قلی خان کرمانی حاکم و ملا عبدالقادر پیشواز
لطفعلی خان را با معدودی از اعیان و بنی اعیان و چند تن از زندیه بی سر انجام بکرمان
برده سرشورش و یاغگری بر آوردند از آقا خنده بم و سپستان نیز جمعی کثیر با ایشان
همداستان شد خاقان مغفور بعزم دفع این فساد از طهران بلشکر بیکر آن بعزم

پهزم سنه گرمان در ساخت بعد از نزول با طر اقله کرمان و محصور
ساختن انجا خفر خندق عمیق برد و شهر نمود در اطراف قلعه بروج بکران
در مقابل بروج شهر ساخت شب و روز طر فن بتدایر چریه اشتغال داشتند
قب از بیرون و اندرون زدند مدت هاضمه به پنجاه کسید قط و خلا در میان قلعه
دید کردید تا اینکه نه هزار کس از شهر اخراج شد باز برای باز ماندگان نفی نه بخشید
حکم قدر قدر قضاوتان شرف نفاذ یافت که امر او سپاه پورش برده قلعه را بقهر و غلبه
سخر سازند و اهالی انجا را بتیغ خوار اشکاف مدمود در روز جمعه بیست و نهم شهر
ربیع الاول سال هزار و دویست و نه هجری پورش برده بروج عروج کرده شهر را
تصرف نمودند و دست بقتل و غارت کشودند چنان بداشتند که لطفعلی خان در میان
مقتول شده و لطفعلی خان در قلعه کرمان حکام شام با چند تیر از خدم و حشم مانده
زیر لب گرفت بیستایان در آن مکان اسبش را پی کرده بجانش در انداختند
و او را مقتدا سخت بد خدمت خاقان مغفور آوردند بعد از کوری به امران فرستاد
بتلش برداختند و از اهالی کرمان خلقی بر غایت قتل کرد و چوی خود آن کرمانیان
روان گردید و از جواهر بدری خاقان مغفور بد و قطعه مسی بتاج ملو دیوی نور
که نزد لطفعلی خان بود بسایر جواهر آلات باز خاقان مغفور منتقل شد و در سال
هزار و دویست و نه بسفر از ریاجان برداخته سنه قریب اربع و گرفتن ابراهیم خلیل خان
جوانش بر او جبهه همت ساخت درین سال سنه قلعه بناه آباد مشهور بشوشی
دست نداد از انجا پهزم سنه کرستان را بت امر از پیکار شدنی القور ارکلی خان
والی کرستان را شکست داده و اخل قلعه نفلس کشته اموال پنهانیت و دختران
ماه بکر و بسان سم بر و زنان کلر خسار قریب میانزد مهر از قریب دست
لشکر یاز اسپهبد ارکلی خان راه کاخ و کاتیل سترد خاقان مغفور نه روز

در تقابلس توقف کرده بکنجه توجهنمود ولایت شکر و شهر و از اطبع و منقاد ساخته
مصطفی خان شبر وانی بکوه فت کریمت خاقان مغفور بلاد الخلاله از این مراجعت
فرموده در سال هزاره و بیست و دو بهجری جلوس کرده تاج بر سر نهاد و بهنرم تسخیر
خراسان بالشکر کران علم نصرت نشان افتراشت نادر دیر از پیرو نادر شاه افشار
پسر شاه رخ میرزا بقندهار کریمت و با اولاد تیور شاه افغان او بخت خاقان مغفور
بعدا زور و دجوالی مشهد مقدس رضوی باسانی قاعه مشهد را تسخیر و شاه رخ
میرزا را گرفته خزاین نادی را که در تصرف او بود از و خواسته و او بعد از آنکه
جوهر و خزاین بسیار داد عرض شد و وی بعالم اخرت خادد زنده هزاره و دو بست
و یانزده باذریا بجان لشکر کشید نواب شاهزاده عباس میرزا و محمدقلی میرزا
و حسینقلی خان و سلیمان خان در خدمتش بودند بهنرم تسخیر قلعه شوشی هازم
شد حسینقلی خان و سلیمان خان و حاجی ابراهیم خان شبر از وی و جمعی از امرا را
در آینه بازار که قریب قلعه بود بر سر بنه و افریق امرت توقف نمود خود با جمعی
از لشکریان و صادق خان شقایی که سال قبل از آن مطین گشته بخدمت امیر بودند و شرف
قریب و منزلت یافت چون باد از آب رس بگذشتند ابراهیم خلیل خان از پیوست
او سر اسیمه و پسران گشته قلعه محکم بنیاد را بگذاشت و دست داخل شد و انفراد
بر داشت خاقان مغفور بی ممانعت خارج و داخل داخل قلعه شوشی شد و حسب
موفور و خزاین نامصورا از آرمه و مسلمان تصرف آورد چون هر اقبالی در آنوالی
در آنی است و هر فایر در عقب دی شب شنبه بیست و یکم شهر ذی حجه الحرام
قریب بطول صبح صادق دونه تر از خدمت گذاران و غلامان درگاه که او انستباه
که شجره خیمه هلاوت شمرشان از لویا بل صبی و بنا شبر بختی در جو بیار دولت
سپاهانی نشو و نما یافته بود بواسطه بطش و خونریزی و ملامت او از جمعی جان خود را

خویش که فرمای آن شب در معرض تلف بودند غیر مقلش کرده بر سر پائش
شاقه او را خفته یافتند بزخم خنجر سرور و الا کهر را شهید و جامه خواب خسرو بر او
بخون الوده کردند چون این کار سترک و جسارت بزرگ که عقل عقلا احاطه آن نمیکرد
از آن جهال بی اقبال سرزد تاج و دیدهیم شاهی را با سایر اسباب و ائمه سلطنت چون
بازو بندهای جواهر و شمشیر عدو تندی بر موضع و صندوقه جواهر و غیره که هر
پاره از آن پیرایه برود و شجها ندران دوران و هر قطعه از آن سرمایه بجز
و کون بود بر گرفته نهانی سر گرفته نزد صادق خان شقایق بردند و واقعه محول آنکس
نادید بر را بوی تقریر کردند و در اول باور نداشت چون اسباب شاهی را در
برایش نهادند بنقش بر وقوع این مقدمه عجیبه کرده تمامت اسباب را بر گرفت مقارن
انحال آفتاب طالع شد امر اولشکریان که در قلعه حاضر بودند بر آن حادثه جان کز
اطلاع یافته خبر بقوم مضطرب گشته سامان توقف یافتند و هر کس که صبح او کوهی
شناختند محمد حسین خان قاجار کسیکی باشی و میرزا رضا قلی منشی الممالک بعد
از آگاهی از این خبر بنحویکامه دارای داد گرامد پیکر شرفشرا که زبور تحت بود کشتی اسما
در دریای خون شناساورد دیدند و مجال بردن بدن شریف را محال دیدند آنچه از لالی
و جواهر نمین که بعزت دهشت بر جامانده بود برداشتند و باجمعی از سران سپاه سوار
گشته از راه نمجوان و مرافقه عازم تختگاه گشتند و اردوی بزرگ از نشر این خبر
متفرق گشته حسب نقلی خان و سلیمان خان و جمعی از امر او خوانین که در رکاب
شاه زاد کلان بودند بنه و افر و ق را در نیمه مسر خویش و راه تختگاه در پیش گرفتند
حاجی ابراهیم خان شپرازی با قوچی از زها و رسا و تفنگچیان مازندران از ملازمت
شاه زاد کلان دور افتاده از راه اردبیل و زنجان بجانب طهران روان گشت و در حوالی
اردبیل نجفقلی خان شاهسون با سواره و ایل خود بدو پیوست با جمله شاه زاد کلان

و حیدرقلی خان و سلیمان خان و آنچه از سپاه همراہ بودند از راه رشت و دیگران
از راههای دیگر بطی کوه رشت با مشقت بسیار و صعوبت بیحد و شمار خود را
بلد السلطنه طهران رسانیدند و در حوالی قلعه آمدند و زیر اصف نظیر میرزا
محمد شفیع که در آن اوقات از عمل معزول و حاجی ابراهیم خان شیرازی بجای او
منصوب شده بود مستحقین قلعه را که اکثر از اهالی مازندران و بامروغی و شور
و صلاح او اذعان داشتند بر وفق صلاح حال و وصیت خاقان خلداسپان ایستاد
با میرزا محمدخان یککار بسکی طهران همداستان و امر او با ابلهان را بالکلیه از دخول
بطهران مانع آمدند ناچار تملی امر او سپاه در خارج حصار الطناب خناب بولتاد اقامت
استوار کرده از بیرون و درون چشم انتظار براه و رود خاقان کامکار نهادند
علیقلی خان نیز که در ایروان بود بعد از شنیدن واقعه غم انکیز برادر با فوجی که با او
بودند از راه خوی و مراغه و تبریز بھراق آمدند در قریه علی شاه عوض که از بلوک
شهر بارود رنج فرسخی طهران واقعت شهباز شهر یاری خود را بلندبیر و از
تصور کرده به خیال بالا افشانی در صیدگاه اقبال خود بنموده و گرفت و در همان مکان
رحل اقامت آنکند بعد از چند روز از مرده حرکت رایت نصرت طراز شاهنشاه
راستان نواز از دارالعلم شیراز دلهای مرده امر او لشکریان را زندکی تازه باز آمد
ذکر سہ صادق خان شقاقی * چون قائلین پادشاه خلد می کن اسباب شاهی را
بصادق خان سپردند و صادق خان در هکام بیرون آمدن از قلعه شوشی روی
باردوی بزرگ نهاد و ان ابلهان خیانت یمنه و سفیان کچ اندیش در نزد خود نگاه
داشت با جعی از اکثر ادشقاقی که نزد او حاضر بودند از اس عبور نموده قشون
متفرقه اردوی شاهی از اهالی اذربایجان از بیم جان نزد او مجتمع و بعقب اردوی
بزرگ افتاده بسراب خراب رسید و تپه اسباب کار پر داخته ظاهر به بمانه استخلاص

ص زن و فرزند خویش از قلعه قزوین و باطن با موسی خام مقام بلند تاج و نیکین
عصا به عصبان شهریار ایران بر چین بست و طایفه شقاقی را که از ناحیه سلدوز
و مراغه و تبریز تا حد و دار دیل و مغان پراکنده بودند جمع کرد و یکی از برادران
خود را بمکومت تبریز و دیگری را با ایالت قراجه داغ روان ساخت و خود بجانب عراق
رایت افراخت چون بقزوین رسید اهالی و رؤسای آن سرزمین درهای قلعه را
بر روی ایشان بسته دست بانداختن نقتت کسانند بر سر برج و باره برای اظهار
نام و ننگ داد مردی و مردی دادند و صادق خان با گروه شقاقی در خارج قلعه
قزوین خپام پیام افراشت در آن هنگام از رؤسای نکبت فرجام او بر وات با هم
سپورسات بقرای قزوین اصلا را و اشوب سر مست راهسار و مساکن مساکین و موطن
متوطنین را خراب کردند و در اندک مهلتی حوالی و حواشی قزوین را بجا رب
غلب و غارت رفتند بمر سود را خند و آتش خود کامی و بی پروایی بمر گوشه
بر افر و خند و در کلبه بمر پینوایی انچه از گوشه و خوشه یافتند بسو خند القصه
در اوقات اقامت دوسه کرت پورش بقعه برده از طرفین جمعی قتل و دستگیر
کنند صادق خان در گرفتن حصار امری داشت و رؤسای قزوین حصول
این مطالب را منوط بدفع امرای تاجار و غلبه بر سلطان فریدون نثار میداشتند
و بتسویف و تمهل متمسک گشته انتظار و رود و موکب خاتان مویده که امکار
میکشیدند و در حد و داذر بایجان نیز از جوهر برادرش جعفر خان دل اهل قراجه داغ
لاله و ش خونین و داغدار بود و ساغر کام مردم تبریز از درد دتعدی و تمدی
برادر دیگرش محمد علی سلطان تبریز اجامه و او باش تبریز در خانه برادرش را
گرفته از اموال لوبه و غنایم منهبه سپاه شاه فردوس را امکان نصب میبردند
و رسا و ارباب خطانت و دکابا بدامن عزت کشید و وصول فرج و انتظار فرج میبردند

و در اوقات اقامت قزوین هر دو برادر را از تبریز و قراجه داغ تخریب قلعه خوی
که در آن حال از روی ساسی سپاه خالی بودند نمرزد نمود و ایشان نیز جهت بسیار از رعایا
و چریک و ترک و تاجیک و ارباب حرفت و صنایع تبریز و قراجه داغ جمع آورده روی
بخوی نهادند * ذکر وصول خبر شهادت سلطان سعید به اسمع علی خسر و افاق
و توجه موکب همایون از فارس به عراق * چون واقعه غم انکه زعم بهیه الدرد داد العلم
شهر از معروض ها کفان سده سده جلال کردید خاطر مبارک خاقان بلند اقبال
قرین اندوه و ملال شد و چون در آن حال هنگام ارتقا بگذرید و تحت گردون فرسا
بود مراعات تقدیم مراسم عزرائفوده بید رنگ عقاب رایت بنروز چنگ ازان دیار
خلد آثار بعزم دار السلطنه طهران در طهران امداد عزم شاه نو بر گاه نودلهای
رمیده ارام یافت حسب نقلی خان را اگر چه در ضمیر خیال فساد جای که بود اما بظاهر
دستش از کار و قوت رفتارش از برای رفت و بی استیارت بناه بظل رحمت سلطان
گوه حلم در یادل برد و در خارج طهران شرفیاب با ابوسمی حاصل کرد و علقلی خان را
نیز بجزر دور و در خاقان مسعود از مشاهده دور باش با سر و سطوت خاقانی دست
از کار بازمانده باینکه خود را عالم کبری پنداشت زمین زبکست و فرمان خورشید
چو ز اظلام و نفر غلام پهرام انتقام او را بسایه سر پرهرش نظیر آوردند و بعد از
چند روز از بروز خجانت بحکم شاهنشاه خطابش دیده از دیدن بر بسته یبلده
بار فروش در گوشه خانه خویش خاموش نشست چون مسند سری و او رنگ
داوری از برای سرگردون فرسای خاقان روزگار در استعلا و افتقار بامسند
خورشید دعوی برابری کرد خوش بجای خویش بود این نشست خسروی *
تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویش * از جرمت گرو بی شکوه شقای غضبناک
بگشته نمست حسین خان قاجار قولار افاقی را با فوجی دریا و چ بجهت طبیبان

اطمینان اهالی قزوین نامزد آنسر زمین فرمود در خلال این احوال محمد و لیسان قاجار
که از جانب خاقان مغفور باینچ شش هزار کس مامور بمحافظت قلعه مشهد مقدس
رضوی بود خبر واقعه وحشت انگیز را شنیده از آنجا حرکت و شرفیاب تقبیل رکاب
اقدس خسروی گردید خاقان کشور کشاور و خود نظیر نمودر از جمله مؤیدات
اقبال بی زوال دانسته نیک بقال کمر بست پس سران سپاه و مقریان در کاه کپوان
پایگاه را جمع فرمود ابواب خرابین برکشود لشکری جنک جوی برخاشجوی برار است
بعزم رزم خصم کم عزم جزم نموده بفرمود تا خیمه بیرون و سرپرده بر طرف
شامون زدند و علم اردها پیکر بعزم تنبیه مقررین بصفت قزوین در حرکت آمد
و در حوالی قزوین میمنه و میسر و وقاب و جناح و ساقه و کپین کاه را برار است
و صادق خان نیز از سر شقاق و نفاق در برابر سلطان افاق از جای برخوایسته ابطال
رجال از طرفین پای جرمت در مضمار جلالت نهادند نوایر عرب و ضرب در اشتعال
میدر اول و هله سپاه کردا که هر چه پای جلالت افشرده لوازم جان فشانی بتقدیم
رسانیدند ولیکن تیغ فولاد سیکرد لا و ران عدو شکر را محکم ترا زد اسکندر یافتند
باجوج اساز بر ابرشیران دغایکبار کی روی بر یافتند صادق خان شکست برداشته
بگریخت و خاک خذلان بر سر نام و ننگ ریخت لاسکر سلطانی بر سر ایشان را خستند
خار و خاستاک صحرای قتال را از خون ایشان رنگین ساختند بامدیایک که برادرانش
از روی جزم و دانش حصن خوی را بدست آورده و حصار تبینوز را نیز استوار
کرده اند تا در مقام ضرورت پناه بران برند بسراب رسیده تا قبل ازین واقعه
برادران که ترحمین خان دنبلی از عزیمت برادران صادق خان آگاهی یافته چون
دران روز حسن خان در قزوین و جعفر قلی خان مایترم رکاب نظیر قریب بود
و فریق دنبلی در زمان تفریق جمع اردوی شاهی از یکدیگر جدا و چون کشتی

بی ناخلد بودند مجتمع گشتند در مرند یا برادرین صادق خان و سپاه آنها مقاتله کردند
و ازین سخت فیر و ز شاهنشاه مویدی بی آنکه به ترتیب همین ویسار حاجت اقتدیات
حمله آنها را اسکت فاحش داده برادران صادق خان بحال در نک نمانده بشتاب تمام
بجانب قلعه تیز گریزان شدند و در دو ساعت مسافت چهارده فرسوخ راه بسارعت
تمام مساحت نموده بتیز رسیدند از اتفاقت عجیبه آنکه در همان روز که صادق خان
از لشکر فیر و ز غنان تاقه بود برادرانش نیز شکست یافته دوسه روز در میان
حصار تیز دلی از اضطراب مانند سیاه لبریز هر دو برادر با هایت پریشانی در سراب
بصادق خان پیوستند چون سلك جمعیت اگر ابد نرا دشقاقی بر آکنده گشت
و خاقان کشور کشار ا شاهدمتج همزه نمود غلامان پادشاهی قاتلان خاقان خلد
اشان را دست بسته بنجدمت خاقان کشور کشار آوردند و بفرمان شهریاری ایشان را
بسیاست رسانیدند و بنجشود هرگز خداوندش بران بنده کان شد خلد و نیکش
چون از غلبه بخشهای سپهردون و بو العجیهای چرخ زارون امانه و اسباب سلطنت
از دست قاتلین خاقان خلد اشان بدست صادق خان افتاده بود منشور قضا این
از دیوان خاقان سلیمان زنگین محمرب ابراهیم خان عزالدینلوی قاجار در استردار لالی
همان اصدار و مساحت خلدایت زنجان از مقدم خاقان جشدشان منبع چشمه
چوان و منبت کل و ریجان شد و صادق خان عذر شفاعت و پوزش گناه را
هر بینه ضراعت امیزد رکاه عدالت پناه ترقیم و امانه و اسباب سلطنت را با ابراهیم
خان تسلیم و بعد از ورود ابراهیم خان بر کاب مستطاب از دیار جهان مدله و اور
جرم بخش خطا پوش نامزد حکومت گمرود و سراب شد و در چنین توقف محوک
ظفر نشان در زنجان عراض عبودیت تو امان از امر او حکام اذربایجان رسید
و عواطف پدر بیغ شاهنشاهی قرین حال همگی ایشان گردید محمد خان ایروانی که

که در رکاب اقدس بود بمحکومت چخور سعد مستعد و اسمعیل خان قاجار
در مرافقت او بکوئین قلعه ایروان سرفراز شد جعفر قلی خان دنبلی که در پیشگاه
حضور باهر التور پیش از همکنان آثار جان فشانی بظهور میسرسانند بمحکومت دار
السلطنه تبریز و خوی سپه بلند گردید و هم از آن مکان حسینقلی خان غزالدینلوی
قاجار برای او ردن نعش خاقان مغفور بامشور تصادستور نزد ابراهیم خان حاکم
قرباغ مامور گشت و لوای نظیر نکار از زنجان بدار السلطنه ملهران در حرکت آمد
و نظام الدوله سلیمان خان قاجار بجهت انتظام امور کیلان بسمت دارالمز رشت
روان و بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و دو و بیست و دو انزده سپه سلطنت
از فرقدوم خاقان کشورک شاک نه طارم بنا گردید چند روز بعد از استقرار
در مرکز دولت نعش سلطان علی بن اشپان را باحفاظ قران و قراهد او و الحان
از ریایجان و جمعی از اکابر و اعیان بدار الخلافه رسانند خاقان کشورک شاک با تمامی
امرا و لشکریان محف مغفرت مغفوفه را استقبال نمود از تور دید سلطان و امرا
و لشکریان سپه لشاک در فوران آمد جنازه را در هماری زر نکار نهاد
محمد علی خان قاجار را با مبرز اموسی منجم باشی و ملا مصطفی قشقه و ابراهیم خان
غزالدینلوی و قرا و حفاظ بشهد مقدس نجف علی ساکنها من التجهه الاف التحف روانه
فرمودند سلیمان باشای والی بغداد با استقبال استعمال نموده لوازم تعظیم و تکریم را
کار بست و از آنجا نعش مطهر نجف اشرف نقل افتاده مانند کبچ در آن خالک پالت
دفن گردید * ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان کشورک شاک سپه سلطنت و زبور
یافتن افسر خلافت از فرقدسای خسرو فریدون منزلت * در بهار نوبت یمل
سنه هزار و دو و بیست و دو انزده هجری خسرو جم جاهد که هوا و ابلق شهر کام سپه سرش
زیر آن باد و مراد و جهان در رکاب نظیر اتسابش دو اسبه دو ان افسر مرصع را

از فرق فرقه‌سای زیب داد و بسا حتی که ساعات معدره بین او بود و سعود
قرانات قرین او خد بوی هبال پای گردون فرسای بر دست سلطنت و گاه اجلال
خاد و بر تکیه گاه اقبال تکیه فرمود سر و سر و بخش مرده امن و امان بگوش پیر
و جوان رسانند کردن کسان اطراف و سروران افاق از جامه خانه انعام شاهی بر
و دوش خود را بخلاص اقباب شعاع مزین و عملی دیدند طوق بندگی و قلابه اطاعت
بر کردن خاداندو غائبه خدمتگذاری و جان سپاری بر دوش کشیدند خبار پیشگاه
جلال را بر کمان ادب رفتند و از روی حسن اخلاص و صفای عقیدت چاروی
مانوس را مبارک باد و میمون باد گفتند و خرمن خرمن در هم و دینار از دامن نجر
خسر و جهاندار بنداری برک شکر و خوار اراق از هار بود از تحریک نسیم هار بهر
سوریمت و شاقان خورد شد رخسار از اینار زر و گوهر دامن بجز و کان فی
و جنب و کریسان بار یافته کان حضور شاهنشاهی را بر ساختند و زمین بوسان
در گاه از بین الطاف و اشفاق خاقان عالم پناه سه ماهات با وجعهاوات امراختند

* رسیدن شاهزاده محمود و ولد تیمور شاه افغان بتصرف حضور خاقان کنتی ستان
* و در همان اوان شاهزاده محمود بن تیمور شاه افغان شرف حضور فیض کعبور
خاقان کشورگشاد ریافته از جانب سلطان افاق مراسم دلجویی و اشفاق که مهمانی
چنین را سزا بود تقدیم افتاد توضیح این ایهام و تصریح این ایهام آنست که تیمور پشته
لقان برای استحکام بنای سلطنت خود شاهزاده همایون را که اکبر و ارشد املاک
او بود و بعهده نموده در دارالقرارد هار عمل استقلال و استقرارش داد و شاه
زاده محمود را ایالت هرات و نواحی از مباحات بخشید و خود بیلاق و قشلاق را
در دارالسلطنه کابل و پیشاور بسر میبرد و برادران خود را در بالا حصار
کابل که بمات و رزانت ایتی بود باز داشته در دفاع از حصار متین بنیاد خاطر از

از افساد ایشان آسوده میباشند چون خلع خلعت سلطنت کرده بی سپهر راه
خزت شد شاهزاده زمان که از شاهزاده همایون و شاهزاده محمود که نیز بود نزد
پدر حضور داشت افسر بر سر نهادند لوی استعلا بر افراسنت برادران معتمد
بر لطافت او در بنا و درده فیما بین لشکرها آنکس می شد و خونخوار بیخته آخر الامر
شاهزاده همایون بعد از شکست پیوست او افتاده دیده اش را از نور پینایی عاقل
کرد شاهزاده محمود و شاهزاده فیروز برادر که تر و شاهزاده کامران و ولد خود را
با چند کس از ایوان افغان برداشته روی التجار استان راستان نو از خاقان
سرافراز آورد و بعد از ورود ایشان بلاد العباد نیز دگفت اخبار ایشان در پایه
سریر اسمان جا به عرض عاقلان درگاه جلال رسید خاقان کشور کشا اسمعیل آقای
مکریر ایهمان دلاری و اعزاز ایشان تعیین فرمایند نامی بحکام ولایات صادر گردید
که در هر جا مقدم ایشان اگر می دانستند اسم مهماننداری مرهی دارند بعد از
ورود بیزم ارم نظم خاقانی و در یافت حضور لامع التور فانی بصیقل مرحمت و
عطوفت و شفقت رنگ زدی آینه خاطر او گردیدند و چراغ حلیمان نوایی را
حکمر رفت که بمواظبت مصاحبت و ملائمت مناومت محفل افر و بیزم نشاط و فروغ
بخش ایوان انبساط ایشان گردد * ایراد قننه محمد خن ولد زکی خان زند در اصفهان
* چون بساط دولت زندیه بدست قهر قهرمان خلد اشیا علی و بنیاد دولتشان
دی شد از کریمتکان اطرافه محمد خان و لفظ کجمن بادیه کردیایان بی سر و سامانی
و مرحله ییادی پریشانی * مصرع * هر روز بمنزلی و هر شب جانی * از خوف
جان قضای جهان بروی تنگتر از زندان گاه در بصره و گاه در بغداد بسر می برد
و در سر بیقر خال خامی می نخت مدها در نهایت تشویش و روی بشی شبی بروزی
مبارساند بعد از واقعه ناکریر خاقان مغفور در حسن خیانت صادق خان مغفور

محمدخان از نواحی بصره بامعدودی از خویشان و قاضی بامداینکه شاید در
سیدمرآتیه روی بیی ادر روی به بهمان آورد و تجارت از یاور و دستگیر نمی دید
با مدلول نوید بنواحی کا زردان رفته طایفه مینسی که از طرف فارس میباشند بر سر او
جمع آمدند و وجهی از لشکر قیامت اثر خان شکر سلطانی که مستحفظان خود بودند
بالپرو و از او را شکسته با کمال پریشانی بحوالی خیسو کریمت و در آن حدود نیز
طبع اعانت و حمایتی از افغانه نمودند داشت انباری آن حاجت ما بوسه گشته
با افغان و افسوس تجانب اصفهان بخت نشان شتافت از اتفاقات حکام و اهلان
اصفهان بفرم استان بومی خاقان کشور که شاد در طهران بودند یکی از برادران
حاجی محمد حسین خان که در اصفهان بود بی آنکه جوایب حال انجماعت کرد بی باکانه
بر ایشان تاختن آورد و دستگیر شد محمدخان از سبوح این واقعه متوجهی در امر خود
تصور کرده از انجلیباغ سعادت آباد نیز فرستاده جمعی از اوار که در اصفهان متکین
بودند بر سر او جمع کردند و رعایای اصفهان مانند رومی شبان بدست آن کرکان
مست افتاد در مدت دو سه شبانه روز اسباب ظاهری ایشان از اجناس و افراس
و دینار و در هم فراهم آمد محمدخان حکومت اصفهان را بریز ابدالوهاب مستوفی
مفوض داشته دست باخذ اموال تجار و مصادره توانگران آن شهر خلد اشتها رکشاد
چون این خبر به ضرر او رسد ادگر رسید اعلی حضرت ظل اللهی حین نقلی خان قاجار
دولو و مهر علی خان داشلو و الله وردی خان مرادالدینلو و حسین خان قولار اقامی را
بامعدودی بدفع ایشان مامود فرمود در حوالی جز تلاقی فریقین روی داده انطایفه
جز کر نیز چاره نیاقتند حسین خان ایشان را تعاقب کرده روی بصارت سعادت آباد
که نشین انقوم نموست بنیاد بود نهاد محمدخان و همراهان فرار نمودند و خلال
این احوال یوسف خان بختاری نجف خان زند را که در حقیقت مهج نایره این فتنه

قته او بود باعوان و انصارش گرفته روانه درگاه جهان مدار نمود خاقان کشور
 کشایاران او را از چشمه سار تنگ ابدار شربت هلاک و بوار چنانند و او را
 که همواره در هوای ریاست دود نخوت و غرور و در کاخ دماغ بپیمده داشت
 بدم خیاره از در دهان بست و رستم خان برادر زاده او از اسقاع قصبه نجف
 خان خود را بچل سیلا خور که محل اقامت باجلان و پیرانه و ند بود کشتند و با نطافه
 پناه بستند ان جماعت بی عاقبت مطیع ان زمره بنهاد شدند در ان او ان نظر علی
 خان باجلان بقعه که منزل محمد خان بود ریخته او را دستگیر نموده خواست که روانه
 درگاه عالم پناه نماید مهدی نام باجلان با جمع محمد کشته محمد خان را از چنگ ایشان
 رها کند و بایاران خود با عانت او برخواست مخالفت ان دو فرقه بیشتر باعث شور
 و شر محمد خان گردید و پیران قسه و طغیان باردیکر سر بابوان کیوان کشتند مجددا
 از دربار محمد و جلال محمد خان قاجار حاکم کزاز و ملا بر و حسن خان فلی و تقی
 خان حاکم بروجرد دفع انگروه تعیین شد در حوالی سیلا خور جنگ در پیوست
 در میان کپور دار تقی خان بروجردی زخمی برداشت و روی بعالم آخرت گذاشت
 لاجرم کاری از پیش نرفت هر دو کمر و مخالف راه گریه که برای ممکن و ناممکن
 خویش گزیده بودند پیش گرفته بتدریج اجانب از هر جانب بدور ایشان جمع آمد
 شعله فتنه بالا گرفت تا چنانچه بعد ازین مرقوم خامه بیان میشود باب شمشیر لشکر
 عدو شکر بس کرده کی محمد و لیخان قاجار فر و نشست * وقایع سنه هزار
 و دویست و سیصد و هجری که سال دوم جلوس میمنت مانوس است و ذکر نصفت
 موکب جهان کشایان از دریا بجان بجزم تنبیه سرکشان * خاقان کشور کشایان
 از انقضاء جشن نور و زفر و زروی کتی افر و زباحت مهمات ملک آورد
 چون زلال عفو ش کرد جرایم صادق خان شقاقی باک بست و او بجمک تو جمع وقع

محمد علی خان تاجدار که از جانب شهریار نیکو کردار بمرست اصفهان نامزد
بود چون از او بجاهت خلافتی ظاهر نبود از کار گذارن دولت نیز اشارتی برودع
و منع او نرفته بود مقابل و مقابله او را خلاف رویه کار دانی دیده با اتفاق حاجی
محمد حسین خان سیکلر پیکر اصفهان و عمال دیوان از شهر بیرون رفته در نواحی شهر
نشسته دیده بر راه وصول حکم اشرف بر گماشتند و ورود حسب نقلی خان را با اصفهان
الکر چه بیشتر اهالی شهر از عرض داشته بودند مجدداً نیز بیایه سر بر اعلی عرض
و در خوی این خبر صریح بمساع علی رسید خاقان کشور کاشایمان خان را
با حکام و سرکردگان اذری باجمان بتوقف مامور و خود ان قبایه اتفاق باجمعی از سبله بر
عراق روان گشت و در محال رونق نیز بر محمد خان زند را دیده بسته بیایه سر بر
آوردند و در مبد محال گرفتاری او نیک بقال آمد که گذارش حال او بر وجه اچال
آنکه محمد خان باجمعی از طایفه باجلان بنموی که سابقاً رفته کاشایمان گردید
در سبلاخورد بمصاری نشسته و راه تردد مردم بسته بود محمد ولی خان که بدفع
او مامور بود بسبلاخورد رسیده جنگ در گرفت بعد از کبر و در بسیار محمد خان
با اعوان و انصار از معرکه کارزار فرار و در نواحی دزفول و شوش بن دست خیل
فیلی گرفتار و با اشاره حسن خان والی از حلیه ینبانی عاری و باز نیم و غل خواری
بدر کله خسر وی آوردند بمحکم محکم داد و دران او را بسلیمان خان سپردند
و در منزل میانجی گرمورد ابو الفتح خان بسر که بر ابراهیم خلیل خان جوان شیر که حکم
با حضارن رفته بود سعادت ملازمت روی نمود و در مساحت زمینان کوشند
واقفان حضور خاقان کشور کاشاکشت که بعد از غنصت خسر و اتفاق از خوی
بصرف سیان خان را دیوان دور خورگاه گرد آمده از قبیل علی همت خان مهتر قبیل
کلبانی و خان بابا خان سر کرده طایفه تانکلی بکلی از راه برده اند و یا اینکه مکرر

مکر و مہکت که شغل خطا بر سر برار بی جمع نبود کار من دل شده سودا بی ممولد
سودای ریاست بجاری عروش جاری و برای مصلحت این مقصدت لجنی ارسته
و خلاف از میان برخواسته همگی پیمان با میان بسته کدر هر حال سلیمان خان را
بر خود سرور و مهتر دانند و نام غیر او را در بزرگی بر زبان نرانند و چشم از حقوق
ولی نعمت پوشند و در عصیان و حقوق کوشند خاقان بلند جناب ان غوغا را کمتر
از تاله چنک و خروش و باب انکاستند در همان دم عازم مقصد گردیدند و چون
سلطان به باسرا ن لشکر و خطای مسکر انجمن مشورت راست بعد از مکالمه رای
بضامنهای خاقانی بران فراد گرفت که از راه همدان و در جزین تیغ مقابلت اخته
و کار مجادلت و سیکار ساخته و صفحه عراق از خس و خارا شراب برداخته اید حکم
رفع بسرا فرای محمد ولی خان شرف صدور یافت که بالشرک از قلعه و علی شکر
و بر وجود وارد کلبایکان کشته مرده و در موکب موید و حکم مجدد باشد
پس از سلطانه رایت نصرت است در حرکت آمد حکم قضا منال بفریق لشکری
که ابواب جمع سلیمان خان بود صدور یافت و در یکی از منازل اینخبر بارکان
دولت رسید که اولین بعد از آمدن از برو جرد بر حسب فرمان اشرف بنو اسی کلپایکان
خبر حرکت حسین خلی خان را از اصفهان شنیده با آنکه از التفات خاقان کشور کشا
خود را که متر از دیگران تمیذانت نزد حسین خلی خان رفت چون نوای مخالفت
حسین خلی خان بگوش بزرگ و کوچک عراق رسید و این اوزاره در اصفهان منتشر
گردید بلکه اتفاق و عاقله روزگار را مهر مادی از دل بپوش و از خم در خروش
آمد چند گرت نامهای نصیح امیر و پیغامهای مهر آنکیز به حسین خلی خان فرستاده و لورا
بخدمت و اطاعت دلاکت کرد و او از طریق جهالت بر نکشت لاجرم خاطر پاکش
تهدم ملاکت گشت و چون آفتابی در حجاب صحاب بر هماری نشست و در منزل

چاله سبام شبانگاه او را ملاقات نمود و بصیحت مگر دبر وی سودمند نبود بلکه
ملك و ملت از صلاح و فلاح او نومید شده روی توجع باردوی شهریار بنگور کردار
خادم نامکراز جانب انحضرت رحم بر وی آمد بیوندمهر بانی بفتح منافرت و مناقشت
بریدان مگر در چه طبع انحضرت را اگر هم و عقوقش را عظیم و قلبش را سلیم و دانش را
مستقیم میدانست خلوت گزین پرده عفت در منزل ساروق قراغان دیده بدیدار
قره العین تاجدار روشن کرد و از کار بد اخلاقی زشت انجام حسینقلی خان حکایت
پرد از شد و باین عذر منسک گشت که چون وجوه ملك فارس بنجر چه سوجه او کفاف
نمیکند جرات بدین خلاف و اقدام برین حرکت کرده اگر خاقان ملك بخشاکد لشرفیج
و ملكش وسیع است در از این نعمت بزرگ ملك کرمان را نیز بر اطلاع او مضاف
فرماید و از بزرگ همتی دل کوچکی را بدست ارداز منتهای بی منتهای کریمان
دور نخواهد بود و او نیز سر بر خط اطاعت خادمه ترک قسه سازی و ترک و تازی
خواهد نمود حضرت اعلی در جواب فرمودند که از جانب مادر اضافت ملك کرمان
مضایقتی نیست و اگر از وی امری مخالف برای اشرف و صلاح دولت سرزند بمحبت
ملك ما و او یکست با جمله حسینقلی خان بکرمان اکتفا نموده اصفهان را نیز طالب
گشت و چون حضرت خاقانی برای اینکه بجایج و سوه مزاج او بر مهد علیا خصوصا
و وجوه اطراف عیو ما موجه گردد راه خانه او را سد کرد و او از بجایج خانه دیگر
سرگرد و برهه کس روشند که مراد او هنر گاه ار استن است نه زیادتی معیشت
خواستن روز دیگر تکرر اشاعت فرمود تا به تعیبه صفوف و تسویه الوفیر از اند
و کار تقسیم ملك بزبان تیغ سرفاشن و ضرب عیو دگران سازند بعرض عاقلان سده
جلال رسید که حسینقلی خان با اتباع کمر اندر کمره کمر همت بمقابله بسته خدیو
کشور کبرر دانش حضرت مشتعل گشته بنه و اخر و قرار دهانی منزل گذاشت

کذاشت و مهد بقلی خان قاجار و حاجی ابراهیم خان شیرازی را بمرست اردو
تعیین فرمود بسیار اشارت رفت که بریده و بی اسباب روانه شوند شهریارا که
بادلبران سپاه در دو فرسنگی اردوی حسنی خان خیمه جلالت بسما فرستند
روزشنبه بیست و هشتم شهر صفر الظفر صفوف جنگ برار استند حضرت اعلی
باردیکر باقامت حجت میرزا موسی منجم پاشی را نزد حسنی خان فرستادند تا او را
برفق و ملائمت باطاعت دعوت نماید حسنی خان از بند لبسند ناصح دانشمند
از خواب بیدار دیدار و از سرگرمی و رهشیا رکنه دریافت که سهاد در مقابل بیضا
بی نور و صفور در پنجه شاهین پیروز راست از کار بیکار روی بجانب خسرو گردید
و قار آورد و عفو آنی را بر هفت و زلات خود شفیع گردید اختیار پیش دوید
و رکاب حضرت اعلی را پیوستد خاقان صافی ضمیر دستی در کردش کرده دستش
بگرفت و از میدان رزم با یوان برشمش آورد و لیجان را که از کفران نعمت حصان
و طغیان ظاهر کرده بود بمخوس شهریار آوردند اگر چه بسپاست اولی بود هم از جانب
خسروی حکم بتادیش رفت در آن شب هر دو سباه بر جان بودند ناصح روز دیگر
سکر معسکر حسین قلجیان یکجا از جابر خواسته بمعسکر هما پون پیوستند بر وفق حکم
خاقان کشور کشانه و اخر و ق بار دوی که همان پوی رسید و از انجالیوی ظفر پیرا
بکمره در حرکت آمده خوانین و رؤسا عراق و فارس که با حسنی خان موافقت
داستند از خوان احسان خاقانی بمواید بر فواید عفو و انقباض شهرین کام شده
باجازت خسرو جو از غلام برام دیار خویش کام گذاشتند * بیت * شهان بر خوردند
از جوانی و بخت * کبر زیر دست آن نیکبند سخت * چون خبر این وحشت باطراف
رسید مظه بود که شورشی ظاهر شود لاجرم چند کس از امر بنظم مهمات ولایات
نامزد گشت از جمله محمد علی خان قاجار که هم در آن اوقات از صفهان بر کباب

پیوسته بود بعد و فارس و حسنقلی خان بکرمان و نوروز خان عزالدینلو بگروه
که در این میان روان شدند و مرکب حضور از کمر بدار ایمان قدم رسیده بعد
از آن یازده بقعه طایفه موسوی و در اواسط ماه ربیع الاخر دار الخلافه طهران از مقدم
حسرو دوران فرقی بمهمات براجاعمان سود * صادرات ایام توقف دار الخلافه
طهران * چون فرمان تصانسان بسلیمان خان صادر شده بود که اگر علی همت کلبایی
و پسرش حسین و خان بابای نانکلی را که در کین مخالفت جای گرفته و مردم نادان
از وسوسه ایشان فریفته شده اند دست بسته بدرگه اربکلی خبار خطا و زلل
از صفحه عیش بمحکمه از ذلال عفو جرعه نوش خواهد بود بعد از تمکن حضرت
اعلی در مرکز سلطنت سلیمان خان ایشان از دست بسته بطهران آورد و خود بر سر کند
صفیدادشاهی نشست و هر نه داشت * بیت * کاین دو چیزم پرگناه آنکیستند *
بخت نافر جام و عقل ناتمام * که کر قنارم کنی مستوحیم * و در پیشی عفو بهتر از انتقام
* از کرمی عرق خجلش عرق رحمت شهر بار جرم پوشش بجوش آمده کفرانش را
بغفران مجازات فرمود و علی همت و پسرش را بعد از نایبنا بدردم خونبار * دوزخ
شراب جزا و اعضا زهراملاش کشت و خان بابای نانکلی را نیز با عبد الله خان حاکم
زنجان که چندین نجات از وی ظاهر گشته بود که یکی از آنها کور کردن توکل خان بود
از طایفه مینا و عاری ساختند ایالت سمنان را به حسینقلی خان ازانی داشته و لیکن
قاجار و ایاداش نلسیاسی از شرف حضور دور و بمجور گذاشت در آن روزها
نواب محمود پسرزای افغان از قراری که سابقا مرقوم بیان گشت بر حسب حکم خدیو
دوران مقیم کاشانه کاشان بود هر نه بنامه تمنای کاشت و استخلاص ملک
موردت و توجه بصوب مقصود را از اولیای دولت مسئلت نمود حضرت اعلی مامول
ایر قبول و اجازت تصرفش بخشید و احکام مطاعه بپسر قراری حکام خراسان

خراسان صادر گردید که در اعانت و امداد شاهزاده قدم جد و کد بر اهت مخادمه ملک
موروث لور بدست آرند و بدستش سپارند و از روی مهمان نوازی مهمان نوازی تعیین
رفت تا اورا بعزت بدار العباد نیز بدرد و کیفیت احوال او بعد ازین مرقوم خواهد شد
در خلال این احوال واقفان عتبه جلاله در پایسر بر سپهر تمثال عرضه داشتند که
جعفر قلی خان دنبلی از بر تو آفتاب اقبال در هنگام توقف از ربا بجان خفاش و ش
کریزان و از بیم جان در ظلمت کده خبا یای کوه ما کوپنهان و در پناه اگر اد نیزیدی
وسکالت باحالی تباہ لیسر میبرد از استماع طعنان حسب نقلی خان جرعت یافته فوجی اگر اد
نیزیدی را از ملک مشهور بیا نیزید با خود یار و یامید رخنه جو بی قلعه خوی را محصور
ساخته حسین خان حاکم خوی را که برادر مهترش بود در تنگای محاصره انداخت
حسین خان کیفیت ماجری را بدر گاه پادشاهی عرضه دانسته و استدعای امداد نموده
حکم رفت که بر ابراهیم خان قاجار دولو با سپاهی جرار روانه اند یار و عساکر از ربا بجان را
هم فراهم آورده خود را بنحوی رساند و حسین خان را از محاصره خار هاندا بر ابراهیم خان
از موقف خلافت باذر ربا بجان شتافته با تفاق سواره و پیاده آن سر زمین از کوه
غازان خوی منمدر و حسین خان نیز از قلعه باو ملحق شد جعفر قلیخان خبردار شد
بمقابله درآمد و در مسانه عمارتی عظیم و عبادتی جسم از ظهر تا شام روی داده
در یکدم از طایفه نیزیدی و شکاکت تها بر خاک غلطید و جوی خون در خارج شهر
خوی روان گردید جعفر قلیخان بیا و روان از مهر که چون بخت خویش روی بر ناقتد
وسپاه مظفر تعاقب ایشان کرده هر کرا یافتند کشتند غنایم فراوان و اسبان کوه توان
کسب غازیان ظفر نصیب شد جعفر قلی خان بعبادت مالوف خود را بفرار حبلت
به نگاه اگر اد رسانید که قتلان انچه از طایفه دنبلی بود شفاعت حسین خان از در گاه
خاقان کشورستان امان یافته اخبار اگر اد از دم تیغ شرباد بدار البوار شتافتد سران

سپاه از جامه خانه انعام شاهنشاه بمطالع فاخره مملع و ابراهیم خان را بعلاوه خلعت
سر و بر خنجر و عروجه زیور کمر شده حکم اشرف بنفاد پیوست که برای رفاه رحمت
و سپاه لشکر یانرا و اونه و خودد رتبه برز متوقف و بانچه از موقف سلطنت حکم رود

حاصل نماید * ذکر تعبیر و تذهیب قبه طاهره سید الشهداء و نصب در زرین بضمیر

سپهین حضرت معصومه علی ابانها الالف التجه و التنا * چون خسر و معدلت کفش
باله اعتقاد خیر اندیش را ابواب فتوحات متوالی بمقابلد عنایات حضرت لایزالی
بر چهره اقبال کشاده گشت همت بران بست کمد را از این عوارف و مواهب استمداد
از بواطن موطن سید رسل و سروران سبل و خسر و ان جز و کل علیهم السلام
نماید که قبض و بسط امور دینی ادم بدست ایشان است و حکم سلطنت و جهانداری
بسته بران پس حکم تعبیر و تذهیب قبه طاهره جناب سید الشهداء جاری شد
و چون بنای قبه طاهره انحضرت که با امر سلطان مغفور صورت اتمام یافته بود بنا بر عیال
سرکاران ناستوار از هم شکافته روی خشت زرش رنگ فرس قمر یافته بود
بیماشری امین از دیوان قضای این تعیین شد که طاق هر شش رواق را برداشته
متمن که بر و ر شهور و سنن رخ نه نندیرد بنا نماید و زری کامل چهار که از تصرف
لبل و غار خبار تعیین یکپدر بر خشته افزاید و امر و زبجد الله سبحانه از معماری
رای زرین خسر و پالک دین بنیان آن روضه پالک محکم تراز چرخ حقیقین و خشت
زرینش تابنده تراز اقبال همین است و بنزدان او ان سعادت نشان حکم همایون
بتذهیب قبض توامان ذره طاهره نبوی و بقعه مطیبه بضعه موسوی یعنی معصومه
قم صادر فرمود و اشارت رفت که قبل از اتمام تذهیب در زرین بران استانه کزوی
اشبانه نصب کرده اید بجمک خسر و دین پرورد چرخ علیخان نوای در خورد شید پیکر را
بلار الایمان قمر برود در جای خویش نصب کرد تذهیب قبه منوره هم نحو مقرر که با هو

هر حقه بعمل آمده نفوذ کثیره و وجود منظره صرف این کار فرخند شد و این اثر خیر
در روز کار بنام نامی خدیو حرم اقتدار مانده این معنی باعث میزید آمد واری اهل اسلام
گشته خاص و عام بد عای دولت قیام نمودند * ذکر بعضی حالات و بنای قصر
تا جاز * رای جهان ارای پادشاهی اقتضای آن کرد که قطعه زمینی غیر آکین را
که در نیم فرسخی شهر طهران واقع بود باغی چو زین باغ خلد برین مشحون با انواع اشجار
و ریاحین ساخته و بر ذروه تلی چون توده عنبر سار آگه در آنجا واقع بود سایر دلگشا
سازند حکم قضا امضا ناند گشت تا بنایان و باغبانان اظهار هنر کنند و بر حسب
امر همایون در ساعتی چون روز نیک بختی میمون بنمای باغی چنان که فروغ
کلهای آن آتش بجان جنان زده و لطافت آب روانش ابروی چشمه جوان برده
پردازند چون سطوح بعضی از قطعات مسوی نبودستش بخت بیمه انباشته و بلندش
چندانکه با قریبه مساوی شود برداشته و انواع اشجار نو آگه و نهار و الوان محال و ریاحین
و ازهار موسم خزان و بهار در هر قطعه کاشته و بر بالای آن عمارتی دلگشا و مسرای
بخت اسامی مثل بروج استوار و شرف و ککریه باید از ساخته شد و در برابر ایوان
در ریاحه وسیع که چون چشمه خورشید از میان آن چشمه ای در فوران بود و آبش
روشن تر از اینده آسمان است احداث کردید درین میان بگوش محرمان خلوت
و خاصان حضرت رسید که طایر جان حسین خان دنبلی در سرای جاودان اسپهان
بست و جعفر قلی خان بدعوت اجامه خوی که با وی خوی گرفته بودند بنیشتاب
تمام داخل قلعه خوی گشته بجای برادر نشست و بفاصله چند روز از وی هر پنجه
ضراعت امیز بد رکاه خاقان فرور رسید که اگر آفتاب رات خسر وی نذره پرور
اید مرای روی برادر مهتر در نظر است و هوس خدمت گذاری و جان بسیاری بر سر
اکبر چه دغا و دخل او مکرر مشاهده خسر و گردن عمل شده بود و صورت گفتار

و کردارش که هواریه مخالف هم می نمود در این منتهی خورشید نظیر عکس نما گردیده
لیکن برای تمام حجت حکم قضایت صادر شد که اگر در اظهار اطاعت صادق است
و بندگی حضرت را سابق بر خویش دار و نه در گناه فلک پایگاه و از ظهور حسن
خدمت رفیع خایله اشتباه نماید تا از حضرت اعلی باندازه صفای ارادت مورد عنایت
شود و هم در آن روزها با از حسن قلی خان از سیدمات اعیال خویش هر اسان
و در خفه اراده عزیمت خراسان کرده تابا عیش او را ممنوع داشتند و از بیم بروز
انحلال بنا بر سال هر پنه از بار یافتگان حریم جلال در خواست نمود که وجوه مال دیوان
معنان اخراجات مرا کافی بنست و اگر ولایت دیگر ضمیمه آن کرد در جمع با خرج موافق
ایدا از سمیت گریمانه و در خواهد بود استدهای آن بدرجه قبول پیوست فروغ
حکومت کاشان و مضافات آن بر کاشانه امالش تافت و چون از سفر زندی اندوه
مند بود شاهزاده لاجند محمد تقی میرزا راهبراه او روانه کاشان نمود فرمود تا هواریه
با عه بر بردمش بفر زندی شاهزاده خورشید کرد و از بند این غم نیز رهایی
یابد و ولایت معنان را بشاهزاده کامران عهد و لیا برز اتقویض فرمود و ولایت
قزوین را بشاهزاده ازاده محمد علی برز احضایت کرد * و قابع سنه هزار و دو و بیست

و چهارده هجری که کربت موکب جهانگشا از طهران بسخت خراسان و سنجین نیشابور
و نکارش حالات آسامان * چون خورشید عالم افر و ز روی باد چ شرفیخاد
و لشکرش از طلبه سپاه ربیع پشت بهزیمت داد همای همت هیلون خسرو جهان
ار ابجد از اتقوی جشن نور و ز بهزیمت نظم ملک خراسان بال کاشا شد چون در
زمانی که خاقان حلین اشبان نظم عقدد و لت شاهرخ شاه را چون رشته همیش از
هم ریختاد و میرزا بشیر شاهرخ از اساتنه سلطان سیر در ضاعلیه التجهه و التاشایرون
رفته بظل طرف اطافه هرات مستقل گردید تا اینکه خبر قصبه نامر ضعیف خاقان

خاقان مغفور در خراسان کوشید نزدیک و دور و مملکت خراسان از لشکر منصور
خالی و خاقان کشور که شام مغول اطاقی نایره فساد صادق خان شقاقی و نظم امور
آذر بایجان بودند نادرمین فرصت قیمت دانسته خود را بمشهد مقدس رسانید
و در آن ارض اقدس اسود اگر چه بعد از ورود عرض ضراحت نمود مشعر بر اظهار
عبودیت و بندگی بیایه سر بر اعلی فرستاد لکن از حرکات او نسیم صدق و اخلاص
به شام امنای دولت گردون مناصب نپذیرید و چون خوانین خراسان بجز امیر کوبه
خان حاکم خوشان و اللهیار خان حاکم سبزوار همگی در رکاب مستطاب حاضر
بودند بر حسب فرمان قضا جریان ایشان نیز شرف تقبیل استان سپهر بنیان در یافتند
و پیش از حرکت رایت نظر نشان بصوب خراسان نخست تازه حال که از ادوات
و اقبال و ماه نو سپهر شوکت و اجلال عباس میرزا که از اختراخ فرزندان اسمان
سلطنت و ستارگان تابان فلک خلافت محمود طبع وجود دست و داب ادب
و شرافت حسب و رزانت دکامینا بود افسر هلال بیکر ولایت عهدش بر سر نهاده
و انکستر مشتری اسای نیابت سلطنت بر انکشت کرده با پانزده هزار سوار جرار
همه رابار ماح خطی شغل همه را بسوی بندگی گزار بمسرت آذر بایجان
و تنبیه سرکشان انسانان مامور فرمودند چون شاهزاده کامکار را اول ربهان
بهار عمر و آغاز لشکر کشی و دشمن کشی بود نظام الدوله سلیمان خان قاجار بفرمان
خاقان سپهر و قاردر رکاب نصرت شعار شاهزاده بی سپهر کردید و ابراهیم خان
قاجار نیز که بفرمان همایون در تیریز متوقف بود حکم رفت که از ملان زمان رکاب
شاهزاده کامباب باشد و سلاله السادات و الاشراف پیرزاهسی که ملقب به میرزا
بزرگ و اسلاف ابو طالب اوقات بوزارت فرمان روایان سابق اختصار داشته اند
بوزارت انجلب مضموم گشت و نیز در آن هنگام ابراهیم خان که هم زاده شهریار

اراده است بنظم امور عراق و فارس بالشکران محمد و تدبیر تو بامر خدیو اتفاق روانه
چمن کندمان گردید و بنزد رین حال محمد قالیسردیوان تقدی از جانب سلیمان
باشای والی بغداد بایشکهای لایق و اسبان تازی نژاد وارد در کاسپهر بنیاد
گردید و قریب التفات خاقانی کشته رخصت مراجعت یافت پس موکب خلف فرجام
با احتشام تمام بیعت خراسان در حرکت آمد در منزل دولاب پسر جعفر قلی خان
دنبلی که با خضار او فرمان رفته بوده تقبیل سه صفت شرفیاب و حبس نقلی خان نیز
اندار المومنین کاشان وارد در کاسپهر اشتبه گردید و چنانچه محمد خان قاجار
و عباس خان و حبس نقلی خان دولو با هفت هزار سوار نیزه کلا را هنر پوش رعد
خروش بر سیم منقلای روانه ارض اقدس و چند روز منزل نبروز کوک مشرب
خیام ظفر فرجام گردید در آن منزل حبس نقلی خان را بعلت عارضه سوداوی که
بجمع اجزای اعضا پیش می آمد و سگم گشت و بیلاق امکان مصلحت نشان پراسود
عارضه اش روی به بهبودی و مطول سر برود و حسابان از در با جایی به پسران
خیام احتشام در منزل بام زد و در آن منزل صادق خان شقاقی و حسین خان غولار
اقامی بانجهزار سوار همراهم قریب رزم پیمانان تازی دیگر دید و از سخن خلیفه
خاقان روزگار این لالی ابدار او نیزه کوش فرمان پوش ایشان شد که هر کله
مش خان کرد با شقاق شهر یاری مستظهر گردید و راه درگاه کعبه مثل بود چون
حیرمان بنم اخلاص زوید اختلاس سر فرانشده رجه رفت و برتری بر ائمه
جوید و اگر خذلان ابدی کریان کپوش شده خشمش و طماندیس لقب سلطنت
دید فر و پوشد قلعه او را محصور نموده راه خروج و دخول بر و مسدود و کیفیت
احوال را بدرگاه سپهر مثال عرضه دارند لوی خلقت فرسال از ان بوم و بر سرعت
نیشابور شقه کشا گردید در کار نیشابور پسر جعفر خان نیشابوری بانوسای شهر

شهر از قلعه بیرون آمده جبهه ارادت را زمین سود و خالک در کاه سپهر اشتباه را
سجده اند و دیگر دند چون منظور نظر مهرانرا استخلاص قلعه مشهد رضاعله التجه
والثاوتیسه نادر میرزا بود مقرب فرمودند که جسی از زیاده کان برق انکیز با سر کرده کائن
کار دان در ارتکب نسا بود بحفاظت برد از ندمو کب والا از ان خطه دلکش اهازم
مقصود شود جعفر خان بیات که در مرحله بندگی نبات نداشت و خفته بنی اعمام
خویش را بیغام داد که در طریق مخالفت قدم جلالت افسرده تا توانند لشکر منصور را
بقلعه راه ندهند و نادر دست دهد پای بر جاده اطاعت تنهند از صد و در این امر نایره
غضب آتش لهب سلطانی سر بکوه اشیر کشید اما چون رحمتش بر غضب سبقت
داشت نخست حاجی ابراهیم خان شیرازی و میرزا شفیع وزیر را بجهه اتمام حجت
و دلالت اهل قلعه بقلعه فرستادند حسینقلی بیگ نام از بنی اعمام جعفر خان را انوار
بصیحت ناصحان امین بنظمتکه دل یافت و اهل قلعه را تسکین داده بدرگاه اجدواران
بنامستافت اهالی قلعه بعد از رفتن حسینقلی بیگ مجدداً نور دباد به بحاج و عناد
کردیدند فرمان قدر نفاذ بغارت خارج قلعه و محاصره نیشابور صدور ریافت
لسکر دریا موج سلیمانی چون بلای امانی به پیرامن شهر تاخستد و قلعه را ننگین اسما
احاطه نموده آتش پدید در اطراف شهر افروختند و ریات تاراج افروختند جعفر خان
از مشاहरु آتش غضب خاقانی خاکستر اسرافسوده کشته بجهه استمالت اهالی قلعه
استدغای مرخصی نمود خاقان کشورگتسلیمرا و ابا حسینقلی بیگ در رکاب بتوقف
امر فرموده او را مرخص ساختند و می داخل قلعه شده از خبانت دات در پس دیوار
مخالفت سر زدیده دست با استعمال آلات حرب گشاد اعلیحضرت ظل اللهی را بجز
قهر بجوش آمده موج بیاوج رساند پس بفرمان قهرمان بجهه مهابت طلسم جسم
ولد جعفر خان را بضر ب تیغ آهن خای در هم شکستند و اعضای او را بار باره

کرده بر ساهره زمین افکندند و اجمار و طین را از خویش رنگین ساختند
و دست و پای او را که در حقیقت بریده دست جهالت جعفر خان بود کبریا
و جوانی فرزندان جوان خود بخشود نزدیک بد که فرستادند و حسین قلی بیاییم
زاده او را بلقب خانی معزز و پرورشش را بخلایق اقباب شعاع مزین و مطرز
ساخت لشکر منصور را بتسخیر قلعه نیشابور مامور فرمود هر صبح که مهر از گوشه
بام سپهر نور ایشان میگردید هر سه قلعه نیشابور را از آتش توب و تفتک پریشان
بود و ساکنان آن مکان را شور و زور ستیز نمود و قوات جاریه را بدست قهر
انباشتند و اشجار مریه را بضرب تیغه جفا و دهر ستم از پای افکندند چهل روز
اهالی قلعه در شکنج شکنجه و عقبات عقاب اسپر بودند بالاخره از طول زمان بگمان
آمده ناله و افغان با معان رسانیدند و بتدارک آن زبان که از تاج احوال جعفر خان
بود گریان و نالان حاجی روح الامین را که از جمله قتلا و معارفان سرزمین بود
بایکی از بنی اعیان جعفر خان برای استیذان بدرگاه معدن بیانی قهر مانده و آن
فرستاده مفتی عفو و اخص و مستدعی مرحمت شاهانه شدند ملتس اهل شهر
مبذول افتاده ملاهلی اصغر معلم باسالت اهل نیشابور مامور گشت بعد از ورود
او جعفر خان نیشابوری روی نیاز بدرگاه نهاد بجاک استان حکمران پاسبان
چین سای و بعلاوه عفو تقصیرات پرورشش بخلایق اقباب شعاع ارسته آمد
و بمنشور حکومت نیشابور مقتضی و مباح و رخصت انصاف از در بار عدلت مدار
شاهی یافت و تراب خان بر و جردی با جمعی از تفنگچیان بمراسم نیشابور از رکاب
همایون مامور گردیدند صادق خان شقاقی بانکه شقاق ذاتی و خیانت و بارها بر روی
جهان را معلوم شده بود اما نظر بعدم تقاضای وقت از زشتی افعال او قطع نظر کرده
بمعرض مؤاخذة و بازخواستش در نیاموردند مامور شد که قشون ابواب جمعی

جعی خود را بر داشته بجای محمد خان قاجار ملحق شود و بهر اوقات او بمحاصره قلعه مشهود
مقدس مشغول گردد و حسب نقلی خان بیات به نیابت جعفر خان در نیشابور متوقف
گردید جعفر خان خود ملازم رکاب حضرت انساب و موکب گرد و در نهایت
بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد بعد از ورود جنود ظفر نمودند در پیروان قلعه
متحصن گردید و لشکر قیامت اثر حصار را دایره وار احاطه کرده مقر او مزارع را
عرضه غیب و غارت نمودند و نظریه مخصوص اعتقاد خسر و پاکدین با همه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین برای پاس حرمت بقعه رضویه تصویب انصار اهالی آن روضه
هر شهر استان اشارت بنسخه حصار ظفر نمودند و در پیروان در غراب بجز اضطراب
اقتاده و سایر بربانیگینت و جوای ساحل نجات شده برداشتن عجز و آنکسار او بخت
و عرضه داشت که اگر خسر و بی همتا این حصار را باین بنده عقیدت سکال باز
گذارند از شفقت بیکران و ضیانت بی پایان خدیو جهان دور نخواهد بود و بجهت
استحکام قواعد خدمت و اخلاص یکی از پرده نشینان هفت را بقصد ازدواج یکی
از شاهزادگان که شهریار نیکوکار صلاح دانند مخصوص خواهیم نمود چون در بجوبی
خستگان و دستگیری افتاده کان شیوه ازادگان است مقبالتش پیرایه انجام
و بر جهره امبدش ابواب صلاح اقتحاف یافت و در پانزدهم شهر ربیع الاول بر تو ما هیجده
وای ظفر طراز بسمت دارالسلطنه طهران تافت در منزل چناران امپریکونه خان را
مخلع و مریخ و میرزا محمد شفیع وزیر را با و درین عید مرصبه او بشیستان شاهزاده
حسینقلی میرزا بهر اوقات امپریکونه خان روانه ساختند و در منزل جهان ارخان
جعفر خان بیات بمقام نیشابور رخصت انصراف یافت و از انجام موکب انجم خپول
در چهار فرسخی آن قلعه نزول نمود صدق خان باللهار حن نیز در اول مصادقت
و مصادقت باخته بساط حبله را در محفل مشاورت از غایبازی کسرتده و استرخاص

اور از حضرت ظل اللہی استده آکر دکہ پیشتر از ورود موبک سلطانی بقلعہ خود
 رفته متوجہ ساختن مہمات و سرانجام بیسکشی و سپورسات کرد و در رشتہ کام
 ورود کو کبہ جلال اور اناتامی امور باعث خجالت و انفعال نشود خاتان کشور کسا
 اور انجملت شاهی سراقہ فرمودہ بر زبان لہام بیان گذرانیدند کہ این رفتن را
 بازگشت نیست اللہ پادشاہ بقلعہ خود رفته نبل و قاحت بر روی کشد و از قلعہ
 سپاہی ننمودہ و سپاہی نمود چون خاطر خطر مایل رجعت بہ بیت الشرف دولت
 بود بہ تمام کار او التفات فرمودہ از ان قلعہ رایت عزیمت تہنکاد دولت افراشت
 و ابراہیم خان شاہ و لو حاکم اسفراین را با سعادت قلی خان بغایری تشریفات لایقہ
 دادہ ہر یک را بجمل خود رخصت انصاف از زانی داشت اصف الدولہ مہرزا
 محمد شفیع نیز بخندہ عصمت را در ایجا با روی کہمان پوری رسانید در منزل کلاتہ
 بکرو زبجہ اسایش سپاہ نصرت بناہ توقف روی داد و وز دیگر اعلام ظفر فرجام
 بر حم نصرت بکشود و خارج بسطام مضرب خنجام کرد و ن احتشام کردید محسن قلی
 خان کہ در فہر روز گویہش اندوز بود بتقیل رکاب مستطاب تقرب فرود از ان
 منزل بدامغان نزول اجلال و بنہ و اغروق را از ان مکان مرخص و بعزم صد اندازی
 و تفرج صحرا کوہ از رامچشمہ علی حرکت فرمودند بانزدہم شہر ربیع الآخر چون
 روح بہ تن و فیض ہار عالم ارادہ چمن تہنکاہ سلطنت را رونق و نصارت بنشد

* ذکر توجہ رایات نایب السلطنت و الخلافہ شاہزادہ عباس مہرزا بہت
 اذربایجان و سمنہر قلعہ ہودرو انہرام جعفر قلی خان * قبل از حرکت اعلیٰ حضرت
 ظل اللہی بصوب خراسان بنویکہ سبق ذکر یافت نایب السلطنہ و الخلافہ عباس
 مہرزا بچہ تنیہ سرکشان ممالک اذربایجان مامور فرمودند بعد از ورود اعلیٰ
 حضرت خاقانی بدار السلطنہ ملہران منہبان اکہ جمیع خاکفان در کجا جہان بناہ

پناه رسانیدند که شاهزاده اعظم بعد از ورود بدلا السلطنه تبریز روزی چند بجهت
اسایش سپاه ارام گرفته از آنجا بچین یا مخصت فرمود چون جعفر قلی خان بعد
از رحلت برادرش حسین خان ورود او بقلعه خوی بسرخود را بد رکاب امان
جام فرستاده متعهد خدمت و مقبل عبودیت شده بود نایب السلطنه بنا بر تعهدات
او یکی از ملازمان حضرت را برای امتحان احوال آن مددهوش باده غفلت نزد وی
فرستاد و او را با اشارت استدرک سعادت حضور بشارت داد لیکن او امر را
بر عناد و نفاق کرد لاجرم گوشمال او لازم گشته بعزم مقاتلت و عبادت از چمن
بیا م اعلام نصرت فرجام بسمت سلباس شقه کتاکردید جعفر قلی خان چون از مخصت
شاهزاده و الا کهربان بوم و بر با خبر شد یکی از برادران خود را در قلعه خوی
گذاشته باستعانت و اقتدا جمع لشکر ضلالت بنیاد پیمان اگر ادب نرود رفته
و از لشکرهاالی ایروان و مطایفه یزیدی و شکاک و سپیگی مانند هزار کس درهم
کشید و حقوق ولی نعمت را بعقوق مبدل کرده عازم بیکار کردید چون ایلات
و احشام نواحی خوی و سلباس از بیم اسبب لشکر قیامت اثر هراس برداشته با ماکن
مستحکم که پناه برده بودند از آنجمله قلعه هود که از قلاع آن سرزمین در روزات
و ممتت بانیای سبهر برین تبار بود انباشته بنفایس اموال و مشهور بوجود ابطال
رجال و فلان نعمان کمند اندیشه همیک از سلاطین ذوالاقتدار برکنار بام او
نرسیده بود لشکر فولاد جگر از اطراف و جواتب روی همت بنسجیران قلعه محکم بنیاد
نمادند و قلعه کیان بدلاکت و ترغیب اندال آفا کرد سپیگی که از جانب جعفر قلی خان
مستحفظان حصن حصین و سقماق متین بود بای در دایره تمبر نهاده به پشت گرمی
اسمیکام مکان دست باستعمال سیف و منان که با لشکر برف شتاب بیکبار حمله
او کردیدند و آن حصار استوار را در یک لحظه نسجیر و از آب عصام آتشبار خاک

وجود خاکساران را زیاد میداد که اکثر ایشان بجزه هلاک و بوار چشاندند اموالی
که اهالی اندیارد در عرض چند سال با نجا برد، بر روی هم ریخته بودند و یکدم
هر شبهه و سببه غارت و تاراج شد چون کار قلعه هود ساخته شد که ظفرایت
روی بکوشمال سرکشان آوردند جعفر قلی خان بیابانزده هزار رد و تو بجا سه سرکاری که
از قلعه خوی آورده بود با خود داشت از غایت خود و رعایت بی باکی یکسختی بیشتر
راندند بر برابر شاهزاده بی همال قتال و جلال را مصمم شد و بر حسب اشاره او چند
روز متوالی اهالی آن حوالی آب بصرای ساس بسته بردند که توایم اسبان سپاه
در زم خواص شاهزاده در کل ولای غر و رسته را آورده تا ایام نبات نیاید بالاخره
فایده آن مکر و حيله بر سپاه او عاید و قوا بمراکب هریک که در آن احوال غر و رفت
فی الحال طعمه شمشیر ابدار گردید با حمله نایب السلطنه روز هفتم ریح الاخر در حوالی
دیلمقان سلساس مینه و مپسره و قلب و جناح و ساقه و کپس گاه را با نظام الدوله
سلیمان خان تاجار و ابراهیم خان تاجار و احمد خان مقدم کلری یکی تیریز و مراغه
بر اراست و فوج فوج لشکر اراسته مبارزان طرفین بای جلا دت پیش نهادند
تا یروء حرب و جلال در التهاب امدانس بلا الا گرفت و از صدمات و زلازل سپاه
مخسر هبب صورت قیامت در جهان هویداشد از شراره ریزی تیوب و زنبورک
و تفنگ زهره در بر مریخ آب و پیکر زحل که آب گشت اخرا لار لشکریاب السلطنه
بر مخالفان ظفریاقه جعفر قلی خان ازین شکست که بدستی بروی رسید بقلعه ماکو
که از قلاع مرتفعه چنور سعادت پناه جست و بنه و اغروق و تو بجا نه و کسب
بسیار بدست امدد ایران بتعاقب پرداخته هر کرا دیدند به تیزید ریح گذر آیدند
و سر و زنده بسیار گرفته بنظر شاهزاده کامکار رساندند امرای سپاه امیران
در گاه ازین خدمت انعام و احسان یافتند از ظهور این فتح نامدار ابواب امن و فلاح

نلاج بر روی روزگار از ربا بجان کشاده گشت شاهزاده ناهجوی وارد بلده خوی
شده پیر فلجیان قاجار شام بیانی را در انجا بتوقف مامور و موکب منصور از خوی
حرکت کرده وارد تبریز گردید رها و اهالی انسا مان که از ذهاب و ایاب بیفایده
جعفرقلی خان بعضی از بلدان خویش جدا و برخی بغافه و قهرمستلا شده بودند
از اشاعت عدل و داد نایب السلطنه با شاهد امن و راحت هم اغوش و با تاکن
و مساکین خود هود نموده با سایش و فراغت دوش بردوش آمدند و از بستان پیرایی
باغبان معدلت شاهزاده ابی بروی کار قرار و مزارع باز آمد مرده این فتح نامدار را
هر بضمه بدر بارکتی مدار خاقان روزگار فرستادند و از خزانه انعام خسر و
کپوان غلام خلعتهای زر تار پوشیدند و از خرب خوار مطبه احسان کلهای
خوشگوار التفات و اعتبار نوشیدند * ذکر آمدن محمود پسر زابار دیکر پدرا گاه
اعظم پناه و وقایع ایام ترقف در دار السلطنه طهران * محمود پسر زابعد از وصول
بدارالعباده یزد فیر و ز مبرز ابراد که تر را در انجا گذاشته خود روانه ولایت خراسان
و بعد از ورود بانحد و دامپرخسرخان طلمسی و امیر علی خان عرب خزیمه حاکم قاین
حسب الحکم اعلی حضرت خاقانی باعانت او ره سپار طبرق جان فشانی شاه چوش
خویش را منعقد و از راه قاینات متوجه همراه و خاطر خواه ایشان ان بود که در سنچیر
قندشار و استیصال شاهزاده زمان زمانی در هیچ مکان توقف جایز ندارد چون
قصر مبرز ابر شاهزاده زمان که والی ولایت هرات بود از قصد ایشان خبردار
گشت زمان خان درانی و تیمورخان تیموری و اسحق خان قزلباشی را بدفع ایشان
مامور کرده با اشاره قصری روی بدیشان نهادند بعد از تقابل قتل چون شهر
شرزه و غضبان پلنگ بدفع یکدیگر اهنک جنگ و از استعمال سیف و سنان
جهان را بر جهان بین یکدیگر تنگ کردند چون استظهار محمود پسر زابار از طالع قوی

بنیاد خاقان با عدل و داد قوی بود در حوالی فراد شکست بر بنیان قصر جمعیت قصر
افتاده وارد هرات گردیدند جمعی کثیر و جمعی غفیر از افغانه نزل رایت محمود میرزا
پیوسته کارش بالا گرفت و ازین اقبال نیز وال خاقان سیهال غرام نیز بمحطه سخنپوش
امده شاد کام و کامران شد کامران میرزا ولد خود را در فرامه بنیاد تعیین و خود
با امیر علی خان و لسکر خنک جوی اسب عزیمت را ازین تریزین برخانه هرات راند
و در خارج آن شهر بخت بهر خپام اقامت نصب نمود و بیست روز در محاصره شهر
اهتمام بعمل امده شاهد تما از و رای پرده قضا نصاب از چهره نکشود افغانه از دوی
محمود میرزا از سوسه و انغوی احوان قصر اردوی او را راج کرده منتشر کشند
محمود میرزا چون شاهد بیوفای روزگار را با اعلای دولت خود بار دید از کردش
چرخ وارون دید بگر کون و رایت امة اللش نگون و چهره اش از اسنک کاکون پر خون
سرخوش و رانفراد در پیش گرفت امیر علی خان قاینی نیز جمعیت خود را برداشته
روانه قاین شد کامران میرزا نیز نا کام از فرامه نیز دامد و قانع را بدر کاه سپهر استیاء
عرضه داشت چون در سال قبل که رایت فتح آیت بصوب خراسان شقه کنا بود
جهانگیر خان کلایکاتی حسب الامر اعلی مامور بدار العباده میزد شد که فیروز
و کامران نیز ابرداشته روانه سمت هرات شود تا در هنگام ورود خاقان کشور کشا
با محمد و حکام خراسان بمکم قضا نمود ایشان را در مسند کامرانی نشاند چون موکب
مسعود را بمحطه سخنپوش با بر و محاصره ارض قدس توقف روی نمود عروس مراد
ایشان از حجاب خفا چهره نمود لهذا بعد از ورود موکب شاهی بدار السلطنه طهران
هر دو شاهزاده با اتفاق جهانگیر خان وارد در کاه آمد و ازان پناه گردیدند حضرت
ظل اللهی ایشان را و ازش و چند روز بعد از اسایش از رنج راه روانه دار السلطنه
اصفهان فرمودند که چند روزی برای رفع کربت غربت در منزلهات انخطه لککش

دلکش بس بر بند تارای جهان ارای هنگام اقتضای وقت مؤسس اساس دولت
و کامرانی ایشان کرد محمود میرزا بعد از شکست از خارج هرات و امیر اریش
کوفه عنان اختیار بدست راضی قضا داد و ماند که در باد رکوه و صحرا هر سو
عنان بکشد بعد از چند روز وارد مرو و شاهیمان و از انجار و اناه بخار با سطرهار
اتحاد مذهب و ملت و امید قناتح ابواب دولت دست التجار با من شاهم را دوزیک
معروف به یک جان زد بعد از چندی چون از احوار او دریافت که صورت
دستگیری در اینینه همت بست او عکس نمایست از انجا به پناهانه زیارت بیت الله
الحرام او را در خوارزم و والی انجار در حضرت خاقان کشور کشار ابطه اخلاص و بندگی
بود مقدم او را مکرّم داشته تدارک سامان روانه در کاه عرش اشتباهش نمود
داورد داد که بیشتر از پیشتر مراعات جانب او را منظور فرمود و حسب اشاره
بمنزل اصف الحضره میرزا محمد شفیع وزیر باریز و لغز و داورد او نیز بحکم
شاهنشاهی نظر در اکرام و احترامش شرایط اهماق مبذول داشت و همه روز
از خزانه انعام شهریار دوست نواز دشمن سوز بانواع احسان بهره مند و فیروز
کردید و نسبت بخوانین افغان نیز که در نشیب و فراز و شدت و رخای انجناب
طریق و قایم بوده و رسم موافقت و حقوق چاکری ادا نموده بودند علی قدر مراتبهم
انواع الطاف و اشفاق خسروانی بظهور رسیده * بسط بساط نشاط و سرور
شاهزاده حسینعلی میرزا * چون حرف خریف خرف پای در کستان نهاد با دخران
از اوراق رزان دست بافشاندن سیایک زبر کشاد روی جهان ار اقتضای
انکه که غدره خدر خفت را که شرح او درن او نیز بان خامه مشکین خنامه گذشت
بشرف همخوانیکی و سعادت همخوانیکی هلال جلی الظهور اسمان مجد و جلال و صبح
با هم التور افق عظمت و اقبال شاهزاده حسینعلی میرزا سرفرازی بخشید بشارت

نشاد و مرده سرور و انبساط در جهان اقتاد و خازن جهان ابواب باز و نعم
بر روی جهان بان کشاد حکام و اعیان ممالک از اطراف روی بدر گاه خاقان کشور
کشاد و درند و در اواسط شهر جادی الاخر بفرمان خاقان اعظم اهل سور
و سرور بزینت اسواق و این ایوان و دنان برخواستند و شاد روان حجرات را
بتصاویر و تمایل عجیب برار استند را مشکران محافل خلد مشاکل را بنوا کریم کردند
و آتش بازان آتش دست از شعلهای برق افشان هبات شریزه شهر و بیکریل مست
می آنکینتند و لبستگران جاد و فن چون حقه باز کردند و بی یکدست هزار بازی
می آوردند چون یک هفته اشکار و هفته اقامی و ادانی را بنشاط و کامرانی زندگانی
بسر رفت * شعر * شبی فرخنده تر از صبح دیدار * هوا خنبر نشان چون طره یار
ان پرده نشین هفت را که قابله دوران و مشاطه چهره ارای جهان در و راء نقاب
حجاب و حریم حرمت پرورده بود درون عجب راد و چین از رشک پرده داری
او خون کرده با یوان چون اسماع و شبستان چون بوستان شاهزاده و الیابار آوردند
و طبقهای زرین و مسین آگده از جواهر نمن و در هم و دینار زاده گان و داده
عمان بر سر زینده افسر شان تبار کردند امر او اعیان بعد از انقضای جشن و سرور
بیشکتهای نمایان وقف و هدایای بی پایان از پیشگاه ایوان شهریار کشورستان
گذرانند بمخلاج فاخره و انعامات و انزه مقنن و سرافراز گشتند * ذکر و وصول

میرزا مهدی علی خان فرستاده فرمانفرمای ممالک هندوستان بدر گاه خسرو
هوسنگ فرهنگ و ورد ایلیچیان پسر سلطان فرمانفرمای دکن * چون ططنه
سلطنت و کشور کسابل اعلی حضرت ظل اللهی زین سامعه صومعه داران عالم ملکوت
کردید خرد پروران دولت علیه انگریز فرنگ که در انتظام امور مملکت داری
و استخراج صنایع و بدایع نقش هوش و فرهنگ بینکارند و از بوی العیبهای ذهن

ذهن و قادی و خاطر نقاد مراسم اجماع عیسوی تازه دارند در اینده فکر زمین و آندیشه
دور بین ایشان عکس ایفد عاجلوه نمود که چون پادشاه ذوالجلال زمام مهمام اهالی
ایران را در قبضه اقتدار شهر بار بلند مقام نهاده و ابواب حسن سلوک و شوکت
و جلالت او را بر جبهه پیر و جوان کشاده و رخساره شاهد اقبالش را بنحال خلود
اراسته و گلستان بختش را از خس و خار نقض و عیب پیراسته تجدید عهدود دیرینه
التبام بمیان دولتین علیتین لازم خواهد بود لاجرم از جانب پادشاه ذیجاه آنگریز
بفرمانفرمای ممالک هندوستان که بحکم او در آن کشور لوای استقلال افرشته بود
اشاره رفت که یکی از معقدان خود را باطراف تحف هندوستان و نظریات هدایای
مملکت انگلیس بسفارت درگاه کردون اشتباه تعیین نماید و نامه مشتمل بر اظهار
تخت سلطنت و محتوی بر مضامین مودت مرقوم در حسب اشاره پادشاه و الا
جاه مهر زامهد بعلی خان ملقب به نادر حشمت جنگ که اصلش از مملکت خراسان
و از جمله خردمندان بود در او آخر شهر ربیع الاول وارد کردید نامه و هدایا
را بنظر اشرف گذراننده مورد الطاف و اشفاق خاطر بیضا اشراق نخل الهی گردید
و مقارن این حال ایلیچان سخندان از جانب تیبوسلطان پادشاه دارالملک دکن با تحف
منسوقات پیشمار که از جمله هدایا سه زنجیر فیل کردون توان بود رسید ایلیچان مورد
اشفاق و الطاف بی منتها کشته در همان او ان خبر قتل تیبوسلطان و انتقال مملکت
او بدولت آنگریز مرقوم جمع بمجمع اولیای دولت قاهره کشته هر یک از فرستادگان
او بوطن اصلی معاودت کردند و در او آخر هفتمین سال اللهیار خان حاکم سبزوار
دست توسل بدیل عفو و انباض خسرو کشورستان ندو از گذشته خویش عذر
خواه کشته از در التماس آمد و یکی از معقدان خود را روانه در بار آسمان مدار نمود
و استدعا کرده بود که یکی از چاکران درگاه باوردن پرورده پردگی عفتش که سابقا

متعهد فرستادش شد بود مقرر کرده تا او و پاره پوده برای عزت رساند حسب
التمای او بهر زاهدان مستوفی دیوان اعلیٰ باین خدمت مأمور گردید * تقوی نفس
دارایی ملک فارس و خطه مازندران بشاهزاده حسین علی میرزا شاهزاده محمد
قلی بهر زاو و قابع دیگر * علوهیت و معروفیت خاندان فریدون معدلت مقتضی
ان بود که هر یک از اشبال غاب سلطنت و اقبال افلاک جلالت و خلافت که در سایه
چترهای اسای پرورش یافته اند و بر توتیریت خاندانی پر و جنات احوالشان باقیه
هر یک در ملکی جدا کشور خدا و هر کدام در حدی علمیه حکم و باشند علی هذا
نظم مملکت فسخ الاجاری فارس را در نظر همت شاهزاده خورشید قلی حسین علی
میرزا گذاشت و امارت خطه مازندران بهشت نشان را نامزد جناب شاهزاده
حسین علی قلی میرزا فرمود مقرب حضرت چراغ علی خان نوایی بمنصب اتالیکی
شاهزاده و وزارت مملکت فارس سرافراز گشت و میرزا نصر الله بوزارت
مازندران قریب اعزاز و در رکاب مستطاب هر یک چندتن از امرای قاجاری
سیار و در مشاورت امور ملکی و خدمات اتفاقه خدمتگذار و جان نثار آمد
ولو ای غلک فرما از دار السلطنه طهران بسمت دارالایمان قم بعزم زیارت مضجع
مطهر کوه در چ جنوب و در سالت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام صلوات الله الملك
الا کبر جهان را اگر دید بعد از ورود بانمکان بقصر بنیان شرایط زیارت و خشوع
ولو ازم استکانت و خشوع بجای آورده از حضرت ایشان استعلا همت و طلب
شفاعت کردند و چند شب متوالی در آن بقعه مبارکه بتلاوت آیات و حفظ مواظبت
صلوات عزت دارین و دستکاری نشاتین مسلت و دامن مجرزه و مساکین را
از سه و زر رشک دامن کلان و طلب و سادات امکان را بر و اتب مقرر و انعامات
متکثره و احسان بی پایان مسرور و شادمان فرمودند و معماران هنر پیشه

پیشه و مهندسان اقلیدس اندیشه را بتعبیر بقاع و مساجدی که بمهر و رشهور
و احوام صفت اندراس و انهدام یافته بود اشارت رفت و حکم قضایین به بنای مدرسه
جدیده معروف بنقبضه و تذهیب قبه میمونه حضرت معصومه و تعبیر مسجد امام
حسن عسکری علیه السلام و تجدید دار الشفا و کاروانسرای و قریه استانه مقدسه
و حاکم و یازار بجهت زوار مجاورین استان ملایک ایشان شرف نفاذ یافت که نکاشتن
شرح آن ابنه سپهر بنیان بر صفحه بیان امکان نخواهد داشت خاقان کشور کتبا به
ازادای مراسم زیارت از دار المؤمنین قم بمستقر سلطنت رجوع فرمود و نور حدیقه
اجلال شاهزاده کان بخش در بیان نواب نایب السلطنه عباس میرزا از سفر خیر
اثر از ربا بجان مظفر و منصور معاودت فرموده شرف حضور موفور السرور ایشان

در یافت * وقایع. مال فرخنده قال هزار و دو پست و پانزده و هفتصت موکب همایون
بخراسان و صادرات احوال اسامان * اعلیحضرت پادشاهی بعد از انقضای جشن
نوروز قریبش طالع میمون و یارش نخت روز افزون در بزم مشورت خاص
کفتمکوی کشودن طره بر چم همایون بجانب مملکت خراسان قبض نمودن در میان
داشت که در آن میان طره بازخان افغان با اشاره شاه زمان از جانب وفادار خان
وزیر اعظم نزد اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خن وارد کردید خلاصه پیغام و نقاوه
فکر خامش این بود که نه شاه زمان پای از جاده لطاعت کشیده دارد و نه خاقان
کشور کتبا بزم سفر خراسان بیکران بجزه عنان و لشکر بیکران در جنبش ارد
از استدهای ایشان خاطر خورشید ماثر سلطانی غبار تغییر گرفت و روی همایون
از قبول ملتس او بر تافته هریمت توجیه بجانب خراسان صورت تحقیق یافت از قرار بکه
در ضمن حکایات گذشته امدان زیاد اشفاق درباره صادق خان پرتفاق پیشتر باعث
خیانت و روز بروز خیانت او پیروز یافته در مقام جلالت سازی و باخرین خویش

در بازی بود از جمله پیش خان کرد را خواست و او را بصلت عدم اقتضای وقت
از جانب خسرو که تحمل در مواخذهت و مصادرتش تأمل رفته بود چند روز پیش
از حضرت باخذ و جیس او اشارت گرفت و در بلب تریماری بخوار می دیده اثر از دیدن
جهان چون چشم قشور بزور ان بحقت و زندگانی را وداع گفت و سارو خان
برادرش برش سفیدی طایفه شقاقی سرخ رو و برادر دیگرش محمد علی سلطان
بلقب خان و سرکردگی سواران شقاقی ناچو آمد نگاه طره باز خان را رخصت انصراف
ارزانی داشته در جواب نوشتند که رشته عقد شهر یاری به بند خنجر نیز بسته
و عقده کار جهان داری با ناممل نپوشه مشرک شده نواب هباون ما را از مطالبت ملک
موروث و سنجر خراسان تا کزیر است و اگر ایشان را نپزاد طایفه است در ملک
خراسان قطع و فصل ان بزبان تنغ چون خوراسان است و بجای به بر سالت تنغ و سنان

* فرستادن فرمانفرمای هندوستان جنرال ملکم هاد در البفارت بخدمت
اعلی حضرت خاقانی * چون از زمان قدیم الی الان رابطه اتحاد قیامین دولت انگلیس
و ایران مستحکم بود و پیوسته سفر او ایلچیان تردد می نموده اند بنا برین درین سال
فرمانفرمای سابق هندوستان مارکو کولس لار دو ویلزلی که بمرتبه وزارت رسیده
باشارت پادشاه ذیجاء انگلیس بریکه دیر جان جنرال ملکم هاد در البفارت ایران
تعیین نمود اصل مارکو کولس لار دو ویلزلی از مملکت ایرلانده و از نیجای ان مملکت
و خاندان قدیم و اول از جمله مشیران دیوانخانه جمهور انگلیس بوده و بسبب کاردانی
و رشادت اصلی و جوهر ذاتی و شجاعت جلی و فراست و طلو همت بفرمان فرمایی
مملکت هندوستان سرفراز و بعد از چندی بوزارت دولت انگلیس اختصاص
یافت خلاصه چون جنرال ملکم هاد ربه بندر بوشهر رسید اعلی حضرت خاقانی
قمصلی خان نوری نایب الشبک افامی را که مریدی کاردان و هو شمن بود

بودیم هماننداری او نصیب نفرمود تا آنجد و دفا نس در هر ولایتی شرط محبت
و مینبائی بعمل آرد قحطعلی خان در شهر از مصادف سفیر خوش تقریر شده با او
موافق و او در آن خلافت طهر آن شد در روزی فرخنده تر از صبح نوروز اعلیحضرت
ظل اللهی بر تخت سلطنت قرار یافته سفیر باقر هفت در بایامسر بر اعلی شرفیاب
حضور آمد بعد از چند روز چند قطعه الماس و ایدنه های روشن تر از مریای حواس
و مروحه عود و صندل و نفایس برنیل و پرنده انداز باقر نیک و هند برسم هدیه از نظر
اشرف گذرانید شرف تحسین دریافت و بر حسب اشاره شهریار یک کانه امنای دولت
و اولیای حضرت مقدم سفیر فرزانه را مقتم شمرده او را محترم داشتند و بزم
صیافت برای او چیده و خوان نعم کویا کون کشیدند و عهدنامه که بنامه فرمانده
هندوستان مبنی بر صواب اتحاد و شرایط داد است تحریر یافته بود به اخطه مقربان
حضرت رسیده بر وفق تمنای سفیر دانا و نبغه مقید همان قبول و مقتمن همان عهد
از جانب خسر و کشور کبابکک دیران عطار در رقم در قلم آمد و بمهر سلیمان خان
قاجار محترم کشته بدست فرستاده سپرده شد خلاصه مضمون آنکه دولتین حلیتین
در حکم واحد بوده بادولت یکدیگر دوست و بادشمن هم دشمن باشند و اگر دولتی
دیگر در مقام دشمنی و مخالفت یکی ازین دو دولت براید این دو دولت بشرابط
مواقت و معاضدت پردازند و در دفع معاند خارجی برک و ساز ملافت و دشمنی
سازند و بعد از فراغت از ادای مراسم سفارت قامت قابلیت و امن لیاقت فرستادگان
علی قدر مراتبهم بخلاصه قاهره و احسانات و تفریه و پیرایه و مایه یافت و حاجی خلیل خان
ملک التجار از حضرت گردون زینت ظل اللهی باتدارک و سامانی که در خور بود
و سفارت دولت مزبوره را لایق برسالت دیار هندوستان و ابلاغ جواب نامه
حکمرانند بار نزهت تو امان تلوز و بمهر لیاقت سفیر و ائنه مقصد گشت و عنقریب

که بخت حل او در قزده ککک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **مهر** که نصیب
نایب السلطنه شاهزاده عباس میرزا با ساسا حکم فرمایست از ریاجان و تحریک
لوی طلت فرمای شاهلی جهت خراسان و سنجق قزاقه مزیان و کوشمال اللهبار
سخانی حاکم سبزوار **نایب السلطنه** عباس میرزا را بالکری جهان سوز و قمع
اندوز و سلیمان خان و ابراهیم خان و رضاقلی خان قاجار با نظام مهمات صغیر
از ریاجان نامزد فرمود و درین سفر امور تجویان و برخی مهمات از ریاجان اتظام
یا قهقار ایروان هم اندک نظامی هم رسانید و عزیمت خراسان ابراهیم خان هم
زاده را باده هزار سوار جوشن پوش خنجر کداریش از تحریک لوی مغر شکار
روز دوشنبه دویم ماه ذی حجه الحرام در مقدمه لشکر کران روان و مهدقلی خان
دلو و حسین خان سردار در رکابش شتابان گشته امیر کونه خان زعفرانلو حاکم
خوشان و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین را نیز حکم رفت که با جوش جوشان
بمسکونیاب ابراهیم خان پیوسته آن قلعه را محصور و تا ورود مویکب منصور
در سنجق قلعه بجاهد تا محصور بظهور رسانند و از هر یوتوب قلعه کوب در مسامح
مستحصین شود و نشور ظاهر سازند و در روز یازدهم شهر ذی حجه الحرام
شادروان شوکت بر چمن دلفروز و زقور و زکوه سایه انداخت پنج روز در غر خزار
نمکه بجهت عرض گفتگیان مازندران و استرآباد خدام عزو و تمکین بر پشت معکله زمین
کوفته شد حسینقلی خانزاید شتر بخامه سبزوارد حقر فرمود اهالی مزیان که
از مستعدات اللهبار خان و دروزانت و منانت با قلاع خیبری و سدا سکندری
دم پرابری میزد با ستمکام مکان امیدوار گشته از اطاعت و بندگی خضرت استکبار
و زبند حضرت اعلی لشکر پلنگ اهنگ را بسنجق آن قلعه اشارت کردند گفتگیان
شعافشان بدور قلعه محیط گشتند از جنب توپهای دورخ لیب و خیاره های

های صورتها و تنگ ساختن بار و زور و شتر را در نظر اهل قلعه بنه و تار کردند
در این اوقات اهل قلعه مریزان را دست ازین وان گویا گشته به پشت بازه امان
پناه بردند حصار استوار محفر کردند و بطبع و عاصی آنچه از رحمت و رحمت
و وقت و فطرت در خورد بود رسید اموال و اسباب اندوخته ایشان بقارت لشکریان
رفت تا خان تاجار با توجیح از سپاه بمرست خضار و توقف قلعه مامور گشت و رایت
نصرت بجانب سبز وارد حرکت آمد بعد از تزلزل بانندیا رحمت نقلی خان که بر محاصره
انجام داشت عبور زید بتسخیر نیشابور مامور گشت اللهیار خان صورت حرکت را
در این وقت خاطر خود معاینه دید دختر خود را که مهر زاسد الله مستوفی دیوان اعلی
باوردن آن رفته بود و اللهیار خان تا آنروز شاهد حصول مطلب را بحجاب تاخیر
مخفی در نقاب عمارت میبرد مسرای شهریار میفرستاد و عذار هر نفس را بجنبه عذر
خطا چون روی خویش سبک کرده مستعدی شد که چون شمار عصر از سپین گذشته
و بهار روز جوان دست فرسود خریف خرافت گشته اگر خسر و مرحت این از احضار
این بنده کعبین در گذرد و با اجازت پادشاهی در گوشه آنز واد و روزه مهلت
زندگی را بطاعت بسر بردان صورت جلیت کریم و رویت قلب رحیم دور نیست
* نظم * از گریه دور نیست گریه پیری * عذر گناهی که عذر خوانندار *
چون صورت این افسانه معنی عذر و بجان بود مقبول طبع شهریار فرزانة بنفستاد
لشکریان با قلمت در حوالی حصار سبز وارد بر رسوم عادت و تخریب بقاع اندیوار
و محاصره انجام مامور فرمود و چون اللهیار خان و جعفر خان بیات قبل از وصول مرکب
شاهی بان صفحات کسان معتقد خود در آنز شاهزاده زمان اتقان برای استشفاع
بدر کلمت پناه خدای زمان فرستاده چشم انتظار بر راه ورود شفا غاده و نقطه
داری بنامی و در نپندنداد در این زمان که کار بر محصورین سبز وارد و نیشابور

تنگ و نزدیک بان بود که بای شکیب و در کشتن پینک ایماز طبع باز خلق بطشاور
شاه زمان از جانب وقادار خان باصف و پیشکش شایان بد بار و حضور و تمدان
رسید و در خاک سبز و ارسبزه و اوسرهای او و ننگ کلرنگ خسر و وی کفناشت
و طره از روی شاهد راز باز کرد و در میان نماز عرضه داشت که هر چند **نظم**
ملک خراسان تراست در کف انبار نصب **موسی** ملک تو می گزشت شایان **مهم**
خبر بود کنج هر شتر خازن او **اهرمین** **نظم** بود صد شرح حاکم او بر **الحکم** **م** ولیکن
مشتی فرومایگان و محتوی بی پایسکان را که از بیم جان و مجازات خبانت هر اسان
و در پشت دیوارهای خراسان پنهان اندنه لیاقت مستیز شهریار گردون توان است
و نه طاق و توان در پیش دریای لشکر میکران اگر خدا بود رحمت کبش شفاخت این
خبر اندیش را قبول فرماید و با نامل غفور که از کاران تمام کاران بکشاید این نیکخواه
بعد از انصاف همان نظیر بجانب تنگه ایشان را با لطاف شاهان مدلسانی شایسته
انگراه و وله در گاه گردون اشتباه خواهد ساخت و اگر نه باز بجد الله طهره پرچم
رایت خیر و زیبا است و دست لشکر بکشور کشایی در از چون در مدی قمع باب
دوستی و پیمان از جانب شاهزاده زمان رد مسؤل و سد ابواب قبول مامول او
خلاف این سلطنت و منافی رویه وفاق بود اعلی حضرت خاتمی لشکر و رخصت
انصراف از غاصر پنهان برود اند و از هماغها شاهزاده محمود که در آن زمان ملایم و کاب
مسعود بود بصوب مقصود مایل و رخصت انصراف حاصل کرده احکام یافته بسابق
ارقام سابقه بحکام خراسان زانقد کشت که درآمد او اهل جایز نلاند رایت نصرت
و روی همت از سبزوار بر نامه بجانب تنگه کاه بر توانکن آمد حسد منقلی خان
در اسفراین و ابراهیم خان در ارق قلعه شرف بساط بومی در یافتند و امیر کونه خان
زعفرانلو و ابراهیم خان شادانوزد در بارشاهی منصرف و بولایات عمل اختیار خویش

خواستن شایسته اما خان نیز کدو رنگی تلقی بود هر دو با او بی مراجعت کرده باند و
بیوست و بجای او ابراهیم خان حرب بسطلی با لشکر کچیکان حرب و حرم مامور شد
و حضرت اعلی از راه چشمه علی بوسه شکار ساعت معانی از تابش نور آینه هلال
بیکر و شتر از قضای سپهر برین ساخت و سرای دلکش از بسط بساط شاه ابراهیم
سود با بساط شاهزاده محمد ولیم برزاشک نیکار خانه چین گشت از نوای رود
و سرود و نغمه چنگ و عود کوبی هر یک از خانهای آن سرزمین بزم سلمان بود بعد
از انقضای ایام عشرت اهل ام فضا در حرکت آمد چهاردهم شهر ربیع الاخر
دار السلطنه طهران ایقده و پادشاه جم نشان رونق ربیع یافت روزی چند از عمال
و حکام عراق و فارس که با اخبار ایشان برای تحقق حال رعیت حکم رفته بود
بروشی جدا فرموده از کمال عدل بهر کسر شکسته دلان کرد و از انجا برای نظم مهمات
کابلان و ارستان بزم جشن شاهزاده محمد علی خان دار الملک غروب از مقدم
شهر یار باداد و دین رشک و وفه خلد برین گشت عمال کابلان در انجا بیایه سپهر
اعلی حاضر آمد مهمات آنها بر وجهی که مقتضای رای جهان ار بود کفایت رفت
و تنهه سود و سرور روزی چند اسباب عشرت بطریقی دلکش آماده و ابواب
شادی بر روی مردم کشاده گشت و چون کار پیش ساخته و خاطر اشرف از انجام
ان مهمات پرداخته آمد نواب ابراهیم خان برای استقلال کار کابلان با استقرار عمال
در امور دیوان مامور خطه رشت و لوای مظفر یار دیگر بجانب تنگه مایل گشت
و ولعهد شاه ایران شاهزاده کامران عباس پسر زاینه پسران اوقات بیکر پادشاهی
از نذر با بجان مراجعت کرده باستان بوسی حضرت اعلی مباحی و کامیاب از عبارات
امتاهی شد * تذهیب قبه مبارک ~~معمومه~~ و بنای عمارت صفهان و سایر
عمارات بهشت نشان * در چهاردهمین سال خجسته مال بتذهیب قبه باک بضعة طیه

هستند نظری تویش ای و خاندان خیرت هم چون معلوم از اقصایا و بنای مدرسه
شروع رفت عماران دانا و بنایان صحت بنا را از زمین بر برداشند و قیاس استواری
از نو بر نه و واق بلند طاق فر باشند و سدی حکم بر رود خانه تم که از بهشت غربی
ان روان است بسنه و ساحت و و صحن کهن را یکدیکر پیوسته مدرسه روح فزا
از اشکال هندسی با هم به خطه عادل جنت مشکل مشغل بر حجرات و حیاط
و جلا و لپه پرداخته اند هر حجره از آن غریبه از بهشت و انوار قدسی پیدا از کل
و خشت بنی بر چهار ایوان غربی ان که از یک طرف مشرف بر قسای مدرسه است
و از یکجهت بر و دخانه بالاخانه مخصوصه برای ممکن شهریار بکانه ساخته گشت
و بر یک سمت صحن بالا که متصل بر وضعه عرش اسرار است حجره های زینک و بر سمت
دیگر اب انباری که سنگ بر روی ان استاده و عقلا دورین از خوش در ان
سبز انوی فکرت خاده ترتیب یافت و قیاس منوره باینی از خشتهای ز راندود
زینت گرفت که اسمان را خشت زرین مهر از طاق دل افتاد و در صباح و مساجد
خنده پشت با صفت مهر و ملامت بنظر ان کشاد و بر حسب حکم اشرف طلبه علوم
دین و عارفان معالیم یقین که توانین ملت از ایشان بر جااست و صلح شرایع از مصباح
یانشان بر پاست از هر دریم چون ملک بر دریم بهای عطا شد و تسبیح خوانی و بر هر
منظر چون مذکور این گروهی بر منظر روحانی در حل اسرار معانی با یکدیگر در مناظر
و سخن رانی است و ذواب ان بالمشق و الاشراف طاید روزگار فرخنده آثار طلال خیرت
سجانی که باد تا لبش یا ر لطف یزدانی و هم در ان سال حاجی محمد حسین خان حاکم
اصفهان را حکم رفت که در فضای مابین چهارت چهل ستون و بهشت این که از اینبه
سلاطین صفوی است خرم ساری باین بخش صورت تمام اهدا و نیز با متال امر
قدومثال بنایان پیدا و نشان هنرنا و بخاران روح حرفی خرامی و در معمارتی عتوی

مختوی بر ایامین نویسن و تصور بقصود و نارنجستان چنان دجوی مینوید خلوت
سرا و کر ماه بانجام رسیده و همچنین بر حسب حکم قضا این بر کساراب رود خانه
باجر و دکه معبر قوافل مازندران و درضکام زمستان منزل گاهی برای کار و زبان
نبود و باطلی محکم بنیاد بنا نهادند مشغول بر حجرات بسیار و خلوت و کر ماه و بیرون
لانده امروز افسردگان صولت ز مهر میر و قائم مقام گره آپراست و بقریه کله کرد
نیز که بخارن عراق و فارس را از فقدان منزل و خوابگاه در موسم زمستان برداشتن
دل کرد بود و باطلی از حجاره و اجر با هتام مصاران چاک بگفت باخورد رسیده و اجر
دنیوی و اخروی آن نیز عاید روزگار فرخنده آثار همانون کردید * ذکر
وقایع سال پنجم جلوس همانون که مطابق سنه هزار و دوست و شانزده هجری بود
و کفر قناری حاجی ابراهیم خان شیرازی با ثبات اهل خود * حضرت اعلی بعد
از فراغ از جشن عهد بنظم مهمات سلطنت پرداخت چون فضیلت رایت نظیر آثار
نزدیک رسیده و از جانب اللهیار خان قلپی و جعفر خان بیات در انجامز و عده عهد
بر وفق تعهد شاهنامه زمان بنحویکه سبق ذکر یافت اثری نظیر بر رسیده و نواب ابراهیم
خانزایا بیست هزار پیلد و سوار ساعقه باز بنه گذار بسزوار روان فرمود و از امراء
کار دانی ابراهیم خان و محمد خان دولرو و پیرقلی خان شامیاتی و از غلامان
حسن خان و از حکام خراسان امیر کونه خان زعفران لو و ابراهیم خان شادلو و
مقر رشد که دست غلب و غارت و بای اضرا و خسارت دران دیار از استین
تطاویرون ارند و در کشتن و بستن و شکن و خستن و ویران کردن خلاص
و خانها و سوختن خرمن جلها و بردن دانهها و غنای یکدیگر چاین دارند هر چند
اللهیار خان بنفسه مشوجه بیاست بود و لیکن بشامت آن بدعاقت جمع کثیر
از رعایای سبزوار سبن و از پیمال الهانت کشند و حاجی ابراهیم خان شیرازی



که بلیت دولت زنده بیدایت چندی بکند خدای جل و چندی بکند تری
شیراز پناه و محل یاقه نازمانی که جعفر خان را تمام حکومت فارس بدست افتاد
حکومت خراسان روی بدروه ترقی قادر روزگار جعفر خان سپری شد و نوبت
سردار جعفر خان لطفعلی خان رسید هنوز کارش استقلال نیافته حاجی ابراهیم
خان در از محفوق چندین ساله بدلاجه خود سر میجوین بر تری سلسله فساد را
بدست فکرت تمربک و جعی از الوار را بنویسدیم و زرد در مخالفت لطفعلی خان
با خود شریک کرد که در هنگام فرست جامه مهتری را از وی خلع و در پشته و دلش را
به پشته حق ناشناسی قلع نمایند * یکی بجهت کمرش می پروید * چوپر ورده شد
خواهد در هم درید * تا در آن اوقات که سلطان سعید انار الله بر هانه لوی مقرر
بتسخیر مملکت اذربایجان تفرار شده داشت و خاقان کشور کشار در دار السلطنه
اصفهان گذاشت لطفعلی خان که از کار قضا خامل بود بخواهی استخلاص عراق از سپهرازان
بیرون انداز و غور و ترقی برای حاجی ابراهیم خان ملک را با کلبه حصار بدست
او تسلیم کرد خاقان کشورستان از اصفهان حرکت و در قش کاویاتی در قشعه
تفرار ختنوز کار بر مقابله و مقاتله نرسیده عبد الرحیم خان و محمد علیخان برادران
حاجی ابراهیم خان که بواسطه او اندیشه بر هم زدن حکامه لطفعلی خان داشتند
در منزل ممبر پامی از شب گذشته اساس اشوب گذاشته سیاد مخالف های هوی
ایشان کشتی معسکر لطفعلی خان در کرد اب پریشانی طوفانی و برادران حاجی ابراهیم
خان که ناخدا یان آن زورق بودند رخت از آن ورطه سلامت بیرون گشته راه
شیراز پیش گرفتند و به برادر بدکیش خویش پیوستند لطفعلی خان غرقه بجز
سرگردانی شده حاجی ابراهیم خان در مملکت فارس حکمران حکمید عثمانی دولت
زنده بر دست و خود سر بر مستند حکومت فارس نسبت چون مرد مرطوبها

طرحه کرد و هر روز در حرم بلباس طرزت خند روز در حرمه الاخره تا جازای
در دامن امامت خاقان حضور کشید و ظاهر قلب سلیم علی شریار از تسلیم کرد
امکان و وطنی نظیر رسیدن با خود می نمود ای ریاست داشت و خود را تالیسه
از هر یک از این بیست و پنج در ای جهان از ای بادشاهی با یکی او ظاهر بود
از این در نظر ظاهر نظر حق می که حقیقت حق حالت بود از وی ظهور بیوسته
در ای صلاح کار هر شریک است حکم بیرون دست از هر روز فکر و دست شکست بود
از این پس زبان نیک و بند و حلق قلوب دور و نزدیک در انوار احوالی بجزئی او
حضور بجزئی ظاهر از وی صادر نگشته تا آخر و او دید در بنامی امر امارت قاضی
با حضور فرموده او نیز از شدت عمل در طول عمل کوتاهی ننمود و چندی در شریار
شمار تعدادی نفر و خنده دیدهای جوانان بگناه صفا با او رفتند از اسوزن بهر علم
و ادب و خرمین خانانهای قدیم فارس را کسر بسوخت و بعد آنکه در بایه سر بر
خلاصه ای بیایه بلند وزارت گذاشت بی مرونی باندگان خانه کرد و پدید آید آن را
از وی و فرزند و خویش و پیوند جلا بیست هزار بیست و دو نفر از مردم امر داد است
و تخم خاری برای اینکه دامنش بگردد مگانش در موقع سلطنت بیایه پندی یافت
تا آنکه سلطان سجد روی از دار قیامت بقا یافت تحت سبزه مثال بفر خود بود
بیهوده و بیست گرفت کل شوکت حاجی ابوالقاسم خان در زمان دولت خاقان کشور
ساز بسیرای لشکرت و از عنایت خسروی هر یک از برادران و فرزندانش
حکومت ولایتی بر سر از دست و زبان ظلم و از ارشاد بر مردم در از کردید
خون زمان مگانش که لازم طبیعت در است نزدیک رسید تا که فریاد مظلومان
سایع معیان همه حال رسید خند و صفت پروردگار که جمیع خود از آن
سازگشت که از آن در ای دولت و وقت به نصرت او بود است شاید که مانت

شده خورد و از اهل دار و دربار و بی بندش نماندند و همان زمان تا صواب پیش
حکومت یافت کار بجای رسد که هر روز و هر چند در پی او میستند و تعدی
او تجدید مییافت و در آن حالات از مرقع است ما مالان ایچ او حد و تعدی
بار مطلقا سوزی نداد و بر مال حکار خویش چشم جارت نکشاد و باین حرکات
ناشایسته متقاعد نکشند از این و آن بعضی هر چند رایها نمود که سزاوار و حکم
سیاست شد قلب و تصرف او بملک دیوان از حد و پایان در گذشت بالاخره بعد
انفروختن غنایت بلا نهایت سواد مرد معکش و کار بد برداشته شد و زبانش
از حکام بگزالتستبر و هم روز و او مال بنهان کسری مایه فروش بود که رفتند
احکام مطاع حدود یافت تا بسازن برادران و اهل انوار و اطراف مالک
عزیمه بی ای سببات اعمال دستند و مظلومان و ضعیفان را از سیاست ایشان
دخالت و بحکم قدر مثال بعضی از اباغ تنغ مدهوش و برخی و لجاج دیده خاموش
حکمتانچهارم در درجیات خود کرده بودند همان حالت گرفتار آمدند و مدت
چهار روز بایه مز و جاهی که البر ملکندید بودند چنان بذل و بی ادب
شد که نادان محشر در زمانه مرشد و مایه دولتی که بسیرت و غیره
فراهم او در بودند و متوزان توانا از حل ان بستره آمدندی چنان بر آنگه گشت
حکم موران شایسته و دانه از ان در یک با جمع توانستند و مطایح بازن و
نیز نوزدان کرد بحکم سلطانی و قزوین بود تا بگور رفت خلعت و زان تیر وضع
سابق بر قامت لطف الحضره بعد از احد شافع لایق آمد و ضد عزم نظام الدوله
سایمان خان تجار با ائمه مشران سواد با مشهر بار سهر دور آمدند و در تشریب
دیار قرار بصفیر خان سیات سابق و الله هو الموفق و حکم بی ادب میستند
خان باد و حکم و خنق ان بدست خسر و حامل و حکم بی ادب میستند

بهاها نكاشته حكمت بيان كشت با خورای بد مردم بد و سانس جهلی بد بدلی دلجه
سرو روی مردم افتاده خواسته با خواست خلاست نزد وسهالسا با قلب رحمت خدا
دما ویزد سایه و ش بر خالك افتاد و گردن به بند بندگی خدا چون هنوز حقیقت حالتش
پر مردم محقق نبود حكمت خداوندی اقتضای سهلت او نبود تا بعضی نفاق بگوشان
تاکلی او جهان و برگرد و خواسته اش خلق را برهان اید لاجرم طلب پاك شمر یار
جهان ارباب طوافت و عفو و اغماض بر روی دور کارش باز و بگومت کاشانش
سرافراز فرمود و دست جووش بر ضعیفان آن دیار درواز کردید و از بوالعجبیهای
لطوار و کردارش مایه و پایه او بر همه مردم آشکار آمد و چون چند عو خانه و کاشانه
بیمارگان را تاش یداد بسوخت و سر مایه استعدادی بیند و خت باز کس کس بال
و پر ریخته فکرش در هوای جفقه خوارى به پرواز و سودای اندیشه دور و دراز
قدیم پرورش باز آمد پنهانی بجمع اسباب بگوشید و آشکارا اظهار بندگی و حقن
خدمت پرده بر چهره سخاى الصبر می پوشید گاهی میل ترک دنیا میکرد تا جاهای پائش
تا ترک دنیا و پشت بازده بر تاج و تخت دانند و گاهی در لباس سالوسى از چوپانان
اجتاب و سجاده عبادت در مسجد و محراب گسترده داشت تا این و آتش دل از رده
از دولت و بخت شناسند و هر روز هر بضه ضراحت امیز مشعر بر بندگی خیریت
اعلی و افشاندن است بر زمین بود دنیا یا به سر بر سپهر اسامیر ستاد و خاقان بلند
هفت او را بمانش بر مندره از سخط سلطان و چشم از پند سپردند و در اجترار از سانس
نفسانی سزای از مباداشت تا شاید از غفلت جووش ایام عدالت سیرایش از جووش
انقد چندى برین حالت بگوشنت شخصی چه بود الحاله را با قلب عید قاسم نام که
بلطفه پیروزند میزند داشت و هر چند رو بند رشمی و از جاهای علم صناعت
ساختن که بگویند برود در جای خود را اما انانی لقب فایده و بگر سینه

تغییر الکتبه بدست آن نابکار و دولت تحت محکم او محمد بن قنبر اگر از مخالفت
شاهی آنکاره اشکند و در بندش اصرار یکسر به بند کشیده بعضی را به شتر
بی نصافی از بدین جهان روشن مایوس و برخی را گرفته در کتبی مجوس کرد و از
مخالفتش اشکار شد و در اواسط شهر ربیع الاول شاهزاده کامکار محمد بنی خانرا
از ترویج بر خود مقدم داشت و نیشی کوچ و به خود و از کاشان به نظر برده جمعی
بیاده بطوع و روع فراهم آورده روی باصفهان نهاد و طی اتفاقا بشهر در آمده
شهرت داد که حسب الحکم خدیو جهان حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان
معه ول است و شاهزاده محمد تقی خان والی و حکمران گرجک و بزرگ اصفهان ترانه
این افسانه را راست پنداشته حاجی محمد حسین خان حاکم اصفهان تحت پادشاهی را
که ز در کران مله بساختن آن مشغول بودند و آنچه اموال و اسباب داشت
کفایتش را مگر بزینش گرفت و قتی کذب این سخن بر مردم روشن شد که
از دست رفته بود و پوزاشست همال اصفهان ناچار هر یک به گوشه فرار و حین نقلی
خان در باغ سعادت آباد قرار گرفته دست با خندان و تجارت و جرمیه و مصادرت
ارباب حکمت اندیاز کشود و بنام خویش که بسیم و زرد و او باش و تلاش بی اسم
و رسم اصفهان دو و محمد قاسم را گرفته صاحب مایه و پایه و مالک دینار و در هم
شدند چون این خبر بمساع طبعه داد و هم فرید و فریبید احکام تداریات
بطرف مالک و سرحدات چون حکم تصا جاری شد که حکام و سران مساهر دیار
شواوع و معابر ربار و بیست و بیست تمام بر سر نگاه و مضائق نشسته نگذارند
بایرون گذارد و بیلا حظه ای بر او در حضرت دست بسته بر کلبه بارونش او نند
و آنچه بدین و حین نظر شد معلوم و ناگروهی نبود و انشکر قیامت از رقم و کاشان
از آن که در این راه و فریب که در این است و زود و موک اقبال است

و در مساق این حالات نواب ابراهیم خان و سامان خان از خراسان رسیدند و عباس
میرزا برادر نادر میرزا نیز با شارت برادرش اظهار عجز و قصور و استدعای
عفو و تقصیر به تقیقل حبه طلب آمد و بنابر مجدد مشخص کردید که حسب نقلی خان
در اصفهان بحکم محمد قاسم از سادات دلی برو سادات حکمران نشسته است طبع خبور
شهر باریش ازین نامل و تحمل رواندیک و بعهد سلطنت شاهزاده عباس میرزا را
که نور بصر دولت است در دار السلطنه طهران که دیک مملکت و متحکام معدلت
است حکم با استقرار و اصف الحضره میرزا محمد شفیع قدیمی را با التزام حضور
شاهزاده کلام کار فرمان قضا کرد در رفتمقر شد که در نظم مهمات طهران
و مازندران رعایت جانب جزم نموده و قباغ حالات را در بروز بعضی رای
جهان امر و زرسانند و اگر چه سپاه نامعدود از ممالک قریه و بعید در سابه
رایت محدود مجتمع بنامد بود و همان ملتزمان رکاب حضور برای برهم زدن هنگامه
شورش و او کافی نمود در اوایل ربیع الاخر بجزم جزم عقاب رایت اقتاب ایت
از طهران در طهران و سپاهی چون سبل دمان در رکاب خسروی بجانب اصفهان
روان گشتند و بمجرد طلوع ماه می رایت اقتاب اصوات سهای وجود حسب نقلی خان
از نور و بها افتاده کوچ و بنه و احوال و ائفال خود را در قلعه اصفهان کذاشته و انبارها را
از جنوب و غلات انباشته معقدین خود را بجز است انجام امور و تا کید کرد که تا از
جانب او خبری نرسد که مهت بقاعه داری بسته ابواب قلعه را بر روی کسی
نکشایند و حاجی جعفر نام اصفهانی برادر باقر خان خراسکانی را بنیابت خویش
بر اهل شهر گذاشت و روی به صحرای بی سامانی و بیابان سرگردان گذاشت و هنگامی
که رایت فیر و ز شهر یاری بساحت اصفهان رسید  اهدیاری از کسان
حسب نقلی خان در آن دیار نبود حاجی جعفر نیز اتقان  اقلعه اصفهان

نات رساند حضرت اعلی بعد از یک هفته نواب ابراهیم خان را با فوجی از لشکر پارس استخلاص
قلعه امفهانک و گرفتن حاجی جعفر مامور و سپاه منصور بتعاقب حسینقلی خان
زانوای کلیایرگان و کرمانشاهان رفتند که اگر از سطوت خانی بسمت بغداد رود
او را مانع شده گرفته بدرگاه آرند در منزل کلیایرگان بعضی خاقان کشورهای
رسید که حسینقلی خان را محمد قاسم پادشاه واری اعلت پیرانند و باجلان بسلاخور
و بر وجود برده و اطایفه با و اطاعت نکرده اند و چند تر از ایشان بوسه محمد قاسم
از جان دست شسته بوی پیوسته اند و جعی از غلامانش نیز مال حال او را دیده
بمسکر شهر یاری شتافتند و مع ذلك اقاخان قاجار در بسلاخور و محمد علی خان
در بر وجود را معالک بر و پیش بسته اند و بانامداران معارک در محل معارضه اش
نشسته لاجرم اسباب سنگین خود را ریخته بجانب کرمانشاهان و بغداد گریخت
بر بلخ بلخ مصحوب مسرعان بسراقرزی اقلخان و محمد علیخان سمت تبلیغ یافت
که میدرنک بتعاقب او شتافته کار بر روی تنگ کنند و نکند آرند که بجاک بغداد
یاد بیکر بلاد پای گذار در روزی که چمن کمره مضرب خیم ظفر فرجام شد خبر رسید
که چون محمد قاسم کار حسینقلی خان را تباہ دید بیاران خود امشک غرار و خاصان
حسینقلی خان بسراکشت سعایت برده از روی کارش برداشته به بند و زنجیر
سیاست گرفتار و محمد قاسم بعد از یکدور روز از نیرنگ و افسون خود را زبند
رهانید روی بیدار گنایم و وادی بی سرانجامی هاد و حسینقلی خان از رفتن او
سر رشته کار را کم کرده و بتیسه اسباب را در جعی گذاشته راه دار الامان خم
برداشت و هنوز تحقق نبود که بنا باستانه معصومه علیها السلام خواهد بود یا راه
دیگر خواهد سپرد خاقان کشور کبرجعی را از رامتک آباد فرهان بقیم تعیین فرمود
که هنگام مصادقت هر گاه از روی مصادقت بنا باستانه بضعه ظاهر برود و هو

المراد والاهر گاه اراده سمع دیگر نماید او را بر کر داند و موکب هباون بجانب
محلات چون محلات موج در حرکت آمد در انجامه تحقیق پیوست که حسد نقلی خان
بماورین بر خورده چاره کارش را در توسل بدامن باک بضاعتی خواجها لولاک
منصردید و در سایه ان طاق سپهر و واق منزل کزید روز دیگر شهر یار بلند
اختر رایت عزیمت بجانب دارالمؤمنین قم افرخت و در اواخر ربیع الاخر ساخت
قم را از نصب خدام نظیر نمود نمود و در فروردین طارم ساخت چون بغیرم زیارت سر تا جور
بخاک نهاد شاهزاده محمد تقی میرزا از دستبوس شهر یار مهر گستره و رآمد حسد نقلی
خان شمشیر عجز بر کردن دست بدامن عفو خسر و دشمن شکر انداخته جبین معذرت
بخاک سوید که چشم عذر خواهش سر شک خونین و عذار خویش و دامن شهر یار
عذر شاعر افشاند هر قسبت اخوت در حرکت آمد و بدست مرحمت سرش از خاک
برداشت با وج افلاک افرشت حسین قلی خان با استدعای خویش و تمنای بلقیس
مهد عزت و مریم مهد عفت بحکم خسر و عاطفت کیش در دار الامان قم موقوف
و اوقاش زیارت و عبادت مصروف گشت و بعد از یکدور روز اعلام فروروز
بجانب تختگاه مقابل شد و چند کس از ناگهان پیرانوند و غیران که مایه این فتنه
بودند گرفتار گشتند شکر عدو بند گشته بحکم شاهنشاه از چند برخی بمثل اعضاء بعضی
بطبعه از درهای خیاره و گروهی بسوختن آتش شمشیر جانکلاز و بعضی در بالای
کله منار چشم حسرت بجهان باز بسزای خویش رسید و جهانی از فتنه آمد چون
حسد نقلی خان مدتی در قم نشست راه زیارت ان تربت برجا و درین لیست و از ایذاء
و اطوار نامناسب او جان اهل دار الامان بلب رسید در مظلم حاضرین و زایرین
حکم قدر این نهاد گشت تا او را بدار السلطنه طهران آورده چندی در سزای
نویا بر اهرم خان باز داشتند و عاقبت بمقتضای دوشی درین و اندیشه متین

متین شهر یار عدل این در محلی از دهات شمیران بمحصاری برج و خندقش چون
کارهای خود معکوس و محروس و از جهان بین ما بوس آمد و شب و روز خوان
نعتش از دیوان اعلی اماره بسجاده عبادت و تلاوت مصحف مجید و ذکر او را در
و اند و ختن زاده معاد مانوس شد و توفیق خیر بقهر و جبر یافت * در میان ورود
اللهیار خان بدر کاه سپهر مدار * کاوش و ستیزه بار داشته دست خدا زیر
دست از اباغت نکونساری و کوه بالا بنمود کشیدن است و نامزد آن با و امر و نواهی
ظل خدا و ندر هفنا سبب خواری و بسره منزل ضلالت و خذلان رسیدن است
چنانکه اللهیار خان بعد از آن همه خود را بی و مقصدت اربابی که سبزو ار او ایران
و خود را بی خانمان کرد چون نواب ابراهیم خان بکار او پرداخته بدر کاه خسروی
خان تافت اللهیار خان بهوش آمده خورد را بی سر و سامان و مردم را بر ایشان یافت
و از قضا یاد ر همان اوقات جمعی از رگمان داشت بهرم ناخن نواحی سبزو ار ناخن
او درند قلع اقا که مهر شمشاد رود روز بی یاوری زو ر بار و و دستگیرش بود
بعقب ایشان رفته در بین دار و کبر راه دیار قاپیش گرفت و اللهیار خان را پشت
طاق شکسته و بچاره تناهی کارشاهی بجز در بارشاهی نمانت * مصرع * کسی
از تو چون گریزد که توانش گریز گاهی * و اگر چه عفو انحضرت را همیم میدانست اما
از کثرت گناه روی باز گشت بدر کاه خلعان کشورستان نداشت برای استیمان
و لطیفان یکی از بنی اعیان خود را روانه استان رحمت و رضا کرده دست تو سل
بدامن شفاعت ولی نعت و خلیفه حضرت خلافت شاهزاده عباس میرزا زد و چون
در همان روز بسرش نیز که در ظل حایت شاهزاده بسره میرزا نیز که بخت رخت
بدار و قاشک شد شاهزاده از راه روی رحمت آمد در حضرت سلطنت بدرخواست
شفاعتش برخواست و خسر و عاطفت که ستریکر تنای شاهزاده را بر نور قبول

پاراست و فرستاده اش بامدواری از دوکامشهر باری اصراف یافته نزد او
شافت اللهم ارحم الراحمین و فرزند خویش و پیوند و اتباع خویش از طایفه
قلیبی بانکه پسر ترك دیار سبزوار گفته بدلا الملك طهران پیوست جبهه معذرت
بخاك استان معذرت بنیان سود و نسیان رحمت خداوندی گشت زار املش را
از غم خطا و زللی و از دید پایانه و محل سر سبز نمود هیچ در ماند نفرت از در لطفش
مردود و از حضرت دریا بسار بعنایت رقیات ملکی سبزوار و سپور غالبه
اشتهار در قزوین که مسکن قدیم طایفه قلیبی بود سر بلند گشته آنچه در مدت عصبان
و کفران نعمت از نواید و هوایش کاسته بود بجهت التفاتی از جانب حضرت اعلی
باصحاب یافتند * فرد * اگر خشم کبر دیگر در از زشت * چو باز آمدی ماجرا
در نوشت * ذکر جمعی از حالات عبدالعزیز شیخ اعراب * عبدالعزیز شیخ طایفه
از اعراب بی تمیز است جمعی از حالش آنکه او بزرگ قبیله و از مشایخ ایشان عبد
الوهاب نامی از انطاکیه بود که بیشتر نزد محمد نامی بوجهل نشان از اهل فواحی بصره
تلمذ نموده آخر برای تحصیل باصفهان آمد و در آنجا تمام در مدارس همی صرف
فقه و اصول و نحو و صرف نمود و چنین گمان کرد که از فائق عقاید هر ملت آگاه است
اما با هوای ابلهس گمراه بود و اعتقادش این بود که واجب تعالی یکی است و وجوب
از سال رسد و کتاب بی ریب و شکی و بعد از رحلت پیغمبر آخر زمان کتاب
خدا کاف است و در هر عهدی مجتهدی از اهل ملت مشکلات را کاشف گاهی
ابوبکر گاهی عمر و گاهی عثمان و گاهی امیرالمؤمنین حدیث و وقت شامعی و ابوحنیفه
و زمانی حضرت امام جعفر علیه السلام چون مجتهدی بگذرد و دیگری بجای آن آید
و از کتاب الله استخراج مسایل نماید تا مردم بقول او عمل کنند دیگر بنای جناب عالی
بر مزارات و قبور و آوردن هدایا و نذر و نذوب بقاع نذر و سیم و زربات

زیارت اللسان و تقبیل حبه ان زمره عظیم الشان و ساختن مهر از تربت و نماز
کردن بران بدهت در شریعت است و شرکت بخدا و مرتکبین این اطوار بمنزله
کفارند و بمثابه انکروم که حق تعالی ایشان را در قران مشرک خوانده که بندست خود
بتان میساختند و انرا وسایل خود نزد خدا دانسته بطوف و خدمت و سجود و عبادتش
میدرآختند و اگر نه خدا را بوحدانیت میشناختند و ان جادات را اشغفا و وسایل
میدانستند نه خدای مستقل و بعضی اجتهادات میفروغ از اینگونه در فروغ دین
کرده از اصفهان بمیان قیله رفت و ازین قبیل حرفها باشیخ خود گفت عبد العزیز
چون داعیه سروری در نظر داشت و مقرر است که هر کرا هوس برتری بر سر است
از ادعای دین نو این تازه مقصودش زودتر میسر آید سخنان او را قبول و از مذهب
و سنت عدول نموده اعراب را بدین دین دعوت کرد و برای رواج مذهب خویش
با اعراب اطراف بادیه بحاج و نزاع پیوست گاهی از دشمن شکست یافت و گاهی دشمن
شکست نادولت و استعلا دست و حصار میتهن چون درع اینین در درجه
بنا نهاده روز بروز عدت و ثروتش از هب و تاراج بیشتر گشت و اکثر قبایل عرب
دشت را نیز دست و مسخر کرده نفاذ امرش از حلد رکنشت و پسرانش بسرحد
رشد پسند سعود نام که مهتران نخوس بود بیا به دلبری و مردانگی سعود نمود به تدبیر
و تدویر و روز و روزه و نمش بر جمعی کثیر از اعراب بر او را فرمان بر و حکم پذیر آمدند
و بدین خیال که عتبات و بقاع ائمه دین علیهم السلام را که بزعم خود بدعت شنیع
میدانست ویران کند و زایرین و مجاورین را کتبت پرست و مشرک می انکاشت
بقتل رساند چند نوبت قصد نجف اشرف کرده کمان کرد که با طغیان نور حق راه خواهد
یافت از قوت بازوی دست حق و اطلاع شعبان اعراب از خزاعه و خهران و زنان
قلعه پیر تدبیرش بسنگ آمد چون از روزگار تسلط نادار شاه افشار تا عهد دولت

این شاهنشاه کلمه مبارک که بجهاد الله مردم ایران در مهمل فرشتا آورده و هر یک
از ایشان که اختیار جلاء وطن کرده بود روی بد یا خوش نمودند تقرب بنبوت
سال بود که توانگران و دولتمندان همگی ولایت ایران و هندوستان از شروع شدن
ترک وطن گفته باستان لیمه طاهرین پناه برده بودند تا نفوس و اموال ایشان از حرام
و حلال بیبرکت مجاورت از ضبط سفکاران و رسیدن به تلافی این ماند و از کثرت
خراباد و مشاهد مقدسه نجف و کاشمیر و کربلا برای متوطنین جان بود و بسبب توان
و طول مدت تمکن در آن اماکن نفس مساکن که عمل نهد و تقوی و اعراض از زخارف
دنیا و توجه بعالم آخرت است نه مقام اند و ختن حرام و هوش ملامت و تقاضای بیعت
بشری و عادت نفس جری چنان مولع بخوردن ربا و لحداب بدع شنعاق و بیایج
احمال و فضایل افعال کشند که اگر در سایر بلاد اسلام پسگی از آن اقدام میگردند
مستوجب ملامت بل تعزیر و انتقام بودند رفته رفته در همه عتبات سیمای کربلا
پیروایی بجای رسید که هم مراتب شریعت محلل و کماهایی که در غایت روانه بود از پرده
بر ملا افتاد نه شرمی از خدا و نه از رمی از حجت اله که بر خفایای اسرا در انا و پنداست
چه جای خطایا و فحشا از اشتغال بجمع اموال سالی بزیارت استانه مطهره نهم رفتند
با تصفیه باطن از ترک منہیات و موافقت عبادات و ذخیره حسنات چه رسد
و بر واجب تعالی و امنای خدا واجب شد که آن خاله مقدس را که جنابت بر نمیدارد
بدست بیباکی از لودکی جنابت نفوس و ارجاس نفایس امر الیالمالک سازد و خشاوه
خفت بدم شمشیر تیز شود و لیکر سعودی تیز از پیش چشم و دل مردم پرانند از
لاجرم مجرای سببات اعمال بخت مسعود روی از ایشان تافت و سعود با اشارت
عبد العزیز چون بخت النصر بر بنی اسرائیل استبدل یافت رکبفت ان چنان بود که چون
عبد العزیز را در سخنر حصار نجف اثر فاش کرد و دست و پای تدبیر است

ست شد بفرمود دست همت بر تخریب کربلا و قتل اهل آن که محل کعب و بلاست
 و حهاری استوار داشت بست و با شادانتر سعود و و از زده هزار کس از جنود
 هود خود را در ماه ذیحجه همین سال برداشت از راه بر باغداد و زغدی در بیخبر شهر
 بند کربلا ایغا را کرد هر چه پیر و جوان یافتند از دم تیغ پیر و جوانی و کشته و بی نصیب
 بعضی و ناموس همگی زنمان را برهنه و بریان کردند و صریح مطهر و صدوق
 منور حضرت سید شهادت علیه السلام را بسنگ سبک مغزی و دست و قاض
 تسکند و عقود آن با نامل خود از هم کسند خزانه آستانه و قنادیل سیم و زر
 و فروش و اسباب روضه مقدسه را غارت کردند خشتهای زرین و اینتهای
 ابوان عرش این را کردند و در دیوار را ویران نمودند و زور و کوه و مغایس
 متاع هر کشور که در هر خانه خزانه بود یکدم بی اعتبار و ندیدم بل خون از کوه و بر زین
 روان گشت و بار دیگر در آن خاله باله شور روز عاشورا و واقعه کربلا همان شد
 شمار کشتگان موافق تقریر ثقات قریب به پنج هزار کس بود و حساب اموال که بتلایج
 رفت کسی بجز خندانند است جوانان هشتی روی که اقتاب از نظاره رخسار
 ایشان در اضطراب بود و سفل از زلف ایشان در بیج و تاب عذار کما کون بخون
 خضاب کرده در خاله تاره خفتد و وصلای حق کوی فرشته خوی که مشتری در خطاب
 و عطار در در قلم با ایشان دم پارسستی زد چنین نورانی رنگین بدم کرده رخ در نقاب
 تراب خفتد بعد از هفت و هشت ساعت از قتل و غارت بارها بخر و ایها بر شتران
 بسته و بر دوشه آوردند اگر هوام مردم را از ضعف بقیین شبیهی ازین در دل
 و شوروی در دین هم رسد که باستی غیرت مضموم برین حالت طاقت ندارد
 ایشان را نکند از که چندین نفس میزد و جوارش بخواری کشته و ابدان باگان
 بدخ بی باکی در آن خاله بخون افشته صدوق مطهر را بشکند و خشتهای زر

از در و دیوار برکتند واقعه که بلا و شهادت آنحضرت بردشت بلا شبیه ایشان را
دافع و ریشه تشکیک و ریب را قاطع است که با وجود امام مقرر فی الطاعة و یقین
من بر وجوب اطاعتش نه از خداوند جهان شرمی و نه از پیغمبر آخر الزمان از رمی
عهد ها شکسته و صفها بسته تیغها کشیدند و سرهای سروران بریدند خون پاک
عزت طاهر بی ملاحظه عبرت و اندیشه هبیت بر زمین ریختند و خاک خندان
دنیا و آخرت بر فرق خویش و عالمی بمسند سینه اینده کون انجناب را که صدوق
سر خدا بود تپشگستند و عقود صریح بر زمین بیکر کشی را که قرصی از نور قدس بود
بدست ظلم صریح از هم گسستند و علی الطاهران حادثه تشکیک و بیعت سزاوار تر
ازین است که در جوارش که کاران و زشت کرداران را بکشند و مال حرامی ببرند
و صدوق چوپین و صریح اینین را بکشند باینکه شهادت آنحضرت بظاهر شر بود
در باطن متبج چندین خبر و مصلحت برای آنحضرت و امت بود که شمار آن توان کرد
باجمله بعد از سوح این سانحه خدا بوجرام انتقام اسمعیل پاک بیات غلام رار و آینه
بغداد و شرجی سلیمان باشا مرقوم داشتند که اگر از ره کذب و تداخل سپاه ایران بمملکت
عثمانیه اولیای اندولت طلبه عالم را بعضی اندیشه های دور اند راه بخاطر نرسد اظهار
شود تا یاری جالب باری دفع ماده فساد طایفه و هار شده تا کار آنها هنوز استوار
نشده است بسهولت چاره آنها شود و بسبب تساهل درین باب کار اسان بدشواری
نہنجامد سلیمان باشد در جواب عرض نمود که از قرار حکم دولت عثمانیه اسباب
قلع مواد فساد انطاقله بدخاد از هر طرف فراهم آمد و وصالتی رب اثری از آنها در صفحه
روزگار نخواهد ماند و حاجتی بزحمت سپاه ایران برای این کار جزوی نخواهد بود
تصبر و روضه طاهره و سرانجام عوض اسباب تلف شده آن بقعه هم در عهد این
دولت است و انشاء الله در همین زودی از قوت بفعال خواهد آمد اتفاقاً در همان

همان و آن سلیمان پاشا از عالم نانی و بلاد باقی شتاق و اختلاص کمال در امور بقصد
 و بصیرت حاصل گشته اولیای دولت عثمانیه و فرصت چاره کار انظاره نمود و شراره
 شرارت افکار و زبر و زمر مزاید شده و طایع سالایت میل هزار و دو دویست و هفده
 هجری * خسرو دوست نواز خیم سوز چون نیر اعظم بر کاه جل و کل شکفته بر تخت
 زمر و مثل بر او رنگ جشیدی ننگه داده و شاهزاده کان چون بدر بنظم بروین
 و امرای بلند قد بر تریب اختران در پیشگاه انجمن سپهر تزیین استاده دست کجور
 خرم سیم و زر بر افشاند و از جامه خایه انعام شهریاری تسرفات بدوش و بر
 افکند و نظم مهمات فریب و بعید را تیغ هلال میکرد که ابواب فتح و ظفر را کلبد
 است زیب کمر و بیند دست سحاب اثر لشکر مظفر را از سیم و زر تو انکر ساخت
 و لوی همت خورشیدایت بغرم تسخیر بقیة ملک خراسان بر افراخت تخت هم
 زاده بهمن شان ابراهیم خان در مقدمه سیاه تیزی نشان روزی چند پیش
 از حضرت موکب کشورستان با ده هزار سواره و پیاده بتنبیه سرکشان پندشاور
 مامور گردید روز هفدهم ماه محرم خاقان ستاره خندم بساعتی چون صبح وصال
 مبارک دم و فرخنده نال بر رکاب هلال مثال قدم خاد و بغرم خراسان گره از طره علم
 ظفر بر چم بکستاد استجمام مراکب را روزی چند چمن را دکان مضرب خیم ظفر
 فرجام گردید اسحق خان قرایی و جعفر خان بیات حاکم پندشاور بتقبل استان ساهی
 مقنن و مباهی و اللهبار خان و ابراهیم خان شاد لوی حاکم اسفراین و امیر کونه خان
 حاکم خبوشان با سایر خوانین مملکت خراسان کلاب رعایت مراسم فدویت بجهت
 اجرای خدمت در ظل رایت مهربانیت استاده و تقدیم بندگی را گوش فرمان خاد
 نظام الدوله سلیمان خان و حسین خان قولار افاسی بتسخیر قلعه چنار ان مامور
 و شاهزاده کامکار محمد علی مهرزاد اسحق خان قرایی سردار و فوج از دلبران هر دو

کارزار بصوب ارض مقدس تعیین و موکب کشور کشته نیز با جهانی از شهران
 خون ریز و خنکان بحر سبز بر سر مشهد مقدس حرکت فرمود و در روز دوشنبه
 نهم شهر ربیع الاول خارج شهر مشهد عاظم اسباب مظفر پناه و انقب و غارت ترکان
 بی بالک جهان روشن در نظر نادر مبرز او محصورین حصار رنج و غنا سیاه کردند
 از طول زمان محاصره نایره قطعه و غلاد را اشتعال آمد و خلق از تلخی زندگی و عدم
 قوت و قوت قرین ملال خلق را کار بجان و کار دباستخوان رسیده ائمه العلیا
 و نحریر الحکماء و الفقهاء مبرزان محمد مهدی مشهدی که بپدی فاضل و عالی عامل
 بود برای استشفاع فقر و وضعفای مشهد مقدس روی باستان معدلت بنیان نادر
 و در محفل محبت مماثل خسروی ملقب خلاصی اهل قلعه مشهد مقدس شده
 بر طبق عرض فریاد که فقرای حصار را خطای که مستوجب سخط سلطانی و باعث غضب
 پادشاهی باشد نیست تسلیم حصار و اخراج نادر مبرزای کفران شعار بر عجز
 و سگبان متعذر و مقاتیم ابواب شهر و نعام اختیار اهل حصار در کف ان غادر
 جایزه شود که خسرو کشور کشا سنجیر قلعه را چند ماهی مهمل گذارد و تندی بر نادر
 مبرزای خذلان مال را موقوف بعمل دیگر تا اهل شهر در کار او جبهه اندیشند
 و حنان اختیار و اقتدار از قبضه قدرت او بیرون کرده شهر را بجهدی که داند
 و توانند تصرف اولیای دولت دوران عدت دهند و از اندیشه سخط و عذاب
 رهند امرای خراسان نیز تصدیق قول انجناب کرده این عهد را در عهد کورقتند
 و بر زمین خاکی ظاهر بود که اگر حصار ارض مقدس بقلعه و قهر سنجیر گردد رجال
 و نسوان آن سرزمین که در ظل حایت مولای هشتمین اسوده اند طعمه تمشیرد لبران
 سقالت و دست خوش اترک بیباک خواهد شد باضر و رة شفاعت فاضل کامل را
 از روی کمال مرحمت قبول فرموده سنجیر قلعه را به تهمدی که رفت در عهد

عهد خوانین خراسان مقر رفه و دند و حسین خان قولار قاسمی قاجار را علاوه
 بر حکومت نیشابور بسرداری ولایات خراسان مأمور و ریایات منصور بصوب
 دار الخلافه طهران در حرکت آمد در منزل چشمه عالی که مرغ زارم ابار بود
 چند روز تفریح صید و شکار مشغول و از آنجا که رسپاه ظفر پناه سرمه دیده اهالی
 بلده سمنان گردید و نواب شاهزاده محمد و امیر زرانیهای دلکش داده پیشکشهای
 لاین کشید و در مطاوی این مجاری محمود میرزای افغان بنحوی که سبقت ذکر یافت
 باستظهار و اسعاده اخاقان کشور کشا از حضرت کردن رتبت روی بولایت قاین
 آورده جمعیتی قابل منعقد و بنروی اقبالی زوال خسر به همسال عازم قندهار
 و در روز و روده انتشار این خبر که با محمود میرزا افغانی از دلبران قاجاری بسیارند
 سرداری که از جانب شاه زمان در قندهار استقرار داشت در خود یاری قرار
 ندیده روی بوادی فراد قاده و زمانه شعبده ساز شاهزاده محمود را بر کف زمام
 اختیار قندهار داد و پس خود کامران را در آن دیار کلاشته خود بجانب کابل
 سبکستان آمد و شاه زمان برادر خویش کامران را که روزی دو دیده بر شاهد
 دلارای سلطنت دوخته بود از حلیه بصر عاری ساخت و خود لوی سلطنت
 بندوه اسنان بر افرخت و شاهزاده مقصر پس شاه زمان که بحکم پدر و والد السلطنه
 هرات بود باندیشه در دهم خویش با فخر و زهیر زابرا در شاهزاد محمود از خوف
 جان مستسک بمجمل المین اعانت خسروی گردیده عازم در بار کبوان مدار شهر بار
 تاجدار شد و پادشاه اسلام پناه نیز رعایت جاننش را فر و نکذاشت بانظما لطف
 شاهانه فرق اعتبارش با وج فرقدان افراشتند و پس از تفریح صید و شکار سایه
 معدلت بر مفارق مستطلان دار الخلافه انداختند و اهالی ان مکان قبض بنیان را
 از و رود موکب مسه و مشرف بنیز بوزینتی دیگر ساختند * ذکر مسور و مسور

نایب السلطنة و الخلافة شاهزاده عباس میرزا داماد متعالی ایام سلطنت و ولایت
 عهدہ شہزادی قدر و قدر قضا مضای خاقان کشورستان اقتضائے بود که ابوان خورشید
 مشرق سلطنت و تاجگذاری نایب السلطنة و الخلافة متاد عباس میرزا از طلعت
 مشرق سعادتی ناهید منظر محمود منازل قمر و بسط خالک را بین این جشن مسعود
 انور و روح اطالک دلکش تر نماید رقم این موهبت را بنام نامی میرزا احمد خان دولوی
 خاچار که از عظمای این ایل جلیل الشان و رکعی از ارکان اید دولت جاوید بنیان
 است زده صیبه حقیقه او را کدره صدق عزت و تنجی کلین نجابت و مریم حرم
 عفت و عصمت و باقیس تخت عظمت بود میجه شاهزاده جوان بخت خطبه فرمود
 حکم جهان مطاع بترتیب جشن شاهانه و تهیه اسباب سور و سرور خسروانه و اجتماع
 اکابر و اعیان ممالک محروسه به مرکز خلافت شرف صدوری ایت کار گزاران دولت
 دوران عدت بانجام اسباب جشن و سرور برخواستند و اسواق و خانقاهات را مانند
 حریم جنات راستند شبها از آفر و خاقان مشاعر و شعوع لمعات نور طوری پیدا بود
 و روزها از وفور انواع ناز و نعم میواید خواهشهای نهائی و حظوظ جسمانی برخوردار
 اهل جهان آماده و مهیا و از بوالعجبهای استادان آتش باند رشبهای سور طرب
 خیزی کریل مشعله ریز باه کل اذرافتان شهر فرین در دست زهر کوشه مجلس
 سوری بود و در هر صفت محفل سروری عرصه جهان نشاط خیز بود و باوای مطربان
 و صدای روح افزای چنگ و نای ساغر روزگار از باده طرب لبریز القصه چون
 یکد و هفته خلافت را بعیش و سرور زندگانی بسر رفت * نظم * شبی خوشتر
 ز صبح زندگانی * نشاط افزا چو ایام جوانی * قمر چهرگان شبستان کردون نقاب
 از چهره کشاده بودند و ناهای مشک تا تابیر داده تمامت امر او اعیان و اصناف
 خدم و حشم و بزرگان استان اعلان بنیان با مشاعر زربین و سیمین و اوای

او ای کور که ونای مهدنوشابه هدر ابدان زیب و این که دیده روشن این
 فیروزه مهدندیده بود داخل ایوان ارم تملک شاهزاده اسکندر خصال کردند
 صبحگاهی که خسرو سواره کان خلعت زر افشان در بر کرد و بر باره خوشخام چرخ
 نبل فام بر آمد و ز او امر او اعیان برای تعینت جشنها یون پیشکشهای رنگین
 از پیشگاه نظر مهر اثر شاهنشاه جشید این گذراندند و مورد اشفاق سلطانی گشته
 برودش افتخارشان بخلعتهای گر نمایه ارایش یافت و بر نواتغاف خاقانی بروجنات
 احوالشان یافت * تمه حکایت قصه مهرزای افغان * چون قصه مهرزای افغان
 جلال حضرت اعلی را از حوادث زمانه کعبه نجات دید و در گاه خسروی راقبه
 حاجات پادشاه آگاه نیز جلب او را بنفقت خسروانه و ماطفات شاهانه بنواخت
 و انجناب را هر روز بگرمی تازه و عنایتی بی اندازه مخصوص ساخت بمحقق پیوست
 که محمود مهرزای مکافات شکر نعمت خداوند کار را بکفران بدل کرده پاس اعانت
 و لیسعت را مقابل بطغیان نموده شب برخی از اکابر خوانین افغان هم بملاحظه این
 حال وارد دربار سپهر مدار گردیده بعضی رسانیدند که اکنون قصه مهرزای است
 که مقیم استان است و هو او خواهانش را دیده امید بر شاهراه مرحمت شاهانه
 نگران هر گاه از نیروی اقبال خسروی بر خصم خراش چاره اید و از دستبرد او
 دیده عیش که غم بسیار از وی در دل داد دخیه کرد و بر خلاف محمود جز راه
 خدمت نبوید و کاری جز وسیله تقریب در گام بنجود چون صورت عقیدت
 قصه مهرزای را دیده خاطر حضرت اعلی عکس نماید ملتصات خویشین افغانه مقبول
 خاطر اشرف نمود برودش ایشان را بشرفهات خاصه سلطانی بهرین فرمود و جناب
 قصه مهرزای را ابعطای شمشیر مرصع و خنجر و اوانی سیم و زر و خیمه و خراگ شاهانه
 و اسب و اسباب ملوکانه رخصت انصاف بصوب کابل و قندهار ارزانی داشت

و خوانین و سپهسالاران سامان یکان یکان بن خطاب خسروی سرفراز شده حکم
 رفت که جناب قصه پسر زار اباستد جای خوانین آقغان روانه انجد و دفرمودیم
 و ابواب اهانت بر چهره احوالش کردیم امتثال حال خاقانی را واجب شمرده باجماع
 کتاب مواظب آیند و به اهانت انجناب بدو القرا قند هارستانند و او را در ملک
 خود مستقل نمایند * وقایع سال هجسته فال هزار و دو و پست هجده هجری و تنبیه
 طایفه کوکلان و بیوت در کنار کمرکان * بعد از انقضای جشن نوروزی
 حضرت نایب السلطنة العلیه و خلیفه الخلافة البیه شاهزاده عباس پسر ازینت
 طوی داده عرض پیشکش بجای آورد و از جمله عراضات که از نظر کیمیا اثر حضرت
 پادشاه گذرانید هزار قطعه سنک آفتاب رنگ از جگر گوشگان بحر و کان و پرورش
 یافته کان مهر تابان بود که بعضی از آنها در حضرت چون خطه مجوی بتان و بعضی
 در حرت مانند لعل ابدار ماه و شان و پاره در صفت چون جوهری ناب از میاله
 درخشان و قطعه چند در سفیدی و صفا چون ستاره سحری تابان و ده اسب
 فولاد سیم پاریک میان هلال نعل قمر پیکر چرخ رفتار صهر نشان و چند قطار هبون
 سرخ رنگ انجم رنگ کوه کوهان و ضمیمه آن هزار هبمان زر و حریر مصری و دیبای
 چینی و املس شاهی و سایر نفایس و اقمشه بقدری عرض داده شد که محاسب و هم را
 ضبطان در حوصله حساب نکند و وزن آن در میزان و وزن بسنجد اسمان در عرض
 آن عراضات بحسرت نگران بود و آفتاب را بر چهره رخشان از حسد پروردگان
 خود خونی خجلت روان شاهزاده یکانه را عاطفت خسروانه نیک بنواخت و التفات
 شاهانه تامل مبارکش را بر قبه فرقدان و قبه اسمان بر افراخت حرکت ربابات ظفر
 نشان به تنبیه طایفه بیوت و کوکلان در کنار رود کمرکان طایفه بیوت و کوکلان
 در کنار اب کمرکان ساکن و در آن سامان در حکم اطاعت حاکم استرآباد و صاحب

صاحب اماکن و مسکن میباشند و آن علیه قاجار به خراج گذار و در او امر و نوای
فرمان بردارد در این او ان از کار گذار ولایت اسار آباد در پینکاه ایوان کپوان
رفت شکایتی از سه و رفتار انطاغنه شقاوت بنیاد روی داد موکب نلقر نشان
بعزم تفرج ولایت مازندران و تنبیه و تادیب قسته جویمان از دار الخلاقه طهران
بدولت و اقبال در حرکت آمد و از انجام پرچم اعلام بصوب اسار آباد مشک میز و شوق
مجادله خاطر دلبران را کنه انگیز کرد و از انجام در منزل قرائت کرد که ترکانه را محل
اقامت بود بحکم خاقان کامران سپاه منصور بدفع آن کرده مکر و پویان شدند
و مانند شهران دران دشت نخیل جویمان الاچوق شان از آتش بغض شعله و روزنان
و دختران و پسران اسپر و دستگیر در دست دلاوران ظفر پرور و بقیه السیف
از بیم جان طالب امان و خراج گذار و جعی از معارف انسان با کوچ در دار السلطه
طهران خالک نین استان سپهر بنیان آمدند و باقی تقدیم خدمات دیوان و امتقبل
و موکب ظفر قرین از انجام چیم کلبوش روی عزیمت نهاد و بعد از استغال بصید
و شکار پشمه علی بلاغی وارد و در انجام چهل روز از صید و تفرج بهره یاب
و نواب نایب السلطه و الخلاقه شاهزاده عباس میرزا از انقبض حضور خاقانی شرف
اند و روز و از انجام بخت خبر و روز و در دار الخلاقه طهران گردید * تسخیر قلعه مشهد
مقدس و کورقاری ناد میرزا مافر زندان و برادران * حسین خان قاجار
سردار خراسان که تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتن ناد میرزا امامور بود قدوم
نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را با سپاهی عد و فرساز خاقان کشور کشاد درخواست
شاهنشاه جشید سوکت شاهزاده فریدون حشمت را بالتکری میفک صوت پلنک
جوهر بیست خراسان و تسخیر قلعه مشهد مقدس مقرر فرمودند و شاهزاده
در نیشاب و توقف کرده حسین خان سردار کمر جدد و اجتهاد به تسخیر قلعه بست

چون مدت محاصره بطول انجامید و کار قلعه کبان با اضطراب کشید در او اخر ماه مبارک
 رمضان همین سال با مباد که از نهب و تباش بر صبح سپاه هندوی ظلام در میدان
 سپهر هزیمت کرد گردان مرد افکن و مردان دشمن سنگین بغمز قلعه کبری همسر کاب
 و همعنان با حسین خان سردار از سترهای خود در حرکت آمدند و از هر طرف
 بسان سپل دمان و بجز خروشان بر سر برج و باره هجوم آوردند و خدمه روضه
 منوره از مشاهده این حالت بجهت محافظت آن مکان فضا نشان درهای استانه
 مقدسه را بستند و نادر میرزا چون خود را در کام فتنک بلادید مانند ماهی در شبکه
 اضطراب افتاده همین مواد این فتنه را از جناب حقایق ماب تحریر کامل و مدقق فاضل
 میرزا احمد مهدی مشهدی دانست و روی بمسار امام عرش جناب فساد و از غایت
 ضلالت و کمراهی در استانه مقدمه را با عبود و تبرزین بشکست و با جمعی بحریم
 محارمی که زلف عنبر افشان حوران بسته بر چاروبان حرم پرودیای بی ادبی قدم
 گذاشت و از غایت قلت از روم و حیاترم یک سو کرده جناب میرزا را در حالتی
 که مشغول او را در نماز بود بانبع کشید دریافت و زبان بدشنام و وقاحت کشاده
 چند زخم منکر بر روی زد و فی الفور بر تکاور کریز سوار و بجانب چناران فرار کرد
 و درین حال لشکر منصور بیرج و باره شهر صعود نمودند و قلعه را متصرف و دست
 بمقب و تاراج بر آوردند حسین خان سردار سپاه مورد عدت مار عادت را از تاخت
 و غارت منع فرمود و نادر میرزا با کمال اختلال حال بعد از فرار در چهار فرسنگی
 مشهد مقدس بنجیمه یکروز از احسان محمد و دفر و دامده بود و اراده داشت که خود را
 بچناران رساند و از آنجا کشتی وجود را بساحل نجات اندازد که درین حال جمعی
 از صحرائش بنان آن بر کشته بخت را گرفته نزد حسین خان آوردند و او نادر میرزا
 را روانه بخدمت شاهزاده و الایبار نمود از غایت جبریت اشک از دیده اش

دیده اش ریزان بود و از آنس دل در بویه حسرت که از آن مقارن بمال مرغ روح
 قدسی اشبان علامه جهان از آن زخمهای گران بفرادیس جنان پرواز کرد پس
 بجهیز و تکفینش پرداختند و در جوار حضرت امام علیه السلام مدفون ساختند
 و عمر شریفش قریب به هفتاد بود که از وحشت آباد جهان روی بر وضه رضوان
 همد بس شاهزاده منوچهر لقمان در مبرز از ابا برادران و فرزندان مقید و مغلول
 داشته بدو گاه خاقان بیهمال فرستاد اعلی حضرت خاقانی او را در معرض عذاب
 و نکال باز داشته بنفس شریف از سخن پرسیدند و از قبایح اعمال و قضایح اقوال او
 بازخواست فرمود او در قتل علامه روزگار انکاری داشت و می گفت که در میان
 مغلوبه و غوغاز خم برداشت بعد از اثبات این که که سر آمد کتاهان او بود اول بفرمان
 شاهنشاه عادل دستش را که بشمشیر فاصل قاطع حیات جناب بسد فاصل شده بود
 باز بانش که در فرمائش نبود موقوف و با اشاره کرکک خمر جهان بر جهان پیش تیر
 و تار و بعد از آن با برادرانش روانه دارالبوار کردند و فرزندانش را از حلبه بصر
 هاری و زاویه نشین گنج ذلت و خواری ساختند* در میان وقایع سال هجرت
 فال هزار و دو پست و نوزده هجری که سال هفتم جلوس میمنت مانوس است*
 خسر و خورشید راج گردون تخت با یخت خرم برای جشن نوروز و زیور زبای گردون
 سای بر تخت مرصع هاد و دست گوهر پاش با فساندن دینار و درم پر کشاد امرا
 و سپاه را مورد انعام و احسان فرمود و بعد از انقضای جشن نوروز و زیور زاهتمام
 در ساختن ملک و ملت نمود چون محمد خان قاجار یک کلر یکمی ابروان کاهه گاهی
 از طوق اطاعت و ربقه فرمان کردن می میجد و معنی ارادت و صداقتی که خاطر خواه
 اولیای دولت گردون عدت بود از وی بظهور نهم رسد و بسبب وحشتی بیجا که
 کریبیا تکبر ضمیرش بود پیرامن قریب سلطانی نمیکردید و ممانت قلعه بنیز مزید علت

و بتوسط این اسباب راضی بفرید اقتدار روسه که در آن افغان بکنجه و قتل پس راه
 یافته بودند و یکبارگی عرصه را از دشمنان خالی نمینخواست رای ملک ارای پادشاهی
 اقتضا نمود و بنحله قلعه ایروان از اخبار و برج و باره انجا را مشحون ساختن بوجود
 مردان کار و پس از آن بعضی درست و رای ثابت بدفع دشمنان برداختن پس
 بجهت نظام مملکت اذربایجان و تنحله صفحه ایروان از وجود اخبار و اصلاح مفاسد
 شاهزاده ازاده نواب نایب السلطنه و الخلافه شاهزاده عباس میرزا اباسی هزار
 پیاده و سواره مامور بایروان و چون وزیر نواب نایب السلطنه به بنویک مسابق ذکر
 شد سلاله الاطیاب میرزا اعمسی مشهور بمیرزا بزرگ قائم مقام صدر دولت مامور
 بساختن مهمات دار الخلافه طهران و انتظام امور نواب حسنعلی میرزا که حکمران
 انصوب بهشت نشان است بود بنا بران وزیر صاف و صاف بر اصغر ای ملک ارای میرزا
 محمد شفیع صدر را ملتمز رکاب نصرت انتساب کرد و جمعی از امرای قاجار مانند
 سلیمان خان قوالتلو و مهد بقلی خان قوالتلو و مهد بقلی خان دولو و رضاقلی خان
 و پیرقلی خان و علی خان و نجف خان و اللهوردی خان قاجار و خوانین اذربایجان
 و اسباب سلطنت از خیمه و خرکاه و سراپرده و بارگاه و زنبورکهای قلعه کشا
 و نقاره خانه عشرت نوا و کورنای رعد اوادر رکابش روان فرمود و چون در خارج
 قلعه طهران قباب بارگاه شاهزاده فریدون شان زینت قباب سبزه آمد خاقان
 ظفر مند از برای تودیع فرزند بسند و ملاحظه اردوی نصرت پر و مشاهده نصب
 خیمه و خرکاه و انتظام امر او سپاه تمشم رکاب کردن سای منزل شاهزاده را
 از فرسوتک سلیمان ز رشک نه طارم اسمانی فرمودند و از کمال نوازش و مکرمت قامت
 بالاستقامتش ریزه تنک حلقه داودی که سلسلههای عنبرینش مانند سلاله
 زلفه لبر این در هم افتاده بود زیب و ارایش داد و ان نکو فرود چو کسوی ترکان

ترکان گره بر گره از تولی خان بن چندک ز خان یادگار مانده بود پس در او آخر شهر
 ذیحجه الحرام مرکب هم ایون بطالع سعد و فال میمون بسمت اذربایجان در حرکت آمد
 و در روز و روز دیننا حجت قزوین شاهزاده باغز و تمکین محمد علی مهرزاد بر اسم
 استقبال استعجال نموده لوازم مهربان و مهمانداری بتقدیم رسانید لوی نصرت پیرا
 بطرف اذربایجان شقه کشاکش کردید چون ساحات انحدود از قدم بیمنت لزوم نور
 و سبب پذیرفت یکلری یکبان و سایر حکام اذربایجان بایست کشهای لایق خدمت
 مبادرت نمودند و از الطاف و اشفاق کونا کون بمراتب امیدواری افزودند چون
 نایب السلطنه همت بر فراه حال رحمت وزیرستان میباشست و وزیر ظلم سوز
 عدل اند و ز شوه رحمت نوازی پیشهاد خاطر داشت با اینکه در منازل و مراحل
 گذر سپاه تا ولایت ابروان همه جابر مزارع و مواشی بود از باس و سطوت ملوکانه
 زراعت و اموال هر ولایت از لشکر قیامت اثر مصون ماند و از هیت و سیاست
 که بر ارای آن نبود که پیشی از در و پیشی بر دیاری ترجیح خوشه کند می در وزیر سم
 ستوری تلف کند صد دولت بحکم نواب نایب السلطنه از او السلطنه تبریز رسالات
 نصایح امیز مشقل بر وعد و عهد و محتوی بر ترخیب و تهدید و تحریص بر سبقت
 در خدمت و وصول ببول بارگاه شه نشاه جشد شوکت و اظهار شمول عوطف
 خسروانه و مکارم پادشاهانه مصحوب رسولان نصیح زبان نزد محمد خان قاجار
 یکلری یکی چخور سعد ابروان فرستاد و او را وحشت جلی مانع از اذراک فیض
 حضور سعادت دستور گردید و از استماع خبر نصحت شاهزاده رعایا و احشام قرا
 و مضافات ابروان را کویانند بعضی را بقلعه و برخی را بطرف بایزید و وان روان
 کردند و لایق چنین را که در آبادی از مصر جامع خبر میداد بدست خود خراب
 و ویران و اهالی انبار اهره رز و بوم ولایت روم متفرق و پرتان ساختند و ابواب

قلعه را بر روی خود بسته در پل صهار و دیوار نشینند و معتقدی از خود روانه
 قلعین ساخته و سبه را بمعاونت و اسفند خواسته ترغیب بحاربه نایب السلطنه
 و عهد سپردن قلعه ایروان بعد از غلبه بر لشکر ایران نمود * بیان مجملی از کیفیت
 اوضاع ممالک روسیه و گذارش حال ایشان و بیان مداخلت انکرو و مجمله
 و تذویر پدیدار کرهستان * طایفه روسیه که مشهور به بنی الاصفه و مملکت
 ایشان ارضی است هر بصر و دولتی است وسیع و از باب تواریخ روسیه بنیاد
 حکومت و سلطنت روس را در دولت و شصت و هشت هجری نوشته اند و لقب
 پادشاهان روس زار است مثل لقب پادشاهان ترک خاقان و لقب پادشاهان
 چین فقور و الحال پادشاه متشخص قرالات خرنک را امپراطور نامند و هر کس
 از آنها که متلاشی شخص است سعی میکند که او را امپراطور اعظم نویسند و گویند
 و پیش از آن تاریخ کسی را مذکور نکرده اند که حکمران باشد و در تاریخ مذکور
 بزرگ روسیه و روریک نام بوده و از آن تاریخ تا یکصد و بیست و یکسال نیز اهالی
 آنجا را بت پرست نوشته اند در سصد و هشتاد و نه هجری و پلیدیر نام بزرگ روسیه
 از ولایت قریق که آنجا را یونان گویند برخی اداب دین عیسوی و کتابی چند آورد
 و آنها را تربیت شایسته کرده از بت پرستی بدین عیسوی نقل کرد و منت خطیبی برگردن
 اهالی آنجا نهاد و ولیدیر را این سبب در تعظیم تالی بطور بزرگ میگویند و در سنه
 ششصد و بیست و پنج هجری جوچی خان بن چنگیز خان با جمعی تاتار ولایت روس را
 مسخر کرد و قدری از لشکر خود آنجا گذاشت و برکشت و در سنه هفصد و هفتاد
 و چهار هجری ویمیری اپوان و بیچ نام در مسکو خروج کرد تا تاتار از آن ولایت اخراج
 نمود و خود مستقل شد و سی سال بعد از آن امپریور کو رکان مسکو را مسخر و تاراج
 کرد و جمعی از سپاه در آنجا گذاشت و در سنه هفصد و دوازده هجری اپوان

ایوان و بساط و نام سلطنت روسیه یافته بالکله لشکر امپریه و در از مسکو بیرون
 کرد و برخی از ولایات غرب و جوار مثل مرداق و جایهای دیگر پر مملکت روس
 افزود و در سنه هزار و بانزده هجری دو قراقرغ ترک که پول و سوبد باشند با هفتاد
 هزار سوار و سپاه و جمعی از تاتار مسکور گرفته بعد از تاراج آتش زدند و یکصد
 و بیست هزار نفر بقتل آوردند و بعزت عدم تدارک و اذوقه بر گشتند و از آن پس
 قید و رانم محکومت روس رسید و اولادی از او باقی نماند و سلسله ایشان منقطع
 شد از اول حکومت روسیه تا این زمان هفتصد سال و چیزی بوده بعد از آن برادر
 زن قید و ربور پس کوزانف پادشاه شد و در زمان او سه سال قحطی روی داد
 و از مسکو و توابع آن زیاد از بیاضد هزار نفر هلاک شد پس از فوت بود پس
 دولت روس بی پادشاه ماند و در سنه هزار و سی و سه هجری پادشاهی روس
 مستقل باین سلسله شد که الحال الکندر باولج از آن سلسله است مکه ایل فیودور وینج
 که یکی از منسوبان پادشاه قدیم بود و بزرگ جمیع کلیسایهای روسیه بود و روزی
 ب مردم خطاب کرد که مراب الا بیاب الهام نموده که یکی از طایفه فیودور وینج را پادشاه
 کنند و روز دیگر مردم را گفت که حق تعالی حکم فرمود که مکه ایل را پادشاه خود
 کنند مردم بر سر مکه ایل هجوم عظیمی کرده او را بالناس آورده بر تخت نشاندند
 و او در زمان خود انتشار علوم نمود ایلچیان بسمت فرنگستان فرستاد و در شته
 الفت و موافقت با قراقرغ ترک محکم کرد و بکرم مدت سلطنتش طول نکشد و وفات
 یافت و در تاریخ یک هزار و شصت هجری بر سر مکه ایل مسمی بالکسبه بر جای پدر
 بر تخت نشست و با طایفه قزاق عهدی تازه کرد که هر وقت او را لشکری ضرور باشد
 آماده باشند و قانونی گذاشت که هر کس ملکی و رحمتی داشته باشد بار هبت خود
 سخن نگوید و حکمی بخوبید دعوی پیش شرع عیسوی برد نا او چه حکم کند یعنی

مملکت شود بر هفت سبار و سخن از کم و بیش نبارد احکام قدیم و بار چنگاخذها
 که در دست مردم بوده را گرفته در شهر مسکود را طاقی غا دشب صفا نشی
 بکاخذ هارده بسوخت روز دیگر مرد مرا خطاب نمود که دلشب جمع کاغذ پاره های
 مردم آتش گرفته پس کسی را حکم بر هفت من نیست پادشاه بد روخت است
 و بدر را حکم بر فرزند است که او را هدایت کند و بر او را در الحال حکم حکم کتاب
 من است که احکام شهری و معرفی و مملکت داری کلا در آن مندرج است باید تمامی
 مردم از احکام آن کتاب پیروان تر و نند و الکسبه بنای تجارت و آمد و رفت بچین
 کشد و تجار و ارباب معاملات چین ابریشم و ربوند و چوب چینی و سایر اجناس
 از آن زمین آورده از مملکت روس پوست خز و مهور و روباه و سنجاب و سایر
 اجناس بچین میبردند و شوق بسیار بساختن کشتی جنگ داشته اما چون با همه دولت
 فرنگ دوستی نداشت و با بعضی همیشه در جدال بود فرست بساختن کشتی نمود
 و سلطنت الکسب شش سال بود در سنه هزار و صد و یک هجری تحت سلطنت را
 و داع کرد و وصیت او این بود که مملکت روس در میان دو پسر و یک دختر او
 منقسم گردد و وفود و او بان از زن اول او بود و پسر از زن ثانی او بود و در
 اگر چه بر جای پدر نشاندند اما با وجود پسر کار او و برادرانش رونقی نیافت و آنها
 ضعیف البدن بودند و خیف الجمله سلطنت بی استقلال لغیر خود و ورشش سال نبود
 و برادرانش در حبس پسر بودند و پسر اول در سنه هزار و نود و هشت هجری متولد
 شد و چون بیادشاهی رسید قاعده ها قاعد و با خرسن مانند سایر قزاقان فرنگ
 مشرق قاعده و نظام جنگ و اداب میدان حرب و تحصیل نام و نیک میفود و خود
 در میان سالوات تازه مشق طبالی نمودی هوس بسیار در ساختن کشتی جنگ
 در روی دریا داشت طبعی بلند و همتی ار چند و سعی در کار و تلاش در کردار

کردار داشته در وقتی که ایلیجی بطرف هالتد که یکی از قزاقان است مفسر ستاد
 خود نیز داخل توکران ایلیجی شده در راه او را خدمت مینمود چون بیای تخت هالتد
 رسیدند از پیش ایلیجی جسته خود را بکشتی جنگی انداخت و داخل بخاران شد
 و مدتی با آنها کار کرد و چون می شنید که در آنکلیس بخاران قایل و کشتی سازان
 ماهر هستند بانکلیس رفت دو سال در آنجا روزها تجارت می کرد و شبها برای
 استحضار بقواتین و رسوم کار و رفتار مردم بکوچه و محلات آن شهر در گردش بود
 و علمی بر علم خود می افزود بعد از مراجعت بولایت خود مردم را حکم بسپاحت
 نمود و جماعت روس را که آن زمان حکم حیوانات و بهایم و سباع داشتند بکار
 ادبیت آورد و خود در انتظام نظام مملکت میگوشید و در اندک زمانی سی هزار
 سپاه بنظام آورد و بتدریج از باب صنایع از هر جا روی بمملکت روس آوردند
 و انتشار صنعتهای خوب کردند و صنایع آنجا نیز مثل سایر قزاقان شهرت کرد
 و در سنه هزار و صد و هفتاد هجری شهر بطبر بوضع را بنیاد نهاد چهار ماه در طرح
 ریزی و وضع آن فکر کرد و جماعت سوید در بنای آن شهر بوی حسد بردند بارها
 با او جنگ کردند و او اول مغلوب و آخر منصور و مغفرت شد و در آن اثنا او را
 بادولت عثمانی بنای جنگ اتفاق افتاد در کنار رود پروت تقابل کردند زن او
 بکشته این که هوشمند و پاندیور بوده در لشکر روس مظنه شکست از عثمانی کرده
 مخفی تحفه بسیار بصدراعظم عثمانی فرستاد و او جنگ را صلح و متارکه بدل کرد
 و نقل کرده اند که دولت عثمانی صدراعظم را بصدور این خیانت کشتند چه درین
 دفعه جماعت روس را قوتی و استعدادی چند نمانده بود اگر دولت عثمانی با آنها جنگ
 میکرد اندازی از جماعت روس در زمین باقی نمی ماند خلاصه که این در معنی
 باین تدبیر زندگانی مایه روس و دولت شوهر را نیز خریده و بطبر بار دوم باز

بصورت تبدیل بطرف نسا و قرالان دیگر بساحت رفت و از اینجا پارس برگشت
 و از پارس بولایت خود معاوت نمود و لشکری عظیم از اسب لیکر کارها و کتیبهای
 جنگی در بنادر و سبب بنا کرده و قلعه ها ساخت و در آبادانی ولایت افزود و اهالی
 روسیه را از اعتقادات فاسد باز داشته بدین جمعی آورد و قواعدی که بکار
 دولت اید گذاشت و شهرها و عمارتها ساخت و چشمه ها جاری کرد و رود خلفا
 بجهت گذشتن کتیبها بست کرد کربم الطبع و در اجرای سیاست تدخوی بوده
 و زخمهای او را زلش که این مرهمهای لطف و خوش خوبی مینهاد در جوانی
 شراب میخورد و در آخر ترک کرد پس الکسس نام داشته اوقات بله و لعب و شور
 خرد و جوانی مصرف داشته بخلاف اخلاق پدر چون باز مانده از آتش خاکستر
 همیشه از احکام و افکار پدر تخلف مینمود و بخیال مملکت داری و پادشاهی نبود
 هر حکمی که از پدر بوی می رسید در اجرای آن تعالی و تسویف و بی اعتبار و تمارض
 میکرد پدرش هر چند او را از حرکات نامالایم تهدید و تنویف میکرد سودمند
 نبود بطرد دفعه آخر که بلباس مبدل بفرانسه رفته بود او را برحای خود نایب نمود
 چون پدر خود را دور دید ترک ولایت خود کرده زیاده از یکسال در ولایت ایتالیا
 مانده جای او را کسی مطلع نبود چون پدرش از سیاحت برگشت آدمی فرستاده او را
 پیدا کرد و بمسکوا آورد و در حضور اهالی شرع جمعی و بزرگان ولایت روس
 او را از پسری خود خلع نمود و حکام شرع بفتوی عقل فتوی قتل او نوشتند پس
 زهری جانگزی در طعامش سرشند و فرس عمر او را در نوشتند و بطر بزرگ
 که این زن خود را بجای خود نشانده راه آخرت گرفت و او زنی مردانه و هوشیار
 و کارگذار و خردمند و ضعیف تر از و مرامی فقر و رعیت و با انصاف و معروت
 بود از رطایب و ضعفگاسانی که قادر بر ادای خراج دیوانی نبودند معاف فرمود و در آن

ان مدعت او از کان از وطن را که بطر باعث شده بود مطمن و مستقل خود بود و وطن
 باز او در مواجب چند ساله لشکر که مانده بود از خزانه داد و ابواب رحمت و رافت
 بر روی روزگار خلافت بکشاد با پادشاه نمد و منی و معاهدت داشته هر وقت
 هم دیگر را لشکری ضرور بود یکدیگر میگردیدند تا بقدری که از بطر ناراضی
 بودند مستقل ساخت و در جوی و عطوفت نمود از ملک تا ناریه و مردان بملک روس
 افزوده همش چندین وفای نگردد و وقت مردن الکسس بطر نانی را که پسر زاده
 بطر اول بود بر تخت نشاند و خود تخت بر تخته بدل کرد و الکسس در دوازده سالگی
 پادشاهی رسید و پس از سه سال بمرض ابله در گذشت و در سنه هزار و صد و
 پنجاه هجری کوبین آن دختر ابوان که پسر نانی بطر اول بر دیای بر تخت سلطنت سود
 و در آن او آن محمود افغان بر سر اسفهان آمد و شاه سلطان حسین را بجا صبر آه کند
 و او طهماسب مهروز پسر خود را بیرون فرستاد که بکار چاره نماید از دولت عقابیه
 نیز تداخل و تظاول بملکتین عراق و آذربایجان روی داد و چون مملکت ایران را
 در آن وقت پادشاهی بر تخت نبود و عرصه آن مملکت صاحبی نداشت جماعت
 روسیه نیز نقص عهد کرده خود سر بطرف رشت آمدند و بارکشای متاع تداخل
 و فساد شدند و طهماسب مهروز برای چاره کار خود با فتل متوسل شد و افاقه
 سیاه سلطان حسین را شهید کردند و نادر شاه افشار از خراسان متلوع کرد و افغان
 و عثمانی را از عراق و آذربایجان بدوانید و ساحت ایران را از وجود لشکر بیگانه
 بیروخت هند وستان و ترکستان را مسخر ساخت و برای اتمام حجت نامه و در سولی
 بدولت روس فرستاد چون کار گذاران آن مملکت از گبن خواهی و سلطوت او
 اصلاحی کامل حاصل داشتند اساسی که در چیده بودند بر چیدند و باری که در رشت
 و در بند کشاده بودند بر بسته و ولته دیار خود شدند کوبین آن نیز براه خود روان

شد ایوان نام طفل دو ساله را که خواهرزاده کوبین آن بود اسم سلطنت نهادند بعد
 از آن الزابت دختر بطر اولیا اهلوس سلطنت کرد و طفل مزبور را مسموم نمود بعد
 از چندی او نیز پادشاهی را بطر ثالث سپرد و در سنه هزار و صد و هفتاد و هفت
 هجری بطر ثالث پادشاه شد سخیف الرای و بدخوی و اهل مملکت از و راضی نبودند
 چون شش سال از سلطنت او بگذشت در دست اهالی روس بقتل رسید و زن
 او را که همی بکتر این نامی و دختر پادشاه نما بود بر تخت نشاندند و او زنی صاحب
 خرم و ورزم و عقل و هوش و رای و تدبیر بوده بیست و پنج سال سلطنت کرده
 عظمت و شوکتی تمام داشت و راضب با مورخین بود و سعیه هادرات نظام دولت روسیه
 کرد مذهب عیسوی را تبدیل داد یعنی امری که مخالف شرع و مملکت داری
 روسیه بود بر هم زد و بجای او مله یقه و آداب نیکو گذاشت که بکار مردم می آید
 بنای مجادله با دولت عثمان گذاشت ایل کریمه را که علی و سبغ داشتند مطیع دولت
 روم بودند با جزیره یونان شهر کویان بمملکت روس افزود و پس از آن طوعا و کرها
 دولت روم را راضی کرد که مستحقان بنادر آنها مزاحم کشتیهای اهالی روس
 نشوند و کذا از آنکه کشتیهای مردان جنگی و تجار فرنگ از انجام داخل دریا شوند
 و ولایت روس را بچند حد تقسیم کرد و هر حدی را بحاکمی سپرد و از لشقادر مسکو
 بنا نهاد و چشمه خوشکوار بیرون آورد و صورت بطر اول را در بالای کوهی نصب
 کرد و در سنه هزار و صد و نود و هشت هجری ارکلی خان والی کرهستان اظهار
 ارادت و خدمتکننداری با او ظاهر کرد و در بطر بوزع مدرسه برای اطفال بزرگان
 و مدرسه دیگر برای تحصیل علوم و تصنیف کتب و تعلیم و تعلم ساخته اخراجات
 اثر از سر کار نمود میداد در هر شهر مکتب خانقاها بنا نهاد هر طفلی که در هر صنعتی
 ماهر میشد مورد انعام و احسان او میگردد و مدرسه دیگر در بطر بوزع بجهت

بجهت ساختن کشتی و علم جنگ دریا ساخته و راه مستحکم را بطریق بوزع را بطریق
 ساخته که باسانی تردد میشود چهار کروز را شرفی از خزانه خود مصرف آن راه نمود
 و پنجاه هزار را شرفی در وجه اخراجات مدارس مسکوزیاد کرد و در سنه هزار و دو و پست
 و ده هجری سپاهی از روسیه بدست اندازی ممالک ایران فرستاد و از زومند
 مداخلت بکرچستان می بود و نقص عهد و پیمان کرد چه در اوایل دولت خانان
 مغفور محمد شاه قاجار مرتضی قلی خان که انجناب را برادر برید از آن حضرت روی
 کردن شده و از اسرار با بیرون رفت بیاد شاه روس پیرست و او جوانی خوش
 سیم و مناسب الاغضا بود بیاد شاه روس از جوانی و جمال او خوش آمد و در اقل
 ورود مقدم او را معتم شمرد و با انواع اعزاز و کرامت بنواخت و بمخمش تاج
 و کمر و بدره های سیم و زر قرین هزار گونه کرامت بخش ساخت و در آن حدود
 مرتضی قلی خان را بتوقف امر فرمود و هر چند گاهی اسباب عیشش را آماده داشت
 و با بلایف الجبل همت در حصول مقصود اصلی میکامست در سالی که خاقان مغفور
 محمد شاه شهر تقابلس را مستخرم کرد از کلی خان را یامسی فراوان از خاقان خلد
 لشبان بصره سپید حکام داغستان و قربانغ و شهر و انات را از با مس شدید خاقان
 سعید خاطر ها تنزل کرد بیاد شاه روس فرصت غنیمت شمرده سرداری جنات
 او را که در حرب بگاهی بگمای او را کلوله توب برده در عرض پای از زو ساخته
 مشهور بقزلباغ با چهل هزار پیاده آتش دست دو زخ شرا و بیست هزار سوار
 و توپخانه و عداوی شربار از طرف در بند مامور کرد در جن و وصول بمخارج
 در بند میخواست که دیوارهای قلعه را بضرب کلوله توب خراب سازد چرن اساس
 دیوارهای قلعه مانند بنای عهد دوستان یکدیگر حکم بود و بسنگهای طویل و هر بعض
 او صخره های ضخیم و سخت ساخته شده از ضرب چندین هزار کلوله آتش بار رخنه

نیافت بعد از چند ماه محاصره که اهالی در بند و شیخیلی خان حاکم از جماعت روسیه
 سرها بریدند و تهاد رخاگ و خون کشیدند خضر بیگ نامی از نوکرهای قدیم شیخیلی
 خان که خدمتها میدار و کرده بود از نان و نمک و حقوق دیرینه و لیسنت چشم
 پوشید بخت کوشید با فوجی فر و مایکان همداستان و علی الغفله شهردر بند را
 بتصرف قزل ایباغ داد و او از انجام امور کرده عازم صحرائی معان شد و خانان مغفور
 محمد شاه قاجار بالشکری بکران عازم دفع لشکر روس چون حوالی اردبیل مقرب
 خپام نظردل شد قزل ایباغ از استماع خبر غنصت سلطانی غریب بخیر اطراب
 و جبرانی کشته اراده بر کشتن بوی خبر رسانیدند که رهبان روان پادشاه
 روس بر بام این دیر پر فوس ناقوس رحلت بنواخت این خبر بان خبر موافق افتاد
 و قزل ایباغ با استجمال رایت مراجعت بمملکت روس کشاد مدت سلطنت کتر این
 ثانی بیست و پنج سال بود و او پسری داشت پال نام اگر چه مادرش در وقت وفات
 وصیت کرده بود که بواسطه عدم قابلیت سلطنت او را بر تخت نشاندند و لیکن بنا
 بقاعده روس بعد از پنج سال و چیزی از پادشاهی او چند نفر از بزرگان روسیه
 او را در منزلش خفه کردند و در سال هزار و دو و بیست و شانزده هجری الکندر بایلیج
 خلف پال را که در فوت پدر بیست و چهار ساله بود و از حسن اخلاق و قابلیت ذاتی
 تمامی خلق با و راغب و مایل بودند او را با عظمت و شوکت تمام سوار کرده بخت
 پادشاه بردند و بر تخت نشاندند مبارکباد گفتند و او الحال پادشاه بالاستقلال ممالک
 روس است و بجای وزرای پدرش که مردم از افغان خوش نبودند و وزرای نیک
 محض و مردمان خوب سپر نشاندند و تا از زمان طوائف روسیه هر یک لباسی مخصوص
 داشتند آن قاعده را بر هم زد و حکم کرد که هر کس هر لباسی که خواهد می پوشد و بعضی
 از کسبه و عقولین که قادر بر پوشیدن لباس فاخر بودند و نمیتوانستند با استجمال هر

هر نوع لباس خرم و مسرور کنند و از نتیجه آن نثری از اهالی روس را از این راه
 خوانمان و سخنرکنند و دیگر چند کیتان مقرر کرد که با تدارک سه ساله
 بساحت سفر دیار وند و از احوال عالم هر چه بینند باز گویند و مدت مسافرت
 آنها یکسال کشید و دیگر در شهر کرکاف مدرسه بنا کرد و مدرسه بن کامل تعیین
 نمود و اخراجات انجاشان زده هزار اشرفی از سرکار پادشاهی بود و علم می تبار و الاهی
 که عبارت از دانشن اختلافات هواست در هر ماه از منجهن بانی تحت دولت
 خویش متداول و معمول داشت و مبلغی و افر خراج این علم نمود و او را بحاریات عظیمه
 با بابلیون و سایر دول و قریالات فرنگ روی داده که بحیران حالت باعث تطویل
 کلام و مناسب بسباق ای مقام نیست و کتابی هاجمه درین باب و سایر وقایع او
 اهالی روس نوشته اند و دیگر طایفه یهود را که ساکن ممالک روس بودند و بقرار
 قاعده هر مملکت بی عزت و مغذول السکندر با ولیج ایشان را پیش کشیده تربیت
 کرد و رقبه اداد کرد و هر ولایت که باشند چیزی بقیمت خانه ندهند و هر که در
 هر خانه سازد متعلق با آنها و اولاد آنها باشند و کتابس و مکتب خانها برای خود
 سازند و اطفال خود را بدرس گذارند مثل روسه از اد باشند و کد خلد و حاکم
 از خود ایشان بر یهود تعیین نمود و روسه ایشان را الهانت و خواری نرسانند
 و سرزنش نکنند هر که از اولاد آنها داخل نظام شود پیشبوه روسه با آنها رفتار شود
 هر جا که خواهند روند و آیند و هر کس از یهود داخل ملت همسوی شود تا مدت
 بیست سال معاف باشد و چیزی بدیوان ندهد بعد از بیست سال بقاعده روسه
 با آنها رفتار شود بنا بر نتایج این مقدمات در سال دو پست و سی و سه هجری می
 هزار نفر از یهود بملت همسوی نقل و تحویل نمود و امور آنها را اصولی بصدرا عظم روسه
 کرد و با جمله السکندر با ولیج مانند که در این نانی بفکر شکستن عهد دیرینه بادولت

ایران افتاد و در آن او ان ارکلی خان روی بر آه اخوت نهاد نقای در میان کرکین
 خان ولد اکبر او با سایر اولاد او روی داد و پسرش اسکندر مهرزاد دولت علیه
 ایران شتافته نوازش و احسان یافت و اسکندر با ولیج پادشاه روس در صدد
 نوازش کرکین خان بر آمد یکی از وزرای خود را که موسوم بسپاسانو بود در ایران
 مشهور با شجدر بود و او سرداری صاحب خرم و خور و مغرور و ولشدت و طیش
 معروف و بیادلت و بی پروایی موصوف با جمعی از سالکات و سواره قزاق و چند
 مراده توب بتقلیس فرستاد و کرکین خان هم از سر میخردی از ملاحظه عواقب
 امور چشم پوشید و طوق اطاعت آن جماعت برگردن نهاد و شهر هشت مثل تقلیس را
 تصرف اولیای دولت روس داد و در حقیقت بدست خود آتشی بر آفر و خت
 و خاتمان خود و جمعی را بسوخن مقارن این حال کرکین را کرک اجل در ر بود بعد
 از آنکسب اینگونه بدنامی از کام خود حسابی بر نگرفته ازین در احتساب در گذشت
 و زو ماند افسانه و سر گذشت اشجدر سپهسالار روس بعد از وفات کرکین
 خان دمه مقل زن آن بدس کال را با چندین از اولاد و اقوام او با کمال اختلال حال
 اسپهوار بتختگاه پادشاه روس بفرستاد هنگام فرستادن او یارال لازار از جانب
 اشجدر نرزد او رفته گفته بود که الحال باید بدون امهال و اهمال روانه شوی و بنا
 بر تعلل دمه مقل یارال پیش رفته معمم شده بود که دست او را گرفته مضار وانه
 سازد اتفاقا دمه مقل خجری که آنرا قه گویند در زیر بند داشته و در آن حال قه را
 کشیده به یسارال لازار زده او را بقتل رسانید بود و طهمورث مهرزاد پسر او
 از کمر جستان کریمته روی نیاز بد رکاه شاهنشاه مظلوم نواز آوردند و خاتمان
 چندین ساله والی زادگان تقلیس را از بیخ بر انداخته همه را کوچانید به بطور بوزع
 بردند و از سلسله ایشان نشانی نماند با آنکه ارکلی خان و کرکین از جمله خوانین

خوانین آن طرف ابد را طاعت بشکر یکانه در پای کمان دولت عبوسوی پیا به السابقون
 السابقون اولئك المقربون داشتند ساداتش سبقت خدمت از آنها و اولاد آنها در
 کبر جستان اثر نمایند * اقتادن قلعه کجه بدست روسیه از مخالفت ارمانه کجه *
 چون فرقه روس در کرج جستان با اقامت کشوند و سعت انجا و اعتدال آب و هوای
 آن مکان دلکشادلهای آنها بنه را صید کرج به موس رخنه در ولایات قرب و جوار
 بارها بمحافل منسبه جار و تله لشکرها برانگیختند و در آن حد و خون یسکناهان
 برخاک مذلت و هوان ریختند پس در ماه مبارک رمضان سنه هزار و دو و پست
 و هیمده بسمت قلعه کجه رایت انراخته جواد خان قاجار حاکم انجا این مقدمه را
 بدو بار خد بوجم اقتدار عرضه داشت اگر چه فوج سپاه برسم ایلغار از استان پادشاهی
 بامداد او مامور و روانه شدند اما بسبب دوری راه هنوز سوی سعیدیک غلام
 که بر سیدل چاباری خود را بقلعه رسانید دیگری وارد نگردیده اشخندر با سپاه
 خود وارد شده و قلعه را محصور کرده حاکم و اهالی کجه را در دام شکنجه و نجه
 ساختند جواد خان در اول وهله یکد و بار از غایت بی پروایی در خارج قلعه خود را
 پروانه و ابر بر شعله و شرارتوهای اذراقتان ایشان زده کوشش مردانه کرد با اخره
 بسبب مخالفت نصب بیک شمس الدینلو و ارمانه کجه که میان بختانتش بستند
 و در حومه قتال و میدان جلال از وی جدا گشته بمجماعت روس پیوستند در صبح
 غره شوال بدلالت ارمانه از هر جانب پورش آورده مستحقظین قلعه در صدد
 منع وردان گروه بر آمدند و دست بالاتر و ضرب کشادند و بر چو که مستحقظین
 از محافظت ان خاقل مانده بودند معهود و قضای قلعه را از شر ارتفکهای آتشبار
 برد و در کربد پس علی التعاقب بقلعه ریختند و تا ساعت دست بقتل و غارت
 بر آورد خون با خاک برامیختند و جواد خان را بایک پسر و گروهی انبوه شربت

شهادت چشاندند و از طوفان تیغ خون بار موج خون باوج گردون رساندند
 بعد از سنجیر قلعه و قتل شیخ بقیه السیف را از شریف و وضع بیرون رانده آن
 حصار را که مسلمانان انحصار داشت از وجود اهالی خالی کردند و خود بر مراد
 و معابر آنجا جای گرفتند بعد از وقوع این مقدمه حضرت افزا الشیخ در برابر کبر و نخوت
 افزا و دزدی حکام قریباغ و ایروان رسولان روان کرد و ایشان را باطاعت خواند
 و طالب تسلیم قلاع و رانجیب تیغ امکنه مستحکمه ان بقاع و رباع گردید حکام
 قریباغ و ایروان اگر چه ظاهر در طریق بندگی و عبودیت اعلی حضرت شاهی پویان
 بودند اما در باطن بواسطه اهمال و تاخیر در اجرای خدمات سلطانی و تعلل و تکاھل
 در تقدیم مهمات دیوانی اینگونه وسایل را بالطبع جویایمی شدند در خلال این احوال
 شاهنشاه بیهمال مشغول سنجیر خراسان بود که کسبیت این اخبار را بعرض استادگان
 پایه سریر عرش نظر آنها کردند و وصول این خبر با مرده سنجیر مشهد مقدس رضوی
 توأم بود و این نوش و نیش با هم پس بنحوی که نکارش یافت در آن اوان نواب نایب
 السلطنه با سپاه گران باز در بایجان شتافته اطراف قلعه ایروان را احاطه فرمود که
 گذارش انقصه عقرب به معاونت اقلام نکاشته بیان و کسبیت ان بر وجه اجال
 همان سبک رد بعون الله الملك الممان * مامور شدن مهد نقلی خان یکوچانیدن
 ایلات ایروان و رسیدن آنکروه بخدمت شاهنشاه فریدون شکوه *
 نواب نایب السلطنه در چهاردهم شهر صفر بالشکر از دار السلطنه تبریز بسمت
 ایروان روان شد چون نیم فرسخی قلعه ایروان مضر بمراد قات جلال گردید در کنار
 رودخانه زنگی بی درنگ حکم سنگری بنا کردند و در روز و دو با قلعه کبان
 اهنک جنگ و از صدای توپ و تفنگ قضای کبند پیروزه رنگ را پراوا چون
 همواره مکتون خمیر نواب نایب السلطنه معموری بلاد و اسایش عباد بود رای

رای رزین و فکرمینش اقتضای فرمود که رعایا و احشام ایروان را بنویسد مراحم
 بیکران خسروی استعانت و الطمینان داده با ماکن اصلی ساکن و از تعرض سپاه مظفر
 پناه فارغ و امن سازد بنا علی هذا مناشیر و احکام ازدربار شاهزاده بحکام شعور
 و پاشایان نزدیک و دور ولایات حضاتی مبنی بر رعایت صلاح دولتین علیتین
 و استقرار مراسم بکلی و داد و استحقاق قواعد التیام و اتحاد و طلب ایل و احشام
 ولایت ایروان از ایشان اصدا ریافت و مهد بقلی خان دولوی قاجار را باشش
 هزار سوار جرابست قارص مقرر فرمودند که اول نسبت بهعارف و احشام
 ملایمت مرعی دارد و انظار با لطف و اشفاق سلطان آفاق امیدوار ساخته بمقام
 اصلی رساند و هرگاه رفق و مدارا سودمند نباید و در کوچ کردن امتناع نمایند
 با ایشان بدم شمشیر با دلا معامله کند و اناث و ذکور ایشان را سپرد دستگیر
 و اموال ایشان را بر سر غارت و تاراج دهد بعد از وصول مهد بقلی خان بان سامان
 پاشایان انحدود بقدم صدق و اخلاص پیش آمده خدمات شایان بظهور رسانیدند
 و ایل کنکرلو و قاجار را اگر چنانچه با اموال و دواب و اغنام تصرف مهد بقلی خان
 دادند وی ایشان را رانده حازم ایروان بود که ایشان چند ریایست هزار پیاده ائتبار
 و پنج و شش هزار سوار و سی مراده توبد و زخ شرار در حال پنبک ایروان بمهد بقلی
 خان و لشکریان او دچار شدند * شعر * سپاهی بهیبت چو امواج دریا کوهی
 بکثرت چو اعلا داخل * چون لشکر خون اشام فوج فوج ما مور بر آمدن دواب
 و اغنام احشام بود مهد بقلی خان با همت صد سوار که در خدمتش حاضر بودند سد
 یا جوی بلا شدند ز و سه اهنگ جنگ نمود و در برابر سبل هایل حایل گردیده باقی
 اشکر ملوانف و قبایل را بمقام اردو و قریب و جوار رسانیدند و خود نیز
 مراجعت کرده بارد و پیوست * آمدن ایشان در بامداد عهد خان ایروان و مهارت

او باشد که خاقانی * اشجدر چند روز در محال پندک ایروان توقف نمود و از آنجا
 باز دحام تمام و کثرت مالا کلام در او آخر شهر ربیع الاول روز یکشنبه هنگام
 عصر با سری پرش و شور بار کشای متاع نموت و غرور کردید و جمعی از لشکر روس
 در حین ورود بان حد و حصار کلبسار اخالی تصور کرده نزدیک آمده بودند
 قلبی از پیادگان ظفر پناه که آنجا بودند در آن حالت تفنگها بر سردست خاموش ایستادند
 و در حوالی دیوار حصار عقدهای تفنگ بردل ایشان کشادند و چند نفر بجز
 و چند تن را بیرون کرده اند و اولان لشکر ظفر اثر این خبر بانواب نایب السلطنه
 رسانیدند در آن هنگام نزدیک بغروب آفتاب بدنواب نایب السلطنه عابقلی خان
 شاهسون را که مردی دلبر و آگاه و از فدویان در کاه جهان پناه بود مقرر فرمود که
 با جمعی از ابطال رجال در حوالی اوج کلبسار رکبن کبن بوده مراقب حال روسها
 باشند و آن گروه را تا طلوع صبح از آنکینین قلعه و او او افکندن و لوله و خود را سوده
 نگذارند صبح روز دوشنبه پیاده و سواره اردوی که بان پوی از جای برخاستند
 برودش خود را با انواع سلاح راستند چون در چنین روز دوشنبه از لشکر
 خالی شد مظنه آن مهربت که ساکنان قلعه ایروان فرصتی کرده ناگهان چشم زخی
 به بنه و آخر و فرسانند نواب نایب السلطنه بملاحظه حزم و احتیاط اصف الحضرة
 مهرزاد محمد شفیع وزیر قدیمی و احمدخان مقدم حاکم تبریز معراغه با جمعی از پیاده
 و سواره بمحافظت سنکر مقرر و لشکر اسلام فوج فوج از مقام خود در حرکت آمدند
 و در ظل لوی فلک فرسای نواب نایب السلطنه مجتمع و از زمین و پسا بر عرصه کارزار
 شبانان شمشند از خروش کوس حربی و ادای نای و لوله پیر خربین و زلزله
 در اجزای زمین افتاد اشجدر سردار روس در حوالی اوج کلبسار از ملاحظه
 غصت و رکعت شاهزاده بعمیه صفوف و تسویه الوف خریدارداخته توهای شعبان

ثعبان مهابت و بیادگان بلك صولت خود را بر شکل سه قلعه تقسیم کرد که هر قلعه
 دو پست قدم از هم فاصله داشت و خود مانند شعله در میان توپهای دوزخ شرار
 نشست چون دوش کور در برابر یکدیگر رسیدند و سبه در اول مصاف دست
 به راههای توپ جهان اسوب برده شروع بانداختن گلوله های البرز شکاف کردند
 از عدو برق تفکهای از نشان شعله و شرار بسقف آسمان رسید لکن اسلام
 از مشاهده این حالت بفرمان نایب السلطنه و الخلافة از صفوف خود در حرکت
 آمدند سواران طایفه شاهسون و خواجه وند و عبداللک از میان صفوف جدا شده
 بر سر قلعه از آن سه قلعه التبار سمنده هر سه برخاک توان آب رفتار بر آنکسند
 و سباه روس از سه طرف کلرهای توپ و تفنگ مانند تکرک بر تارک و ترک ایشان
 ریختند سواران معرکه همیاد در میان شعلهای آتش تیز رانند و بادم شمشیر خون
 بالاقطرات خون از تارک اعدا باوج سپهر و الا نشانند بیادگان روس که مانند
 بلك خشم الودخیره و قضای معرکه از برق و دود توپ و تفنگ ایشان روشن
 و تیره بود پای نبات و قرارشان از جای رفته از آن قلعه بقلعه دیگر فرار و لکن
 خلف سعاد دست بغارت و تاراج خیمه و اسباب آن گروه بر آورده جمعی را اسیر
 و دستگیر کردند اینجند از نزع صعوبت قتال و دستبرد ابطال رجال به پهلوانان
 هر لحظه بدست اشارتی میکرد بیا دکان را بگشش و کوشش ترغیب مینمود
 و چون خسرو نیم روز بملوتحانه مغرب مقابل شد و پرده ظلام در پیش دید
 الوالا بصار حایل لکن اسلام بفرمان نواب شاهزاده دست از جنگ کشیدند
 و از میدان نزاع و جدال برگشته در مکامن خویش را میدند و در ماباه از طرفین
 جمعی کپور مجروح و بیروح و از روسه و سواره قزاق نیز جمعی اسیر و دستگیر گشت
 و سه روز متوالی از طرفین بچنگ و مقاتله مشغول بودند چون شاهد قتل رخ نمود

هر يك از سپاه بار دوی خود بر روی تپه و تدارك ارام گرفتند اشخند که از وفور
 غر و خود را سرد فر شجاعان روزگار مبدل است حد در مبادی این سفر با جمعی
 از دلبران که در جستان بیاد شاه روس خط داده بود و تعهد نموده که با همنان سپاه ولایت
 ایروان را سخنبر نماید از مشاهده اینگونه دستبرد شکست خورده از مهر که جنگ
 پس نشست و بدندان نا امید بشت دست خویش خست دلبران لشکر اسلام
 فوج خوچ در مکامن کین و مراد معاندت که بن کرده ابواب کارش بر روی ایشان
 کشادند * اطاعت محمد خان قاجار بی حکماری بی کسی ایروان با سقالت اصف
 الحضره پیرزا محمد شفیع وزیر * محمد خان قاجار بی حکماری بی کسی ایروان که از کثرت
 وحشت بدستباری قتلحشرات و وفات این چنین انشی افر و خسته بود چون
 نیک نگر بست خود را حطب ان شرارد و زخ لیب یافته آنکشت نلامت بدننان
 حیرت کزیدن گرفت و از مستی غفلت هشبار و از خواب نادانی بیدار گشته و بسیار
 منهج صدق و صفا و قدم بیامی طریق عبودیت و وفاشد و از مقیمان در کاه مستدی
 قدوم وزیر بی نظیر بقلعه شد که اثر وحشت و باد بیماری او بر زال مواظ و دل اسایی
 اصف دوران انطفا پذیرد و ذیل عفو و اخصاص بر روی قبایح احوال و افعالش
 پوشیده شود بعد از عفو حرا اتم با الطمینان کمال بخدمت که بران رفعت شتابد و قبض
 حضور در بیاید حسب القنای اوصاف الحضره پیرزا محمد شفیع وزیر در قلعه بوی
 پیوست و او را بر احم یگر از شاهنشاه کامران و اشفاق بی پایان نواب نایب السلطنه
 امیدوار ساخته بار دوی مراجعت فرمود و بعد از ورود اصف الحضره یار دوی محمد
 خان پسر خود را باینشکشی نمایان بخدمت نایب السلطنه ارسال و متعهد خدمات
 و جاز نشانیها شد * بیان آمدن سپاه روس بر سر قلعه ایروان و کیفیت محاربات
 ایشان به اهالی قلعه * نواب نایب السلطنه از محل سنکر کوچ فرموده بمنزل فرخ بلاغ

بلاغ نزل روزی چند در آن مثل بینه استجمام مرکب اقامت گزیند اما ننداد بخند
 از استماع انقباض محمد خان با اولیای دولت مسعود و اطلاع از کیفیت اطاعت او
 بخندام استان سپهر بنیاد در کار خود سامانی ندید متعجب و مضطرب گردید و بنارا
 بجمله و تزویر گذاشت و صبحی علی الغفله از راه دره که ذاصلمه بان ایشان وارد وی
 نواب نایب السلطنه بود برآمد شاهزاده از مشاهده این حالت بر باره همون هیچکل
 هامون نور دسوار گشت و از اتفاقات در آن روز امرای لشکر غافل از اندیشه کار
 در خجام استراحت بفریخت نشسته و اهالی اردو و آب خوردن در حوالی پیمارها
 کرده بودند با استجمال تمام ازیناده و سواره آنچه دست رس بود جمع آورده در برابر
 دره و رفص فارابی گردودر کنار اردو و آغاز جنگ و شروع بانداختن توب و تفنگ
 کردند بالاخره لشکر روس چهره دستی کرده لشکر اسلام بجهال بنه و اغروق خویش
 اقتاده و بعلاوه گروهی مختلف از طوائف قزاق و شمس الدینلو که از حال تفلس
 متفرق گردیده التجاید راه نواب نایب السلطنه آورده بودند در آن حال فریتمی یافته
 دست بتاراج اردوی معلی بر آوردند افراد لشکر و احاد عسکر منزل کشته بارود
 بر کشته در فکر بار کردن بنه و اغروق اختادند و بطرف شرقی ایروان روان شدند
 نواب نایب السلطنه بانیزه چند ترابجروح کرد و چون دست اضطراب کریبان کبر
 جمعی از بدلان سپاه شده بود زجر و خف مفیده بقصد سپاه روس از عقب بصمت
 شهر ایروان عازم و در مسجد رفیع البیان آن مکان که خالی از اهالی بود ریختند
 و در هر طرف سنکرها ترتیب داده از خروش توب و تفنگ غوغای رستمخیز در جهان
 انگیزند اهالی قلعه نیز بر سر برج و باره برآمده آماده جنگ نشستند و توبهای ارژر
 مهابت در میان آنکروه بستند نواب نایب السلطنه در منزل صدرک ایروان فرود
 آمده با استجماع اهل اردو پرداختند و کیفیت اخبار را بدربار پادشاهی عرضه

داشت و در فکر تدارک کار و اندیشه کارزار و استعدادهای قلعه راحت و اسبابش را
 بر خود حرام فرمود * توجه را بابت نصرت ایت شاهنشاهی بر سر ایروان و محاصرت
 لشکر اسلام با سپاه روسیه * کیفیت این اخبار در چین سلطانیه بعرض عالیخان
 در کامیبه مقدار رسید با همان لشکر که در رکاب نصرت آثار حاضر بود بعرض جنگ
 روسیه اعلام پیروزی فرجام را در حرکت آورد و مقرب الحضرت اسمعیل بیگ
 دامغانی را در مقدمه با جعی از دلبران خراسانی روان فرمود و در عرض چند روز
 آزارش عبور فرموده در سفر سخی ایروان اردوی نایب السلطنه را از فرقدوم
 میون مانند مساحت گردون بر نور فرمود بعد از دو روز توقف در آن مکان نواب
 نایب السلطنه در خدمت خاقان چشمپوشان داد و طلب جنگ روس و دارای
 فریدون فرجهی از دلبران لشکر و شجاعان جنگ او بر گردید و قنیه باین وزیر
 ترتیب داد و با نایب السلطنه در مقدمه روان ساخت و در عقب آنجا بایت
 فتح ایت سلطان کامیاب بر امان تفرخت و سپاه روس را یکجا از سنگرهای
 خویش رانده آنکروه مسجد رفیع البیان را احصار خود کرده بالا اجتماع تحصن نموده
 دست بانداختن تفنگ کشودند القصد پیاده و سوار لشکر سلطانی در آن روز
 عظمت سوز کوششی پنهانیت کرده تا شام جنگ در میان قائم بود و خلقی فراوان
 از طرفین مقبول و مجروح گردید و جعی نیز بکندار در بند غازیان ظفر مند گرفتار
 شد چون بایت غلام شب نمودار شد لشکر فرخند فال خاقان بیهمال از قتل دست
 کشیده به مسکرها باین معاودت کردند * بیان روانه ساختن فوجی از سپاه
 بتقلعه ایروان * چون مستحقین برج و باره قلعه ایروان اکثری از ارامنه آمدند و
 و بواسطه نسبت هم کیشی اطمینانی بتقلعه داری ایشان نبود و محمدخان نیز از قلعه
 همین مطلب را بایه سپهر اعلی عرض داشتند بود خاقان دشمن شکن فوجی از پیاده

پیاده رزم ساز کرمانی بمحافظت برج و باره مامور فرمودند و سپاه روس در سنگرهای
 خویش ناظر بودند که لشکر فرزانان یکسخت قلعه در میان روز داخل این حصن
 حصین و از اهلی حضرت سلطانی بنوازش و آفرین و تحسین سزاوار گردید و اهالی
 قلعه خلعت نشاط و ولولۀ انبساط بجزخ برین رسانیدند * شب بخون آوردن سپاه
 روس بر سر اردوی گردون شکوه * نیم شبی که از تپا و لیسپا مرتکب بر روی
 اورنگ شبیه رنگ عقده برین کسبخته بود سپاه روس با چند مراده توب بفرم
 شبیخون از اردوی خود در حرکت آمدند خاقان کبکون مقام ران شب تیره فام
 حسن خان بوزباشی غلام را با جعی برسم قراولی بحوالی سنگرهای روس نصین
 فرموده بود حسن خان که در کجاست و کاردانی مشهور بود در ان شب از حرکت
 ایشان احکام و چون روس به عمل نزول اردوی ظفر بنه را بلند نبودند را آغاز
 اقدام بر افتحام راه را غلط کرده گاهی بسخت یمین و کلهی بسوی شمال بویان و حسن
 خان با جعی از غلامان و سواران شور آنکیز از عقب آنکیز و مرآقب و هنرم ایشان را
 طالب بود چون صبح صادق بیدق نورانی بر بام چرخ دخانی بر افراشت لشکر روس
 بسخت اندور و روان شدند حسن خان از ان مکان سوار بر ابشتاب در تاخت و اف
 کسبقت قصد وارده ایشان خاقان افراسیاب شان را اکام ساخت خسر و اسلام
 بناه جنود مسعود را بر کوب امر فرمود در ان حالت سپاه روس بر داشته که در کنار اردوی
 همیون بیدر آمده ساعتی بر روی همان بشته آمدند بعد از ان دست بانداختن
 گلوله های توب بردند و پای نبات و قرار در میدان کارزار افشردند ظهور این
 کردار بر طبع خیر سلطانی، گوارامه از این طرف هم اسکر ظفر بزور متهاجم گشته
 صدمات دلورانه بر آنها زسند بسیاری از لشکر روس بجهلات بردانه سپاه نصره
 همراه بجزخ و پیروی شدند پس لشکر روس نا امید و مابوس از میدان تقلال روی

بر تافته بسنگرهای خود رفتند لشکر اسلام هم در پی آنها افتاده بازوی جلالت
 در خصم افکنی کشاند پس خد بوجم نکین لشکر جلالت این را زیاده و سوار
 باستصال آن گروه فرمان داد لشکر قیامت از اطراف سنگرهای ایشان الحاطه و انواع
 ماه کولات از اطرافه بازداشتند و هر که را در ذهاب و ایاب یافتند از تیغ پیدر تیغ
 گذرانیدند بر حسب فرمان قضا نشان شبها و روزها از راحت و آسایش نفور
 و جاسوس خواب را از حریم دیده دور داشتند و بهرام بی نقطه و اکاهی بر مراد
 و معابر مهابی جنگ و قتال نشستند و راه آمد و شد بر آن گروه بستند و در خلال
 این احوال جمعی کثیر از کرهستان و از باب معاملات و تجارت بلده نقل پس با فوجی
 از روس و نقود و اجناس بسیار که انبار روانه دیار خود بودند در حوالی سنگر
 بقرا و لان لشکر جنگ او را که سر کرده ایشان علیخان قاجار و علیقلی خان شاهسون
 بودند چار کشته بنای جلال گذاشتند همه تفنگ از دو طرف مهره پشت دلاوران
 سفت و نیزه خلی بجا هر پیغام اجل بکوش مجاهدان گفت و چون چند تر از طرفین
 برخاک هلاک افتاد علیخان و علیقلی خان از زمین و بسار بادلاوران نظیر شعار هجوم
 آورده تمامت ایشان را گرفتار کردند اسار و اموال و دواب و نقود و اجناس ایشان را
 غارت کردند و گرفتاران را دست و کردن بچم گنبد بسته بدرگام آوردند و عرصه
 اردو از فروغ چهره بر بچهر کلان کرج و روس رشک روضه مینو شد و خسر و
 کامران جمعی از غالبه میوان نازک میان از میان ایشان بر گزیدند و در سلاک غلامان
 خاص اختصاص داد و چون جمعی از آن مطایفه در محال پنبک ایروان بجمکبه سخت
 رخت کشیده بودند و از کرهستان از وقت بانجا و از انجا بار دوی ایشان نقل می شد
 حضرت اعلی بیوقلی خان را بلجوجی از دلهران دشمن شکار بر سر ایشان تعین فرمودند
 بیوقلیخان با خود مسعود چون بلای تاکهانی بر ایشان مایط و نازل و روسه انجا

از کفایت ماجرا اخبار و از وی استعلام کردند از اسماعیل این خبر
 پیاده آتش بار که جوهر مشهور و بسالوات یکدیگر که در میان ایشان بجلالت مشهورند
 برگزید و چند مراده توب مصحوب ایشان کرده با و در سنه رسالت و استعلام
 ساکنین بنیک روانه نمود و اعلی حضرت خاقانی علی قلیخان شاهسون را نیز از طرف
 دیگر مامور فرمود علی قلی خان از راه سواری بشتاب نزد پیر قلی خان در ناخت
 و او را از حرکت روسیه آگاه ساخت و قرار داد نمود که پیر قلیخان هم از آن طرف
 رایت افرا از حرب و بیگار کردد القصد علی قلی خان و پیر قلیخان از پیش و پس
 شتافتند و وسه راه میان بنیک و ایروان در یافتند و همه را شکار وارد در میان
 گرفتند و سوشعله همیابا لاک گرفت و بانگ کوششی سلک جمعیت ایشان را
 در یکدم از هم ریختند تن از انظار بفره خبر سر جان بدر نبرد بعضی اسپر و برخی
 دستگیر شدند لشکر اسلام مظفر و منصور بار دوی که همان نومی مراجعت کردند
 از مرهای سپاه و بزرگان روس در برابر سپاه و همایون بر سر هم تل ساختند
 بعد از آنکه قریب بچهار هزار کس از لشکر او در دست سپهران عدو شکار قتل
 و دستگیر و تلف گردید و برد را و ایل شهر ربیع الثانی از کنار قلعه ایروان کوچ کرده
 بتفلیس روان شدند و اولان سپاه نظریه در پی او افتاد و سر و اختیامه بسیار گرفتند
 و در حقیقت نواب اعلی حضرت شاهنشاهی زحمتی که درین سفر کشیدند و افتکار
 سایه و تندی بنیکو که بیکار بردند مقدور احدی از سلاطین سابقه نبود عاقلان
 روزگار دیدند و دانستند بتدایر ملوکانه آفرینها خوانند و تحسینها نمودند و معلوم
 است که از شون بی نظام قحطی که از ودلی کساید و کاری که از خاطر عبیر اساید همسر
 نمیشود و در آنوقت حدتها بود که لشکر ایران و اهل اسلامی نظام بودند و درین وضعه

ایشخدر بر جمیع سالکات و دلاوران شجاع و با نظام و غیرت لشکر روس را انتخاب
 کرده خود نیز در رشادت بی مثل و نظیر قدز میان فرنگستان نیز از ورشیدتر
 و با جوهر تر کسی نبود با وجود این حالات لشکر بی نظام ایران قریب بدو مامد برابر
 انصاف ارای قتال شدند و خاقان بلند اقبال چهل روز بود که کسب باز نکرده بودند
 و با هوای زمین استراحت تنهاده و بجز شکست و قلع و قمع و استیصال ان جااعت
 که پیش نهاد خاطر فرموده بودند هیچ چیز و هیچ کار التفات نمیفرمودند و شب و روز
 از همت خسر و انه ارام و قرار بر خود حرام فرموده بودند شک نیست که حضرت
 احدیت در از اصبری چنین قوی چنان نمایان که مگر از قوت و مایه افتخار
 جهانداران هوشیار است از و راه برده غیب بنصه ظهور خواهد رسانند چنانکه
 نصیب روزگار اسلام و اسلامیان کرد با جمله محمد خان قاجار حاکم ایران
 و کلبعلی خان کنگرلو و سایر اهالی قلعه ایران که در تنگنای محاصره روسیه گرفتار
 بودند بواسطه امضای عزیمت ملوکانه و اجرای سطوات قهر شاهانه از مضیق خاطر
 و شراره نوب و خیاره ایشان خلاصی یافتند و بروی نیاز بدرگاه خاقان سرفراز
 او رده بمحاک استان معدلت نشان جبهه ساری شدند و خدمات و جانفشانیهای
 ایشان منظور نظر خسر و کامران و بشمول عواطف و مفوض عوارف شهر یاری
 شرف اختصاص یافتند بفر محمد خان از ملتزمین رکاب مستطاب بود از دربار
 کبته ملایم رخص و حکومت ایران را کماکان بمحمد خان مفوض و تومان
 نخبوان را با ایل کنگرلو کلبعلی خان عنایت فرمود و هر دو رار خست انصراف
 از زانی داشتند و چون اوقات سفر بسبب وصول خریف منقضی شد بود و زمان
 خزان و بمرک ریزان رزان رسیده خاقان دوران بتحصکاه سلطنت عنان بر تافت
 و موکب جهان را از راه تبریز سمت دار السلطنه طهران مشک نیز در چهاردهم

هم شهر رجب المرجب بمکرز خلافت پیوست * کسبت وفات حاجی خلیل خان
 در بنیابی و آمدن مستر منستی و تعیین محمد بنی خان بسفارت هندوستان و مراجعت
 او بدر کاه خاقانی * و بیشتر نکاشته افلام بیان گردیده بود که حضرت اعلیٰ حاجی
 خلیل خان فرزندین را مصحوب ایلیچی آنکلس ملکه بهادر روانه هندوستان فرموده
 بود بعد از ورود حاجی خلیل خان به بندر بنیابی لارود ویلزلی وزیر آنکلس
 از جهة تعظیم و احترام او دو پوست نقره سالات هندی تعیین کرد که نزد او باشند
 اتفاقا یکی از آن دو پوست نقره تفنگی بموقع خارج از نظام انداخته مستوجب سیاست
 شد بعد از آن که بزرگ ایشان بمقام سیاست بر آمد کسان حاجی خلیل خان بعد از
 و شفاعت بر آمدند چون باعث یکدیگر آشنا نبودند مقصود از میان رفته بقیل و قال
 و نزاع و جدال انجامید حاجی خلیل خان بر آمد تا به پند که کار چیست تفنگی در میان
 اتش گرفت و به حاجی خلیل خان خورده بر جای خود سرد شد و کاری چنین از قضا
 و قدر بود که ایلیچی با کمال عزت و احترام عازم مقصد شود و در راه بدو نجهت
 و سبب تلف کرد پس لارود ویلزلی وزیر آنکلس مستر منستی بالهوز بصره را
 از بندر بوشهر طلبیده از جهة عذر خواهی محذمت اعلیٰ حضرت خاقانی فرستادند
 و در سلطانیه شرف حضور سلطانی دریافتند مورد التفات شد محمد بنی خان که
 خواهر زاده حاجی خلیل خان بود مامور بسفارت شد محمد بنی خان با تدارک
 و مسلمان بسیار عازم مقصد گشته در روز و سه بنیابی همه اهالی انجام از سپاه
 و رعایا و اعزّه و اعیان فریب بدو پوست هزار نقره با استقبال او پرداخته با عزت
 و احترام تمام داخل کردند و شرايط سفارت را باین شیسته بجا آورده از کمال دوستی
 و محبت روزی او را بمشای لشکر تکلیف کردند و روز دیگر بمشای نویخانه
 بر دبه تکلیف انباشای چنگ چهار رفت و برای اینکه تفریح ایضی نماید و معلوم

کنند که کلوه توب چگونگی هاست چوبی و غراب را می سوزاند محمد بنی خان
 خاقل از اینکه مبالغه خط بر ضرر و خسارت بهر سد قبول نمود پس خراب را که در پایین
 قلعه لنگر انداخته بود و قریب بیست هزار تومان قیمت داشت توب بجان کلوه ها را نیم
 گرم کرده توبها را بر کردند و بغراب مزبور انداختند تا یکجا آتش گرفته سوخته گشت
 و بدست پنجمه در بنیابی بود و در کمال عزت و اعتبار در آن دیار ماند و یکسال
 نیز بعد از آن در بنکاله توقف کرده در جهن مراجعت با تدارک بسیار و سامان بیشتر
 از اسباب و غیره مصحوب او کرده بدرگاه خاقان کشور کشایوست * ذکر
 ورود فرستادن ناصر الدین تور شاهزاده ترکستان بدار الخلافه طهران
 و تمک او باین دولت ابدینان * ناصر الدین تور به برادر که هر چه بر چیدر پسر
 شاهمراد ملقب به بیکی جان و او پسر دانیال اتابلق بن حکیم اتابلق پدر آن او که
 در حضرت خانان چنگیزی مرتبه از ایکی داشته و بدین جهت با اتابلق ملقب گشته اند
 و تور مدد لغت ترکی بمعنی قاعده و طرز و روش است و یا سائامه چنگیزی را نیز
 گویند و الحال در السنه و اقوام اهل ماوراءالنهر از استماع تور شاهزاده مقصود
 است و چون این ناصر الدین و امیر جدر از جانب مادر نیره ابوالفیض خاند
 و وی از احفاد چنگیزی است لهذا بتور معروفند و باین وصفه موصوف و اصل
 ایشان از اوزبک خان نیره جوچی خان است بعد از آنکه بهر موصوم ملقب به بیگ
 جان و معروف بولینصت و مشهور بشاهمراد بعد از پدر حکمران ماوراءالنهر
 شد انولع خرابی در مرو و خراسان ظاهر ساخت و بهرامعلی خان قاجار چندین
 دفعه لشکر فرستاده و چند بار خود بر سر مرو آمد بالاخره بهرامعلی خان مقبول و شهر
 مرو بدست آمده اهالی انجار یا الکلبه اسپر کرده به بخارا بردند و بدست انولع زحمت
 و مشقت سپردند و بند مرو را شکسته شهر را از بی ابی خراب کردند و حاجی محمد

محمد حسین خان که ارشد اولاد پیرامعلی خان بود بد رکاه خاقان ششانیته مورد
 انواع عنایت گردید و نظر بفضل و کمال رتبه منادمت در خدمت خاقان بیهمال
 یافت و در خلال این احوال یکی جان بسفر آخرت تحویل کرد مهربان پسر بزرگترش
 بجای پدر ز غلم سپهره انفرم شد و نوبت امارتش در بلاد ماوراء النهر بلند او
 باقتضای نظرت بسفک دماء و شکست خاطر ها چون پدر بد که مایل بود و در اقامت
 نفوس و خرابی خانمانها عاجل و باین سبب طباع اعیان بخار از سیاستش متفسر
 و متزلزل و قاطبه رها با اختلاف دولتش را از درکاه انیزد متعال سایل و بجهت انتظام
 امر خود ناصر الدین توره را از دار الملک مرو به بخار الحضار و از راه جله و تزویر
 قنون مواظ و نصایح بروی اظهار و ستمهای بیخیزان قبی مغز در کوش ناصر الدین
 بی اثر تر اطمینن ذباب نمود ازین روی کوش باسماج کلامش تهاد و فرستاده اشرا
 باخطابی سرشته بشرفک مخالفتم رخصت مراجعت داد چاره کار خویش را تو تسل
 بد رکاه خاقانی دید هر بقضه ضراحت امین بد رکاه فرستاده حسب المسؤل او فرمان
 قصا نظام جاری شد که ناصر الدین توره از آنجا که طلب نصرت و یاری از حضرت ما
 نموده است و دیده بتاهراه التفات شاهانه گشوده نواب همیون ما را بمنزله فرزند
 است و عنقریب یاری باری از وصال شاهد دولت بهره مند و پر بلخ بلخ از مصدر
 جلال باقیمتار تمیه بازوی اقبال محمد ولی پیرزافرمانفرمای ممالک خراسان شرف
 صدور پذیرفت که چون شاهزاده ترکستان از برادر خود مهربان توره روگردان
 شده است و بدست نیاز حلقه کوب ابواب اسطناع بی پایان آن فرزند سعادت مند را
 در هر حال رعایت جانب شاهزاده و الا تبار لازم است و ساختن انتظام مهمام
 و حصول مراد در ذمت متهم شمارد و در استخلاص مرو و معاونت او رایت
 عزیمت کشاید فرستادگان او را با نعامات متکثره و خلاج فاخره مسر بلند فرموده

رخصت انصاری را زانی داشت * بیان وقایع سال هزار و دو بیست و بیست هجری
 که سال هشتم جلوس است و کیفیت طقبات محمد خان افغان * چون سلطان
 زوزن افسر مهر مرغ زار جل را مطرح اشعه انوار ساخت بلو شایع اعظم وجهان دعو
 مکریم پهنی و بهر وزی تخت فرود بخت را از برای جشن نوروزی و شکستنا
 سپهر و محسود نماز کعبه و مهر نمود و از لب در لغزان و ذشت زرافشان در دست
 سلطنت جمع و زرد او امر او عظمای لشکر و زعمای هر کشور را انوارش فرمود
 و سخن پیشگاه بار از فرود در هم و دینار طه بر شاخ شکره زنتار میند چون
 جشن نوروز فرود از تقضایافت بر توالتقات سلطانی بساختن مهمات مملکت و ملت
 یافت در خلال این حال خبر استیصال محمد خان افغان در پایه سپه اعلی بهر من رسید
 کیفیت این اجال آنکه محمد خان بسرا عظم خان افغان علیما بیست و پیوسته این
 سلسله باقتضای کفران نعمت در بدر و هر جای بوده آمد بدو شرا عظم خان در او اخر
 دولت احمد شاه افغان ابدالی میمه خلاق که فیما بین علیما پی و ابدالی واقع شد
 از قندهار زو گردان و با قوچی از طایفه خویش بگریختن زندیوست و کریم خان
 ایشان را در نرماشیر کرمان مسکن داد این طایفه را در آن نواحی استقلال روی نمود
 و بتدریج بنای ممالع محکمه نهادند و درین دولت طلبه کد ارالمان کرمان و اقطاع
 ان سامان بچیب احتضاد البدوله ابراهیم خان هم زاد مغرور و مرجوع آمد محمد
 خان اگر چه غلغلهای و جنابت را نمر بود بحاله الوقت طایفه در گاه و مشمول مراد طه
 خاقان عدالت بنام آمد و تقوی و ولایت نرماشیر که اکان بر وی جنابت رفت وی
 بعد از او رویدان حادی در فرمان شمر یاری یافت و مقارن ان قتل و غلابی
 در میان در ان حد و مشیوع طقت بیخوب حکم در این نازش پراز و اسفغان و نیزه
 کتانیست که در وقت کتانیست که در وقت کتانیست که در وقت کتانیست که در وقت کتانیست

سد لاجرم تبیین سپاه معتمد می نمود و باین وسیله محمدخان قلعه بم را بنزاع
در صدد انتراج بردن و اب ابراهیم خان اولاخر است قلعه بم را هم دانسته اسمعیل
خان عرب خاکم چندق را که از صوفی فنادین این دولت بهشت رونق بود با جمعی
بمخالفت انجار وان نمود تا بنیاد حضرت اعلیٰ بذکر مخالفت محمدخان بار سال عراقی
زبان کشود از مستقر دولت نورو زخان قاجار عزالدینلو که در گاه اسماعان جاء را
حاجب بزرگ و مهربار است با فوجی از دلبران مرصه کارزار تدبیر سرکشان را
بسان قصای اسماعانی سبک نشان آمد محمدخان چون او از هفت نورو زخان
شدند بقعه نماش پر رخت کشید و سپاه قلعه که در ای خورشید سر بر محکمه او را
احاطه کرده روزی چند در میانه محاربات و قتال در وقت بالاخره از هر طرف هجوم
او در مقلعه را استخبر و جمعی کثیر عرضه نمیشد دلبران شهر که شد و محمدخان
در میان مغلوبه و زخم منکر برداشت با چند تن از आफخانه راه گریز برداشت و نیم
جائی با هزار ناتوانی بدر برد و خود را بعت بلوچستان کشید و سایر همراهان او
از आफخانه و سیستانی در هر جا که چارکش کور می رسید سلطانی شد معروض
تبع پیدا و بیخ کردید و نورو زخان و لشکر فرزند مظفر و منصور بدرگاه کجوان

بایکاه مراجعت کردند * مامور شدن نواب نایب السلطنه و الخلافه بملکت
از در بایجان برای جنگ روس * در سال قبل خاقان کشورستان را بعد از مراجعت
از سفر ابروین منظور نظر مهر اتران بود که نواب نایب السلطنه را در مستقر سلطنت
و مقر خلافت گذاشته در سال آینده بنفس نفیس متوجه بلخ و سیستان
در زمان نداد لشکر از در بایجان شاهزاده جوان بیست و نهم ساله از اهل
مالا بر حیره مهر متاظر گشته چشم از کورشک مالانالد در خدمت خاقان
منصور مکرر اود مقام پناهنده داشته است و در وقتیکه خیمت علی بن علی

و تلافی مافات سفر ابروان باید که بعد از اتمام این کمترین بنده عبودیت بنیان
 مفوض شود خد بوگشورستان تصور اینکه نایب السلطنه را بمقتضای هوس جوانی
 و هوای کامرانی نشاط سفر در سراسر است از کمال مرحمت رخصت دادند که در وقت حکام
 تحریک لوی جهات نکشایا موقوف شاهزاده در دار السلطنه طهران هر وقت که میل
 سفر داشته باشد عازم حد و دلوستان و در آن حدود بفرج و شکار مشغول گردد
 نایب السلطنه با اقتضای همت بلند استعدای فسیخ حریمت موکب ظفر ماتوس
 و اظهار داد و طلبی سفر از دیاجان و مقلله باروس نمودند خاقان کشورستان بنا
 بر استرضای خاطر نایب السلطنه ملتس انتخاب را مبدول داشته ایشان را بسفر
 از دیاجان مامور و بعد از حرکت موکب نایب السلطنه و نزول اجلال در خارج
 قلعه دار السلطنه طهران خاقان مرحمت نشان بآرد وی فرزند دلبندشرف قدوم
 از زانی داشتند و زدیگر نواب نایب السلطنه با جعی از امر او خوانین که در رکاب
 انتخاب مامور سفر از دیاجان بودند رایت حریمت بصوب آمدند و اقرار شدند بر آ
 عیسی ملقب به پیر زبیر زک و وزیر که در سال گذشته بنظم امور دار السلطنه طهران
 مامور و چون هلال از نور اقبال حضور و در بود درین سفر بفرمان صاحب راج
 و افسر ملتزم رکاب شاهزاده و الا که هر شد با اینکه انجام این خدمت محول برای
 رزین شاهزاده باغز و تمکین بود باز اعلیحضرت خاقانی رضاجویی خاطر و استپنان
 و استظهار شاهزاده را منظور فرموده بیسائه بفرج و شکار بسمت از دیاجان
 در بیست و چهارم شهر صفر الظفر چمن سلطانیه را مضرب سادات حر و شان
 ساخت و بعد از چند روز توقف سلطانیه رایت نصرت ایت بصوب از دیاجان
 بر تراجت و در چمن حرکت رایات جهات نکشایا از چمن سلطانیه مقرب الحضره امهیل
 خان دامغانی که از خواص قلامان در کله جهان پناه و نیز بدجلالیت موصوف و وفور

وفور کباست مصروف بود با جمعی از یهش تا از مضمار ظفر و جانبازان عرصه مردی
 و هنر مامور کرد و فرمود که بنواب نایب السلطنه پیوندد و تابع رای ملک ارای قضا
 اقتضا کرد و مقارن حرکت موکب جهانکشا از سراب شاهزاد علی خان برادر ارچند
 نایب السلطنه کامران را در زنجان بتوقف امر فرمود بنواب نایب السلطنه و الخلافه
 در منزل میانج از قرار دستور العمل خاقانی مهد قلیخان قاجار را با توجیح از سپاه
 نصرت نشان روانه ایروان و مقصد داشتند که اگر محمدخان عادت سابقه را که ارتباط
 یار و سپه و جعفر قلیخان است موقوف و اوقات را بخدمت و ارادت مصروف
 دارد بتقویت و استقلال او بردازد و الا او را از ایالت ولایت میدخل و معزول
 سازد و خود بایالت انجام مشغول و امور ولایت را منتظم و مضبوط نماید اسمعیل
 خان قاجار حاکم خوی نیز که در خوی توقف داشت مأمور بمواقت او شد

* بیان بعضی از مآثر بنواب نایب السلطنه الطیبه که انجناب را بتوفیق یزدانی در دین
 و دولت و ملک و ملت مبرک گشته * سایه نشینان طاق مقرنس و نظاره کبان
 سپهر مقوس بدیده پینا و دل دانادیدند و دانستند که پادشاه جهان و فرمان فرمای
 کجهان * شعر * فروغ عقل مجرد قوچ روح مطهر * خفوض نفس مقدس جلال
 قدرت یزدان * یعنی سایه اخضر و نور مشعر حضرت پروردگار سلطان قحطعلی
 شاه قاجار ادا م الله تعالی خلال اقباله و انار افضاله علی مقارن الانام الی یوم القیام
 شاهزاده ازاده حضرت عباس میرزا را که مدرسیر کامکار بها خدایش کرده یار بها
 بمقاد اعط القوس باز بها بنیابت سلطنت که جای دیداد در همه جهان میان جهانداران
 معزز و مکرم فرمود و بعلاوه از پادشاه کجندی را خسر و جهانکشا سلطان مغفور
 محمدشاه قاجار انار الله برهانه در بدایت عهد صبی و صباح نشو و نما باین خطاب
 سر بلند و ارچند بود و درین وقت شاهنشاه اعظم مملکت اذربایجان را که در ممالک

بحر و سه چون جسم را حرارت غریزی جان و جان را غریزی بدل و دل را نور ایمان
 و بدن را چهره و چهره را روشنایی دیده پیداست برای نشین اقبالش بر کزید
 و عوگب انجم شکوهش را در آن بوم و بر رخت تو قف داد و دست تا بیدش را
 درین بلاد کساد طغیان و باغبان از یک کانه و بومی عنان کشاده و قف فراغت را
 بیاد قته و تار اچ داد منه سیاه را نظامی و نه رحمت را انتظامی و نه کار را اقوامی
 و نه ملتزمان را کلب را مقامی و نه قلعه و حصاری که در هجوم نابکاری بکار آید
 و نه از یساده و سوار نامادری و کار گذاری که در میدان یکار و هنگام کار زار
 در شمار آید نظم امور رحمت و سیاهی از هم ریخته و شب زاده کتاب ملک و ملت
 از هم کسبته حکام طامع در جلب منافع هوا پرستان در تار اچ مال زیر دستان
 آتش بیاد از هر سو آفر و خسته بود و برای اندوختن خزاین خانه ها سوخته حضرت
 نایب السلطنه که در حسن صورت و معنی آیت رحمتی است نازل شده و ملکی است
 در صورت احسن التقوی هم بر سر دولت آسمان تمکین بادست با ذل آمد و ملکر زاده است
 متناسب الأعضاء صاحب دولتی است بلند نظرت و فرشته سیماتو چشم سلطنت
 است و روح جسم شوکت و دیده باریک بینش بانور شرم حضور و شبنم حطم
 و جفا و از بدلیت عمر گرانمایه تا اکنون که سن شریفش از سی و چهار افترونست
 خاص بیعاشی بوده با وجود قدت پادشاهی معرض از مناهی و ملاهی نشر عامد کار
 اوست و بشکارم کردار او رحمتش بر غضب سبقت دارد و تصور خدمت
 بندگان جان تار بنظر نبارد و خیرت دینش سلیمان و ارنکین از اهرمن کز قه
 و در هجوم حوادث و نزول نوایب از و غور تو کل چهره اش چین و هوس بنا قه
 دستش در خطا بر مایه دل از است دلش در رحمت بحر زار بزرگ منش و کوچک
 دل و در ایوان و میدان بر دله با فلک آفر و وقت در غر و است بنفس بنفس متوجه

متوجه حرب و قتال و ملتزم حالات و منکسر دایات شده باز بردستان و رها یا
 در نهایت عطوفت و رافت است و اگر در غیر او جهاد سفر انجناب اندکی طول میکشد
 و مظنه تشویشی و اضطرابی بود صغیر و کبیر این ولایت نذورات باو می پیوستند حتی
 مجایز و پیرزنان مایه چرخ رسی خود را یا زار برده میفرستند و به نیت سلامتی
 ذات کامل الصفاقتس در راه خلائقار میفروشند اکلیل دولت بفرقه قتلان سالیس
 مزین و ابوان شوکت بفرقه دشمن رشک کلش است شبوه عدلش بعدی کمدنهای
 لشکر نظر از در کنار ز راهات و باغات مردم نرولمی داشتند ادبی از سر نامردمی
 خوشه گندمی نمی چید و بی پروایی از بنظای اسیبی بسبی نمیسانند از بیم سخنة
 احتسابش کسی از نشاء شراب بهره یاب نکرد و عاز قمار دیناری در کف نبارد در زمان
 و راه زنان سر بگریبان کنایه کشیده اند و از خوف سیاست در گوشه بیخوله ها
 خزیده نوبتی در حوالی اردو جعی از ایالات مقام داشتند زالی ماده کلو خود را کم کرده
 خود از ضعف بیماری در آمد و افتاده بود و کافش بی انصار سر بچادرهای اردو
 باز از غاده در میان آمد و میگردید و کسی را بارای آن نبود که او را رانده از چشم
 مردم پوشد یا او را گرفته شپرش را برای خودد و شد تا مجوز از ناتوانی و ارست
 و کاو خود را گرفته بمنزل خود پیوست حکام ولایات با وجود اختیار معزولند
 و از تمامی ستم ملول هر خرجی که قابل پذیرفتن نبود باقیست از سر کار قبول نموده ماند
 مستوفیان و کتاب حرای حساب جبری میبندند حکام اگر چه چنگال اخذ نداشت
 اما دقتان طبع از سر کار بروی عاسبان گدانت حاکمی در ولایتی بجز از مقاطعه
 دیوانی دیناری نیابد گرفت و در جمع ولایات معکاری غوی بر مظلومی ضعیف
 بجایی نتواند که دهنش ملوکانه صرفه و تقوین و دولت است و دست کمر
 باش درین استقامت ملک و ملت در اولین ایامه و محاربه بار و سر در استقامت

جزوی از مهمام که مربوط به ملین و حرم کار خزا و جهاد بود خزانگی خسروی پیرداخت
 با اینکه مایه فرمائش و ابی پیر چند ولایت از ربا بجان در میان نبود و در مدت دو سال
 برای نظام دولت جاوید اتصال دفا این دقا نوبی مصر و فساخت تبار پشت نمود
 کرد و نخرام بر پشت کمر بمقاسات جنگ روسیه بست سالهای فراوان چه
 در بالستان و چه در نعتستان با از رکاب و دست از خان نمی کشیدند و لحظه
 پفر اخت نمی آسودند در روزهای گرم و هوای سرد مغشور جنگ و نبرد بودند
 و در شور و زم و کین شربت تلخ مرگ را خوشتر از آب کین پنداشته مضایقه از جان
 شیرین نمی فرمودند لذت دنیوی و عزت خسروی را یکسو نهاد و با ساء گران گاهی
 در آن و گاهی در کعبه و شبروان در میان دو دنیوی و دخیان تفنگ و گردنا و رد گاه
 در عین حرارت و کرم ترا از قلب شتا و سپنه کانون بود بجز و ملاحظه
 مصلحت اسلام خان اشهب امان خرام بصحرای کرم موغان که نمونه ساحت نبون
 است منقطع بساخت و در کمال سوختن سر ما که از سردی می مای از آب خود را
 چون بصد در بر آذ نمیزد مو کب ظفر دابل در کنار ا ردیل که نمودار کرده ز مهر پراست
 متوقف می شود و از کمال عقربت و حجت و ملاحظه حایت و رعایت عجز و مملووفین
 این ولایت از مسکن و معاوای دیرین و سعادت تقبل استان امان تمکین خسرو
 جم تکین قطع نظر فرموده سر پوشیدگان این ولایت را با سان خواهر و ماد رس پوش
 و پرستار گشت و در کف حایت و سیاه برافت خود او در محل قرار پرده کبان حرم را
 از عراق باز ربا بجان معین فرمود که در سرا و ضرابان مسلمانان شریک و سهم
 باشند اگر چه پیاده و سوار از لشکر خراسر و جهاندار هر ساله از عراق و فارس
 و کربان و مازندران و خراسان بمر است این سامان تعیین می شد و لانه جنگ
 و جلال تقدیم می رفت و خزان پادشاهی تباهی می گرفت لیکن چون در جنگ و جهاد

جهاد این پیش از اسلامان مرعی و معمول نبود که از جنگ بر وجهه نخواه ساخته
 نمی شد و نواب نایب السلطنه بنظر وقت ملاحظه فرمودند که جنگ قرنک همان نظام
 است که خلا و ندیم بعد از قران جهاد اشاره بان فرموده و سپاه ایران نظام قدیم را
 از دست دادند و همان قاعده را مخالفان بدست گرفتند * بنای نظام جدید *
 و کیفیت این مقدمه چنانست که چون مله بطحا از مکه مکرمه هجرت کرد و مساحت
 مدینه منوره را از آنوار رخسار خود اسمانی دیگر ساخت علم پیشگیری و رایت
 دین پروری در جهان افراخت از کبای صحابه و احباب بعد و احدی بخدمتش
 می میوستند و کمر اجتهاد در کار خیر و جهاد می بستند نظام جنگ اسلام که کریمه
 الذین بقائلون فی سبیله صفا کافهم بنیان مرصوص منصوص اوست پر روشی فحاده
 شده بود که دامن خیرت یکدیگر میدوختند و با شعله تمشیر خیزند و میسوختند
 و صف جلال را باین و طراز صف نماز می ساختند از ثبات و درنگ ایشان در میدان
 جنگ کوه خار اسنک حسرت بر دل می نهاد و از نظام و دوام ایشان اتحاد و دیگر
 و نظم پرورین از نظر بینندگان می افتاد بر عایت این نظام در اندک مدتی لشکر اسلام
 پادشاهان اطراف را منکوب و ممالک ایشان را بصد مات جهان اشوب لکد کد کوب
 کرده زلال سنن دین از چشمه سار حق و یقین روان گردید و پرتو نو و مسلمانی
 در دلها میدور و نزدیک ترک و تاجیک لمعان یافت چون آفتاب رسل و هادی
 سبل سر در حجاب مغرب کشید مدتی نیز این شیوه مضبوط بود و صحابه لشکرها
 میفرستادند و قلاع و دیار میکشادند از آن پس باین نظام مستقی و متور را یافته
 نظر بعد از اهتمام این قاعده از دست ایرانیان رفت در میان اروپا معمول گشت
 و در میان اهل قرنک دایر شد و این قاعده را ایشان نیز در بعضی احوار میبهد داشته
 و در تصنیفات خود نگاشته اند و ضوابط این قاعده قدیم شاهدی عدلست بر این قاعده

حکار از دست رفت تا زمان سلطان حسین به روی باقر املا حسین کاشفی و احط
 طرح تفنگ را که در فال غزنه دایر بود بایران نموده آورده بتدریج مباحثه و در
 از اوقات نظریه تبش و راحت طلبی سلطان مزبور قور در قواعد جنگ بهم رسید
 شاه اسمعیل صفوی مملوک گرد بنای کار او بر اخلاص و ارادت مریدان بود و درین
 زمان بقاعده کل شیء یرجع الی اصله حضرت غایب السلطنه قاعده مقدمه را قاعده
 ارادت همه اهل ایران ساخت و بدربار کیوان مدار پادشاهی عرضه داشت کرده
 بر حسب اشارت شاهنشاهی احکام رفقه بحکام ولایات اذربایجان و پس از چندی
 بسایر ممالک هر وسه در اجرای نظام جدید صادر گردید و در اذربایجان جوانان
 دلاور شایسته برگزیدند و مواجب و عین و ملبوس و سایر تدارکات از سرکار
 تسلیم فرمودند و معلمان قاعده دان از فرانسه و انگلیس همین و در تعلیم اعمال
 حرب و یکار به ایشان برگماشتند و در کلب منصور در مدت دو سال دو نژده
 هزار سرباز قدر اندان در نظر بسیار کجولوه استخوان بندیرفت و بعلاوه چابکی
 و تیراندازی و نشانه زنی و قاعده خم افکنی و سربازی که بی در پی تفنگ را بر کرده
 خالی میکردند و در از هم نمی گسستند در پیادگی مشق را بجای رسانیدند که اگر
 بسعی مامور میشدند اتفاق می افتاد که دو نژده فرسخ منزل طی میکردند و اتفاقاً
 در آنجا اگر خم مصادف میشدند بی همانه خستگی بدشمن می او میخند نظریه یافتند
 چنانکه چندین دفعه در سفر بلباس و اگر اد و جای دیگر اتفاق افتاد و در حکام
 مشق و تیراندازی و انشراقانی و قاعده شناسی و نظام کاهی بنفس نفس بهره
 تعلیم ایشان توجیه فرموده خود نیز مشق میفرمودند و صفوف ایشان را بینی و زیبی
 حکم باید ترتیب میدادند و اطوار هر کدام که بقاعده نظام در نظر جلو میگردید
 بنوازش و انعام سرفرازی می یافت و در آن آوان مساوی شش هزار قبضه تفنگ

تفنگ که کلر لاشان همه لوزیک قاتک و تمامت یک ساخت و انلام بود از مالک
 انگلیس رسیده مقدر فرمودند که لاشان آن تفنگ ساز ایران درجه خانه سرکار بنای
 ساختن تفنگ همان ساخت و ترکیب نمایند و در اندک وقتی مساوی بیست
 هزار قبضه تفنگ تمام آنک از رفشان بسی استادین ایران موجود گردید و از آن
 زمان تا حال مشغول کارند و سوائی آن جنس تفنگ تفنگهای جوهر دار بطرز ختن
 جزایری و موسی و طرح قرم و نمونه سایر کارخانههای روم که از هفتصد قدم و هزار
 قدم نشانه میزنند برای چاکرین سرکار و ظلام تفنگچیان جراب سازند و تکلف
 و تصنع آنها کم از تفنگهای جوهره از روم نیست و سایر اسباب ایشان نیز بدین فرج
 صورت اتمام می یابند و بار و طخانه بوضع بار و طخانه فرنگ ساخته و پرداخته گردید
 که روزی قریب سه خروار بار و طدر انجام بعمل می آید و باین تصنعات قناعت
 نفرموده استادان از ایران با انگلیس فرستادند و بمالقی خلیفه هر ساله در وجه
 مواجب انجامت تعیین و بعد از چهار و پنج سال مراجعت کردند اکنون در ایران
 چمناق و تفنگ و سایر اسباب و آلات جنگ که از دستگاه استادان ایرانی بعمل
 می آید تکلف و پرکاری آنها از کار انگلیس بیشتر است * دیگر از جمله رکن

اعظم نظام جدید ساختن توب و مشق توب افلازی اهالی ایران است حضرت ناب
 السلطنه توبی که چنانکه دست دوزخ شرار از انگلیس و فرانسویان مستر تیزی
 و غیر او تعیین و مقرر فرمود و جوانان شوندند باین حضرت قاعده دان توبی گرفتند
 و بنای مشق کردن نهادند و کوزه توبه ریزی و چرخ سوراخ کردن توب بوضع فرنگ
 ساخته گردید و از اول تا با اکنون قریب صد قبضه توب صخره کوب جهان آشوب
 از کوره بیرونی آمده و بسی استادان ایران همودت اتمام یافته است توبها را بهر اداها
 سوار کرده اند توبی را که نادشاه بان اقتدار بر سر دوه خار و در این برای جنگ

افغان بی تمکین با صد نفر می برد و با بیست و سه نفر بر کرده خالی بجز در کجا بحال
 بلخ و شش نفر توچی و چهار سراسب کوه میکریل توچی در میان دشمن میگرد و بهر
 طرف که می خواهند میگردانند توچیان بیحد و عهد تمام مشق توپ تازی کرده
 از چابک دستی و مهارت در یک دقیقه هفت بار توپ را پر کرده خالی نمی نمایند و انا
 فناد و دبدو متصل کرده خرمن خرمن آتش بر هوای افشاند و سواهی توچی باشی
 و نایب و خدمه اسبان توچخانه قریب هزار نفر جمله توچخانه می باشد که در کار توچخانه
 از سر کار شوکت ملطه مواجب و طوفه دارند و هر از اسبان توچخانه که آثار انبیر
 بقیت خلیج خریلاری سفر مینمایند در میان مراد های کود و ن شکوه می اندازند
 هر یک از اینها که مذکور کردید با سانی میسر نمی شود بلکه خزاین باید بیاورد و تا این
 کارهای شکر و صورت تمام و اختتام کرد اکنون در تمام ایران بلکه در دیار
 فرنگستان اهل قاضی چنین و نلاری با قاعده و این بد زبان دست نمیدهند در سنه
 هزار و دویست و سی و دو که بر ملوف سرور اگر حستان از دولت روس برای
 انجام صلح میان دولت ایران و روس با اهدا با و تحفه در کاه جهان پناه آمده بود
 در تبریز در خدمت نایب السلطنه بر سر توچخانه بلا خطه و تماشا شرف اندوز بود
 توچیان چنانچه منتهی آتش نشان مشق توپ میگردند سردار عزیز و ملاحظه کرده
 خود از خان قزوین و عرض کرد که در فرنگستان توچیان آتش توپ اندازی
 باین قاعده و چابکی و جلد دستی میسر نیست و عرض کرد که ادب دانی و چابکی
 و جوانی ایشان میراث بفرنگیان ترجیح دارد و در کار بنای نظام جدید سلطان سلیم
 پادشاه روس همجهت کرد بان خدمت و شوکت و کثرت مینهایت که مالک روس را
 میسر است این قاعده را جاری و برود و ام نتوانست نمود اچان بنگیری بروی شود بد
 حضرتش و از سلطنت مغز و سلطان مصطفی فرزند سلطان عبدالعزیز خان با

در السلطنت برداشتنند و حاجی ابراهیم نامی را که موسس اساس جدید شد بود
 با جمعی از رجال دولت گرفته مقبول ساختند و حضرت نایب السلطنة الجلیه بتوفیق
 الهی و تائید پادشاهی و غایت اهتمام در کار و جود و جهد در کارزار موسس
 اساس قاعده نظام جدید گشته و اهل ایران را بدلائیل و فصایح از عادت سابق
 بعادت نظام و قانون جدید او ردهند با سوار و پیاده و سرباز و توپچیان از رفشان
 پنجک رو سپهر ساختند و انجماعت را در چندین جا ششکهای حاضر داده و رایت
 استیلا و استعلا در جهان افراختند چنانکه بعد ازین هر یک بجای خود مذکور
 خواهد شد کار چنین بود تا بنخواست پادشاه و سردر و مبارز و دولت کار بصلح انجامید
 * دیگر تعیین مهندسان و ساختن قلعههای هرمان بنیانست * جمعی از امیرزادگان
 این دیار را که بظلمات و کساست معروف بودند بتعلیم علم هندسه بقاعده فرنگ
 بعلاوه علم هندسه ایران باز داشتند و ان جماعت در اندک وقتی نزد موسی لاهی
 فرانسه که مهندس زبیرک و فیلسوفی صاحب مدرک بود مهارتی کامل حاصل نمودند
 و در علم هندسه و دانستن اداب مساحت و شناختن مکامن طعن و ضرب و ترتیب
 مقام اردو و مضابطه کسرتدن خیام بنظام و ساختن قلعهها بطرز و اسلوب فرنگ
 صاحب فرزند و چند نفر عالم بلغت فرانسه و نوشتن و خواندن خطوط و مراسلات
 فرانسه گردید * دیگر ساختن قلعههای رفیع بناست که هر یک بطرز قلعههای
 فرنگ ساخته شده اول بنای قلعه متعنه عباس آباد است * در سنه هزار و دو و پست
 و بیست پنج حسب الامر نواب نایب السلطنة در یزد آباد نمخوان قلعه منیع الارکان
 که یکسمت آن برودار متصل و اطراف دیگرش صحرای دیوارهای او محکم
 بصخره معاختش باب رسیده و در تنگ از گرفتش طبع پریده و اتصال بیرونش
 مثلث و بر سپهر انراشته و درونش بانواع غلات و حبوبات و سرپ و بار و طلا

انباشته و توهماد ربالایم و چ نصب داشته در تو سفیر همین قدر کفایت میکند
 که هر هر فرد جنس بار و نت ایلمی دولت طبعه آنکلیس بعد از ملاحظه جسر می
 که از خوب بر روی رودار متصله قلعہ ساخته شده بود آنکشت حیرت بدین لفظ
 کز ندید او صف خلاوت که میان آنکلیس و فرانسه میباشد اذعان نمود که این کار
 انحصار بهوسی لامی دارد و در مهندسی برای او حدیلی و نظیری نیست و کذا لک
 ایلمی مذکور از عان نمود که از عهدہ اتمام چنین قلعہ بر آمدن در مدت خلل
 اختصاص بدولت قوی بنیاد ایران دارد * دیگر تعبیر قلعہ الحقیق است * که از
 دیر پار حسن حصین کردن کشان ایران و از ربا بجان که قلعہ سعدی از و خبر میدهد
 * قزل ارسلان قلعہ سخت داشت * که کردن بالوند بر مفرشت * نه اندیشه
 از کس نه حاجت بهج * چون زلف مژ و سان رهش بیج * درین زمان بر که های
 او چون دیده بندسکالان بی آب و راه بر بیج و تابش مانند دل دشمنان خراب بود
 با مقام ملوکانه چون خانه دوستان یکانه اش آباد و بر که های مضر و جة او را بار او به
 از اب زلال مالامال فرمودند و جعی مستحفظ که بتجدد و اکاهی مضر و ف بودند
 بکو توالی اقلعه شامه و قلعہ باز خه نصین و ساحت انجار البرب و بار و ط و اذ و قه
 و لب انباشته همت بر استحکام انجام کما شدند * دیگر بنای فتح الانجاری قلعہ
 اردبیل است * ان نیز بطرح قلعہ های فزنک ساخته شده در اطراف قلعہ خانهای
 و حایا بود که با بستی هموار و مسلح کرد و وصل قلعہ مشرف بر صحر اشود چون در خرابی
 انحصار ر با هالی انجام برسد تمامت انخانه ها را بقرا قیمت وقت از صاحبانش خرید
 ز ران خزانه عامره تسلیم شد و باین حین سلوک و دلقت و در قتل همه ر حایا
 و حاکو و شاخان دولت جاوید بنیان گشتند * دیگر ساختن قلعہ متبنة بلده مر خریة
 خوی میباشد * ان قلعہ نیز بطرح دلکش و وضعی خوش ساخته شده و خندق

خندق او نیز صیقل است و در برابر هر دو واژه بقدر نیم فرسنگ خوابگاهها ترتیب
 نموده اند و زمین افکار از صاحبان لملالک بزر خریدند و عرض خوابگاهها چهارده زرع
 و دو جوی آب از طرفین ساخته شده و لهاروان داشته و در دو طرف زمین ها را
 مسطح نموده تا نیم فرسنگ درختان پدید بترتیب غرس شده چنانچه که هنگام تابان
 صوف درختانش چون صوف مرکلن بنظر آید اما این میوه مدتی شکوه آن درختان
 هنگامها که همه اطراف قلعه چینه های سبز است و سایه درختان پدید چون سایه
 نیک بختان مایه اسایش و آرامش جانست از دور و از راهها تا این شهر با نوارهای
 مستقیم ساخته و منازل دلکش بر او اخته گردیده و همه زمینها که متعلق باینهاست
 لشکر ضرور بخریدن بوده خریدند و ترتیب و تقسیم فرموده * دیگر تعبیر قلعه
 سیمکة ابرو است که از جمله قلاع منبته زینه اذربایجانست یعنی وسع ادوی روی
 پیدای نمایان * و خراف ایوان که در سردار روس با حصیتی شایان و از دحامی فراوان
 بر سرانقله آمد و یکباره محاصره کرده بالاخره از ضرب دست یاران ایران بانهام حسین
 خان سردار قاجار و پایتاری حسرت خان برادرش با وجود بیماری و ناتوانی که داشت
 جمعی کثیر از پرولان و دلاوران نامی روس به هنگام پرورش مقبول و جمعی کثیر از خداد
 وخته و مولود گشته نایب السلطنه از تیریز بجانب او اهتک فرمودند خود را خرفیق
 مریعة اضطرار و محالک دیده از بیرون قلعه ایروان کوچ کرده بگرهستان رفت
 و بسا نظر بنده تعاقب نمودند جمعی کثیر نیز از شدت سرما و برف تا گرستان تلف
 شدند و سر و اختاره بسیار و مراده توب بدست افتاده معاودت فرمودند چنانکه
 کسفتان بخار به خنجر میان شاهه تعالی رفتند کلک بیان خواهد شد * دیگر
 تعبیر قلعه دار السلطنه تیریز است و ساختن بیرون قلعه بطرف نغرنک * که مرکز خزر
 و اقبال و نشین شوکت و اجلاست برای ساختن انجا امینان زیرک و مهندسان

صاحب مددک کشته نب، و صلح و عینا برای اتمام آن کار بنا فرمودند و در عرض
 دو سال تمامی این قلاع سپهر و شالجهاری هیت خسرو آنه سر با یونان کبوان گسیه
 و خندق آنها از غایت زرفی دستاوردمند از این باعث جهت کردید و چون کله کلگی
 موکب انجم شکوه خاتمان جمیاه بیانه اجماع بساحت از دیباچان می افکند * طرح
 تیره در لوجان و بنای باقی از تکیان و قصری خلد بنیان در خارج قلعه دارالسلطه
 تیره * افکندند و مانند وقتی باغ تیره ز مشربان و قصر بقصر و از غایت کاخ
 و فلان و حور کردید و درین سالها که دایت خود شبیه کردار ای که در فاشا فرادگان
 نظیر ساحت افروز این نوم و بر میگردد از زمین مقدم به این مقصود و این شهر بیرون
 سرگردون بساید * و نیز بحکم قضاوان در کار قریه میانه که بنابر مرکب جهان کشای
 سلطان است * طرح باقی فرمود این ریخته شد و عمارتی بلشکوه و تیره بر داشته
 آمد و انواع اشجار از شهر سرچین آورد و در آن باغ کاشته کردید و مقر فرمودند که
 بلها و کاروانسراها که در عرض راهها و لغت و آثار ویرانی یافته با همقام سعی
 کافی آباد سازند تا مردمین هنگام عبور از سردی هوای از دیباچان پوشیدند
 برف و دمه اسپینی نه بینند * از جمله ماثر دولت روز افزون شخص خالصات
 دیوانی و موقوفات املاک بود * چون بسبب اختلاف از من و او در وقت و اول
 و قطب متصرفین بودم امتیای حکام در تیره و شخص سررشته املاک خالصات
 و غیر خالصات از هم کسبته بود کاتبان بصیر و محرران ذوق تصنیف که استفسار
 حکانی و استیصاری وانی بکار دارند و وجوه وقف به صارف موقوف حلیم
 رسانند * و دیگر حکم رفت که بقاع خیر از قلع ملکات از دیباچان * که نیز در دور
 و وقوع زلزله های عظیم با خالک یکسان شده بود تا زکی تعبیر نمایند و قنوت
 منگسه را صاحبان املاک آباد نموده ای بروی کار نیک نامی و خست فرجامی آرند

از نذر که راهبونت خرج آن نبود از سرکار شوکت مدارا عانت رفت و حکم چون
 اب جاری شد که تمامتی دیوانیان مطالبت حقوق املاک جدید التمسق را موقوف
 دارند * دیگر آنکه وضع روز مظالم فرمودند * که ماهی یکروزه که را از قوی
 و ضعیف هر ضعیفی باشد در پیشگاه ابوان عرضه دارد از برای داد خواهان و حاجتندان
 حاجبی و در بانی ضرور و در کار نیست و امنای شرع در هر بلد تعیین فرمودند
 که حافظ حد و شرع باشند و نگذارند که کسی بای از جاده شرع نبوی بیرون
 بگذارد * دیگر وضع چایارخانه است * هر کس از مترو دین از دربار
 سلطانی و سایر دول که از ولایات عبور میکنند خرجی و تمجیلی جداگانه برای مجزه
 و رعایای ولایت نیست و اب و اسب چایاری و اخراجات هر ضرر راه و مصارف
 از احد مترو دین تا چاهارف از غابریز و قاسدین از ایلچیان روم و فرتک که هر روز
 یکی می آید و یکی میرود و هرگز راه از مردم آگاه خالی نیست تمامی اخراجات
 و مصارف عرض راه از سرکار شوکت قرار است و کسی را جرمت آن نیست که توبره
 گاهی در راهی از رهبری خواهد یا بشلتاق منکر جان ضعیفی را در شکنجه ظلم
 و تعدی کاهد * دیگر وضع مهمانخانه است * که برای اخراجات مهمانان از صادر
 و وارد مشخص و معین گردیده و مصارف آنها از دیوان محسوسست و کار دولت
 گذران بر وجه مرغوب * دیگر انضباط امور شرع است و تعظیم اهل علم و فقها
 و دانشندان بر وضع شیطان * نایب السلطنه و مقام مقام و وزیر بی نظیر باقصی
 الغایه مجتهدین و علمای و ارباب عبادت را تعظیم و تکریم میکنند و نایب السلطنه العلیه
 خود بنفس نفیس در اکثر جمعات نماز جمعه در مسجد جامع حاضر میشوند و کاری
 که منبر قانون شرع است از درجه اعتبار ساقط است و مقام مقام صد بدولت
 راه شیب پنجمینیه و وجهه فقها و اولیای عبادت بود و ندو اگر دیوانی که در خارج

حاجت پیدا کرده باشد و بانجام نرسیده در شب اجلاس علماء باستانی ملی میشود
 و مقام مقام سمحه در اداب جهاد و سمحه در انبیا نبوت و ولایت خاصه و عامه
 و انبیا مجزه باقیه نبویه مرقوم و عمر داشته اند در کمال خوبی و طنات و ذکویت
 و دلایل و بر این اضافه بدلائل قدیمه طلبای متقدمین از حکما و متکلمین آورده
 و در انایان و صاحب سوادان از جناب علماء و مجتهدین عمر قریه و بلد تعیین رفته که
 هوام را رسوم جهاد و عقا و صلوات و سهام و در میان یکدیگر رسم علات و مروت
 آموزند و بدین شبهه ستوده نام نیک از برای دولت آند و زند* و الحال در مملکت
 از بیایمان* سوائی سر باز و تو بیایمان نظام و نو مسلمان ر و سر کدسته جهاد را نش
 گویند و هله و چاکران در بار سهر بنیان از اهل حرفت در بلاد از بیایمان
 و کسب و در جای همه اسباب و آلات از یراق و تفنگ گرفته داخل مجاهدین گشته اند
 و در اوقات کلبی بکسب و کار مشغولند و در روز عرض سان هر کاه تدقیق
 و استقصی بعمل ایند قریب صد هزار کس مسلح و مکمل از جوان و پیر از نظر انتاب
 تا بنی نواب نایب السلطنه میگذرند و اعطای و یش خاند تعیین گشته کد در بلاد و قبایل
 مسایل جهاد آموزند و سپاه و سر باز و پیاده و سوار و مجاهدین هر دیار را بجمد و
 و رسوم شریعه آگاه سازند و نماز را در پنج وقت بجهت گذارند و حفظ حدود شرع را
 مرعی دارند* و دیگر آنکه بعد از تمکن و استقرار نایب السلطنه در مملکت از بیایمان
 از حرس سلوک انحضرت پادشاه هر دولت قومی میکنند و شهر یا شهر یا دیار را از ذهاب
 و ایاب بدر بار که بان مدار پادشاهی کشاده اند و شادمان بدوستی و صداقت
 و محبت و وفاداری مستحق عهد نایب السلطنه بنحمت اعلی حضرت شاهی آمد و رفت
 می نمایند و ایلیان و نامه دوستانه ایشان از هم بریده نمیشود و اگر پادشاه و الاجام
 مملکت ر و سر لست انحضرت را واسطه انجام کار صانع و در میان دفع دولت دوران

دوران عدت کرد اگر چه مدتی گریبان این طلب در دست کشاکش بود و حضرت
 نایب السلطنه راضی بصلح نبودند باز استرضای خاطر عظمای دولت به روشی
 و کارگذاران دولت علیه ایران را بعمل آورده از برای فراغت اهالی دو دولت
 قوی مکتب صلح کوبه بعمل آمد و اگر پادشاه انگلیس است بجدی رابطه خصوصیت
 و یگانگی با حضرت نایب السلطنه دارد که روز بروز سفر او چاهان آن دولت
 از هم پریده نمیشود و از کلی و جزوی امور خود نایب السلطنه را بار سال مکاتیب
 دوستانه و سبب محبت و مرادت بمسازد حتی اینکه درین اوقات از پادشاه
 ذبحگاه رادریک روند و فرزند بگرمی او قدم از کتم عدم بصره و وجود غاده
 و ازین نعمت آن پادشاه خوشحالی تمام حاصل شده بود مراسله دوستانه درین
 باب ارسال داشته که چون ما ازین حالت خوشوقت شدیم باید نایب السلطنه نیز
 از شنیدن این مرده خوشحال باشند و اگر پادشاه نمسه و فرانسه است همواره
 و سبب دوستی و یگانگی می بینند و راه اتحاد می بینند * دیگر از جمله مائرد دولت
 نامی * حسن اهتمام نواب نایب السلطنه است در اشتها بر بلایع و صنایع و بروز
 دة این اهل صنعت و هنر در خطه بمشت نشان ایران خصوصاً در مملکت اذربایجان
 * از جمله اشتها رفات مختلفه اقالم جهان در استان امان بنیان * از هر مملکت
 که خامه در بنیان آرد و مکتوبی بکارند و سولی فرستند و بیغامی گذارند
 محقر بنان حضرت و نزد یگان در کابینه لغت آگاه و بهیسه لسان واقف و در روشن
 جواب نامه ها واضح و البلیغ و توانا و در کار خود دانا و بینا و ان لغات لسان فرانسه
 و انگلیس و هند و لسان اهالی له و لسان روسیه و لاتین و لسان نمسه است
 * دیگر از نعمت الفرقان از سبب این معطلان توب و تقناک و متاع زبرکت
 بیست و خراج * در هر یک از نایب السلطنه مواجب خوار و پرورده احسان

واصطلاح و باقرانی و امثالدر افتخار و انحضرت بجانان خدمت و ملترومان بحکاب
 خوردند نکتته جمع از اده بزادگان این دیار را از هندی و طیب و توجی و اهل
 صنعت و معلم سپاه نصرت پناه بلندند که پای تخت پادشاه انگلیس است فرستاده
 چند ساله متوقف بودند و در کسب علوم و اخفشیه و رسوم اندیاجهد بلوغ
 و اهتمام تمام نمودند و هر ساله مواجب و رسوم ایشان از اذر بایمان بلندند ما رفت
 و این طرفه که اگر پیش ازین یکی از اهل ایران یکی از اهل فرنگ را درین بلاد میدید
 از وضع و هیات و لباس ایشان تعجب میکرد و اهل ایران نمیدانستند که فرنگ چند
 قریل است و ممالک ایشان در چه سمت است و پای تخت هر یک کجاست درین عهد
 همایون دولت روز افزون از یکساله و ششماهه راه از جاعت انگلیس و فرانسه
 و روس از طرف هندوستان و اسلامبول و غیره با اشیای نفیسه و اجناس غریبه
 بدو بار کتی ملا تردد می نمایند و تحفه و هدایای خود را از نظر اشرف می گذرانند
 و مورد عنایت و مطرح التفات و احسان شایان میشوند زیرکن و کارگذاران
 دو بار از کار و کردار جمیع طوائف ایشان استحضار حاصل کرده اند و درین سال
 مهندسان و طبیبین و زیرکنان و اهل تعلیم از موخین و ریختن ثوب و ساختن
 قنک و چمنان و اظهار صناعات دیگر از اشکاری و سوهان و بقل کری و لبراز
 و اظهار هنر و روی کامل گشته از تمدن مرصحت نموده و روی بدر کاه او روند کسب
 علوم و اخذ فنون ایشان در نظر مبارک جلوه استسمان بشدید و هر یک باقر و فی
 انعام و مواجب و احسان عسود همگان گشته اند لیا و مستکران انگلیس نیز قابلیت
 ایشان را پسندیدند و حضرت نایب السلطنه بعد از ورود ایشان باین حد و معروض
 فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان در کاه بطریق تعلیم و تعلم و شاگردی و تلمذ
 نزد ایشان نشاندید و باموختن لغات و کسب صناعات پردازند و اعظم صناعات

تصنعات کافرینک با همه کاری بود که کتب متعدد به بطول نسخ و نسخ خوانی بیرون
می‌آوردند بیکر از هوشمندان دارالسلطنه تبریز اسباب و اقلام او را آورده چنان تقیع
و تصرف درین کار کرده است که چون صفحه از کار بیرون می‌آید حسن خطش
ریشک کردش اقلام خوش نویسان آمده و بعلاوه حسن خطش برین شبیه نیز
در بلده کاری منظور گردیده و باعث حریت استادان فرنگ شده * و نیز

مدتی بود که در بلده خوی با سر نایب السلطنه بنای ماهوت سازی نهاده بودند
در یافتن و ساختن ماهوت اقدام میکردند و استادان چندانکه تلاش کردند بقماش
ماهوت فرنگ کار از کارخانه بیرون نمی‌آمد و درین اوقات اسباب و افزار او را
اندکیار روس آورده در ساختن آن جنس که پوشش و لباس آنرا اهل ایران و لباس
اصناف و اشرف و سر بازان و چاکران پیشتر از آن قماش است با مقام تمام مشغولند
و کار هر صورتی هم ساخته منظور نظر آفتاب انو نایب السلطنه است که در هیچ
کار و هیچ صنعت اهالی ایران را احتیاج با قلم دیگر نباشد هر چه اهل ایران را
ضرورت است درین دیار بعمل آورند و بمتاع دیار دیگر ضرورت نبفتد و در باب
سلطنت ایران و استادان صاحب ذهن از حدت ذکابکار اقلیم دیگر ننگرند *

بالحمد عا سته هزار و دویست و سی و دو * که در میان دو دولت روس و ایران
اتفاق صلح تمامت نوب نایب السلطنه بار و سیه هفت دفعه مفاصل برابر است
و در همه معارضه و نظرات حضرت را بود سوای و اتمه اصالت و زکات نظر پدید نشد
و در تمامی احوال که بعد از آن بتفصیل یاد کرده میشود انشاء الله تعالی نظر نایب السلطنه را
بود * اول در سنه هزار و دویست و نوزده هجری مفاصلها بشیخه رسیدار روس
بود بیکر بر ایران آمد به نحو که پیش ازین در قمر دکلک سیانی گردید و در انشاء
حضرت و پادشاهنشاه چیمه بسروقت ایشان رسید و درین دفعه هفت بار جنگ

بنفسی نفیس گردید و آنفرقه را با کلمه منهنم و مستاصل گردانید * دوم در سنه
 هزار و دویست و بیست هجری * که خسر و بلند آقبال تائب السلطنه را بتوقف
 در مملکت اذربایجان و باضا طامور این سامان مامور فرمود و این محاربه و مقاتله
 در سه فرسنگی قلعه شوشی در منزل حسکران اتفاق افتاد و شش شبانه روز جنگ
 کردند و وقتی بود که ابراهیم خلیل خان والی قزاق باغ نطایفه را با مله و خواهره بود
 و سر کرده ایشان کرکین بود که کوفت با کتلا اوسکی بود در عقب این ذکر ایراد می رود
 * سیم باز در همین سال سفر کجه اتفاق افتاد بفرم کوچانیدن و راهای آنجا که بحاربات
 با جاعت نفس الدینلو و غیره در جنگها اتفاق افتاد بعد از کوچانیدن اهالی کجه
 در منزل زکرماری سه چهار شبانه روز جنگ کردند * چهارم مقاتله منزل خاشین
 در سنه هزار و دویست و بیست و یک هجری * و قتل ابراهیم خلیل خان در دست
 روسیه در همین سال واقع شد * پنجم در سنه هزار و دویست و بیست و سه هجری
 آمدن کدوچ سردار روس است * بر سر ایروان و محاربات او با لشکر اسلام و پهلوان
 ایران و غصه رایغ غایب السلطنه بمعاونت همین خان مجاهد سردار ایروان
 و شکست کدوچ و محاربات انجناب در حوالی نخبوان و قزاقا با و غیره و مجادله همین
 خان سردار بتلاتی شکست خویش در دستگرهای حوالی حاجی قزاق و نظریاتین
 و محاربه سرانوزغان بان اسلام در شیخ او نیز و منصور شدند در سنه هزار و دویست
 و بیست و پنج * ششم در شهرد سنه هزار و دویست و بیست و هشت * گذارش
 قصبه سلطان بود که تائب السلطنه مراد مجادله روسیه متوجه روی داد در همین سرداری
 مرکز سردار دوس و قح طالش و کریمخان مصطفی خان و شکست سپاه اسلام پس
 در اسلانید و در همین سال اتفاق افتاد که گذارش اینجالات و محاربات که بحیلا
 مذکور گردید بتفصیل دفتر دکلک بیان میگردد انشاء الله تعالی و در شهرد سنه

ستم هزار و دو دولت و بیست و هشت هزار و دو قناری مجتهدین عصر و رسیدن
 رساله هر یک بود * بیان قناری مجتهدین عصر و بین سالها در باب عادات روسیه
 و رسیدن رساله هر یک که بکلیت بحار به احکام جهاد جاریست و بیان نبات اعلی حضرت
 شاهنشاهی و ابانای السلطنه در مقام نبات امام عصر و رقیه این جنگ و ترتیب
 رساله جهاد قائم مقام ویر القاب اعلی حضرت و نایب السلطنه القلب لفظ الغازی
 و الجاهلی سبیل الله افترودن * درین سالها که لشکر اسلام در اعاد بخت بار و سیه
 واقع بود و در این اسلام از غریبه را در انحراف و یکار انظاره متوقف بر وقت و معین
 جز بماتی نبود بلکه بر سبیل اشرف از متوقف کارزار است بود و علم نصرت در خرام
 و نایب السلطنه و بعد از آن در ک قائم مقام صد دولت و امر او بزرگکان حضرت
 و لشکریان را اسایش حرام و کفایت این زحمتی نهایت بردت مهمت نایب السلطنه
 و قائم مقام و حاضرین در کاب نگر نصاب و لشکر ضروری اثر بود و اسودکان ممالک
 دیگر در مهادت خنوده از قناری قیامت خبری می شنیدند و اثری از ناز و دخان
 او نمیدیدند و سرهای زمستان از بیابان و گرمای عصرای قریب باغ و موخان و ایدم
 و در کشت و غنخت بودند جنسی که در آن حبش قیمتی نداشت نقد جاها بود و متاعی
 که بجوی نمی آید و بدجوهر و انجا بر چیزی که نظر انقباط نیرفت سرهای مسلمان
 و روس بود و قتاده در میلان همیاد ایره لشکرگاه روس در بی اثنی و در جوش
 و جهنی پر خروشی انواع اسب با ز و سوار در غمرات اثر شعله بار چونه صدر
 و سیاوشی در میان این قتال و جنگل مقربان حضرت در در ماه های روزه و خن
 از صلوة و صیام و حکم اسب و چا و دفر و طاب بن مسئله چند حاضرین میشد که
 آید و شخصی این حروب با تخراب جهالت کل مقنود و خاطر خدا این اندیشه نیز
 بر دامن دلها می آید و اینست که با تحمل این مشقت و مصابرت درین زحمتی جلبت که

هندکامه محشر آرزو نموده در روز غضب داور از و نشانه بود و صرف اموال میگردد
 و تصبیح جانها و در باختن سرها و اور و اتحاد در بارگاه الهی مفر سعادت و باعث اینها
 رحمت و مغفرتی است با محض صیانت ملک یا مجرد طمع یا رعایت سدر خنه یک نام
 یا مخصوص باطل اذربایمان یا خراج جهاد است که همه مسلمانان درین زحمت شرکت
 دارند و اینهمه خزاین و سلاح که در اصلاح این کار و تجهیز لشکر جوارح صرف میشود
 خزینه هار پرداخته و کارها ساخته میگردد موافق قانون شرع رسول اکرم است
 یا مشارف بقاعه عرفه دستور ملکادی خسروان معظم و شیوه کسری و جم
 بنابر تمهید این مقدمات نایب السلطنه و قائم مقام بعد از مرگ داشت بدربار خاقان
 خجند اولاً حاجی خجند ملا باقر سلیمانی و نائب صدر المله و الدین مولانا
 صدر الدین محمد تبریزی را برای استفتا و حل مسائل و تحقیق مدعا از شیخ جعفر
 نجفی و میر ابو القاسم جابلقی و قاسم علی مجتهد نورانیه نیز اجتمع و شکر الله
 مساجدهم بعبت هالبت مرشد در جات روانه نمودند و نیز کتابات و مراسلات
 در مخصوص بتفتیش ایات و خصوص بعلمای اصفهان و یزد و گانشان مانند مرحوم
 حاجی محمد حسین امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر ایچی و اخوند ملا احمد کاشی
 نگاشتند و در اندک مدت رسایل عدیده از اطراف و جوانب دور رسید و شماری
 استان امیر المؤمنین علیه السلام تصایدهای در مدح اعلی حضرت علی و نواب
 نایب السلطنه برشته نظم کتبه ارسال داشتند و رساله دار ایات جهاد و خزا
 و فتوی در ملت نیز کلام و ز شاهنشاه و نایب السلطنه بر استی خازی را بدین
 همه ملت سپید المرسلین است پرداخته و در رساله شیخ جعفر و قاسم علی که
 را اس و رئیس مجتهدین بودند تصدیق نایب امام بود و کلمات قشایندوی
 العرفه و الاحترام درین مقام نگاشته و بدلائل و احوال این ساطع تصریح نموده

نموده که امروز عماریات باجماعت رو بسبب جهاد است و هر چه بقایه نظر و شرفی
 خراج حسابی از راه باگرفتن صرف این را مشود حلاکت و مبائرتان امور جهاد بشرط
 دیانت و امانت از کتاب تا سرشته داران نظام جدید یاد و زنگ تالیفات و معاجور
 در روز حساب و برصغیر و کبیر و وضع و شرفی ممالک محروسه و اوج کتب بزم
 جهاد و برای تقویت دین و اعلائی کلمه حق و حفظ بیضه اسلام بواجب طایفه حرب
 سازند باجمله بعد از ورود رسایل قائم مقام صدر دولت بمطالعه انظار داشته
 عمری صرف ساخت و پس از تحقیق و تدقیق فتاوی و اجتهادات اتصالاً لامطابق
 یافت هفت برج و نودین مسایل رسایل غاد مجالس روح پرورد در نشری
 حضور افاضل هنرور را است و شروع در جمع اقوال مجتهدین در رساله علییه
 نمود مسایل جهادیه که سالها متروک بود و هیچ یک از فضلا و علماء در روزگارها
 اقبال و التفات بند برسر و مباحثه ان نفوذ از ان روی که سلاطین سابق را محتاج الیه
 نبود قائم مقام مجروح چند روز مطالعه و تتبع از حدت ذفر سلیم و استقامت سلطه
 چنان در ان مسایل مهارت یافتند که کسی را مقدر و نبود و مزیدی بر ان تصور
 نمی گشت رساله علییه با تمام رسیده و محتاج الیه امر او سر پیمان و سر فکانه بود اندکی
 بسط یافت و مطلب در اذهان دیر بر جای میگرفت لهذا بنویس رساله دیگر پرداخت
 و ان نسخه را در آندک روزی مضبوط و مدونی ساختند و ان رساله در فایات
 اختصار و پندیده طابع مختلفه و ارامتفاوته آمد و از روی ان نسخه نسخ دیگر
 در قلم آمد و در انجمن حضور اعلی حضرت شاهنشاهی بعرض رسید و مورد تحسین
 و اقرین گردید * و نیز پوسف نام پادری از اهالی فرنگستان بود * با سفهان آمد
 و نزد علمای انجا تحصیل کرد و مهارتی تمام در خط و علم و دین مسلمانان از تسلای
 حکرام همسایند از فایات خست طیف و مساطوبت در سه نبوت ختم رسالت

در کتاب حجاز قرآن براهین و ادله تحقیق خود سخنان گفت و نوشت بعضی از فضلاء
 عراق و فارس جواب مختصری نوشتند که درین اثنا پادری را امر که دریافت
 و اوراق او بنظر قائم مقام رسیدند و طلب حضرت هاشمی و عصیت دین مصطفوی
 و فصاحت مرتضوی در امن همت بر میان زد و دوستان انفسین و ره این اکل
 حاضر ساخت و بتبع تورا و انجیل پرداخت و بنای مذهب نصاری و یهود چنانکه
 بودند انست سستی مذاهب خودشان را بجا کرده از حدت ذهن دلائل دیگر
 نیز آورد و در سخنها یاد زنی فرمود و در حقیقت از عهدی بر میاید و الحال بجزیر
 ان کتاب مشغول است و دلائل و براهین بلند کند که اکثری از علما و فضلاء فرسیده
 بدین شرفش می رسد و در هر مطلب هشت دلیل میاورد و ابواب هشت هشت
 بر روی مسطحین بکشاید ان نیز نسخه مر خوب و رساله بالاسلوب خواهد شد
 و توفیق اتمام خواهد یافت انشاء الله تعالی با جملة دین سال فرخنده ممالک قلا موطلام
 از ریایمان در مساجد و منابر و محافل و عطا کنند و سلوک انفاضه را با مسلمانان
 با و از بلند پر فرزانان بر کشته و گوهر های و خطب متقب ملاقت لسان و فصاحت
 بیان می کنند و مستعار از ان تر و قلوب ظالمان را بجزیر ساختند و سواى حاجت میانان
 و نوکر موجب خوار جمی کثیر از حضرت اسلام دامن کبر کشته و اطلب جهاد شدند
 و با اسلحه و اسباب حرب از سان ککشته منتظر محاربت و مجاهدت کشند تا هر
 وقت که امر و اشارت رود بجهاد بپردازند و جوهر ذاتی خود را ظاهر و باهر سازند
 و اکنون در راه جلادان از ریایمان با عراق و اسباب در همه جا تریب صد هزار نفر
 مجاهد بجهاد رسیده است بیان مخالفت ابراهیم خلیل خان و محاربه مغرب الحضره
 انصعل بیان بجهاد و ابواب السلطه با اسباب قرابانی و حرکت دایت تائب السلطه
 از عقب او بفرمانع چون حکم قد رسد انصعل نیز بجهاد بفرمانع نیاقت بود

بود که شاهزاده بهمال از رود ارس عبور فرماید و از گرد آنکیزی هینون هیکلان
 چهارمین نورد خلت اندی بار و ایاد دهد و ابراهیم خلیل خان جوان شهر آکه بر سر سنگ
 استکبار با سنگها ر چند سنگی بر هم افتاده غراب فرود را شانه دماغ بیضه نماده
 بود از میان سلطوت قهر زهر خنا چشاند و اگر از سربزی خیرتی و بجا ج روی از اولیای
 دولت قوی بنیاد نماید باز چنانکه بود بر مرکب جهل مرکب سوار گردد و استعانت
 از روسیه نماید در اتحاد و دمه های حرب و آماده طعن و ضرب بوده شهاب کلوالی
 قنک و صاعقه تیر و شمشیر بر آن شستی خاکساران بادیار بیعت و آنکیزی کرد
 شاهزاده بموجب فرمان جهانمطامع الیه ظفر نکاد و از دار السلطنة طهران بخت
 اذر بایمان شفه حکمتا و از راه اهر عازم قرا باغ شد قبل از عبور از رود ارس
 ابراهیم خلیل خان از اسقاع خبر نمخت مویک ظفر اثر سر مخالفت بر او رد از غلبه
 خوف و هراس قطعه شوشی در خزیده و شخص ندرت و جبریت کریمان جانش را
 محکم گرفت جعفر علی بیگ بسره محمد حسن خان را که بسره زاده اش بود با ولد متصلی
 بیگ جوانش بر ای امتداد و محافظت بل خدا اقرین نزد روسیه بکنجه فرستاد اینجنور
 نیز فرجی کتیر از سالکات برای محافظت بل خدا اقرین و محار به بالکرت ظفر قرین
 فرستاد خود نیز از خایت بیباکی علی التعاقب حازم جلال واملنه نزاع و قتال کرد بدو
 ابراهیم خلیل خان بعد از ورودان زمره هندوچی از سواره و پیاده قرا باغ را
 محصور پسرش محمد حسن خان محظوره با اتفاق لشکر روسیه بمحافظت بل و مقاتله
 با سبب اسلام و وانه نمودنایب السلطنة از قصبه اهر مقرب الحضره اسمعیل بیگ را
 باجمی در مقدمه تعیین و بعد از رفتن ایشان خیر عزیمت روسیه بجایب بل خدا
 اقرین هنگام حصر بنایب السلطنة رسیده بنظنه تالوق روسیه بالمجمل بیگ و اکتب
 پشم زخم طبع عبور از بنایب تاب و قتیبا و رده همان بیعت حرکت فرمود ای

ان روز بعد از ظهر وارد کنار رود اس گریه در چهار فرسنگی پل خلدان فرین
 بران برکت بستان چار و در اینجا هفت چنگ و از چار طرف آن گریه را هدف نبرد
 و هفتک و جهان فراخ بر ایشان تک کردند لشکر اسلام را بگریه در تاب و جانها
 در التهاب آمده و دلبران روس و قریایع را عاز فرار از خیم و شپه و بجای و عنای
 و لشکر بگشتن بار زن طریقی را هر سه بنویسند که یکبار از ملاحظه نام و ننگ
 در گذشت اسمعیل پیک از مشاهده این حالت و غایت خیرت و رعایت ناموس
 و نام ایشان را دیدم از بیخ دیده بر چهره میبرد خست و اثر خشم و حجت از کانون
 سینه می آنگیخت و هر لحظه حلاوت مردانه و کوششهای دلبرانه می نمودند و یک بود
 که دلبران اسلام را خشم زخمی زد که در آن حال مویک نظر کوکب نایب السلطنه
 آمد و در نمایان و خیار کمال انار لشکر اسلام و کرد کرد و زن و دلبران با تک و نام
 تو تپای دیده ایشان شد اسمعیل پیک و سایر مبارزان را دلها با استظهار شاهزاده
 شپه و قوی و قالب بی روح ایشان روحی بنوی یافت چون روسیه و قریایخی دیدند
 که رایت بستان نگون و قاید قسطنطینی انار ابوادی زوال و قنار هفون است
 بقیه السیف گریان خود را از چنگ اجل رها نهند و از مهر که جنگ فرار بر قرار
 اختیار کرده از مطرب سخت و پیشهای پر درخت افتان و خیزان خویش را بقتله
 شوشی رسانند و نایب السلطنه روس روس و قریایخی را در کاه اسمان جاء
 فرستاد و طی التعاقب هازم قطع ماده فساد آن گریه کردید * محاربه نایب السلطنه
 بابو لکونیک سردار سپاه روس و متخص شدن آن گریه و گرفتن سنگرهای ایشان
 نواب نایب السلطنه با سپاه برون حمله گویه توان بتعاقب آن گریه و بسک عنان وان
 زمره و اما منزل او افلان تعاقب فرمودند و در هر روز راه و سالی پایت و احشام
 قریایع شرفیاب حضور شوکت دستور و از انصام و احسان شاهزاده بهره موفور

موفور و نوازش نامحسوس دیده رخصت انصاف یافتند و نجفقلی خان کرمس را که
از جمله سرکردگان نامی بود بمحافظت آن اعلان که ابتدای جنگ قراباغ بود تعیین
فرمود از انجارات عقاب پیکر از راه چناقچی له اصعب ممالک و مشهور به پیشهای
انبوه و مستحق کسر و کوه بود در پرواز آمد و در منزل چناقچی بعضی از دیو اب
تفتیکچیانرا که لاهری پذیرفته بود پیکر آنها کردند و بر سر سبای پیاده آتش تفرور را
در جلو و سواره جهان سوز را در عقب انداخته تیب سپاه را با این ترتیب براراست
و با این تمکین بستند و با این زمینده که از پیر خنده پشت گردون او از تحسین
و افرین برخواست عازم قلعه بناه آباد گشتند و در روز و پنجار قلعه اهالی
قلعه را از مسلمانان و نصاری و احوان و انصار ابراهیم خلیل خان صبر از دل
و دست از کار رفت سراسیمه و بوسامان ماندند و در آن آتشی خبر و و داد و می
که همان بومی دارای که همان منزل تحت طاووس که هشت فرسخی قلعه بناه آباد بود
سامعه افر و ز اهالی اردوی نایب السلطنه گردید و از یکطرف خبر بخت افزای
و رود که کین بولکونیک سر کرده سپاه روس فرج بخش خاطر شاهزاده و غازیان
شیرشکار شد بولکونیک که کین سر کرده سپاه روس کتلر اوسکی و دیگر از سران
معتبر لشکر روسه و فوجی انبوه و توخانه و قورخانه و دولت مراد مستلی
از اسلحه و اسباب و مشهور با ذوقه و اقمشه بسیار و تدارک و سامان پیشبار
حسب الاظهار ابراهیم خلیل خان برای معافله و مقابله با لشکر اسلام و محافظت
قلعه بناه آباد از کجی آمدند و در حین و این خبر هنگام زینل مرکب انجم
شکو به پنجار قلعه بناه آباد رسید نایب السلطنه در استقبال از آنکه سپاه نصرت بناه
لحمه از رنج راه بر ساید و پیکر از آنکه مرکب و اسودگی دیو اب و انعام سامتی
در حقیقت تو قضا نمایند نام و در نیک بصرم جنگ و تلاشی نام و نیک بر مرکب

باد و خاندان سوار گشته و این خزان و جهاد بر او افتاد و بتصفیه صفوف و تسویه الوف
 بود و خاندان مقرب الحضره السعیدینیک را چرخ می لشکر نظیر قرین و پیر قلجیان قاجار
 و علی خان قزاقی قاجار و صادق خان خردی بنوری قاجار بر سر کردگی سواران
 شجاعت قضاوت با نداشت و تنب بزرگ را بعهده اهتمام مهد بقلی خان قاجار
 سعدند و قشکیان فراغانی و کزاز سر کردگی حاجی الهوردی خان قاجار در روی
 پشت کعبه راه روس سر کوب بود و توقف امر فرموده نایب السلطنه چون مهر رخشان
 در قلب سیاه طبع شده شجاعت بغرب مانده بود در حوالی عسکران تالاقی
 عسکر نیز و مقابل قشون دست داد و لشوق تمام درایت حرب و بیکار میدان کارزار
 فرا خندی از کمال شوق و سعادت و شوی و پروانه اسامی خود را بشعله و شراره توپهای
 رعد و آوازه ایشان زد و مظلوم اسلام را و انبیا و کفر و کفر او سکی و بولگوینک پای شتاب
 و فرارید و مضامین دلاوری بیک حکم کرده بود لشکر نایب السلطنه در برابر صفوف
 و حربه کوه عوام و فرار از کوبهای برجای ر بیده تلف نکام شب از بد و طریق بوارق
 توپ و تفنگه غرور مریخی دلبان بد سوخت و صد مات کلولهای گران سنگ سنگ
 خوری افروخت پیر قلجیان و مهد علی خان و علیجان و صادق خان قاجار کوششهای
 دلیرانه نمودند و رانتهای گریه دار و کرمی کارزار صادق خان قاجار از کلوله
 تفنگ انبیا زنی منکر برداشت حاصل نام او را در سیاه نظیر پناه از زمین و بسیار
 چون سپیل لوله گنبار بفرود نایب السلطنه پیاده بوش او رند و کفر او سکی
 و جلاوردان و وسیع در برابر حمله لشکر عد و فریب محاب مقاومت بنا و در گریزان
 و غرور و شجاعتی شایسته و بیگانه مشکل بر خند مکان حکم ضیافت و کشته شدند و در مکان
 مراد های دشمنان به کل شورش مکان و بر اطراف خود چیدند و زیر مراد هارا
 خندیدند که در پشتش و اینست و مظلومان گنبد و ماتند و در مسکن توپهای رعد

رعد او انشتند و هر محله کلولهای توب بر لشکر شاهزاده بستند نواب نایب
 السلطنه از مشاهده این حال تقنیچیان فرامان و کراز را بروی همان پشته و سایر
 لشکر را امر فرمود که بر اطراف ایشان سنکرها ترتیب دادند و بروی روسیه
 تراز توب و تفک کشادند چون خبر محصل روسیه در آن مکان محکم بنیان
 بعرض مقیمان در بار سپهر مدار خاقانی رسید حسینقلی خان قاجار را با چهار
 هزاره توب جهان آشوب و اسباب توب بخانه و دسته دامغانی را بعزم امداد روانه
 معسکر نظر اثر نایب السلطنه فرمود و در حین ورود توب بخانه شروع بانداختن
 توب و بنای تخریب سنکرهای آنکس و هموندند در مدت شش روز اسپای
 حرب در گردش بود غازیان جلالت این محکم نایب السلطنه سپهنا را سپهر
 ساخته از سر پشته و اطراف سپه های ایشان تورش او زدند و بروی امداد
 خداوندی بمانند و قوت اقبال بلند خد بنوار چند تمامی سنکرهای طایفه روسیه را
 متصرف و اب آتش فعل اینه کردار بعضی تبع التبار بر ایشان راندند و جمعی اسپهر
 و دستگیر کردید و تمامی نقد و جنس و دو اب ایشان نصب غازیان نصرت
 نصاب شده بولکونیک سر کرده ایشان سه زخم منکر برداشت و با چند تن از
 سالوات در ظلمت لیل فرار و افسان و خیزان خود را بقلعه ترناوت رسانیدند
 غازیان جلالت نشان بسر کردگی پیرقلی خان قاجار اطراف قلعه را احاطه
 نموده عکار و بر ایشان تکت کردند بولکونیک لاید و ناچار از در محجز و امحاج
 درآمده هر پشه از سال خود شوکت دستور و استدهای سه روز مهلت
 نمود که بعد از انقضای ایام مهلت سر قدم ساخته بسایه عطوفت شاهزاده پونش
 پذیر شتابد و در پناه رحمت پنهانیش نصبت امن و امان در یابد نواب نایب
 السلطنه از کمال مرحمت جلی ملقس او را مبدول داشته نظر با استدهای او

لشکر بان در امر محاسره اش مستی و تهاون نمودند و او فرصت خیمت داشت
 شب سیم علی الغفله فرار و خازیان نصرت نشان از فرار او خبر داشتند تعاقبش
 برداختند بعضی از همراهان او را از ضرب شمشیر بلا در روانه دار البواب ساختند
 اما او خود را بکوه جبرق کدو شکوه و بلندی سرش از چرخ مبنایی گذشت مسقان
 و مامن جمعی از مقر دین ارمنه فراباغ بود رسانید و تخمه باره تن ~~و~~
 موج طوفان آفات بساحل نجات گشتند مقارن انحال خبر رسید که ~~اشجار~~
 امداد بود لکن بک بام تاهی سپاه خود از کجه حرکت و در کنار رود تریز متوقف
 است نواب نایب السلطنه اسمعیل بیگ را با جمعی از دلبران نصرت شعار بجهت
 استعلام کمیت و کیفیت سپاه و وسایلی که آن تعیین اتفاقا در عرض راه
 اسمعیل بیگ و دلبران نصرت قرین جمعی از سواران و پیاده گان آنکر و ده چار
 کشته جنگ در پیوست اسمعیل بیگ و لشکر منصور جمعی از آنکر و در استقبال
 و بر خیر اسپرودستگیر کرده بار دوی شاهزاده مراجعت کردند و اشخند را از
 مکان خود قدم فراتر نیک داشت و مکنون خاطر شاهزاده ان بود که او را بیشتر کشیده
 در ممر که کارزار دست بردی ظاهر سازند در چنین ظهور این فتح نمایان همای
 رایت شاهنشاه کامران در منزل تحت طاووس بال آفتان بود و چون این خبر
 مسرت اثره اردوی همایون رسید اهل حضرت خاقانی نواب نایب السلطنه و سایر
 در کرده گان سپاه اترین فوازش و انعام گردانید و تارک افتخار ایشان را
 از وفور احسان و اصطلاح بمرخ برین رسانید بیان بعضی حالات که در چنین
 ترتیب ریایات جهانکشی شاهنشاهی در منزل تحت طاووس اتفاق افتاد شاهنشاه
 کامران در اوقات توقف در منزل تحت طاووس در تعین تفریح پیش و شکار
 با انتظام امور نزدیک و دور میبرد اختصار مقررین ایلات و احشام فراباغ را کوشمالی

ای بسزاده اوقات همایون را بتقلیم امور شایروان و انجالی مصروف بساختند
 و در منزل مزبور عرضة مهدی نقلی خان از ایروان رسید عرضة داشته بود که
 محمد خان محمد افوجی از روسیه را بایروان طلبیده واردشود و کل و از انجا
 تجاوز کرده بقریه تالین آمده بودند که در آن اثنا بمصل خان قاجار وارد ایروان
 و بمعاوضه مهدی قلیخان سدرخنة ایشان نمود محمد خان نظر بخند متکذری
 و جان ناری ایل قاجار ساکن ایروان و سایر اهالی انجا توانست که قلعه را
 بتصرف دشمن دهد پس بر ایشان حکم رفت که مهذبقلی خان محمد خان را نکاه
 داشته خود متوجه امور ولایت باشد و خاقان کشور کشای اشرف خان دماوند بر
 با تشنگیان دماوندی و کرمانی و طهرانی مامور بمحافظت قلعه فرمودند و چون
 مقارن احوال خبر گذشتن شفت بیست دارالمرکز کبلان بمساع مقیمان در بار
 جهان ملار رسید بود میرزا یوسف مستوفی را با جمعی از جان ناران مامور
 فرمودند که روانه با اتفاق میرزا موسی منجم باشی بمحافظت حدود و ثغور آن دیار
 بر آزند مامور شدن نایب السلطنه و الخلافه به تنجیر کج و عکس جستان
 و کوچانبیدن رعایای کج را و بیان سایر حالات انسامان شاهنشاه کشور کشای
 در منزل تخت طاووس نایب السلطنه و الخلافه شاهزاده عباس میرزا را
 بصوب کج مامور فرمودند اسمعیل بیگ را با فوجی سپاه بیگک اشتر در تعیین
 نمودند نواب نایب السلطنه باصا کر نصرت مان از منزل عسکران بیست کج به خان
 کرای و کرد موکب انجم شکوه کحل در بهارستان کردن گردید و از اتفاقات
 اشتر در کرا کج به بار ده جنگ با تارک و میامان تمام عازم بود در کنار رود ترتر
 از مشاهده اعلام سپاه و آثار و علامت اردوی نظیر پناه خود را بکوه ان دره
 حکم اصعب مسالک بود رسانند و در پناه دره و پیشه های انجا در خرید و چون

نواب نایب السلطنه بنوقف چند روزه و محاصره او اذن نداشتند رایت عزیمت
 بصوب مقصود افراشند طرز کرد راه شهر کجبه را دستخیز و جعی از معاندین
 مقتول و بعضی را دستگیر فرمود و بدولت و اقبال در خارج شهر نزول اجلال
 و قوی از لشکر طوفان اثر را بمحاصره قلعه مامور نمودند مامورین کار را
 بر محصورین تنگ کردند و درین اثنا خبری که مانند صبح کاذب از اوستی فروغی
 نداشت در میان مسلمین کجبه انتشار یافت که اردوی ظفر شکوه بفرمان نایب
 السلطنه در جناح حرکت میباشد این خبری اصل در میان ایشان بکدی بکسر رایت
 کرده علی الغفله صغیر و کبیر و برینا و پیر ایشان از مردوزن سراسیمه و پریشان
 حال از شهر بیرون آمدند و خود را بار دور رسانیدند و مامورین محاصره قلعه
 بجز از اسقاع این شور و فوغ غایب بعضی اندکهای دور از کار افتاده بمتابعت
 خامه شهر بار دور مراجعت کردند اگر چه ظهیر ایسکونه امور منافی طبع خبور
 بود اما چون اذوقه و غله در قلعه و قور داشت و روسه را مایه ثبات و دوام
 و باعث اظهار شورش و شور در خارج قلعه علوفه لشکر یان غیر مقدور بنا علیه
 شاهزاده جوان بخت در مقام مواخذه و بازخواست از سپاه و رحمت بر نیامده
 اهالی شهر را بر دو اب اسطبل و قاطر خانه و شتر خانه سرکار و وسعت مدار
 و اسبهای سپاه سوار و احوال و افعال اظهار ابار کرده در مقدمه موکب و الا
 روانه شکور که در چهار فرسخی شهر کجبه واقع است نمودند نایب السلطنه
 با معدودی از سپاه نصرت شعار در عقب توقف و آن شب در نیم فرسخی شهر
 اقامت فرمودند و روسه چون از اقامت عاقل آمد در آنجا و اگاهی یافتند
 بتصور محالی که شاید انجناب را بانگینش غوغا و فر و ختن نوابر همیا از جای خود
 حرکت دهند از اول شب تا طلوع صبح صادق از شعله آفر و زری توب و تفتک

نفقت هر سه جهان را در روشنی مانند روز که در دند نایب السلطنه اطوار
 و حرکات ناصواب اخبار از قبیل طین ذباب تصویر کرده روز دیگر از آنجا حرکت
 و بمنزل شمشک و تشریف برده اهالی شهر کعبه را که از مسکنی مالوف کوچانیده
 بودند از نوال عطا و مرحمت پدید رنج حصه و بهره رسانیدند و از آن منزل بمنزل
 ز کم نزول اجلال فرمودند و در حین ورود یافتند و دفعوی از روسته که باز و تبه
 فر او ان بامداد اشجدر عازم کعبه بودند و اردان سامان نواب نایب السلطنه
 ورود اخبار افوزی عظیم دانسته خازین را بیدار نمود و ساختند انکرو
 بی شکوه از مشاهده آن حالت همراهی و بارهای از وقت راجع آورده برای
 محافظت خود سنگری متین و حصن حصین ساختند و میزان آن متحصن شدند چون
 مسعود از خاک و درخت در برابر ایشان بوجی تعبیه کرده حالات و پویشهای
 مردانه بر ایشان آوردند میان کبر و داد و نفر از سر گردگان و چند نفر قنوط
 سادات قبیل و سر کرده بزرگ آنها نیز باقی چند دستگیر گردیدند چون او بخانه
 در رکاب خلفه انتساب نبود که مرادهای سنگری را در هم شکند و آن جمع پریشانرا
 هم آن قابلیت نبود که برای اتمام کار اخبار خبی از جوان تباران در انای تکرار
 پوش تلف شوند یا موبک نصرت کوب با انچه از دحام رجال و نسوان و صفا
 و کیر شهر کعبه در صحرای زخم چند روزی پابست محاصره آنها کردد بنا بر آن
 زیاده از آنچه مرقوم گردید التفاتی باضعلال بقیه لسف نشده موبک و الا عازم
 احسنه ترفی کردید و چون محافظت پنج و شش هزار خانوار کعبه و عمال و الخلال
 ایشان در اردوی خلفه نشان نهایت تقدیر داشت لهذا انفرط مروت و مرحمت
 ذاتی تمامی اخبار امصوب پیر قلیخان و محمد حلیمان قاجار فرموده از راه حسن و
 روانه ایروان و از آنجا مامور بپیر یز فرمودند از نتیجه باس و سطوت و ضابطه

است و حضرت ابراهیم را که از اهل کعبه بمحویکه مرقوم شد سر اسیم
 و پوستان حال اجازت آنی که بحسب تقنینان قدور بود با خود برد است مبارد و
 بموسسند زایب السلطنه در محانات اموال و مجال و اطفال ایتان بمرتبیه اهتمام
 میفرمودند که از خرف است باو که از احدی از احاد لشکر و امیری از امراء
 سپاه نفر بنامه اقدرت یاران آن نبود که دست با سباب و مایحتاج آنها رسانند
 چه جای سیم و زر از جمله کبسه مهوره که شمعون بدو هفتاد اشرفی و از مال یکی
 اراهالی کعبه بود یکی از خالمان در گاه باغ و جاه جست بود بدین اینکه مهر کبسه
 نصیری یافته باشد با همان مهر نشان او رده تسلیم صاحبش نمود و بعلاوه بعد
 از ورود ایشان بتبیر خاقان دولت کتوبانی خطیر از سیم و زر بصحابت ملا
 دولت محمد قاضی حسد کرد و وجه اتمام اسیان ارسال فرمودند که از قرار فرمان
 شاه او رده در تبریز مغرب و کبیر ایشان تقسیم نمود القصبه بعد از ورود و کب
 مسعود بمردود اختصاف قزاق چند روزی تو قصبه برخی از اعیان ولایت کاخت
 و مرستاده قلعه بکر تناس باجعی از بزرگان قزاق وارد کاب نصرت انساب
 و از اعیان عزیمت بصوب ایروان معطوف داشتند بجاغت شوریده رای
 تفرق از قی مغزی و جهالت بنکر این اقتادند که سر راهی بران سبلی زغار کپزند
 و باین وسیله اجرای خدمتی روسیه نمایند خود را از اخلاص و ارادت باین
 دولت جاوید مدتبری الذمه ساخته ایغنی را دست او پنجاد خود از مواخذ
 و بازخواست ایشان سازند پس بجزم این اراده اتفاق نموده از منزل اختصاف
 تا جوی لکای ایروان که هیجده فرسنگ و همه جایشهای انبوه و درختان تن اور
 و در هم افتاده و تا آن زمان سپاهی کران از آن راه بحال عبور نیافته بود و کپن کپن
 نشستند و در آن پیشها جای خالی نبود بقدر آنکه اقامتی توان نمود و اگر بالفرض جای

جای چنین یافتند درختان تن او بریده بر روی هم انداختند و راه عبور را
بر لشکر شاهزاده بکلی سد و ساختند نواب نایب السلطنه توکل بالطاقه
برود کار و تکیه سیواطن خیره و وطن سید ابرار و جدر کرار و ائمه اطهار نموده
از آن راههای که عبور یک نفر از کثرت درختان نبود مشکل بود بانه و اثر و ق
عبور فرموده و گروه قزاق بر نفاق در هر جا سر راه گرفته بجار به و مجادله برداختند
مغلوب و منکوب گشته فرار کردند هر چه امر او سران سپاه الحاح نمودند که در
چنین مکانی مقید بینه و اغروق شدن از روی سزیم و احتیاط دور میباید نواب
نایب السلطنه با خواص و غلامان عزیزت فرموده خود را بامین رساند شاهزاده
را اطهار این طلب بر ایشان خشم فرمود و از حال بیماری از احاد شکر که ضعف
و ناتوان بود غفلت نفرموده و غریب تر آنکه هنگامی برای نماز در جای فرود
آمده بودند در آن مکان جامی شربت میل مینمودند مقدار آنحال در پناه درختی
یکی از جماعت قزاق کین کرده ذات قدسی صفات نواب نایب السلطنه را
هدف تفنگ نمود چون خداوندش یار بود و باطن ائمه اطهار مدد کار کلوله تفنگ
موزه شاهزاده را خراشیده در گذشت و مطلقاً اثر نپذیرد بر بشره همابونش ظاهر
نکشت تفنگیان جرار از مشاهده اینحال تفنگ در چنگ میان جنک متفرق
شد آتش حرب و یکبار لغز و خنده هر که ریافتند بشعله و شرارت تفنگ مرگ اهت
سوخستند و از نجابا کلماتی و ارام و اطمینان تمام وارد ابروان و یکبار یکی و اچنان
و در علبای انجار انوید مر احم بیکران شاهنشاه کبکی ستان امید و ساختند و در
ایروان چند روزی اوقات را صرف تپه و نذارک امور قلعه و ولایت فرمودند
و در مقام بناز هر بیه بد رکاه امان جاء با حاجی محمدخان قرکوزلو که از خواص
بود ارسال و اسدای توقف در آن دریاچان مادامیکه جنگ روسیه در میانست

نمودند و ماموس شدند که اعلیٰ حضرت شاهی بدولت و اقبال عازم مقر سلطنت
 شدند که بعون الله تعالی و بین اقبال مصون از زوال کفایت کار دشمنان بعهده
 چاکسواران عبودیت نشانست و تا جان در تن و رومی در بدن باقیست مراسم
 جان تباری را تقدیم خواهند و دلبس بنا بر عزم و استدعای نواب نایب السلطنه
 خانان کبکی ستان دارایی مملکت اذربایجان را نایب السلطنه تقویض فرموده
 عتاب رایت خلف طراز سمت طهران در بر و از آمد آمدن شفت سر کرده
 روس بر سردار المرزا کیلان و محاربه او باهالی انجام و سلسب یافتن و کربینختن
 اش بخند در سال قبل بسبب چیز دستنی خود مسعود از پادشاه روس مستدعی
 فوجی است که از طرف دیگر شده بود حسب التعمای وی شفت که اشفته تر از پیل
 مست بود باد و اندوه فرزند کشتی مشحون بوجود مردان کار و آتوهای از در سکل
 دوزخ شرار و آتشفشان و آلات کارزار از صفت دریای خزر بطرف رشت مامور
 و به کشته بار نشستند در حوالی طالش لشکر آفکن شدند و بعد از دو روز
 توقف از انجا روانه بارگاه انزلی و در چین ورود قلبی از ننگ کیمیان که بامر
 حاکم ویلمان بجز است امکان مشغول بودند مرکز را خالی کردند و روسیه
 انزلی را اهل نزول ساختند مقرب الحضرة پیر زاموسی منجم باشی که در چین حرکت
 دارایی جشدشان از دار السلطنه طهران بنظم امور کیلان مامور شده بود از
 استماع این خبر دفع استکبار روسیه را با استنصار حکام و روسای اندیوار
 برداخت و از کمال غیرت و اظهار خدمت در پیشگاه نظر مهران شهر یاری در
 محلی که موسوم بپیوه بازار بود سنگرهای مستحکم بست و فوجی از ننگ کیمیان برق
 شتاب از زمین و بساط خنیاان پیوه بازار آماده کبر و دار قرار داده جمعی را نیز
 در سنگر مستعد کارزار ساخت و خود در کعبین کعبین نشست صبح گاهی

گاهی بایادگان جلالت اثر و توبه‌های دوزخ‌شهر و بفسخ‌سنگر پیره بازار
 و اتمام کار رشت کمر اجتهاد بست و تقه‌کیان که در همین ولسار منتهی کار
 و آماده کارزار بودند در میان جنک یکبار کرم چنگ و میکار و دود تقنک
 بگردد آری پوست و اند و مله فخر که بلا بر ایشان ریختند سپاه روس وقتی
 بخود پرداختند که قریب یک هزار نفر ایشان مانند برک و زان از باد خزان بر زمین
 جنک ریزان بود بقبه السیفقرین خذلان و خواری افتان و خیزان خود را
 بیارگاه انزلی رساندند و این چنین قتی شکر ف به نیروی بنم خلد داد
 و سعی مقرب الحضرة مهر زاموسی سنجی باشی شرف بنسپرد یرفت مهر زاموسی
 و سایر خدمتگذاران از دربار کردون مدد نمودند انعامات و افره و تکریمات
 متکثره کردندند * بیان تمکن نایب السلطنه و الخلفه شافنده عباس مهرزا
 بر و ساده دارایی اذربایجان بفرمان خاقان کبکی ستان و اخبار متوجه این
 سامان * چون نواب نایب السلطنه بدار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود قاطبه
 رها یا و لشکر با نژاد نخل حطوفت و سایه مرحمت جای داد ابواب رافت و رحمت
 پروری بر روی روز کار کافه انام و شریف و وضع و صیبر و کپیران خطه خلد
 مقام کشاد اگر چه بواسطه حرمان از قبض حبه بوسی خاقان کشورستان کمال اندوه
 و ملال داشتند لیکن از رهنگذرا اشتغال بخدمت سلطانی خاطر شریف خود را
 تسلی داده با نظام امر مملکت می پرداختند و مقارن ورود نایب السلطنه بدار
 السلطنه تبریز عرض اخلاص میبوند از شیخ علی خان میکلی یکی قبه و در بند
 و سرخای خان لکری و حسینقلی خان حا که با کویه رسید عرض و استعدا نموده
 بودند که مظنه کلی حاصلت گشت بعد از فراز از گلان پای تعرض بولایت
 با کویه باز و دست نفا و لپاین حدود دراز نماید باید که تدارک لشکر کشی

و قلعه داری باکو به شو دنواب نایب السلطنه احکام موکده به شیخعلی خان
 و سرخای خان لکزی و حسینقلی خان بنی برنرغب و تمیریس بمحافظت باکو به
 و ممانعت از تداخل روسیه صد و ریافت و یکی از معتمدن را با تدارک و مسلمان
 بسیار از سرب و بار و طلا و نفود و اجناس پیشمار روانه قلعه باکو به فرمودند
 اما شفت بعد از فرار از کبلان بکشتنها بر نشسته بر ارباکو به لکر امکن و بنای
 ستیز و او نیز کشتاد از کلولهای توب ساحفه آنکیز اما کن و موطن اهالی قلعه را
 شعله ریز و حسینقلی خان و اهالی قلعه نیز از آفر و ختن نایره جنگ و انداختن
 کلولهای توب بشرا دره ویزی اماراد افغ و محاربات عظیمه فیما بین روسیه
 و حسینقلی خان در روی دریا ظاهر و واقع گردید و در آن اوقات چند فرزند
 کشتی روسیه را قلعه کبان بصدمات توب شکسته جمعی از آنکروه و راهزنی
 بجهت هلاک و بوار ساختند و روسیه از طرف خشکی در آمد و بلجاج و عناد سر
 بر افراختند و کلولهای برق انا در میان قلعه و حصار ریختند و نوایر حرب از اطراف
 و جوانب قلعه آنکیتند مقارن انحال شیخعلی خان بمراقبت نوح بیگ ولد سرخای
 خان لکزی با جمیع کتیر قاصد روسیه کشته و به افواج منعقد خود وارد قلعه باکو به
 و با حسینقلی خان معاوض و معاخذ کشتند و از اندرون و بیرون چند روزانش
 حرب بالا گرفت بالاخر بصفت روسیه پریشان و از ظاهر قلعه خود را ایمان
 دریا کشیدند و از انجا بادیکن خرمیت افر اختند و میان بشت ساری طائش
 ار میدند* در بیان حرکت موکب نایب السلطنه بصفت موغان و قتل اشجیدر
 سردار روس و متفرق شدن روسیه* در چنین توفیق موکب و الادب دار
 السلطنه نیز هر نضه از مصطفی خان شبر وانی متضرر بر حرکت اشجیدر از کعبه
 بصفت شبر وانی و الحاح وی در طلب امداد و اعانت و استدعای نصرت و حمایت

حایت رسیدن نواب نایب السلطنه پیرقلیخان قاجار را با فوجی از دلبران شهبشکار
 با عانت او تعیین و در کنار رود کر که دوازده فرسخی شهبوان است پیرقلیخان را
 بوضوح پوست که مصطفی خان از راه ضعف نفس بار و سبب بنای سازش گذاشته
 و با اشبند ملاقات و با افتتاح طریق موالات برداخته ابواب صلح و صلاح بر روی
 او باز و با وی از راه خنده و فریب کمرگاشتی ساز کرد و وی نیز بکفتار او
 مغرور و بر سر باکوبه روان شده است از آن طرف نیز شفت از ساری بوی
 پیوست و مقارن آنحال عریضه حسبنقلی خان نیز که استدعای امداد کرده بود
 رسیدن نواب نایب السلطنه بمجرّد اسقاع این اخبار حسبنقلی خان قاجار را با فوجی
 از دلبران جلالت آثار بر سیم اینغار روانه و عسکر خان افشار را نیز با هزار سوار
 در مقدمه بسرعت برق و باد فرستاده که داخل قلعه باکوبه گشته بمعاونت
 حسبنقلی خان اقدام نمایند و علی التعاقب احمدخان مقدم بیگلربیگی تبریز
 و مرغانه را پیش از حرکت و کب انجم شکوه با تو بجا نهد و وزخ شرار و مبارزان
 جرار از پیاده و سوار تعیین فرمود با اینکه هنگام سختی زمستان و اشتداد قوت
 شتاب بود و دود و داز در میان و سنبل خوشتر می نمودن نواب نایب السلطنه محاربه
 فرقه روسیه را پیش نهاد همت ساخت و در بیست و دوم شهر ذی قعدة الحرام
 از دار السلطنه تبریز پرچم اعلام نصرت فرجام از راه اردبیل بمقت موغان
 عبیریزگر دید و در زمان ورود بدارالارشاد اردبیل عریضه پیرقلی خان
 رسید مشعر باینطلب که عسکرخان افشار حسب الامر نواب کامیاب و الا خود را
 بمسارعت سبیل بقاعه رسانند حسبنقلی خان قاجار بمحافظت جسر رود کر اقدام
 و پیرقلی خان در خارج قلعه باکوبه متوقف و شیخعلی خان نیز با او ملحق گشته
 اشبند در رانند و با کمال اختلال حال قریب اضطرار و واضطراب و دو اب

هرادهای او بتلوی از شدت سرما و سرما صحرای خزر عرضة تلف و از فقدان
 ازوقه از چهار طرف سهام مشقت و بلا و خندک هلاکت و عمار اهدف گشته
 ابواب چاره و خلاصه بر روی خود مسدود یافته لاجلاج از میان لشکر خود جدا
 گردیده و بمحوالی قلعه آمده بود که شاید حسبنقلی خان را بتطبیع و وعده و وعده
 فریب داده را مفرار یا جای قرار برای خود بیاید و ندیبری برای رهایی خویش
 از اسب چنگال شیران پیشه دهانماید در آن اثنا ابراهیم خان که از بنی اعمام
 حسبنقلی خان با کویه بود و به رشادت ذاتی و جوهر جلی از امثال و اقران خود
 سبقت داشت از رکاب مستطاب شاهزاده کامیاب ماموریا کویه شده بود با او
 رسیده وقتی که با حسبنقلی خان با کویه در یکجا بودند و تمهید مقدمات گفتگو
 مینمودند باذن حسبنقلی خان او را بضرب کتلو له مقتول و پیرقلی خان قاجار
 و شیخعلی خان و سایر مامورین دور رجعت او را احاطه نمودند بعضی از ایشانرا
 مقتول و بر خیرا مغلول و بقیه السیف گریخته با اتفاق شفت در کشتهها بر نشسته
 روانه ساری شدند و سر پرشور او را که از نخوت و غرور با فسر هو و مپسود
 از تن بریده مصحوب چایاران تختگاه رسانیدند اما چون نواب نیاب السلطنه را
 فرمان چنان بود که مامورین در میدان کین بدفع آن خبره سر بردازند نه تکه در
 انمای گفتگویش مقتول سازند اهدا خلطه خطیر و از این مقدمه بعضی رونداد بلکه
 ضمیر منهد اگر فتکی رو نمود * مامور شدن بعضی از امر اذربایجان به ایروان
 و کدانش حالات آسامان * رای عمالک ارای نیاب السلطنه بعد از قتل اشجدر
 به تشبه و تدبیر مقصدین محالشوره کل و بنیک و کتبه و کتبه جستان قرار یافت
 چون جعفرقلی خان بانوچی از روس مدتی بدید که در قلعه تالین ایروان ساکن
 بود و دست تطاول و خرابی بمضافات و حوالی ایروان کشوده بنابران مهادتلی

بقلی خان قاجار یکلری یکی ابروان و حسینقلی خان یکلری یکی ارومیه و اسمعیل
 خان قاجار حاکم خوی و کلبعلی خان حاکم نجوان باجی از سپاه افشار و ابروان
 و ککولو و خوی و غیر هم باستبصال روسیه و جعفرقلی خان مقرر کردید و حاج محمد
 خان قراکوزلو که از اهل علم انطاقدیروانجا کران قدیمی حضور سعادت دستور و بصفت
 محرمست در خدمت بارفت موصوف بود بانجام خدمت مقرره تعیین شد و حکم
 فرمود که بعد از ورود بایروان اولدیر برار قلعه تالین که مامن جعفرقلیخان و روسیه
 انهد و دبو قلعه متین بنا شود و مساوی هزار نفر تفنگچی در آن مکان باز داشته
 راه فرار و ازوقه برابر ایشان مسدود سازند و بعد از آن به فتوای عقل و رای
 در انجام خدمات دیگر لو از مسمی و اتمام بعقل او رند محض انتشار این خبر قبل
 از ورود سرکردگان و سپاه نصرت بنام جمالی ابروان جعفرقلی خان و روسیه
 از نالون فرار و جعی از لشکر ایشان در دست قراولان مهد بقلی خان قاجار
 گرفتار کردید و چون باشایان سرحدات روم درین چند سال با از جاده سلوک
 تجدید پیروی گذاشته بودند و از راه فقه جوپی گاه گاهی دست اندازی باطراف
 ابروان می نمودند و آنها نقرصتی کرده نوشته از گوشه می بردند و از انجمله ابراهیم
 باشا حاکم بایزید هم سه چهار هزار نفر بصرم تاخت ایلات ابروان فرستاده بود
 دست تر کتازی و قتل اول کشاده لهذا کلبعلی خان حاکم نجوان مجالته بیاید
 و مسواریه ابوالجعی خود به تبعه ایشان برداخت و بکمال استعجال بر سر آنکروم تاخته
 جعی قبیل و دستگیر ساخت بعد از آن همگی باشایان از خوف استعلا و اجتماع
 سرکردگان از ربانجان سر فضول در جیب خول و بای قته جوپی در دامن ادب
 کشیدند و هر ایش نیاز مندانه منسی بر عهد خواهی و ابابت و بازگشت از قبایح
 اعمال و اظهارندامت بدر کائنات السلطنه ارسال داشتند و از دربار شوکت

مدار بمخالفتهای فاخر شرف اقتدار یافتند و بعد از اجتماع سرکردگان و سرداران
 قرار کار بدینتوال داد شد که مهد بقلی خان و کلبعلی خان به تنبیه روسیه شوره
 کل و بنبک قیام و اقدام نمایند و حسین قلی خان و اسمعیل خان و حاج محمد خان
 حسب المحکم بکنجه رفته خدمت مقررده را معمول دارند بعد از این قرار داد
 خوانین عازمین کنجه روانه و مابین کنجه و قفلیس فرود آمدند و بنای ناخت
 و تاراج نهادند و همه روزه اطراف کنجه را احاطه و بقتل و غارت میرداختند
 نواب نایب السلطنه بعد از مراجعت از جنگ روسیه قریباغ احکام پسر کردگان
 اصدا فرمود که سرکردگان مامور در این اوقات سعی بلیغ در محافظت سرحدات
 ایروان مبذول دارند و نیز بمامورین خبری رسید که مهدی قلی خان
 و کلبعلی خان کاری ندیدند و جعفر قلی خان و روسیه بنبک و شوره کل
 جبارت و نرنیده جمعیتی بقصد اهانته ولایت ایروان مجتمع نمودند لهذا سرکردگان
 بعضی در دست و رای متین از کنجه عازم ایروان و جمعی روسیه و جعفر قلی خان
 از استماع حرکت ایشان متفرق و بریشان کشته فرار بقلاع خود نمودند و سرکرد
 گان بعد از انتظام امر ایروان بحکم نواب نایب السلطنه معاودت کردند * در
 میان اطلسان و استپتاس مصطفی خان حاکم طالش سعی و اسقالت وزیر بی نظیر
 میرزا عیسی ملقب بمیرزا بزرگ قائم مقام * مصطفی خان حاکم طالش از زمان
 دولت خاقان مغفور تا این زمان از اولیای دولت جاوید مدت مشوش و روز
 بروز بروحشت و تشوش مینافزود و از ورود مویکب مسعود بدار الارشاد
 اردبیل بصورت اینک که شاید تنبیه و کوشمال او منظور نظر مهر انر باشد پیشتر از
 پیشتر خوف و هراس بروی غلبه و باشفت الفت نمود و مکتون خیمش ان بود که
 انطالش مزبوره پشت ساری راه فرار بیاید و از انجا بفرار رفته اسوده خاطر قرار

قرار و سکون نماید نواب نایب السلطنه از ایضی اکله و وزیر دولت خواه
 سلاله الاشراف و الاطیاب پیرزاد بزرگ را با سقالت او مامور و مقرر داشتند
 که مصطفی خان بعد از اطمینان شفت و همراهان را از جزیره ساری بر سبیل
 قطع و مریدون از قوه و مایحتاج آن ساحل لشکران فراری سازد و وزیر بی نظیر
 بعد از ملاقات مصطفی خان او را بمهر احم بیگ کران خاقان کنتی سنان و الطاف
 و اشفاق شاهزاده و فی الاحسان قوی دل و مطمئن خاطر ساخته راه از قوه و سایر
 مایحتاج شفت و همراهان او را رسد و در ایشان در عین شدت زمستان راه دیار
 خود پیش گرفتند تا وصول بمطلب جمعی از آنکه در بسبب کرسنگی و شدت سرما
 تلف گشتند مصطفی خان شپروانی بعد از ملاحظه این احوال قریب ندامت
 و انفعال گشته بفرم ملاقات احد خان یساکری یکی بنیز و مراغه که در آن او ان با سباه
 کینه خواه و تدارک و سامان بحکم شاهزاده کامران در کنار کمر توقف داشت
 تا کنار رود و گرد آمده او را ملاقات و تعهد نمود که من بعد سر بر خط فرمان واجب
 الاذعان خاقان اعلی حضرت شاهی داشه از حکم و اراده شاهزاده ازاده تجاوز
 بجایز ندارد و مدت العمر در شاهراه چاکری و عبودیت شکاری بابت قدم و راسخ
 دم باشد * بیان و فایح سنه هزار و دو بیست و یک هجری و بیان حرکت
 علی باشا والی بغداد بیعت کرمانشاهان و انضمام او * چون جشن خورد شد از طارم
 حوت بیابان حل تحویل کر خاقان ممالک عزت و فخر و زوی از برای جشن
 نوروزی به تخت مرصع فرار گرفت و بطریق عادت تمامی امر او وزیرای رزین
 رای صاحب سعادت از نوال احسان نیز و الحیب و دامن امید را مالامال
 کردند و بعد از انقضای ایام جشن و سرور و همت عالی غمت بخاستن مهمات
 ملکی مقصور فرمود عبدالرحمن باشا حکم بیان که بسبب سوء سلوک علی باشا

والی بغداد از مملکت خود از حجاج یافته باین علت از دولت حلیه عثمانیه رو
 کردان و دست توسل و اسیمان بدلیل عاطفت این دولت جاوید بنیان زده
 بود و شاهنشاه روف ملهوف نواز او را نوازش و اعزاز فرموده ایل و اویمافش
 و آله فریب پنجهزار خانوار بود در صفت کردستان محل سکامقرر و قامت قابلتشر
 بخلاص فاخره و انعامات مسکاتر مزین گردانیده از اولای دولت روز افزون
 ابواب مکرمت و دنوازی بروی روز کارش کشاده گشت و مواید و فواید
 عارفت و اصطلاح در مقبف امالش فلهه فرمان جهان مطامع مصحوب مهر خاصه
 مروی منشی و قانع نکار و معتقد دیگر در خصوص نصب و تعیین او در حکامیه
 خود شرف اصداریافت علی باشا جمعاذیر ناد لندیر مقسک شده بار سال بکشها
 اجرای فرمان شاهنشاه را در عقده تعویق می انداخت و در ظاهر چنین جلوه
 میداد که در سپردن ملک او مضایقه نیست اما باطناً تصور اینکه سیاه نصرت
 ناه انطرفی بمجادله روسیه مشغول و از جانب دیگر بحاربه افاخته قندهار
 و هرات و اوندکنان مرو و ترکستان سرگرم میباشند البه اردوی همایون
 شاهنشاهی از مردان کار خالی خواهد بود از غایت تنگ نظری آغاز بلند پروازی
 کرده ره بسیار طریق حصان گشت و مقدمه عهد قدیم دوستی میان دولین
 ایران و عثمانیه بیبرامون خاطرش نکذشت باسی هزار باده و سوار و تو بجان
 آلات کارزار از سواد بغداد بیرون آمد و از راه ذهاب نامتزلطاق کر اسپه
 در آنمکان متوقف گردید و تو بجان خود را بر سر تلال و جبال کشید و این خبر در
 چنین سلطانه سلطان افاق رسید خافان عدالت نشان که مظنه این حرکت از وی
 نداشتند و در تدارک تر خاش باد دولت عثمانیه بنا بر عهد و سوا تمنا صبه نبودند
 و اساس البام میان دولین ایران و اند دولت را حکم می بنداشتند فوراً از وفور

و فوراً غیرت طبع خود برای کوشمال آن سر مست ساغر غم و در شاهزاده کامکار
 محمد علیر زار با نوجی از مردان ککار از پیاده همسوار و چند نفر از امرای یعنی
 ابراهیم خان و محمد علی خان شلم بیاتی و نوروز خان ابشیک افاسی باشی و امان
 الله خان و آلی گردستان و فرج الله خان افشار و سیدی باشی از راه همدان و کرمان
 شاهان تعیین فرمود شاهزاده محمد علیر زار خود از کرمان شاهان گذشته در منزل
 مکرند فرود آمد و جمعی از سپاه ظفر ناه را بسر کرد که فرج الله خان و امان الله
 خان از راه سلیمانیه تعیین نمود علی باشا و آلی بغداد نیز در واتر ده هزار از پیاده
 و سوار بغداد را بسر کرد که سلیمان باشای که با بر سر عبدالرحمن باشا که با ایل
 و احشام و جبال و اطفال خویش در منزل دیزه که سرحد کردستان است منزل داشت
 فرستاد و خود را استماع حرکت لشکر منصور با محمد و دو تومر یک لویای شاهزاده
 کامکار خوف و هراس در دل راه داده از منزل طاق کرمان چند منزل کوچ کرده
 بر عقب نشست سلیمان باشای که پابنه و اخر و ق خود را گذاشته بر سر عبدالرحمن
 باشا ایلغار آورده باین تصور که قبل از استحضار و اطلاع سرداران لشکر ایران
 با تمام ککار او پردازد نیست و دو فرزندک راه را در یک شبانه روز طی کرده
 به عبدالرحمن باشا که مطلع صبح از ایلغار او خبردار شده جبال و اطفال خود را
 گذاشته اهو ان و انصار را برداشت و در برابر ایشان صف ارشد و کس
 با استعمال نزدیک فرج الله خان فرستاد و از کیفیت کید و کین خصم بدسکال ایشانرا
 اخبار کرد ایشان از استماع این خبر با سپاه نصرت ناه ایلغار کردند هنوزندنبالته
 لشکر در عقب بود وقتی رسیدند که عبدالرحمن باشا شکست یافته در کار هنریمت
 و فرار بود پس فرج الله خان و سایر سرکردگان از مشاهده این حالت شمشیرهای
 جلادت اختیار لشکر سلیمان باشای که پابناختند و از استعمال آلات ککار زار

حکامه کبر و دار ظاهر ساختند یکساعت نیم جنگ مغلوبه در میان قایم بود از
 نیروی طالع خدیو کتی ستان لشکر فقط دشکست یافت به قریب سه هزار کس مقتول
 و سلیمان ماشای که با باد و سه هزار کس از لشکر بغداد را بر ویست که بر کردید
 عبدالرحمن باشد در سلیمان به مشغول و سلیمان ماشا را بخدمت شاهزاده فرستادند
 و شاهزاده کامکار نوروز خان قاجار ایشیک الهامی باشی را با طایفه مدابلو
 و جهان بیکلوی اگر گو و فراکوزلو بر سر ذهاب تعیین و متاج ماشا حاکم انجانقهای
 هم اخوشی شاهد فتح و فیروزی با سپاه در برابر نوک درختان صف ایستادند
 کمر و فرسار و تلاش بیشتر در کار خود قوی بنافه چون موی پتان رو
 بر تافت و نوروز خان از کوفه را تا منزل بگو به بغداد تعاقب کرده بعد از قتل
 و اسیر بی تعداد از ذهاب معاودت و انجار اینزیمار و پ قصب و قنات رفته
 و خیمت بیشتر گرفته علی ماشا را از استماع این اخبار و شکستهای بی در پی اش
 در بغداد افتاده جمعیتش به پریشانی مبدل و یکبارگی اردوی اجمتفرق کردید و خود
 نیز قریب اضطراب و تشویش کشته فرار برقرار اختیار و نظر بسوا احوال از اهالی
 بغداد نیز از لطیفانی نداشت تا حوالی قلعه بغداد رفت و در یک منزلی انجانق را گرفتند
 و عالیجناب قدسی القاب مجتهد العصر الزمان شیخ جعفر خزاعی را از نجف اشرف
 طلبیدند نزد شاهزاده کامکار برای عذر از افعال ناانجار خود با عذر فرستاد
 دستد عانمود که شاهزاده در خدمت خاقان جم اقدار شفیع قباچ احوال و مجذور
 خواه کار نامر او را و کرد و شیخ فاضل بتوسط شاهزاده محمد علی میرزا
 در خدمت شاهنشاه بیهمال ملصص احوال نکوهیده و افعال ناپسندیده علی ماشا
 که در میان دولتین علیسین ایران و روم خبار رفتار و رفتار آنکینه و در میان
 بیوجبی خوهای یکناهان برخالت ذلت و هوان رخصه بود کردید خود جهاندار

راستد عای شاهزاده واقبوله و بر حسب تمنای شیخ عالمقدار سپاه ظفر انساب خدا
 از اطراف و جوانب بغداد بر کاب مستطاب طلبد و شاهزاده بموجب امر هماهون
 شریعی بعلی باشا امر فرمود بیهالی بغداد نیز حکمی ارسال فرمودند که از امر و غنی
 تجاویز جایز نگردد بلکه هر کس او در درگاه سلطانی **بغداد** انخاص مقرر و در مملکت
 اخلاص کیشان منسلک و از جمله دولتخواهان آیند دولت ابد بییان محسوب میباشد
 و **سلیمان** ان باشای که بارید و بارشاهنشاهی ارسال فرمودند و باهای مزبور بر حکم
 خادان بوفی **دینوری** **مصدق** **الدوله** **العلیه** **میرزا** **محمد** **شفیع** **منوچهر** و انواع
 مهر **دینی** در باره او بنظهور میسوست و در او اسطشهره **شعده** **الحرام** **حاجی** **یوسف**
باشا صدر اعظم سابق که در انجمله صاحب اخبار مملکت اوزنه الروم و قراحصار
 مملکتی و مضافات ان مرز و بوم و سپهدار بقدر ابلهشاء و الاحاء روم است
 فضل محمود افتدی را که از جمله خواجگان دیوان مشد الارکان و تربیت
 یافته ان باشای و الاشان بود بر رسم رسالت بدر بار شوکت مدار نواب نایب
الاطنه به تبریز از سال خواجه مزبور بقبض خورشوکت و معالی دستور نواب
السلطه رسید مکتوب دوستانه او نیز که مشمون بعد رخواهی از معامله
 نزار و احرکات ناسرای علی باشا و الی بغداد و اذن مرخصی سلیمان باشا که با او
 بنسوسطن نزد بیکان حضور معروض کردید نواب نایب السلطه در خدمت خدیو
 حکام **مستدعی** استخلاص سلیمان باشا که با کستند سلطان سلیمان شان
 او را مرخص فرموده برود و شش راجلهتهائی کرانمایه مملع و مقضی المرام و شاد
 حکام روانه دار السلام بغداد فرمودند * بیان قتل ابراهیم خلیل خان در دست
 روسیه * ابراهیم خلیل خان از مشاهده خاتمه کار اشجند و استیصال شفتفته
 جووند میر اشباع و اتباع او و اسمالت مصطفی خان حاکم طالش المپستانی و امید

واری تمام بجز سائده هر ایض متعده از عمرمان خود روته دیار شو کتلا و
 و نواب نایب السلطنه را در خدمت شاهنشاه سپهر جناب شفیع کلخان و عذر
 خواه تقصیرات پیدایان خود ساخت شاهزاده ملزاده هر ایضه مستفیع محسوب
 کسان او بدربار کتبی مدارا رسال فرمودند فرمان شاهنشاهی عز نفاذ
 پذیرفت کدر صورت تدارک مافات قصور او مقرون بعفو و انعامش کردید
 ابراهیم خلیل خان از وصول این مرزده فوق الغایت شادمان و از سرخو من نیت
 و صفای طوینت بقدر دفع روسیه قریباغ افتاد و غیرتیه اخلاص تر جانی محسوب
 داماد خود بدارالارشاد ردیل از سال حضور نایب السلطنه داشته استعدا
 نموده بود که موکب نظیر انتساب نواب کامه آب متوجه قریباغ و ابو الفتح خان و لایق
 او را باجهی آرد لبران کاراگاه از راه قباغ و فرج الله خان شاهسون را با فوج
 دیگر آرد لاوران نصرت اثر از راه چنانچی در مقدمه موکب انجم خضر تعیین
 فرمایند نواب نایب السلطنه مامول او را مقرون به معمول داشته ابو الفتح خان
 و فرج الله خان را در مقدمه موکب فروری اثر روانه و علی التعاقب هبای
 رایت میمون ایت بسعت قریباغ در پرواز آمد بعد از عبور از بل خداقرین در کنار
 رود ارس ابو الفتح خان از حوالی قلعه بناه آباد مراجعت و معلوم شد که قبل از
 ورود ابو الفتح خان و فرج الله خان جعفر قلینان پسر زاده ابراهیم خلیل خان
 روسه قلعه را از حقیقت کاراگاه و در شب بیست و سیم شهر ربیع الاول
 سیصد نفر از ایشانرا شب هنگام از راه خانه خود بچارج قلعه آورده و چون
 ابراهیم خلیل خان که قبل از این مقدمه با اعیال و اطفال در خارج قلعه متوقف
 داشت هرگز بطریق حرم و احتیاط امری نمی داشت سه چهار ساعت از شب
 گذشته بی محابا بر سر او ریخته او را با همشیره سلیم خان شکی که همسرش بود

بود و دختر او که خواهر زاده همای خان لکنوی و جمعی دیگر از اناث و ذکور که
 پروانه اساد بر ابر شعله شمع نفتک ایشان جلو نمود در آتش قتل و بیداد سوختند
 و آتش قتلت رحم و بیباکی در جهان افروختند و رخت کهن سال زندگانی ابراهیم
 خلیل خان را به تپش جور و بیداد از پای افکندند و چشمه سار نرویت چندین ساله
 او را در پایان زمان شیخوخت بدست جفا و عناد با خاک ذلت و بوار بر آکنند
 نواب نایب السلطنه بدون تأمل و در نیک بغرم جنک بار و سبه روانه قلعه پناه آباد
 و در عرض راه مرصه سلیم خان شکی رسید مشعر باین مقدمه که جماعت روسیه را
 که دو سال قبل ازین بلجایت مصطفی خان شهبزوانی بولایت شکی برده اطاعت
 کامل بایشان می نمود بعضی استعاج و ورود موکب و الا با نحمد و دوشیدن خبر
 قتل ابراهیم خلیل خان اوار گنجه ساخته کما ینبغی بر اسم خدمت گذاری و اخلاص
 شعاری برداخته ام و استدعای امداد برای احتیاط کار خود نموده بود نواب
 نایب السلطنه حسب الاستدعای او فرج الله خان شاهسون را با توجی از شهبزوان
 ملکت افکنر بامداد او مامور فرمودند * حرکت موکب و الا بمجار به روسیه
 قرا باغ بار دیگر * چون آگری از ایلات قرا باغ بعد از قتل ابراهیم خلیل خان
 مستعی شدند که از قرا باغ کوچیده در قراجه داع ساکن باشند لهذا عطاء الله خان
 شاهسون بیکو چابیدن امامامور کردید جمعی از سپاه مظفر پناه را نیز قبل ازین
 مقدمات بسر کردی نجفقلی خان نعمیه قشون ابواجمعی مهد بقلی خان قاجار در
 ایروان نمود و فوجی انقشون را در خوی و تبریز بتوقف مامور و حسب نقلی
 خان افشار و اسمعیل خان قاجار نیز بنموی که گذشت د او طلب ایستطلب شدند
 که بتوجی پیاده و سوار از راه ایروان روانه بکنجه و کر جستان و در آنحدود
 مصدر خدمات شایان شوند الکسندر بهرز اوالی قفلیس نیز درین باب تعهداتی

انزبون ان حساب بمقتود جعی رانیز با ایشان مامور فرموده بودند و ملتزمین رکاب
 نصرت انتساب نیز صدقات سرمای زمستان و زحمت صحرا با کویه و مغان دید و کشید
 بودند از رهگذر امتداد سفر و اشتداد مشقت اندک کساتی هم رسانید و مسایلی
 که بتازگی از جانب خاقان کشور کشامامور بر رکاب والا بودند هنوز وارد نکشته
 چندان جمعیتی در رکاب مستطاب حاضر نبودند درین وقت خبر رسید که یارال
 تبالین با سپاه موفور مامور قتلش و از انجا عزیمت قریاب و روسیه شکی
 و کجه و قریاب با قشون قریاب و آرامنه و غیره با و ملحق و در عسکران اجتماع نمودند
 نواب نایب السلطنه از ان اخلاق حرکت و باین قلت سپاه احدخان مقدم رانیز با
 قوی بمحافظت بنه مامور داشتند و بای جلالت در دایره زمکاه گذاشتند در منزل
 خانشین که روسیه نیز وارد انجا بر بالای کوهی بلند قرار گرفته بودند بعد از ورود
 موکب مسعود جنود نصرت نمود و روز لوازم جهندوسی بعمل آوردند که شاید
 از کجه و از کوه نیز بر آمده اقدام بحرب نمایند بمرنگه دید و در ان اوقات نظر
 بعرض و استدعای ابو القحج خان گرفتار ان قریابخی را مطلق العنان و انجماعت
 بر روسیه خبر رسانیدند که غازیان منصور از بنه دور و عطف صحرا التمس گرفته
 حلوفه و اب سپاه نایاب و اهالی اردوانین رهگذر فرین نصرت واضطرراند
 روسیه از شنیدن این مقالات دلپرگشته اقدام بچنگ نمودند و سپاه کینه خواهد درین
 دور روز اول طلوع مهر روی چهر تله کام پر دم داری هندوی ظلام علی الدوام
 از بی انکینتین شو بمرسوی در تک و پیوی بودند و شبها بزانی با ساری و حزم
 در کار جنگ چون انجم تا سحر در سهر و لحظه برای اسایش نمی خودند و زمانی
 که تلاقی فریقین و التقاضین واقع شد و داب در صمت روسیه بود و سپاه
 نصرت ماب در هر سوا ب د و القصد و لشکر در برابر یکدیگر آغاز گرفتار نمودند

نمودند از طرفی فوجی از اعراب بسطام و از جانبی فوجی قنکیان عراق از فراوان
 و کز از چنان از پردلی پیش رانند که در دهان ثوب و تفتک رفته خون از تارک
 و ترک اعدا بر هوا افشانند و در وسه نیز بجلا دت تمام از میان عراق ها بیرون آمده
 با اعراب دست و گریبان میشدند خنجر الماس کون از اوداج افواج دو سپاه
 بجز موج بهره صله ملون روان میگرد و سنان بلند قامت در کوه راه کردن عصر
 یکدیگر بتقصیری از خود راضی نمیکشت بنا را ل روس از غایت اضطراب صورت
 پادشاه و تشویر خود را برای ترغیب و تمهید روس و سب در کار جنگ بر زمین
 انداخته بجز صورت مفید بنقشاد و این کشش و کوشش مدتی بطول انجامید
 و چون انهمی طرف شاهد نظیر روی نمود و تاب آفتاب و ندها تاب آورد
 طرفین دست از جنگ کشیده درنگ جستند و چون بنحوی که ذکر رفت اب
 در دست لشکریان روس بود و علف دران صحرانایاب و لشکر روس از وقه
 بسیار داشتند از بل خفا فرین تا منزل خانشین برك علف و پرکاهی وجود داشت
 تا بکنند و جو چهره سداب السلطنه با تظار و رود سپاه ماموره جدید از دیار
 خدکو جمع اقتدار باینه و اغر و ق بهمان این که عزیمت فرموده بودند مراجعت
 و انبل عبور فرمود بمر چشمه حسن و حسین توقف نمودند دران انا حسین خان
 و امعبل بیک و حسن خان و امان الله خان که نزد بارکتی مدار خسر و کامکار
 با افواج بحر همت سبلی شکوه بخدمت نایب السلطنه مامور بود و اردگر دیدند
 * بیان آمدن موسی رفیر الملکی دولت فرانسه * در سال شهادت خاقان شهید
 دو فقره سادگان دولت فرانسه با سواد عهدنامه که میان دولتین فرانسه و ایران
 در سوابق ازمان مرقوم شده بود و اردطهران گردیده بود و توضوح پیوست
 که دولت فرانسه در صلح افواج ابواب دوستی و تجدید عهد بکجهتی برآمده اند

اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرت مهمات داخلی
 مساکت باینطلب خارج نمود اخته بدون آنکه گذارش را بمرض واققان غنیه
 اقبال رساند جوایز با نهاد و نفره زور را پس فرستاد بعد از آن در هنگامی
 که اسمعیل بیگ بیات بنحویکه سابقاً ذکر شد برای چاره کار طایفه وهایی مامور
 بغداد گردید احدی نزد او آمده شرحی مبسوط بخط فرانسه اظهار و ادعای
 رسالت از جانب اندولت نموده با اتفاق او وارد طهران و چون مقصود معلوم نبود
 او بای دولت ایران ادعای اورا محض دروغ بنداشه التفاتی بحال اونقودند
 اما بعد از آنکه ناپلیون باروسه بنای سنز و او نیز گذاشت موسی زوبونام را
 بسفارت تعیین و روانه دولت ایران ساخته اعلام و بیغام نمود که این قاعده
 مسلم است که دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دوست الحمال
 من بادولت روس که دشمن دولت ایران است نهایت دشمنی دارم پس اولی
 آنست که بادولت ایران مبانه ایران و فرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده
 استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه بر عالمان ظاهر و فایده این دوستی
 که اخراج روسه از کرهستان و حواشی ایرانست بر جهانان روشن و باهر کرد
 اما بعد از آنکه موسی زوبونام را در بایزید گردید محمد پاشا حاکم انجابر حاجت دوستی
 دولت عثمانیه باروسه ایلیچی و همراهان او را گرفته مجوس ساخت و اموال
 او را ضبط نموده بقتل و نفرانهمراهان او پرداخت نواب نایب السلطنه برای
 استخلاص او شرحی بحاجی یوسف پاشا ارسال و انجناب از راه مالینی و عاقبت
 اندیشی ایلیچی را مستخلص ساخته بانوازش بسیار روانه دربار شوکت مدار
 ساخت و ایلیچی مزبور بعد از دریافت حضور باهر التو در اندیل بیغام را بمرض
 نایب السلطنه رسانید روانه درگاه خاقان جم نشان گردید و در چمن سلطانه

سلطان شرف الملک پادشاه سمرقند در یاقوت و یاقوت بعد از ابلاغ نکارش و سفارش
 مورد نوازش گشته رخصت معاودت یاقوت به نزد احمد و نهای فرودینی را هم که از
 نیای و معارف فریبین و وزیر نواب شاهزاده محمد علی بهر زباید بهر اوقت او از راه
 اسلامبول بر سالت فرانسه مامور فرمودند اما خدیو هم رتبت را سوای ذات پاك
 خدا از هیچ کس چشم یاری نبود و مقصود از فرستادن سفیر رعایت قانون تعارف
 روزگار بود * بحار به روسیه و قزلباشی در سر کوچ ایلات بابو القمخ خان *
 هنگام توقف در چشمه حسن و حسین عطاء الله خان شاهسون که بیکوچا بنیدن
 ایلات قزلباشی رفته بود وارد و بعرض رسانید که بعد از مراجعت موکب و الا
 برخی از ایلات در کوچ کردن تعطل جایز داشته این بنده با احتیاط آنکه مباد الاموال
 ایشان در میان لشکریان تلف گردد با ایشان بمعاضه اقدام نمود پس از فرار عرض
 واستدعای ابو القمخ خان قویق تقنکی با عطاء الله خان بهر اوقت ابو القمخ خان باین
 خدمت مامور گشتند و ایشان ایل را کوچا بنده می آوردند که طایفه جبرئیلو
 نهان کس نزدینارال روانه و قویق از روسیه و جعفر قلی اقا قزلباشی را با عانت
 خود آوردند و ایل مزبور تا حوالی محالقیان که مشغول بر معابر سخت و جبال عظیمه
 و پیشهای پردرختست رسیده بودند که جماعت روسیه و جعفر قلی اقا رسیده
 ایل جبرئیلو نیز بهر اوقت ایشان دست از استین جرم ت بر آورده با تقنکیان
 بنای جدال گذاشتند از دو ساعت روزالی زوال باز از قتل گرم بودی بالآخره سرب
 و بار و تقنکیان با خورسید بعضی دستگیر و بسیاری از آنها کوشیده بچنگ کریز
 خود را بامن رسانیدند و چون اینخبر بنای السلطنه رسید خاطر خطیرانقباض
 یاقوت مقرب الحضرة اسمعیل پاك و حسن خان قاجار را بانفوجی انصا کر حرار
 بدافعه روسیه و مقدم مامور و موکب منصور بنزهلی التعاقب از راه

اصلانند و کلبه بعب و نور و خلف آن سب طرقت خود حرکت فرمود و وصوله این
 خبر رجب ثقفی قلوب پینارال کردیدم حدودی از روسته را بقلمه پناه آباد
 زمین و خود سایر روسته را کدر خارج قلعه بودند نبر داشته بسرعت و تعجیل
 تمام بجانب کبهنفرار و پی سپردادی ابدار کشتند و این خبر بعد از عبور موکب
 منصور از رود ارس بعرض معین حضور رسید توجه را بآیات جلال بیعت
 شهبان اگر چه اراده خاطر اشرف آن بود که با عرض مجرم توجه بجانب کبهنفر باید
 احکامینارال بنالین بمقابله اقدام نماید در باره او مستورات غیبی نقاب حجاب
 از چهره کشاید و الا که امر بمجاسره انجامد حصار انجار امصور و تمامی همت را
 بقلاع قلعه و قلع کلان مقصود فرمایند اما در هفتکام عزیمت موکب نبروز
 از راه اصلان دوز و عبور از رود ارس عرضة شینعلی خان و حیدرقلی خان
 مشهر بر موافقت اهالی در بندبار روسته و رواندن آن کرده بداند و در نغور
 رسد و چون قبل ازین پیرقلی خان قاجار با فوجی با عانت اها مامور گردیده بود
 درین وقت مرصه داشت که مصطفی خان شهبانی که باطن او با ظاهر موافقت نداشت
 اسمعیل بیگ برادر خود را با سوار و پیاده بسیار بکنار رود گردن زسته مانع عبور
 دلاوران منصور است و تنبیه و تادیب مصطفی خان شهبانی و اخراج روسته
 در بند هم از محاصره حصار کبجه که هر وقت از اوقات ممکن و مقدور بود اهم و الزم
 بمشوردها تا بایناب السلطنه استیصال و اضمحلال مصطفی خان را وجه همت
 فرموده حسین قاجار سردار خراسان را با فوجی از پیشه زنان سپاه با تعجیل و ایلغار
 روانه و مقدمه عساکر نظرماتر فرموده و در عقب آن آیات نصرت آیات را
 شقه کشانوهی در رکعت و خضت استعمال فرمودند که در هنگامی که حسین
 خان قاجار و مامورین از آب گریه و مقودند شافزاده نیک خصال هم بکنار که

کز نزول اجلال و بعد از ورود پساده شهر و آن گد در آن طرف رود بودند متفرق
 و بریشان کشیدند و حسین خان چون بلد از اب گذشته آتش فب و غارت بمشک
 و تراند یارند و غالب ایل و نواحی بتاراج رفت چون برخی اموال تجار شکمی
 و تبریز در آن میان بیغمارفته بود عوض آن از سرکار وسعت مدار عنایت و مکرمت
 گشت چون مصطفی خان شهر وانی دید که چنین حادثه روی نمود قریب
 دحشت و جبرانی کشته از در عجز و الحاح درآمد و کس روانه در بار شوکت مدار
 و بتوسط حکار گذاران سرکار استندهای اطینان نمود و درخواست کرد که بعد
 از حصول امن و استیساس راه بسیار طریق بندگی و مرحله میامی مسلتک چاکری
 و سرافکنندگی کرد دبیس باصرار و استندهای چاکران در کامسب الامز نایب
 السلطنه بمقتضی خان کروس و عطاء الله خان شاهسون عامور بقلهفت که مدتی
 قبل ازین مقدمه مصطفی خان با اهالی شهر شهر و آن کوچ کرد و رفت بانجا کشته
 بودند کشته بعد از ملاقات مراحم خاطر خطیر عطوفت تبریز شاهزاده فریدون
 نظیر بابا و اظهار نمودند مصطفی خان نظر بتلون مزاج هر بنظره تشکیکی میگردد
 و مرغ اساهردم از شاخی پشانی می نشست در عزیمت بمغز شوکت دستور
 تسویف و تعلی مینمود و دریافت قبح ایضی نکرد که با اینکما بقادر کنار رود که
 وارد نزد احد خان بیکری یکی تبریز و مراغه شد بمورد صورتی نداشت کدوینوفت
 که موکب اقبال در اندیارتزول اجلال فرموده خفاش و از اشعه انوار
 حضور مهرانا بدور گردی اختیار نماید پس لاهن شعور محمد علی بیگ خاله
 زاده خود را روانه نکاب نصرت شاعر کرد تا بجای او ادراک حضور باهرا التور
 نماید نواب نایب السلطنه بعد از اطلاع از ایضی از رود کرد عبور فرموده روانه
 ان سوشند و در هفکام ورود موکب مسعود مقرب الخضره اسمعیل بیگ را

با فوجی از غازیان نظرنشان بتسخیر و تصرف حکمة متین شریان که اطراف اوزمین
 مراب و کل و یکطرف حکمة او محکم بنیاد بود ما مورد و از طرف دیگر حسینقلی
 خان قاجار را هم بتسخیر انجام فرمود پس اسمعیل بیگ و حسینقلی خان از
 دو طرف برورش آورده آنحکه را بمحیطه تصرف در آوردند و قتل و اسیر بنهایت
 تقدیم افتاد و حسب الامر نایب السلطنه اسرا و بسیار از اموال آنها را در نمودند
 اهالی انجار با اهالی مرادخانی که در حین ورود حسینقلی خان قاجار بآمد و در
 محیطه تصرف در آورده نمود و قریب بشش هزار خانوار بمشرد حسب الامر کوچانیده
 روانه معان گردند مصطفی خان شهبزانی از مشاهده این حالت جهت خاطرش
 پیرنشانی میدل گشته تسلیم خان حاکم شکی را واسطه حقوق و قصور خود ساخت
 در ظاهر فرار داد عزیمت بمحضور نمود و در باطن بفکر چاره دیگر بود و هر روز
 بنای تازه گذاشت و بتعلل امر و زفر دمو کعب و الاراد را قسوم مغل داشت
 تا آنکه شینعلی خان فوجی سواره از رکاب مستطاب بولایت قبیمرده خود با اتفاق
 حسینقلی خان حاکم با کوبه و جمعیتی موفور شرفیاب حضور و مستدعی پرداختن
 به کار در بند و انتظام نمود و در ثغور کرد دید ما در آن ایام که طریقه پرچم اعلام
 نصرت فرجام در اقصو زبور چهره شاهد اقبال و مرام بود اهالی شهبزوان را قدرت
 و توان خود نمایی در میدان بندر فوق طاقت و توان می نمود و را وطن خویش ساکن
 گشته از قلعه کوفت بزیرنی آمدند مگر بگرو که امان افقه خان با صدودی
 بفراولی رفتند اهالی انجا از ملاحظه قلت سباهش فریفته و بمجادله او اتمام
 نمودند و وی تمامی را مقتول نمود سنگر ساخته بارودی نظیر شکوه مراحت نمود
 مامور شدن پیرقلی خان قاجار و شینعلی خان بندر بند و وحشت تسلیم خان
 شکی و المپیان او معان این حالات از اهالی در بند مرافض بسیار محتوی بر

بر عهد و پیمان پیشمارید با شوکت مدار رسید و در ضمن از مستدعی شده
 بودند که نایب السلطنه شینعلی خان و حسینعلی خان با کویه را با فوجی از غازیان
 مامور بدربند فرماید که شاید مصد خدمتی شوند نواب نایب السلطنه موصول
 اخبار ابا جابت مفرودن نمود مصطفی خان شهبروانی در آن چند روز شهری داد
 که نایب السلطنه محمد حسن خان برادر سلیم خان را که با مرخان مغفور در
 دست مصطفی خان و ولوی قاجار در سال سفر قریباغ دیده است از حدت کز لکت
 قهر بی نور گشته بود با فوجی از تشون مامور بقصد و جبر و تنبیه سلیم خان فرموده
 سلیم خان از راه سادگی این سخن را باور کرد ایل و احشام خود را بکوهی کمشهور
 به کلسن کورسین بود فرستاده و کس روانه رکاب مستطاب نموده این دفعه در
 مقام حصول اطمنان برای خود برآمد اگر چه نایب السلطنه از وفور خشم و ظهور
 اینگونه خلاف در نظر داشتند که بلا تا مل رخنه در پیمان هستی او نکنند و مثل
 و جردش را به نیش سباست از بیخ برکنند لیکن بنا بر القاس و در خواست
 امیر امرو ملا حظة حقوق خدمت سابق او وزیر زاده مکرهم پیرزا ابو القاسم را
 با سالت او مامور و او را در بلده شکی در بیاخته خیار و خشن را بنزال
 کلمات نصایح امیزد در صفحه خاطر فر و شست و در از این عاطفت بزرگانه
 تعهد نمود که طوعا و کرها مصطفی خان شهبروانی را بدون زحمت غازیان خضر نشان
 بدست او در از اتفاق در آن او ان از حقونت اب و هوای تقوی بیاری بسیار
 در او دویم رسید * میان فراهم آمدن بعضی اسباب که مراجهت موکب مسعود را
 از شبروان باعث بود * نواب نایب السلطنه با اشارت هما بوزاعلی حضرت شاهنشاهی
 از برای پیش رفت امور دیوان و انجام خدمات مقرره ایروان احد خان یککلر
 یکی تبریز و مراغه را از عهد نقلی خان قاجار نائب و اولی دانستند و قبل ازین

هم فرمان قضا جریان شاهنشاهی درین باب مقرر شد و باینکه باینکه باینکه باینکه
 خان از حکومت معزول و بجای او احد خان را منصوب فرمودند اما چون احد
 خان بانبارک شایسته و سواره و پیاده از تیریزها زخم ابرو و آن گردید بعد از ورود
 بانحدود تبعید برج و باره قلعه و تنظیم امور ریخت و سپاهی پرداخت اما در آن
 اوقات از عقوبت هوای ابرو و آن و با در میان خلق بمرسد که سوای اهالی انجا
 از سواره و پیاده مأمورین بگهزار و شصت نفر راه اخرت میبودند احد خان نیز
 بیماری صعب پیدا کرده از اشتداد مرض هلاکش چیزی نماند بود و امر ابرو و
 ان بیماری او مختل ماند بود و کارها مهمل خبر بیماری او بلرد و رسید باعث ادوئه
 خاطر مرحت بظاهر گردید زیرا که وی از چاکران قدیم بود و روسه بنیک
 و کرستان در کهن کهن و متشرف فرست نشسته و امر مجبوران نیز بسبب خصومت
 کلبعلی خان و عباسقلی خان بنی عم او فی الجمله اختلالی بهم رسانیده و از دربار
 پادشاهی خبر رسید که اعلیحضرت شاهی متوجه استقلال عبدالرحمن پادشاهی بیان
 وظلی پادشاهی و الی بغداد است که هر یک از جای خود حرکت و از حد خود تجاوز
 نموده در میان دولتین طبعین ایران و روم مصدر نقض عهد و منیاق و باعث
 انگیزش خیار خلاف و نفاق گردیده و از جانب ارفعی خبر رسید که نمایین ولد
 حسینقلی خان افشار و مصطفی خان که از جانب اولیای دولت عثمانیه حاکم
 همکاری بودند منازعت اتفاق افتاده است و مظنون چنان بود که در سایر مرحدات
 نیز که همگی اتصال بسرحدات عثمانیه داد و نظر بمقدمه خرابی بغداد خصومت
 و کائوش از طرفین روی دهد و بنا بر هدم مظنه ایغنی در هنگام فرم این سفر
 تدارک حفظ حدود و ثغور بنحویکه با ایست نشده بود و هر ضعیف و قلیان رسید
 که بنای اهالی در بند پادشاه روسه بعینه بخنده و فریب است و شیخی خان

خان هم سر مست باده میخوردی شد از فکرها و قدکار زار بیرون رفته و نظر
 بمشاهده این اوضاع بیرفتی خان عازم مراجعت شده از راه باکو به بجمواد خواهد
 آمد و مضامین و در وجه خود وی و وصول لشکر زمستان هم بسیار نزدیک نایب
 السلطنة بنا علی تلك المراتب امر شهبانو را موقوف گذاشته از آنسو حرکت نموده
 مصطفی خان عدا از حرکت موکب والا باندک فاصله از راه تنگ نظر فی قریح
 کبیر را روانه لشکر عمل اردو ساخت اتفاقاً نواب نایب السلطنة حسن خان
 قاجار را با توجی از غلامان جلالت شعار برسم چندا ولی در عقب اردو گذاشته
 بودند آنها را ملاقات نموده مانند بلای تا که آن بر سر آنها ناخند و ملک وجود ملک
 مقیم سر کرده ایشان را جمعی از آنکرو به بریشان از والی روح برداختند و بسیاری
 از ایشان را دستگیر ساخته بقبه السفخراری در روانه دیار ابد بارگشتند و بیرفتی
 خان را با جمعی از سپاه کبیر خواه مامور به مخان کردند که اگر صلاح دانند در آنجا توقف
 والا الهی شهبانو ورود بار و مخان بر کوی چایبده روانه محال مالت سازد و موکب
 انجم شکوه بعزم انتظام مهمات مرقومه مراجعت بدار السلطنة تا بیزیر فرمود * بیان
 بعضی حرکات ما بهنجار مصطفی خان شهبوانی بعد از حرکت موکب والا عمار به
 او بایرفتی خان و شکست یافتن * مصطفی خان در حین التیجایسایم خان شکی
 خفیه بنای سازشی با روسیه کبیر گذاشته امراری در او بدن آنکرو به شهبوان
 میگرد و انطایفه در کبیر متوقف در باین عذر معسک بودند که اگر کر و مصطفی
 خان بکبیر بیاید باره او امیدای بظهور خواهد رسید مصطفی خان باز دست
 از ابرام و الحاج بانداشت و روسیه این بار معسک باین عذر گشته پخام نموده
 بودند که ایغلب را باکد و میگرد و قزلازمیاشدان اظهار نموده ایم و انتظار جواب
 او را داریم تا آنکه بعد از مراجعت موکب نظر نشان که مصطفی خان از حرکت

آهنجار خود بشمار شد مدیگر میل باوردن روسیه نداشت بلکه در بلطن متفر
 بود و روسیه هر سه را خالی دیده علی الغفله وارد شهر وان و مصطفی خان نیز
 چون عداوتی بسالطانی و طوالش و احوان و انصار اتحاد است خود را بایضی تسلط
 داد که باعانت روسیه تسلط بر سالیان که سالها در از روی انجام او بجهت رساندند شاید
 که درین ضمن ایلات خود را از منغان بشپروان آورد اما از توقف پیر قلی خان
 در کنار کر و مهابا قریب برادر مصطفی خان طالش در سالیان و حسب نقلی خان
 در باکو به خوبی و هم راستی داشت تا آنکه مستحضر شد که حسب نقلی خان بعد از
 اطلاع از مراجعت الویه نظیر التو السبب خلیه خوف و وحشت اهل و عیال و خویشان
 و اقوام خود را برداشته از راه سالیان هازم در بازار نایب السلطنه گشت مقارن
 انحال بوالفالف تمام از سر کردگان روس باکو به و اخالی دیده بیمار از ارکلف
 اخبار در آن حکم از بیمار بار کشاوشین علی خان هم در عالم مستی سازی
 بی تکلفانه اندو در بانو الفالف کرده چشم دوروزه را غنیمت شمرده و همچنین
 بعضی از اهالی سالیان سعادت علی خان حاکم انجلیا مصطفی خان شهر وانی بنای
 التیام و اتحاد دادند وی از ایضی قوی دلشده روسیه را بر داشته وارد جواد
 و پیر قلی خان نیز مقارن انحال ایلات را حرکت داده هازم طالش بود که مصطفی
 خان شهر وانی شب هنگام بنای شبخون بسپاه پیر قلی خان گذاشت پیر قلی خان
 شرا بطرود آنکی بظهور و سائیده او را شکست فاحش داد و تا کنار رود کرد و تابد
 مصطفی خان بعد از هزیمت از پیر قلی خان بجهت خود را بار روسیه بسالطانی فرستاد
 چون بعد با قریب برادر مصطفی خان طالش که حسب الامر نایب السلطنه بایسده
 نظر قشکی مستحضر السلطنه بود خاطر جمعی تمام از اهالی سالیان داشت و خبری
 آنسانش بعضی از اغابا روسیه و مصطفی خان نداشتند و انجام توقف و مشغول

و مشغول ستیز و او بزوجی کثیر از اناج اطعمه شمشیر ساخت و در آن اثنا
متفقین مصطفی خان روسه را از عقب او در کشوده داخل سالبان و علیخان
از مشاهده این حال فرار کردند و میرا قریبک و طوالتش دستگیر شدند * محاربه

روسه با سلیم خان حاکم شکی و مغلوب شدن او بعد از غلبه بسبب شکست
لکزیه * بیارال نیالسن با فوج روسه بعد از اطمینان از باکویه و سالبان
و موغان سلیم خان و اهالی شکی را در میان نولایات تهادید بعزم مجادله و محاربه
ایشان از کجه روانه شد سلیم خان که قبل ازین وجعی از سرکار نواب نایب
السلطنه گرفته بود بر و سالی لکزیه فرستاده و گروهی انبوه از او روجار و تله
باعت خود آورده خاطر جمعی تمام بدقتان کلسن کوره سن و استعداد ذخیره
و توپخانه و قورخانه خود داشت بمقابله آنها شافته دو مرتبه در حوالی شکی با ایشان
صف جلال و قتال برار است و در هر بار کوششهای مردانه کرد و چون کوه پابرجای
شبه نبات و وقار پیش گرفت و کرد از وجود ایشان بر او در اما بحکم فرمان
تندیرواقضای قصه * بیت * کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد * که نقش بند
حوادث و رای چون و چراست * جهت لکزیه از صدمات نوب روسه در انای
جنگ سلیم خان از هم ریخت سلیم خان لابد و ناچار از میدان کارزار برکشته
اهل و عیال و خویشان و اقوام خود را بر گرفت و روی امید بد رکاه شاهزاده
نایب السلطنه آورد و در عرض راه باروسه و اعوان و انصار ایشان محاربات
شاپسته کرد و از رود کمر عبور نموده از راه اردبیل بمراقت فرج الله خان
شاهسون در دار السلطنه تبریز شرف حضور شوکت دستور نواب سپهر رکاب
والادریافت و مشغول عوالمفید رنج گشت بحکم نایب السلطنه با اهل و عیال
در اردبیل متوقف شد و بولگونیک در جواد متوقف و شرحی بمصطفی خان سالن

نوشت که اگر ایلات شبروان و موغان و رودبار را باینطرف مطلق العنان سازی
 و بار و سیه طریقی انقباض مسلولک داری فهو المراد و الا تیغ خون ریز بر گردن برادر
 و سیه صد نفر بنی اهماق و هشبرت و اقوام تو خواهم نهاد و سبل طوفان بارقتل و فساد
 باندیار خواهم کشاد مصطفی خان طالش جواب درشتی بروی نوشت و با استحکام
 امر خود پرداخت و کتبت جواب و سوال خود را بخدمت نایب السلطنه عرض
 داشت * در میان ظهور بعضی رحالات و آمدن فرستاده گد و بیج سردار روس
 استیاقوف نام بدرگاه نایب السلطنه روانه شدن او بدرگاه خاقان حجاب *
 درین سال قیط و غلابی در ولایات اذربایجان و آذربای از بلاد عراق که سرحد
 اذربایجان بود روی نمود و ربع خلالت در اکثری از رباع نقصان کلی پذیرفت
 و بعلت قتل غله و فقدان گاه و تعذر از دحام سپاه در درگاه چندان سپاهی
 ملتزم رکاب نصرت انتساب نایب السلطنه بود که ناگاه از یکطرف بعرض رسید
 که خراف کد و بیج که از جمله وزرای دولت روس و از همه جا آگاه و کارگذار
 و تجربه آموز در سرد و کرم روز کار بود بجای بنارال سبسانلو مشهور باشیندر
 مامور بسرداری سپاه روس و با فوجی از روسیه از قز لرو وارد قفلس و در
 فکر شورش ایروان و احدخان بیگلری یکی تازه ایروان از هجوم افواج امراض
 بامرک دست و گریبان و سپاهی که بمحافظت قلعه ایروان تجدید شد بود باز از
 هفونت هوا بیار و اهالی انجا ازین رهگذر قرین تشویش بسیار و از یکجانب
 معروض شد که روسیه قریب باغ بتانف آمد با ابو الفتح خان و ایلات انطرف خصومترا
 آماده شده اند و با شایان فارس و باین بد بنای پیام کامل باروسه گذاشته
 بفکر اخوای ایلات سبکی و زیلان که از جمله ایلات ایروان میباشند افتاده
 نایب السلطنه توکل بالطاق الهی و توصل بیاطن حضرت رسالت بنهای و تکیه

تحکیم پیر وی مطالع فیروزی مطالع اعلی حضرت شاهنشاهی کرده از تعزیرات
 عالم کون و فساد غبار مالالی بردامن شوکت و اجلاش نه نشست حسین خان
 سردار قاجار را با فوجی پیاده و سوار داد و طلب مامور بیالت و سرداری ایروان
 و انتظام امر انسامان و چاره کار پاشایان فارس و بایزید را با و محمول واحد
 خان را که در انحالت مرخص بود احضار و پیر قلی خان را با اعانت مصطفی خان
 طالش ماه و زوجی را بسر کرد کی غلامی از غلامان سرکار بامداد ابو الفتح خان
 مقرر فرمود که در ایروان رود حسین خان اسامی که در رخنه ایروان فرسوده
 بود برچید بولکونیک محض و رود پیر قلی خان به ابتدای صحرای موغان و استماع
 این خبر مراجعت و چند روزی در شهر ایروان در ننگ کرده از انجامیدنک بکنجه
 معاودت کرد و روسته تائف هم از رود جعبت مامور و نزد ابو الفتح خان سر
 خویش و راه قلعه بناه آبادیش گرفتند و روسته شکی نیز که بعد از مقدمه شکست
 سلیم خان بر سر جارتله رفته بودند بعد از تعیین پیر قلی خان عزم مراجعت
 کردند و در ان اشلکریه و اعوان و انصار سلیم خان که مجموعا در جارتله متوقف
 بودند چون راه او را و جان گنای از غور برف مسدود بود و قدرت بر مراجعت
 نداشتند با انها مجادله و محاربه بسیار نمودند آخر الامر جمعی از ایشان مقتول و بقیه
 السیف فرار کرده بشکی مراجعت کردند و از دربار سپهر ملای لشکری انبوه از
 پیاده و سوار به اذربایجان وارد گشته برخی ابواب جمع حسین خان بایروان
 مامور و قومه نزدیک پیر قلی خان روانه موغان شدند و نایب السلطنه در دار السلطنه
 تبریز بعد از ملاحظه سان لشکر نظیر بناه اهتمام در وصول مواجب انعامات پیاده
 و سوار لشکر منصور و همت بلند در تهیه و تدارک سفره مقصور فرمودند اگر چه
 هنگام شدت سرمای زمستان و کوه و دشت برف بود لیکن عزم جهان ارا

تصمیم یافت که هر وقت بهر طرف که حرکت موکب ظفر طراز مقتضی گردد بدو ن
 تامل و درنگ ساز جنگ داده همای رایت عقاب بیکرد بر و از ایدر و سبه
 از مشاهده این حال و آگاهی ازین معنی بنای سازشی نهادند و ابواب صلح و صلاح
 بر چهره مراد خویش گشادند و خراف کدو بیج حسب الامر پادشاه روس استبانوف
 نام ایشک افاسی خود را روانه دربار شاهنشاه جتد جاه ساخت و ~~مکتب~~
 به عتدالدوله العلیه پیرز احمد شرف و وزیر اعظم مرقوم و بعضی اشبای نقیسه
 بجهت او یاد بود نموده درخواست کرده که زین دستبندی اخته در بنام باشد و در میان
 دولت روس و این دولت جاوید فرجام شبهه مرضیه مسالمت و التیام مرعی گردد
 و استبانوف نیز بود در دار السلطنه تبریز شرف حضور شوکت دستور دریافت
 و از شاهزاده کامران انواع انعام و احسان قریب حال خود دید و بعزم عتبه نومی
 استان جلال شاهنشاه بیهال روانه دار السلطنه طهران گردید * مدن رسول
 از جانب حاجی یوسف ماشا بدربار شوکت مدد شاهزاده کامکار و استدعای
 استخلاصی سلیه ان ماشای کههای بغداد و روانه نمودن نایب السلطنه قحطلی خانرا
 بمرافقت او نزد یوسف ماشا * حاجی یوسف ماشای صدر اعظم سابق که سپهدار
 ذوالاقتدار ممالک عثمانیه و والی الاشان از زنه الروم و قراحصار و مضافات
 اندیاری بود همواره فیما بین دولتین ایران و ال عثمان واسطه مقدمه صادقت
 و مسالمت کشته شده و رعایت صلاح طرفین را امرعی و مراسم اتحاد جانین را
 منظور میداشت درین مقام نیز با اشاره اقلام و قبایع نکار در کیفیت محاربه علی ماشا
 ایماپی بان شد و بجهت عذر خواهی از حرکت ناصواب علی ماشا و استدعای
 استخلاصی سلیمان ماشای که پابرامده محمود قاضی اقدمی را که از جمله خواجگان
 دیوان بود روانه حضور نایب السلطنه و نهاده نموده که من بعد از همیک از ماشایان

بان سرحدات و لغو امری که مخالف رویه التیام و اتحاد باشد بظهور نرسد
 و علا و میران بهو خواهی دولت حلیه ایران و عثمانیه دوستی بار و سپه موقوف
 و بالاتفاق اوقات بتخریب بنیان فساد انگروه مصر و فدا رند و برخی پیشکشهای
 شایان روانه حضور و در دار السلطنه تبریز فیض یاب خدمت و در مقام استشفاع
 برآمده است دعا نمود که نواب نایب السلطنه و الخلافة واسطه رفع غبار نقار
 علی ناشای و الی بغداد و مستدعی استخلاص سلیمان ناشای که بهادر استان
 بادشاهی کرد در بنابران نایب السلطنه مراتب را بدولت قاهره عرض و خاقان
 یوزش پذیر از گذشتههای او گذشته مقرر داشتند که من بعد از جناب نایب
 السلطنه و شانزده محمد علیم را بهیچوجه سوسلو کی با حکام سرحدات عثمانیه
 معمول نشود و سلیمان ناشای که بهادر لرخص و قرین سراسر فرزی نموده روانه
 دارالاسلام بغداد فرمودند سلطان سلیم خان نادر شاه ممالک روم نیز بحکم مصافات
 هر هریک از سرحدات عثمانیه بنای مقاتله و محاربه بار و سپه گذاشت و نایب
 السلطنه قمع علی خان ایشک اقلسی و ندهدایت الله خان رشتی را بر سر سفره
 بمرانقت محمود فیضی افندی نزد یوسف باشا روانه فرمودند بعد از وصول وی
 با اسامان قرین اهواز و احترام بیبایان کشت و در طریق دولتخواهی و رویه
 مسالمت میان دو دولت بنیان موادت را مستحکم کرده معاودت نمود مقارن
 انحال بنزاستبان نام که از معارف شهر تفلیس بود از نزدیک و بیخ و وارد حضور
 شوکت دستور نایب السلطنه و بنازکی الحاح در استقرار بنای مصالحه نموده
 مستدعی شده بود که استپان ره روانه درگاه شاهنشاهی که از انطرف بنز اولیای
 دولت رونافزون شپوه مرضیه صلح را مرهی دارند نایب السلطنه فرستاده او را
 قرین نواذات فرموده روانه درگاه خاقان جم جاه نمودند و او از دربار

شاهنشاه کینسرو انا را بعد از ابلاغ مطالب و پیغام رخصت انصراف یافت درین
 اوقات که مطایفه روسیه از ولایت بایزید و وان ولایات متصرف خنه یوسف باشا
 ازوقه و مایحتاج بزرخرید بسیار بد چون همواره اراده خاطر و سمیر ضمیر یوسف
 ماشا خوشنودی اعلی حضرت ظل اللهی و استرضای خاطر نواب نایب السلطنه بود
 و نمیخواست که در این ملک داری و پاس اتحاد و لکن ایران و روم خلاف قاعده
 از وی بظهور آید و معاملات مطایفه روسیه با اهالی روم خلاف رای خسروی
 و از جانب علیه نایب السلطنه البهیه نیز امر و اشارت رفته بود که در آن حدود
 ترک معاملات شده که بایزید ولت لاف بگرنگی میزند باید که در کلزار دولت
 خواهان ابرنپسان و غیرین همرد شصان برق سوزان باشند لهدنیا شایان ولایات
 سرحد که تابع امر و نفی او بودند شرح موقوفه مستحبی بر ترک آمد و شد با فرقه روسیه
 ارسال داشت و باشایان را از معاملات ایشان و ربط و دوستی انجماعت تحویف
 و تهدید نمود و قطع مایه معاش و ماده اتعاش ایشان کرد و بچ بعد از در ریاست
 ایندها مخالفت برخاستینا را السويد و فراباسیاهی بر شورش و شور بر سر قارص
 فرستاد بعد از ورود آن گروه بالناسمان محمد ماشا حاکم قارص با جبهت خویش
 بغرض جنگ بیرون آمد و در خفته سازشی با سپاه روسیه کرده از برابر ایشان
 عنان بر تافت و در قلعه قارص متمکن و با خیال دور روی و شعبه بازی در قلعه
 متمکن و یوسف باشا از بغضی اکاه و سپید علی باشا را با جمعی از سپاه کینه خواه
 تعیین و حکمی با اهالی قارص فرستاد که محمد باشا را یا از میان قلعه اخراج و یا بکنند
 اسار در بند کرده روانه نمایند محمد باشا از استماع این خبر وحشت افزا بفریح
 کرد و از خود منتقل و دفع روسیه را متقبل شد بنا علی ذلك از قلعه بیرون آمده
 با اتفاق سپید علی ماشا بار و سپه معرکه ارای قتال و جلال کشت و روسیه را

را شکست فاحش دادند و آن گروه از حوالی قارص رسیده در قرای انحوالی
 آمدند * حرکت موکب منصور شاه زاده نایب السلطنه از دار السلطنه تبریز
 و وصول اخبار شکست روسه از سپاه عثمانیه * در دوم شهر ربیع الثانی
 نایب السلطنه بمرم نادیب سرکشان نزدیک و دور و استمخکام و انضباط امور
 سرحدات و تغور ظاهر در السلطنه تبریز را محتمد عساگر نظریه پیر و رایت بیضا
 ضیاد رهوای خصم امکانی بال کشار بدیدر هکامیکه موکب نیرو زباتوهای ثعبان
 مهابت و زنبور کهای از درصوت و سواران دشمن سوز و پیاده کان اتس
 افروز در خارج شهر توقف داشت نامه از یوسف پاشا و مرصه از حسین خان
 قاجار سردار ایروان مقتوی بر اخبار قطع سپاه عثمانیه و انختم روسه رسید کفایت
 آن اخبار چنان بود که بسر کدوچ با چهار هزار پیاده اشبار برق شرار بر سر قلعه
 آخر کلک اخسقه رفته از عقب او کدوچ در حرکت آمد و سایم ماشاوالی اخسقه
 از شنیدن این خبر سه هزار تفنگچی از جماعت لازمه از پیاده کان سرافراز آمد و بود
 باستعداد اهالی انجا قلعه آخر کلک فرستاد بسر کدوچ باند رس ساعت پیش
 از طلوع صبح صادق قلعه نورش برده از هر سو نزدیک باها بردنوار نهادند و قلعه
 کبان از شاهده انجالت دست مجار به کشادند بالاخره هنگام صبح سپاه عثمانیه
 بر روسه غالب گشتند و بقیه السیف از برج و باره قلعه روی بزمیت نهادند
 و سپاه عثمانیه از قلعه بیرون آمدند تعاقب آنکه و مرداختند و ادیم زمین را از
 خون ایشان رنگین ساختند تا زمانی که خراب شب از گران تا گران جهان بال
 ظلمت بگسرد جنگ در میان قائم بود کدوچ با سپاه خود بی کبار کی منهنم و سد
 نبات و قرارش از صولت و صرامت سپاه عثمانیه شکسته از آن سامان بجدود
 تقابلس مراجعت کرد و سپاه عثمانیه انصد و پنجاه نیزه سر و بسیاری اخترمه و پنج

مراده توب و شش مراده قورخانه امارا اخصمت گرفتند * شودیدن اهالی
 اسلامبول و جماعت ینگری به سلطان ساه خداوند کار و روح و عزل از سلطنت
 و بجای اس سلطان مصطفی را با سلطنت برداشتن و کیفیت شکست اشکر روم *
 در اوایل شهر ربیع الثانی اهالی شرع اسلام بول و صاحبان اوجاق ینگری با سلطان
 سلیم خداوند کار که ماد شاه سلیم القلب بودش ریده او را باین خانه که واقع
 نظام جدید شده بود و اهتمام تمام در رواج این نظام مفرد کردند و حضراتش را
 از سلطنت معزول و جناب سلطان مصطفی را که فرزند سلطان عبدالحمید خان
 و مدتها بود که در زاویه خول نشاندند بودند با سلطنت برداشته بجای او بردست
 فرمان روائی نشاندند و حاجی ابراهیم نظامی را که مؤسس این نظام شده بود
 با جمعی از رجال دولت گرفته مقتول ساختند و بنشیند و تبدیل جمعی دیگر از انمای
 دولت برداختند هنوز این خبر در نواحی از زنه الروم انتشار نیافته بود که کد و بیج
 بعد از انفرام از سپاه عثمانیه دوباره پیادگان خود را درست کرده بسمت فارس
 بنیت محاربت با یوسف پاشا رایت مستبزر افرخت و بسمت شوره کل ابروان
 روان و یوسف پاشا دران اوان از خبر شکست روسیه که در اخر کلک اخفقه
 روی نموده بود مغرور شد نواب نایب السلطنه بملاحظه نخوت و غرور او
 استیباط تعجیل و شتاب که باعث اختلال کارهاست فرموده در عالم بصیمت
 با او اظهار داشتند که در کار ما به روسیه تاجی و اصطبار پیش کبرد و شتاب
 نماید و ساز حرب ن سازد و بیترتیب لشکر و اسفالت هر مبر و صفد پرورد از
 تا وقتی که رایت جهان ارای شاهزاده گردون و قار بعرض می ثابت و رای درست
 با نهد و جلوه نما کرد انگاه یوسف پاشا نیز آماده کار و منتهم کارزار و با اتفاق
 و اجتماع جنود نامه دو ایراز و محانبه بدفع روسیه بردازد به حسین خان سردار

سردار بیکلر بیکی ایروان نیز حکم فرمودند که هرگاه قبل از حرکت موکب انجم
 شکوه بانعت نوسف پاشا را امداد ضرور شود با سپاه ابو اجمعی خود از بیاده
 و سوار با امداد نوسف پاشا اقدام نماید و نوسف پاشا صدف سامه را اندر این
 الفاظ کهر بار خالی گذاشته بحرب روسیه مبادرت نمود در زمانی که کدو بیج در منزل
 بایندر لوی شوره کل خیمه اقامت نصب کرده بود سپید علی پاشا را با محمد پاشا
 بجزایر روسیه فرستاد و خود در عقب ایشان بمسافت نیم فرسنگ توقف نمود
 که در بیج چهار ساعت از شب گذشته برای شبیمون لشکر برانگیخت نوسف پاشا
 از اردوی خویش با امداد ایشان شتافت و از تلاش اهزدلان غبار جلال برفک
 ابکون ارتفاع یافت تا دو ساعت روز دست دلبران دشمن سوز از رعد و برق
 تفک و توب آتش آفرید و بالاخره لشکر روسی را چشم زخم رسد و روسیه
 چهره و چشم روزگار از استیلاي انسان خیره شد و قریب پانصد نفر از سپاه
 روم دستگیر و پانصد نفره سپاه وادی فنا و زوال گردید نوسف پاشا منزه ما
 معاودت و بیعت فارصحنان تاب شد و محمد اشای حاکم فارس که این فتنه ها را
 اکثر او آنکیتته بود و بارها از دربار شوکت آثار خلا و ندکار حکم با حضار او
 رفته و اجرای فرمان و بیعتت را سهل گرفته و فرمان نپذیرفته بود نوسف پاشا
 حسن تدبیری در کار او کرد و او را بعد از نوازشات و اطمینان چنان نمود که بچند
 از دربار شوکت آثار خلا و ندکار حکم با حضار او رفته او را از ان نواحی بیعت
 اسلامبول کسبل کرد و چند نفر بقتل او تعیین و در راه سرپرش او را از بار تن
 سبک کردند * محاربه شاهزاده محمد ولیم زابامر خانان کبکیستان اسپاه اوزبک
 و افغان و افترام کرده خدلان نشان از لشکر ایران * از جمله فتوحات بجهت آیات
 که درین اوقات اتفاق افتاد شاهزاده محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان

در اوایل شهر ربیع الاخر بحسب امر مهابون اعلیحضرت قدرت قضا توان
 و در هفتونی بخت روز افزون شاهنشاه مملکت بخشکام کار همت بتسخیر دارالملک
 هرات و تندمیرافاخته انامان کماشت محمدخان قاجار نایب و حاکم پندش ابوزر را
 باخوانین هزاره و نیموری قسم کردگان و سپاه رکابی و لشکری انبوه فرات اسما
 بجانب هرات روان داشت و از جو بیار خوریان حرکت و شاهزاده فهروز نیز
 از انجانب مساوی پنجاه هزار کس از افافخته و نامداران قندهار و فرار و اند خود
 و باو غیس و عمار و جان و اسفر از و قدر و ختلان و جمیع کتو و مینه و فار یاب
 و تاینی و جشبندی و نکوردی که هر یک از انها باهرام خون اشام سپهر دعوی
 بر ابری داشتند جمع اوری کرده صوفی اسلام را که مرجع دین و دنیای انکروه
 بی سر انجام بود و سپاه افافخته را موجب قوت دل و مایه آرام با خود همراه و بظل
 رایت و لولای حمایت او پناه برده با کمال اطمنان و شکیب وارد قلعه شکیان
 که شش فرسخی هرات است گردیدند و لشکر منصور نیز از قلعه شاده که یک
 فرسخی شکیانست پدید رنگ بمقابله بر خواسته صف مقاتلت برار استند روز
 پنجشنبه بیست دوم شهر ربیع الاخر که اخر ربیع هم بدخواهان دولت بود جنگی
 عظیم و نبردی هولناک میان ایشان در پیوست که مرغی فهروز چنگ در گوشه
 چرخ پنجم نگاه ان نشست و کار دلوران جلادش سپهرا از کلوله پر شرر با استعمال
 شمشیر و خنجر رسید بمخت از شاهزاده فهروز نیز کشت خاراد بار در رمای خود
 شکسته دید و حشک افات در راه نجات ریخته یافت با ضرورت از معرکه مکاوحت
 روی بر یافت رایت صوفی اسلام منکوس و قصبه مهمله مباهات افافخته باو
 معکوس شد صوفی مزبور باد و نفران بریدان بدسپرو یکصد و سی نفر از مشاهیر
 خوانین نام اورا فغان که چند نفر از همه معر و فتر مثل بد ل خان غوقل زابی

زای و کلاخان و محمودخان تا بمی برادر بلنک پوش خان جشیدی و ششهنر
 کس دیگر از باقی لشکر طعنه تیغ جان شکر و شش و هفت هزار نفر نیز که مساوی
 دولت نفران از عظام و زعماء آنکس و دیوسپر بود مثل جید القباش خان
 فوفل زای برادر زاده مددخان زای و برادر دیگر بلنک پوش خان جشیدی
 رخور در خان اسحق زای گرفتار و دستگیر گردیدند و غنیمت و اموال پیشمار
 از زر و مس و خیمه و اسباب و اسب و استروا شتران گاو و بیکر و غیر آن نه چندان
 بدست غازیان مظفر افتاد که بشمار محاسب و هم آید و از مهر که سبز و اویز
 نادر و از هرات از خون مقتولان گوه و دشت رکبن گشت بقبه الهی بق اعداد
 اعداد متفرق و امداد کتبت و بوار بر ایشان متفرق و محمدخان تاجار نادر و از
 هرات که بمکنان رانماق و در مقابل در و از هرات سکر انداخته رایت خیم
 او بکنی باه ان افرخت شاهزاده پیروز نیم شب باد و سه نفر خود در اهرات
 رسانیده بود باناله و اقیان در قلعه محصور و متواری و خون دل اندید و بر جهره اش
 جاری کردید* در بان قتل علی پاشا زالی بغداد به تیغ پدید رنج غلامان بدخاد
 و نشتن سلیمان پاشای که با بجای و بر و ساده حکومت بغداد* چون حرکات
 ناشایستی که بواسطه کم مایگی و عدم تجربه از علی پاشا و الی بغداد در سال قبل نسبت
 بخدام خاقان عالی مقام اتفاق افتاد قرین شکست و افرام بدلا ر السلام بغداد راجع
 ز اهالی انجاری و می در تراجع و ادر او واسط شهر جدی الا ولی تیمریک بیگی
 ز نزدیکان او که سمت محرمیت با وی داشت دو نفر غلام که جی از غلامان او
 سبب گاهی بقتلش برداختند اعظم و بزرگان بغداد و جماعت ینگری از بمخالت
 اسکاهی یافته بخدمت سلیمان پاشای که با مبادرت نموده او را بجای علی پاشا
 عکس زانی برداشتند و تخم ارادت و فرمان برداری او را در زمین دلهاکا گشتند

وقتان علی باشا از مشاهده این حالت بر مرکب فرار سوار و سلیمان باشای سواری
 چند تعیین نموده و ایشان را در راه گرفتار و بضرب تیغ ایدار روانه دارالبوار کرد
 و وقایع مسطوره را هر چند در قلم آورده باین شکلی لایق روانه در بار خاقان
 حکامکار گردانید بعد از وصول این خبر در بار عثماني سلطان مصطفی خداوند
 کار روم یوسف خیا باشا را بحکومت بغداد و ریاست عراق عرب و آنروز و بوم
 مامور فرمود سلیمان باشا بعد از آگاهی از این حالت بحال دولت را از خود خوشنود
 کرد و بساطت ایشان نیز مجدد بحکومت عراق عرب سرافراز و کارگذاران
 در بار عثماني یوسف خیا باشا را بدار الخلافة اسلامبول احضار و وی عثماني باشا
 را بجای خود در رتبه الروم و قراحصار گذاشته روانه در کاه عثماني گردید
 و انجمن و دانا صابت رای و رویت او که در قوانین سرحداری و سلوک نا اهالی
 ولایات و مدارات با ایشان و یسکانه ایی بود خالی ماند * مراجعت کردن موکب
 نظرمون بدار السلطنه تبریز و رسیدن سفیر کاردان مهروز احمد رضای قزوینی
 با جنرال غاردان و سایر ایلیم آن سندان بدر کاه خاقان کامران و مامور شدن
 مسکر خان بسفارت * نواب نایب السلطنه و الخلافة درین سال بتقاضای طبع خپور
 و علوهیت و شہامت فطری اراده داشتند بالکری که در رکاب خپور و زی
 انتساب حاضر بودند بتعمیم عزیمت را سخه بخار به لشکر و وس پر از نند درین
 باب هر چند در خدمت کیوان رفعت شاهنشاه جشده شست بار سال هر ارض
 نیاز مندانه و الحاح و القاس برداخت چون جاہت روسیه مصحوب فرستادگان
 خویش مکرر احر ف صلح بر زبان و از اولیای دولت جاوید مدت شرط مسالمت
 و عهد متارکت در میان داشتند رای جهان ارای شاهنشاهی که نمودار عقل
 کل است شاهزاده نایب السلطنه را باینکین خیار کین و قتال و افروختن انش

آتش حرب و جلال مرخص و ما وزن ساختند بنا علی هذا چون ایام خرب نزدیک
 و زمان لشکر کشی منقضی میشد موب انجم شکوه از چین اشک بر حرکت کرده
 در هجدهم شهر رجب المرجب دار السلطنه تبریز را منبرین فرمود و همه روزه
 همت عالی همت بانجام امور سر بازان بهرام انتقام و ترتیب و تنسیق نظام با انتظام
 مصروف و خاطر خورشید ماثرب تنظیم امور رعایا و اراستگی سپاه جرار از پیاده
 و سوار معطوف بود و از خیل سر بازان جلالت شعار و پیاده و سوار سه بخش
 فرموده هر قوچی رایگی ان سرحدات تعیین نمود که بموجب دستور العمل آماده کار
 و مستعد کار زار بوده هر روزه بر سبیل استقرار بمشوق قواعد نظام جدید
 پرداختند و در هشتم شهر رمضان المبارک سفین کتقیر بر سخندان مهرزاد احمد
 رضای قرینی که بسفارت دولت فرانسه مامور بود مراجعت ناپلیون او را
 فرین اهراز و الگرم ساخته و در مضار و دست ظاهر عبارت مصادقت و موافقت
 افرایخته بود پس جنرال خارادان را که در سلت مقربان و محرمان در کاه او منسلک
 و سر ارد و از ده هزار لشکر بود بایست و چهار نفر دیگر از نام او ران تقریرت
 پیشه و هنر پیشکان فرست اندیشه نامه دوستی خنامه و عهدنامه محبت آنکیز
 مصحوب مهرزاد احمد رضای قرینی بخدمت خاقان کامکار و شاهزاده نایب
 السلطنه بفرستاد خلاصه مضمون عهدنامه آنکه ناپلیون تعهد کرده بود که
 روسیه را خواه بچنگ و خواه بصلح از کرهستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید
 و تا این کار فصل نیاید و چون سازش با دولت روس نرود و دولت ایران
 هم درین صورت مقید بقید دوستی دولت آنکیز نبوده مسئول او را در باب تداخل
 بحد و استان مقرون بموصول سازند و مهرزاد احمد رضا و جنرال خارادان ایلچی
 در دار السلطنه تبریز بخدمت نایب السلطنه هم کام با درعام تشریف جسته نامه

نایبون را کذرانیدند و انواع التقات و احسان قرین حال خود دیدند نواب
 نایب السلطنه قحطلی خان نوری قورپسا ولباشی را که از اعظم درگاه و معدی
 یار تبه و کارگاه بود بهمانند اری الیچیان تبیین و ایشان در دو اندهم شهر
 رمضان روانه درگاه خاقان جم تکین شدند و بعد از ورود ایشان بدار السلطنه
 طهران خسرو کامران انواع الطاف و اشفاق درباره ایشان میدول داشته جنرل
 خاردان را بجناب خان سر امر از و همسرهای او را بنوازش بی پایان مقننه و ممتاز
 فرمودند و از تحت کما سلطنت حاکم خان افسار رومی که زمر کردگان بود
 با تدارک و سامان تمام بسفارت خراسان مامور و از اجناس نفیسه و تحفه مر خوبه
 برسم یاد و بود با نامه محبت آغاز موالفت طراز از طرف قرین الشرف اعلی حضرت
 کرد و رفت و نواب السلطنه و الخلافة معصوب او روان گردید
 * مامور شدن حقایق و معارف آگاه اقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی از درگاه
 جهان پناه بسفارت روم * چون در آن اوقات جناب سلطنت ماب سلطان
 مصطفی پادشاه ذبیحاه روم بنبروی بخت میمنت لزوم بنازکی بر تخت سلطنت
 و فرمان رومی قرار یافته بود و همواره میان این دو دولت جاوید مدت بوسالت
 تردد سفر و امانت رسم محبت و مودت ملمحوظ و منظور و بدین سبب ارسال نامه
 دوستی ختامه معصوب شخصی زبان دان و رسولی چرب زبان از لوازم اخلاق
 و اطوار سلطنت میفرود لهند از دربار سپهر مدار خاقان کامکار ناشر کنوز حقایق
 و معارف عالم رموز قضایل و حواری شیخ الاسلام و المسلمین اقا ابراهیم شیخ
 الاسلام خوی مامور بسفارت و نامه مشغل بر تبت جلوس مامورس بالشی
 منشیان عطار دلتان معصوب او ارسال گردید * بیان وقایع سال مر خند خالا
 هزار و دو بیست و بیست و هجری و نقض عهد و میثاق که دو میچ سردار روس

روس و امین او با سیاه پیکران بر سر ایروان و شکست یافتن او * در بهار این سال
 همایون قان نواب نایب السلطنه بتلا رک الات خنال و قبه اسباب جنگ وجدال
 برداشتند خاقان کشور کشان بنام مقرر فرمود که افواج بحر امواج مستقر او امر علیه بوده
 هنگام کار در حرکت آیند و ممکنون نه پرنواب نایب السلطنه ان بود که قبل از
 اقدام و اتمام سیاه روس بر سر افغانا شتابند در انحال مسرعی از کد و ج قور شمال
 سردار روس روانه در بار پادشاهی کشت خلاصه در خواست او از خاقان کشور
 کشا صلح و التام بود و در ضمن ان شرحی بجنرال غاردان خان و ایلچی پادشاه
 فرانسه ارسال داشته که نظر با اتحاد دولت فرانسه و روس دولت روسیه را نیز
 مبلی کلی بدوستی و سازش دولت ایران بفرستیده و خوش درین کار زرف
 و اتمام این امر شگرف را بعهده اتمام جنرال غاردان خان باز گذاشته و سفیر صافی
 ضمیر استدعای او را در پیشگاه ابوان خد پوپیه مال عرض و درخواست نمود
 خاقان کشور کشار جواب فرمودند که مقصود کد و ج از اظهار این مطلب جز
 شعبه بازی و جمله سازی و آنکیمین خبار شور و شغب نیست و مراد ان ازین
 اصرار ابراز و اظهار دشمنی خواهد بود جنرال در خدمت خسرو و بی مثال بعرض
 و تقریر بعضی ادله کوشیده در انجام کار سازش از خدمت کردن بسطت خاقانی
 ماذون و مرخص گردید و قبول القاس او را از کرباس سپهر ماس خود
 بکد و ج اظهار و ان بار دن و دیدی بولکونیک نوی جانه روس را روانه و شرحی
 چند نمایی بر اظهار امتنان و شکر گذاری بیبایان نایب السلطنه و جنرال غاردان
 خان اظهار کرده بود و خود بیبانه تلاتی شکست سال گذشته اخسقه و سیلا مشی
 در حد و دینیک از تغلبس حرکت و نواب نایب السلطنه سلاله الا طباب بهروز ا
 هبسی وزیر المقب بهروز نیز رک را بدر کاه عالمیان ماب خاقان سپهر جناب

ارسال و کیفیت حال را بعرض عا کفان کعبه جلال رسانید خاقان بیگمال احکام
 قضا مثل بنهه اسباب جلال و روانه ساختن اقواج خود شپرخصال اصدار و جنرال
 خاردان در چین سلطانیه ملتزم رکاب همایون بود از انفعنی مستخضود ریشگاه
 حضور در مقام نیاز مرته داشت که نداردک الات جنگ روسه که دوست
 دولتهن ایران و فرانسه میباشند بصورت است و مراقتین حاصل است که در همین
 اوقات اندازد ار الملك پاریس که بای تحت پادشاه فرانسه است بریدی بتعجیل
 خواهد رسید و خبر بنای اخراج روسه را از سرحدات ایران خواهد رسانید
 و چون کار به بلایمت فصل پذیر گردد اسرار در معاهدات از رویه حزم دور است
 پس اولی الت که موسم خزان سیاه کینه خواهد معاودت با وطن خود نموده در فصل
 بهار ایند بعزم سفر هندوستان معمم شوند حدیو بهمال فرمودند که اگر فی الحقیقه
 مقصود کد و بچ از توقف در حال پنبک هریمت ایران باشد و علی الفضله بعزم
 تسخیر قلعه ایروان بنای کاوش کند اردنظر به عدم استعداد جنگ کار باهالی قلعه
 تنگ خواهد شد جنرال عهدنامه بدین مضمون داد که اگر از جانب روسه سبقت
 در جنگ باد ایران ایران اتفاق افتد در در کله او و رجم جاه مجرم و کناه کار باشد
 و مسند می شد که نیز از طرف فریز الشرف نجاب و بیقت نامه بدین مضمون در قلم
 او رد که اگر از جانب نایب السلطنه پیش دستی در کار یکبار باروسه واقع شود
 وزیر اسطونظیر مستعد عتاب سلطان سپهر رکاب بوده از عهدت باز خواست
 سخط شاهنشاهی بر آید در حضور خسرو فر و زکری بیقت نامه نوشته مهور نموده
 یکدیگر سپردند و قرار داد کردید که در میانه رسم متاز که ملحوظ و منظور بوده
 اند و سو بیغام دلخراش دلی و ناوگ پر خاش سینه تشر اش و قمشه پر مبارزان
 جان شکار درین مدت چون تیغ خطیبان یسکار و متواری در حجاب خلاف

خلاف و طرفین اسوده از کار حرب و مصلف با شنبه آنکه خاقان کامکار
 بنا بر قانون خرم و رعایت جانب جهانناری بوزیر صافی ضمیر تا کبد ابد در
 یردن خزانه و تدارک لشکر نظر آن فرمودند و آن نیکو خصال بنماطری جمعی عهد
 جنرال بردن تدارک و سامان و کسیدن لشکر بیابان بصفت از برای بیان لازم
 ندانست و از دربار پادشاهی بدو نسیب و ساز بزرگ مصاف رخصت انصراف
 یافته در بلده خوی میرکاب نصرت انساب شاهزاده کامیاب پیوست مقابله
 انحال فرستاده کدو میج نزد جنرال غاردان شتابان بود و از عنوان نامه اش اینمضمون
 نمایان که هر چند بنا بر دوستی میان روسیه و فرانسه بدیده است که میان دولت
 ایران و روس هم بالضرورت در همین اوقات بنای گذاشته خواهد شد لیکن در
 اینوقت حکمی از پادشاه روس بمن رسیده که لازم ابرو ان شوم و اراده ضمیر
 من است که بتوسط تو کار صلح در اینصورت نما کردد جنوئل غاردان خان
 موسی لارا نایب خود را مصحوب فرستاده کدیج نزد او روانه داشت و بعضی
 شرح بوی در قلم او رد موسی لارا را در راه عارضه صعب روداده تا خبری
 در ورود او بجهت رسید * بیان نقض عهد کدو میج و آمدن او بر سر ابرو ان و محاربه
 حسین خان سردار با جاعت روسیه * کدو میج با عذرتی موفور و کثرتی ناممصور
 بصفت ابرو ان روان وینارال نبالسین راهم با جعشتی فراوان از راه قریباغ مامور
 به پنجوان ساخته بشوید نقض عهد برداخت باین خیال که شاید شاهدمرادش
 در براید و حال از روی دیرینه اش مفرم کرده و بعضی و تلاش رخنه در سر
 حلات مالک عمر و سه کشاید شاهزاده نایب السلطنه که در شاهراه مردانگی
 عهدی چون بنیان ایمان استوار داشت و رایت مروت و قوت بمرخ برین می
 افراشت تا آنزمان در سر عهد و پیمان بودند و بیکر کارزار و سودای جنگ

و یکار بنفاده بعد از استحضار از نقض عهد و پیمان او کیفیت حال را بدو بار
 خدیو بیهمال عرضه داشت و آمدن انکروه را مدکار دانسته نظر التفات و اعتنا
 بر ایشان می گذاشت و نقض عهد ایشان را در نظر همت و الاسهل میپنداشت پس
 لشکر بر آنکه از زیاده و سوار در نخل را بست فتح این مجتمع بود منقسم بدو قسم فرمود
 دسته جزایری تبریزی و فوج سر بازان سراغ را با غلامان تفنگچی و توپچیان با توپهای
 بجهر مشکوه بهمانت و امداد تفنگچیان استرآبادی و دماوندی و کرمانی و غلامان
 خراسانی سر کار پادشاهی که نزد حسن خان قاجار برادر حسین خان سردار ایروان
 و محافظت قلعه مشغول بودند فرستاد و در مراسم حفظ و حراست قلعه بر ایشان
 تاکیدات بلیغ نمود تا زمانیکه شبران پیشه و غا از دربار خاقان کشور کبابر کاب
 و ایب السلطنه شتابند و تدارک کار را کما یبغی و یلبق در میانند و جمعی از سر بازان
 تبریز و خوی را بامعدودی از تفنگچیان مقصود لو و چاشکی و خان دوزی
 و چندین تن از غلامان سرکار خاصه بقمطعلی خان نوری قورلسا و لباشی
 ابو ایجمع و بهنجوان مامور فرمود و موکب انجم مشکوه بانظار ورود سپاه مظفر پناه
 از رکاب خاقان جهاد در بلبه خوی نزول اجلال فرموده بعد از انجام این مهم
 فرج الله خان سقچی باشی که سابقاً بحکم خاقان کبکی ستان با سپاهی گران مامور
 بقکن عبدالرحمن پاشا و الی بیان در سلیمانیه بغداد بود بعد از اتمام خدمت مقرر
 حسب الامر پادشاهی بخدمت شاهزاده مامور و با لشکر ارسته وارد بلبه خوی
 گردید و از جانب دیگر امان الله خان افشار حاکم خسه نیز با دو هزار سوار
 از خسه وارد و در خوی شرف حضور موفور السرور در یافتند ایاب السلطنه
 با لشکر آماده از خوی حرکت و حرم جدال و قتل روسیه را مصمم شدند در منزل
 اول معرفت و رضای واقفان حضور شد که حسین خان سردار بمخاطب جمعی عدت

ت و کثرت سواره اگر ابد غیر ادا پروان و سایر سپاه انوار اجمعی خود بر سر راه کدو بیج
 رفته همگام ورود او بمخاک پروان زمان السقای فستقین و تقابل فریقین حسین خان
 سردار باروس مشغول که برودار بوده و روسپه در انداختن توب خود داری
 تمهید داده اند اگر ادا پروان بی آنکه یک تن از آن گروه را سببی رسد ماتد و حوش
 صحرای از مکان خود روی بر تافته ره نورد وادی غرار و از آنجا بر سر ایل خود
 شتافته و احشام و الوس خود را هر چه دست رس بود بر گرفته از آب ارس عبور
 کردند و سردار بعد از کشش و کوشش بسیار با قنلت سپاه و کثرت بدخواه
 صرفه در جنگ ندیده معاودت بست که خود کرده بود تا بسلطنته از استماع این
 اخبار فی الفور فرج الله خان را از راه چورمن و امان الله خان را از راه بمجوان
 با ملاده و اعانت او عامور فرمودند و احمد خان مقدم بمحرمه تحفظت سرحد بمجوان
 بانحدود نامزد فرمود و چون سرحد قراجه داغ وارد بیل و مشکین در چنین وقت
 از شهران پیشه همی اخال بود و تعیین سپاه بانحدود لازم می نمود امیر خان قاجار را
 با فوجی سپاه مامور بحدود عثمان و قشلاقیهای قراجه داغ فرموده با تو بجا
 هفتیور کمانه و پیاده و سوار جرار و تدارکات پیشمار و روانه ساختند و موکب
 نصرت پرورد با مصدودی از ملتزمین رکاب خلفر تصالب و سپه بازان فرراهی
 و کزازی که هنوز نظام جدید را درست نیا موخته بودند در محال چورمن توقف
 فرمود بعد از دو سه روز معروضه رای بیضا خا شد که قبل از ورود فرج الله خان
 و امان الله خان بایروان کدو بیج خود خواسته مند محاصره قلعه ایروان شده بنارال
 معاند روی بایست تکبیر را با سری بر سر و شو بر ای تصرف شود روانه سردار
 بمقتضای جلالت ذاتی و خبرت خطری تحمل نکرده بنه خود را گذاشته بمقابله
 و مقاتله ماند و بیج رایت جنگ برانفرشت و در نظر داشته که در ابتدای کار

و آغاز گرمی کارزار بجهت دلبهر کردن دشمن از جنگ منطف کرد و از خون
 ایشان زمین را هم رنگ لعل و مرجان سازد و دشمن جرئت بهم رساند سواره ایشان
 از پیاده دور افتاده بتعاقب پردازد بعد از آن سردار آغاز کرد و در آنجا
 حنان نماید و بدفع سالدات ایشان حکمین کشاید و بنیان فراری پیاده را نیز بهمین
 تدبیر منهدم نماید از قضایای اتفاقه حکام معاودت سردار کرد و غبار غلظ
 در آنصحر ایداد و لشکر یکدیگر آمیخته گشت از کثرت کرد و غبار غالب
 از مغلوب و دوست از دشمن نیز باقیته نماند سردار هم از مشاهده انحال تصور شکست
 کرده آغاز حرکت نموده بودند و سردار باین اراده که خود را از میان کرد و غبار
 بکنار کشیده بدقت تمام مشاهده اوضاع کار نماید و از سر تدبیر کامل بنای جنگ
 و جدال گذارد از میان آن کرد و غبار اندک بر کنار شد از اتفاقات سپاه نیز
 بمحتملوی او بر آمده هر سه کارزار از سپهدار خالی یافتند و چون واقف
 نبودند که بکدام طرف رفته دل بخوف و بیم آکنده هر دسته بسعتی بر آکنده گشتند
 که اکثر خود را به تنه رسانیدند و سردار با معدودی از خالمان که با وی بودند
 از فرط جلالت بمجادلت پرداخته چند تن را محروم و بیروح ساخت و در همان
 روز فرج الله خان و امان الله خان با خانزبان ابوابجمعی خود بسردار پیوسته
 سپاه متفرقه دوباره بمجمع ونایب السلطنه بتقصیر این نهادن وستی جمع از سپاه را
 مورد قتل و سباست فرمود پس حسین خان سردار و فرج الله خان و امان الله
 خان دسته و تنب سپاه را ترتیب داده بمحاربه روسیه شتافتند روسیه از ملاحظه
 استعداد و اراستگی سپاه خون اشام اقدام بمحرب تقوده پای تلاش در دامن
 کشیدند و سرداران مزبور روز و شب در کین جدال و منتظر قتال بودند
 * بیان محاربه نواب نایب السلطنه روسیه همچون * و در آن اوقف معلوم رای

رای صوابی نایب السلطنه شد که احد خان مقدم در جنگ روسیه غازیمن
 محجوبان فی الجمله تردیدی بغير رسانیده و روسیه هم بحوالی محجوبان آمده اند خبرت
 طبع نبود این مقدمه را بر تافته با آنکه سپاه مستطاب در رکاب حاضر نبود اراده
 جنگ روسیه فرمودند و مقارن این حال بعرض واقفان حضور شوکت دستور
 رسید که نظر علی خان و فرج الله خان حاکم و نایب ارومیل از محفلی خان کروس
 که مامور با نظام قلعه انجا بود سو منظمی بغير رسانیده با ایل خود فرار و حسب نقلی
 خان با کوبه را نیز که مصدر قتل اشخند رسد ارومیل شده بود دستگیر ساخته
 بصوب لنگرگان که محل اخبار مصطفی خان طالش بود روانه شدند مصطفی خان
 هم نظر بوصولت و همسایگی با آنها از این معنی متوحش گردیده همگی در خیال رخنه
 دادن روسیه بانحد و همبیا شدند نایب السلطنه توکل بخالق جز توکل کرده با اقتضای
 حلم موفور ملتفت این محذور و نکشته از منزل چورس حرکت و وارد کنار رود
 ارس و در نیم فرسخی شهر محجوبان توقف فرمودند و بحسبین خان سردار و فرج الله
 خان حکم مرقوم شد که فوجی سواره مصحوب امان الله خان روانه رکاب مستطاب
 سازند و چون ایشان اطمنان کامل از کار قلعه ایروان داشتند و بعلاوه از
 ایل و رحبت انجا که میلی بمتابعت روسیه نداشتند بعضی کوچکچه از اب ارس
 عبور و برخی بصوب قارص رفته از شور روسیه محفوظ و مامون بودند حسین
 خان و فرج الله خان و امان الله خان حسب الصلاح بحدیکه دیگر غازیمن رکابی
 ابو احمی خود را برداشته صادق خان عزالدین لوی قاجار را بدسته افشار ارومی
 دیشور و کفالتش بجماعت تمام برکاب شاهزاده و الامقام پیوستند و در جاری
 این احوال سپاه روسی بحوالی قریه قریابای محجوبان رسید بودند شاهزاده جوان
 بخت بنفیس بنفیس متوجه مشاهده کیفیت و کبیت دشمن شده با آنکه محل نزول

ایشان جای مرتفع بود و از هیچ طرف سر کوبی نداشت و پورش پیاده و سوار
 با تمام مرتفع متمتع و بیفایده بود سرداران تصور آنکه اطراف آنرا محاصره نموده
 روسه را محصور خواهند ساخت صلاح در جنگ دیدند و نواب نایب السلطنة
 هم بصواب دید ایشان عازم آنجا و در ورود با محمود بادورین مشاهده نمودند
 و دیدند که آنصفت کتل بیستان لشکری فراوان با ملاد روسه بمقربا با می آید
 و اگر چه نظر بار ارتفاع مکان و رسیدن لقمه امداد بان گروه اقدام به پیکار و انگیزتن
 خبار کار زار متعین چندان صرفه نمیدانستند لیکن چون بنه سپاه منصور دور
 و محل نزول موکب نصرت ایت در میان دره واقع و ممکن اقت و توقف در آن مکان
 با منطقه شبینون لشکر روسه خارج از رویه حرم و صیامت و معاودت بدون
 جنگ نیز شایان شان عبرت و سزاوارت عظمت و شوکت نمفود و با وصف
 اصرار و اقیان حضور در ممانعت از جنگ با نواب نایب السلطنة حسین خان
 سردار و امان الله خان انشار را با دسته محمد خان زنکنه و محمد بیگ قاجار افشار
 که سرهنگ سربازان ایشار بودند از طرف همین و فرج الله خان افشار و علی
 خان قاجار را با دسته حاتم خان بیگ دنبلی و نبی خان کزازی که ایشان نیز سرهنگ
 سربازان شروانک نیز بودند از طرف پساو پجنگ و حکار زار روسه حکم فرمود
 دسته سربازان تبریزی اندلاوری و چابکی خود را بان گروه مرتفع رسانیده جمعی
 از روسیه را مانند سنگ از قلعه جبل فرو ریختند و درین مه سنگ و خالک از
 تن روسه بیباله سبل خون انگیزتند از تلاش سربازان خلفه بزوه نزدیک شد که
 قلعه کوه از روسه بر داخته کرد که با گاه امداد ایشان از عقب در رسید و هر چه
 حکار زار از اخبار آن لشکر بهره و رکودید و از عقب سواران برامه جنگ
 عظیم کردید سواران تاب نیاوردند شکست خوردند و سربازان دشمن را از

از دو جانب بر خود محوطه دیده و محمدیك كه سر هتك ایشان بود زخمی منكر برداشته
 ناچار برگشتند با اینکه اول نظام ایشان بود همه جا جنگ کسان با که ال اداب و قانون
 خود را بقلب رسانند و روسه خبری کرده نزدیک بقلب لوائی مجادلت افراختند
 طبع خود را بقلب خبری ایشانرا متمهل نشده با سواران تنب مبارک حمله بر ایشان
 آورده صد و پنجاه نیزه سر از ایشان زیب سنان نمودند و ایشانرا پس نشانند
 و در آن جنگ قریب هزار نفر از طرفین بقتل رسید و در وقت مراجعت سه
 مراد توب را نتوانستند زمین بیرون آورد و تو بیجان اقامت نمودند و اخذ شدند
 * عبور نایب السلطنة از اب ارس و آمدن موسی لازار و آله از جانب جنرال
 خاردان خان برای التیام و اصرار که دو بیچ در کمر قن قلعه ایراوی * در هنگام
 ورود روسه به محجوان احشام و رعایای آنجا بطوع و رغبت از مسکن خود
 کوچیده باین طرف اب بمقامی که بدیده شام موسوم است و برود ارس اتصال
 دارد و محل اقامت افکنند پس نواب نایب السلطنة بتصور اینکه مباد از لشکر
 اسپه بقلعه ایرواز رسد از اب ارس عبور فرمود و در منزل قبا نیاسان موکب
 منصور و اب توف مامور و علی خان قاجار و ابراهیم خان پوزباشی خلا مان را
 با فوجی سواره بکوشمال روسه محجوان مامور فرمود علی خان در زمان ورود
 به مخون علی الفخلة خود را بر روسه رسانیده چند تن از ایشان را که در خارج
 سنکر بودند مقتول و روسه از فرط دهشت از آنجا کوچیده شهر خرابه محجوان را
 سنکر کردند و علی خان خیمت فراوان ببلعت آورده بموکب خلفه پیوندد پیوستند
 و در آن اوقات خاطر خطبر و الا اراده کرد که تقویتی در کار امیر خان سردار
 اردیل و موخان فرزند حکم رفت که سردار مزبور در مقام رفع وحشت حکام
 طالش و اردیل براید که اسقالت یافتند فيها المطلوب و الادروادی سرگردانی

یو بیان شدند آنچه بر لوح تقدیر گذشته و قلم قضا بر صفحهٔ جیدها نوشته بمصنعهٔ شهر
 جلوهٔ بروز خواهد یافت در سابق این احوال در منزلت قبان باسان موسی لازار
 با کمال نقاقت و ناتوانی وضع بیماری و خسته جانی وارد آورد و شرفیاب
 حضور کشته اصرار بسیار نمود که ماذون با بلاغ نوشته و سفارش جنرال غاردان
 خان شود و از مقر بان حضرت هر چه در میانست او اقدام رفت منع پذیر نکردید
 و هنگام روانه شدن بعرض رسانید که چون در میان ملولت فرنگ موصول است
 که هر وقت سفیر میبری انجام صلح مسانۀ دو دشمن تردد نماید باید تا چنین
 معاودت او از جانبین تیغ عناد و خلاف در خلاف باشد بنابراین اسندهای این
 بنده است که نایب السلطنه درین روزنها لشکر چهار هزار از کار حرب و جدال
 ممنوع دارند تا اثر عهد جنرال حسب التعهد او جلوه کر و او را درین کار
 روسفیدی پیشتر حاصل ایند نایب السلطنه از ابرام و الحاح او از منزلت قبان باسان
 بقصبة چورس معادت فرمود موسی لار را بکدو بی پیوسته ابلاغ نکارش
 و سفارش جنرال و اسحاق جواب او کرده بتصور اینکه شاید قلعه ابروان بطریق
 قهر و خلبه بتصرف روسه در آید و قلعه کبان در میان تلف شوند بمقتدا المامور
 محدود سعی کامل بعمل آورده بود که حکام و مستحقین قلعه بدون حرب
 و تلاش قلعه را بتصرف روسه داده از قلعه بیرون آیند و روانۀ اوطان خود
 شوند و کدو بی هم ازینة قوله ترهات و افسانه که صرفه بحال خود داشت بحسن خان
 قاجار و اهل قلعه بقلم آورد و جواب او از گردان کردن کش محول ثوب و تفنگ
 شد و همانند رو بی هم علی الخفلة با جستی موفور خود را بساحت ما کور رسانیده
 قدری دواب و اختتام از راهای ناخته معاودت بایروان نمود نواب نایب السلطنه
 حسین خان سردار و فرج الله خان قشار و صادق خان قاجار و امان الله خان

خان افشار را با فوجی بسنیز و او نیز روسیه و آمدند قلعه کبان مامور فرمود اما
 چون در چین و روسیه سپاه نظیر بناه بانند و در بی بی عظیم یاریده بود که نه سوار را
 قدرت بچنگ و نه اسب رایاری بنات و درنگ حاصل میشد لابد و ناچار از آنجا
 معاودت بموک نصرت شعار کردند * بیان بودش آوردن روسیه بر سر قلعه
 ایروان و مقول و منهنم شدن ایشان یاری خداوندیست و معاودت ایشان
 بسخت که چستان و بر طرف شدن جوی از شدت سرما * که ویج از معاودت سرداران
 اطینانی هم رسانیده بسته را از شهران و غار پدخته و کار را بر حسب مدعای خود
 ساخته دید و یقین دانست که بعد از این جهت سپاه باعث تفریق لشکر او خواهد
 بود فرستاد اغنیمت دانسته در اول سردی هوا نهایت قوت سرما هنگامه کبر
 و دار را گرم کرد با تمامت لشکر تنه پورش برداخته بعد از آنکه با کلولهای توب
 از هر طرف دیوار قلعه که خاکریز نداشت بقدر دوسه زرع خراب کرده عبور
 و مریوساللات را از اجاسار دانست در شب فم شهر شوال قریب بصبح صادق
 بضرم پنجر قلعه ایروان از اطراف پورش برده محافظین قلعه نیز که در از روی
 چنین شبی شهباز و زکریه بودند و در تنگای قلعه ایروان هبواره بارزوی
 جنگ دلتک و بجای روسیه پیوسته با بخت خویش در جنگ بودند از مشاهده
 این حالت بنوعی شوق جنگ و تلاش نام و ننگ بر ایشان غالب شد که کو بی عاشق
 هجران کشیده پس از مدتی دیر باز محبوب خود را در پراورد و بانو بمیدی از نور
 بینایی پس از زمان در از بیاض جهان بین دیده و رکشت یکبار از اطراف و جوانب
 خنجر ابدار و شمشیر خون افشان و تفنگ شرباد بر کف گرفتند و در برج و بار قلعه
 آماده کارزار و منتظر کار یکبار صفر کشیدند و لب از خطله غروش بستند
 و بضرم صید لکنی چون شهبازان غریب در کبکین کبکین نشاندند تا از صبح تمامت سپاه

روس از خندق عبور و بالاتر قلعه کبری و نزد باغی مجمره شکوه بیای دیوار قلعه
 رسیدند و از جوانب نزدیک باغها بر دیوار استوار ساخته بر فراز قلعه چون دود
 صعود نمودند بعد از آنکه قدم بر فراز بار معنادند لیران اسلام از هر کناره شمع
 و مشعل بر افروختند و بازوی بنبر و بدفع روسه کشادند اگر چه در آن هنگام
 حسن خان قاجار را عارضه مصعب بر مزاج طاری شده بود قادر بر حرکت نبود اما
 بازنیکه بطالع نیروزی مطالع پادشاهی کرده مستحفظین را چنانکه بایست بکار
 جدال مشغول داشت اشرف خان دماوندی نیز مستطهر بتایدات سبحانی در
 سمت دیواری که از ضرب کلوله توب خراب شده بود با مبرز اهل بنقی خان استرآبادی
 و کلبعلی خان قاجار و سایر سرکردگان بنیاد جنگ نمودند غلامان تغلجی خراسانی
 و غلام تغلجی آن خاصه نواب نایب السلطنه و سایر سرکردگان واحاد لشکر
 و سپاهان عدو شکر استاده بودند و بازوی خصم امکانی بر وسه کشاده هر یک
 از دلیران روس که پای جلالت بیایه نزدیکان مینهاد از ضرب مهربه تفک قضا
 اهنگ مانند کبوتر بسمل بر زمین می افتاد از هر سو تفک از در دهان بغرید و از
 صیحه توب جهان اشوب غوغای قامت اشکار کردید * شره * همه روسی
 افتاده در خون و خاک * ز سر نیزه ها سینه ها چاک چاک * بد های مردان نشمشیر
 تن * همه تخت تخت و همه ریز ریز * فرورینت از باره همچون نکرک * چندق
 سر و سینه و پا و ترک * شد ارگوش خنجر اکنون * ز دیوار قلعه روان جوی
 خون * ز تیغ دلیران دران و سنج * پراز گشته شد خندق و خاک و نیز * القصه
 زیاده از سه هزار نفر ایشان مقتول شد که جمعی از آن بولکوپنک و ما بود و قبتان
 واقعی سر و باقی از جوانان دلیرانم او بود از دست مجاهدان اسلام طریق بنستی را
 بی سپردند و مساوی دو هزار کس از ایشان زخدار و مجروح گشته بقیه السیف

السیف چون کار خود را بنیاد دیدند خسته و نالان خود را بسنگرها کشیدند
 و در زوایای سبیه و سنگر خیزیدند و در بین قصبه فیض فضل یزدانی یار بود
 که با وجود این شورش و خوف از دلبران اسلام دوسه نفر جام مرگ از دست
 ساقی اجل نوشیدند و پنج و شش نفر نیز زخدار شدند مقتول و مجروح از ده نفر
 بیشتر نبود که ویج یا بخت خود در جنگ و تردیدی کامل در کار فراری یافتند
 در سنگر خویش خون دل ریختن میخورد تا آنکه قبل از وصول این خبر بار دوی
 نایب السلطنه اسمعیل خان قاجار از دربار پادشاهی بالشکر حرار رسید و از جنس
 زره سکوک و اسلحه و اسباب و سایر تدارکات و ضروریات زیاده از قدر کفاف
 از سرکار سلطان و الاجاه رسانید و حالت تعطیل و تعویق برای کار جنگ و بیکار
 یار و سبیه ابروان و نجوان نمائند نواب نایب السلطنه با تمامت حواره و پیاده که در
 رکاب مستطاب حاضر بودند از سواره افشار و خمه و چار دلی و مقدم و پیاده
 ملایری: سربازان سرافرا از چورس حرکت و روانه نجوان و از معسکر
 ظفر پیوند کله کله از آن شهران بی سلسله در انحراف به فرمود حسین خان سردار
 و اسمعیل خان قاجار را با جمعی از سپاه منصور مامور بایروان و علی خان قاجار
 و امان الله خان افشار را هم در مقدمه موکب انجم شکوه به نجوان روانه و او انه
 تلاطم اند و سپاه گران بکوشش کدیج و نیارالنیالین رسیده ارکان فرار آنها
 متزلزل دست برد و پای از اشک خونین در کمال لایب و ناچار شب و شبانه
 بیست و دوم شهر شوال از سنگرهای خود فرار و پی سپر طریق مذلت و ادبار
 گشتند حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار بتعاقب آنها ایلتغار کرده خود را
 بر ایشان رسانیدند و بسیاری از سالطت او را حاری از جبات و جمعی را اسیر
 و دستگیر ساختند و جمعی از ایشان از فرط دهشت از اردوی خود روی بر تافتند

و خود را بمسکری نظر اثر نواب نایب السلطنه افکنده بجان امان یافتند و هر اده
 بسیار و اسباب و آلات پیشمار از آن جماعت کسب کفازیان طفر نصب شد اما
 چون سردی هوا نهایت شدت داشت تا رسیدن کدو بیج بکر حستان دست و پای
 جمع کنیز از روسیه را هجوم سردی چله زمستان از کار انداخته و بی خنجر
 نیز از زخمداران سپاهش بر سر کوه و کتل در میان برف و دره های عمیق رتوف
 قالب می کردند و سرداران سپاه منصور بفرزوی و پسر و زنی بخدمت کردند و
 رنبت معاودت و در از اینگونه مرحمت و موهبت از وهاب بی صفت و قوت
 اقبال خسر و قدر قدر مراسم شکر گذاری بتقدم رسانیدند و از این طرف
 محض عبور علی خان تاجار و امان الله خان اقشار و قحط علی خان نوری قور بسا اول
 باشی که فر اول سپاه بود از رود اسبنا رال بنالسن هوس فرار در خود نیافته
 با جمعیت خود با جانی بر نفس فرار و مامورین در چهار فرسخی بلده مجنون با ایشان
 دوچار و شمشیریانی آغاز مرافشانی نمود و توب و تفنگ دود و شرار پمخ دخالی
 رسانید جمعی از نمره روسیه مقتول و فوجی دستگیر شد آفتاب در پرده خرواب
 متواری شد روسیه در همانجا رحل اقامت انداخته در میان مراد های خود
 متمحصن گردیدند مامورین نیز در حوال ایشان متوقف و مستظرف دیدن صبح صادق
 بودند روسیه این معنی را در یافته شب هنگام از آنجا بودی فرار روی بر یافتند
 و بجزار مشقت خود را بقریه قریبا با که محل رزم سابق فریقین بود رسانیدند و نواب
 نایب السلطنه در آن مکان روسیه را دریافت بنارال بنالسن از مشاهده اینحال
 نقیض دانست که اگر بایست مراده و احوال و انقال کرد در ابطال رجال از وجود ایشان
 در یکدم اثر نخواهد گذاشت ناچار مراده و بار خود را حتی بار و یونان و اذوقه را
 بسوختند و مهم شدند که سالدات را بر رسم سیای تا سپان قریباغ رساند و همه

همه توپها را از پیش برده سالدات بر سر گوهها متوقف و محافظت راه نمایند
 تا توپها را بپامن رسانند بآنکه فراز گوه و کتل سپان در دست فراریان
 و درهای صعب و قتل جبال و نلال که نورش پیاده و سوار با نهاد شوار بود در
 پیش راه لشکریان بود بازنواب نایب السلطنه کریم خان گنکر لو و جعی دیگر را
 از ارباباریک که در میان کتل بود مامور بستن زوا و نیز و سپه فرمود دست
 ملایری و فوج سیر باز را از پیراهه بطرف راست تعیین که شاید پیش روی
 روسیه افتاده سر راه بر آنها گیرند چون از سختی و درشتی گوه و کمر عبور پیاده
 و سوار از تنگی راه مقدور نبود موکب منصور باندک فاصله در عقب لشرف
 داشتند و نظاره جنگ مامورین مقرر نمودند تا شب در رسید و روسیه در آن
 کمر پوه و گوه اندکی درنگ کرده شب هنگام باستجمال تمام فرار کردند و موکب
 نظیر طرا در منزل قریب با نازل و روز دیگر احد خان مقدم را از طرف راست
 مامور و موکب منصور از راه سلوار تو در حرکت آمد که از پیراهه سر راه بر ایشان
 که پرنند در انحالت برف و باد شناخته اشتداد یافت که از هجوم دمه و صرصری
 همراهان را دیدن روی یکدیگر مقدور نپسند بجز نحو که بود پیاده و سوار را بسر
 وقت روسیه رسانند بمجالدت و مقاتلت تقدم و برخی از روسیه مقتول و اسیر
 شدند برخی دیگر چون کار را بر خود تنگ دیدند فرار و وارد کاب نصرت انار
 شدند و بقیه السیف شب هنگام خود را بجبال مرتفعه کشیده نواب نایب السلطنه
 اتمام کار آنها را محول بصولت برف و سورت زمستان فرموده مراجعت راه اوزم
 و سپاه نظیر بنامسرو اخترمه را بر گرفته بموکب والا یوسند و رایت فتح ایت از
 انجا بقرابا معاودت و روز دیگر وار بدله محواز و دوسه روزی امور انجامد و را
 منتظم و موکب منصور از انجا حرکت فرموده وارد دار السلطنه تبریز شدند و در

راه بعضی مقیمان حضرت رسید که بسیار از بقیه السیفغریان در راه مقربانغ
 و نقلیست تلف شده اند و هر که زنده مانده دست و پای غالب ایشان را سرما
 از کار انداخته نواب نایب السلطنه گذارش امور را بعضی ها کفان جلال
 رسانیدند و اعلی حضرت خاقانی در از این سربازی و جان افشانی هر یک از
 خدمتگذاران اعلی قدر مراتبهم بخلاص فائز و انعامات متکثره مقتضی و سرافراز
 فرمود و این انعام و احسان چاکران را باعث دلگرمی و تشویق دیگران بجان نثاری
 کردید و بشکرانه این مرحمت مبلغهای کلویار باب استحقاق هر بلاد مخصوص
 بلاد اذربایجان میدول فرمود و در آن اوقات گلینان قاجار که در چنین جدال
 زخمی از یابرداشته بود پای بکلزار جان نغاد و از وقوع واقعه حایله او خانم
 نواب نایب السلطنه که در شبوه قدر دانی مسلم میباشد عزیز و ضعیفین گردید
 و نفس او را بتدارک و سامان روانه نجف اشرف ساختند * بیان عفو جراحتم
 نظر علی خان و فرج الله خان شاهسون و محاربه شیخ علی خان قبه بار و سبه و ورد
 آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی از سفارت دولت علیه عثمانیه * در زمان معاودت
 موکب منصور از مجوان هر پنه امیر خان قاجار و مصطفی خان طالش رسید
 مبنی بر اینکه مصطفی خان خود در مقام رفع و حثت فراریان شاهسون برآمده
 مستدعی گردید که خبار تقصیرات ایشان بزلال عاطفت نایب السلطنه شسته گردد
 نواب نایب السلطنه بشکرانه این فتوحات قلم عفو بر جراحتم آنها کشیدند و چنانکه
 بود باز ایشان را در مسلك سایر خدمتگذاران سرافراز و منسلك فرمودند و در ورود
 موکب مسعود بدار السلطنه تبریز مهر و رض سده سینه شد که شیخ علی خان قبه
 بمقتضای اخلاص خاص و غیرت جلی و جلالت بیان لکتریه رفته بعد از استماع
 خبر شکست روس بهی از لکتریه فرامهم آورده وارد قبه و مجاربه بهی از

از روسیه که در آن عهد و پیمان بودند اقدام نمود و سه باکویه نیز با ملاد و روسیه قبه
 شتافتند شیخی چنان ایشان را در یافتگی از ایشانرا مقتول و چند هزاره نوب
 از ایشان بدست آورده مراجعت نموده و شیخ المحققین آقا ابراهیم شیخ الاسلام
 خوی که در اول سال اندر بار عظمت ملام خاقانی سفارت دولت عثمانیه
 تعیین شد بود نیز به نیز شرقیاب حضور و الاکشته چگونگی اینساط خاطر خاص
 و عام مملکت عثمانیه را ازین خبر روح پرور و بعضی نواب نایب السلطنه رسانند
 و نایب السلطنه در دار السلطنه تبریز نزول اجلال و بنظم امور رعیت و سباهی
 و پاد و سوار لشکر نظرا فرمی برداختند* و در دسر هر فرد جنس برون
 املی دولت انگلیس و استحکام قواعد و کتب چاپتین ایران و انگلیس* چون
 خبر التیام دولت فرانسه باد دولت ایران گوش زد اولبای دولت انگریز گردید
 این معنی را که موث مفاسد برای اند دولت بود نیز یافته فرما نفرمای هندوستان دیگر
 با وجه خیرال ملکم نادر با سفارت ایران تعیین نمود جنرال مزبور و بعضی عزیمت
 کس بدربار پادشاهی فرستاد با منای حضرت سلطان اظهار نمود که اگر اولبای
 دولت ایران اند دوستی باد دولت فرانسه قطع نظر نمایند تمامی دوستانه مطرفین
 از قوه فعل خواهد آمد و وزیر و زبیه بکجهتی و اتحاد دو متین خواهد افتد و اگر چه
 حکام فرمایان دولت علیه ایران انطول اقامت حاکم خان در پارسی باطن
 دریافت کرده بودند که همد دولت فرانسه را وفایی نیست اما چون اخلاق سلطنت
 و رویه ملک داری و دولت تقاضا نمیکرد که پیش از آنکه حقیقت کار ایشان
 بر همه حکمان ظهور یابد باطن کار و بر عالم اشکار دارند و نیز بر فتن اینگونه
 تحریرات جنرال ملکم پانجهان بودن امر منافی رویه نیک عهدی و دوست
 ییاری و مخالف شهادت شامله شهر یاری بود از جانب دولت ایران با تمام سفارت

او میلی نرفت و سفر دولت نر آنه نیز همچنان در مقر خلافت مفسکن بود
 و از وقوع ایفندی خوشنود تا هم در آن اوقات بصواب دیدلار و حق وزیر
 دولت آنکر نیز که بهتات رای و وزانت فکر و درستی اندیشه شهر عهد و نظام
 مهام دولت بکفالت و کفایت او محول بود سر هر فرد جنس برونیت بسفارت
 دولت حلیه مامور و بانجام کار دوستی و دولت معین گردید او خود هوشمند
 فرزانه بود چندکام پیشتر در ایام خوانین زندمیلکت فارس سفر کرده و از اداب
 اهالی ایران مطلع گردیده بعد از ورود سخنان او را در حضرت اعلی و قعی تمام
 حاصل و دلهای کار برد از آن حضرت خاقانی بکار دوستی و شوکت جاوید
 میانی مایل شد بر حسب حکم همایون مراب خان افشار نایب نسبی باشی دیوان
 اعلی که از معتبرین درگاه کپوان پایگاه بود بهماننداری او تعیین داد با اعزازی
 شایسته بدلا ر الحلاقه وارد و روز شرف اندوزی بزم حضور مکتوب دولت را
 که عنوان صحیفه محبت بود بطریقی بنک و روشی دلجو ابلاغ نموده در نامه نامی
 الماس کران بها خیرت سهیل و شعر افاده بودند که هنگام افتتاح مشهود نظر آفتاب
 انزله پس بانواع هدایا و تنسوقات لایقه شرف برتری جست بعد از آنکه در دار
 الحلاقه طهران از امر او و زواری در نگاه انواع مهر بانهادیده از انجامرخص
 و در دار السلطنه تبریز بخدمت نواب نایب السلطنه میوست و از نواب مستطاب
 شرف مهربانی و اشفاق فوق العایدیکه شرف اندوز خدمت ماطع التور و عمر بزم
 خلص و ندیم محفل اختصاص گردید و انواع مکرمت و حرمت از مقربان حضور
 فیض کبیر مشاهده میفرود و برونیت باصطلاح ایشان منصبی شرف است و پادشاه
 اسکر نیز هر کس را که منصب برونیتی تقوی نماید این شرافت درودمان
 او باقی خواهد بود القاصض و در و در هر فرد جنس برونیت باصفهان مقصود

مقصود اصلی دولت آنکر بز حاصل کشته جنرال غار دان خان انمقر خلافت حرکت
 و روانه اذربایجان شد اطوار و اوضاع و گفتار و کردار سر هر فرد جنس برون
 روز بروز مقبول طبع قاتی کشته با اولیای دولت در گفت و شنود بحسن گفتار
 و قاعده مدانی مهود دوستی مبانة دولتین ایران و آنکر بز کما ینبغی برون مصلحت
 دولت بسته ورشته جدایی گسته شد اتفاقا در ان ایام دیگر باره جنرال ملکم
 که بقنون اداب و فتوت از اقران خود مسلم بود از جانب فرمانفرما بسفارت
 مامور و در ورود دیندار نصیب و تعیین خود را با اولیای دولت ایران اظهار نمود
 و اگر چه کمال رشد و کار دانی و کفایت سر هر فرد جنس برون در کار سفارت
 و انعقاد تمهید و دولت ظهور بدیگر یافته و حقیقت ان باباتی لابق مصحوب
 میرزا ابوالحسن خان خواهرزاده حاجی ابراهیم خان وزیر سابق بدولت آنکر بز
 مرقوم شده بود لیکن چون اعراض از جانب جنرال ملکم هم درست مواحدت
 دود دولت جاوید توام لازم بقصد علی هذا حکم حکم باخضار و اصادر و در اوقاتی
 که چنین دلکشای سلطانیه از نزول موکب سلطانی غیرت بهشت جاودانی بود
 جنرال ملکم هاد عز بساط بوس حضرت حاصل کرد ممود نوازش کامل گردید
 مقارن انحال امضای سفارت سر هر فرد جنس برون نیز از دولت آنکر بز به تبریز
 رسیده موجب حرکت او بمسکرها یون کشت و در ساعات جانفزی سلطانیه
 سفیر پسندیده تدبیر و جنرال نیکو خصال باالاتفاق در مسکرها خسر و مهر پرور
 بهره اند و نهوائف بید و مور بودند اما جنرال مشارالیه چون در انمدت بوجه
 استقرار از عکار و کردار و کفایت رای و رویت سر هر فرد جنس برون
 استحضاری تمام یافته از روی انصاف جبلی با وجود او وجود خویش را لازم ندیده
 چند روزی در تبریز ماند از انجا با مهماننداری لابق و عتره و اجیرام تمام از راه کردستان

و کرامت شاهان مراجعت نمود چون غالب مهمات بنا و بنیاد اکثر امور بادولت هفتاد و
 و فرتک حسب الامر پادشاهی بنواب نایب السلطنه محول بود نواب نایب السلطنه
 چندین امور وجه در محاربه روسیه که درین هنگام پادولت ایران و آنکریز
 خصومت و باقرانسه موافقت داشت لمه و لمظنی اسود و حضور سفیر مشارالیه
 نظر برای متین و فکر دورین دو خدمت و لبعهد باجلالت و تمکین لازم می نمود
 لهذا بعد از فراخت سفیر مشارالیه از بستن عهد و اتمام عهدنامه و برخی امور
 حسب الامر پادشاهی متوقف تیریز و خدمتگذاری نواب نایب السلطنه مامور
 گشته بمحسن خدمت و وفور غیرت عمر مهت کلی و اختصاص علیهم در آن
 سرکار یافت که محمود آذکار کارگذاران قدیم الخدمه شد چه جای دیگر * و قانع
 سنه هزار و دویست و بیست چهار هجری و معاودت جنرال خاردان خان از ایران
 بدو زدن ناپلیون * خاقان کشور کسب بعد انقضای جشن نوروزی برای ملک ارا
 بساختن مهمات مملکت مقصود فرمود که در انحال شرحی از موسی شامبانی
 وزیر دولت فرانسه رسیده مضمون آنکه در باب عهد دولت فرانسه پادولت
 ایران و روانه ساختن عسکر خان که تا خبر و داده منوط بیضی امور بوده و موسی
 روانین ملتزم رکلب پادشاهی بود عسکر خان هم مدتی مدید در پاریس معطل
 مانده ناپلیون بکنار اسامی ولایات ایران متصرف خه روس را از و گرفته
 که هنگام ملاقات نالی پادشاه فرانسه با پادشاه روس این گفتگو را بپیمان آورد
 و از قرائی که بوضوح پیوست هنگام ملاقات ایقالات از میان رفت اما آنچه
 لازمه مهماننداری و مهمان نوازی بود ناپلیون در باره عسکر خان بعمل آورد
 و احترامی زاید الوصف از و کرد جنرال خاردان خان بنحویکه سبق ذکر یافت
 بعد از مراجعت از خدمت کبوز رفعت شاهی ملتزم رکلب نواب نایب السلطنه بود

بود و در کمال عزت و اعتبار مبرز است و هر روز با اتفاق تازه و مکرر متی بر اندازه
 مخصوص میگشت و چون نواب نایب السلطنه را میلی باموختن نظام حرب اروپا
 بود و موسی و پردی نام که از همراهان جنرال غاردان خان بودند درین فن مهارتی
 تمام داشتند و از او آنه حضور نایب السلطنه ساخت الحق موسی و پردی هم درین
 حکم کار جهدی بسیار نظمو در رسانیدن نواب نایب السلطنه هم نظر محسن نیت
 و صفای طویت او نوعی زمام اختیار سر با نظام را بر کف کفایت او دادند که
 احدی از آن همه سپاه را اذن و رخصت او یا رای حرکت نبود * شعر *
 همه کشته با نقش دیو ارجفت چنانچه یارای جنبش نه یارای گفتیم تا از جانب
 موسی و پردی امر و اشارتی نمیشد همگرا کویا قالب پیروچ او دند و موسی لایمی
 مهندس هم که از جانب جنرال غاردان خان مأمور به تقلیس بود و وارد و بعد از
 ورود به تبریز رفتن او موقوف شد حسب الامر نایب السلطنه مشغول تعامیم علم
 هندسه و موختن رسوم مهندسی بقاعده فرانسویچند نفر جوانان زیرک صاحب
 فراست و کبالت شد و الحق درین کار جدی بلیغ بعمل آوردند و در آن اثنا
 که فوراً تمثال کدوچ بر سر ایروان آمد و آغاز جنگ میان سپاه ایران و روس شد
 نواب نایب السلطنه آماده کار و مہمهای کارزار شد و موسی و پردی و موسی لایمی
 اشارت شد که با متعلقین ملتزم رکاب نصرت قرین و مشغول تهیه اسباب کفن
 شوند بمرض رسانیدند که از جانب جنرال غاردان خان که در دار الخلافه طهران
 میباشد شمرچی بارسپیده مضمون آنکه چون نمایین پادشاهان فرانسه و روس
 صلحی کلی واقع گشته است باید شما پیرامون امری که موهم اعانت سپاه ایران باشد
 ترفقه برسیم مهمان دراز با ایجان متوقف باشند و ما از خدمت شما معاف و معذوریم
 امام موسی لایمی برسیم تماشای قلعه ایروان در چهارهنگام بانجا رفته بعد از معاودت

بهر مرتبه رسانیدند که بقاشای سیاه ر و سپه که در حوالی ابروان بود رفته برای العین
 دیدند ام چنین میدانم که آن سیاه این قلعه را در هشت روز یا شانزده روز بمحیطه
 تصرف در آورند نواب نایب السلطنه بانکه اعتقادی کامل بصداقت او داشتند
 و محل این سخن را بیدخواهی ننمودند باز نظر بتوکل و اعتقاد بمخالق جز و کل مطلقا
 اندیشناک نشده پروایی از دشمن ننمودند الحاصل جنرال خاردان در استان
 پادشاهی و موسی و پیروی و موسی لایمی در خدمت نایب السلطنه معزز و محترم
 بودند تا اینکه در دار الخلافه طهران جنرال خاردان خان خبر رسید که سر هر فرد
 جنس برون است دولت حلیه آنکر نیز نامور بسفارت ایران و اینکه وارد اصفهان
 گشته عنقریب بدار الخلافه طهران خواهد رسید جنرال خاردان خان از
 شنیدن این خبر برافشته شد و با اولیای دولت اظهار نمود که باید در همین محله کس
 تعیین شده سفیر آنکر نیز را از مملکت ایران اخراج کنند یا احازب حاصل شود
 تا من معاودت بمملکت فرانسه تمام و چند آنکه چندین روز اعلیحضرت سلطانی
 بالمشامه العلیه و امنای دولت بهیه باو گفتند که چنانکه در دولت حقایق
 چندین ایلچی از جانب پادشاهان فرنگ در ایام صلح و جنگ با یکدیگر متوقفند
 و هیچیک ازین مقوله سخنها در میان ندارند و چه باید چنین تکلیف کنی این
 دولت هم همان حکم را در از راه بجای که داشت مقصد فایده نشد و موسی
 روانین را در استان پادشاهی گذاشت تا حقیقت اخبار را بویا فو ما با و اظهار
 نماید و خود در حکمال شتاب عازم گردیده با اولیای دولت قرار داد نمود که در
 تبریز متوقف و گزارش بنایاپلئون اظهار نموده مترصد جواب خواهیم بود اعلیحضرت
 شاهنشاهی هم آنچه لازمه نوازش بود در باره او بصل او رده و را هزاره و احترام
 او نقص و قصوری واقع نشد جنرال خاردان خان بعد از ورود به تبریز از قرار

قرارداد استان پادشاهی عدول و از اراده توقف حضور نیاب السلطنه نکول
 نموده مصمم حرکت از انجا و معادات بدولت فرانسه شدن نیاب السلطنه همچه
 بالشافیه و چه بتوسط کارکنان سرکار مبالغه نمودند که شاید بر قرارداد
 دربار پادشاهی ثابت باشد یا توقف نماید تا گذارش بدر بار خلافت عرض
 و جوابی حاصل شود متقاعد نگشته عازم شدن نیاب السلطنه باز لوازم اعزاز
 دربار او بعصل آورده قحطلی خان نوری قورپساول باشی را بمهمانداری او
 تعیین و چون در آن هنگام خبری باور رسیده بود که میان دولتین هفتاب و فرانسه
 خصومتی واقع است با احتیاط اینکه بدستور موسی زو بر که پیش ازین ذکر شد
 مورداهانتی در عرض راه از پاشایان دولت هفتاب شود از راه تقبلس عازم
 مقصد شد اتفاقاً قورپساول کدو بیچ در آن اثنا حاضر بدولت روس شده بود
 و اعتنائی که بایست از جانب او و از جانب طو بمصوف که بجای او برقرار بود
 بجنرال خاردان خان رونداده مع هدایا موسی لاز را در انجا گذاشته خود
 روانه پاریس شد موسی لاز از بعد از چندی در تقبلس متوقف و شروع متوالیه
 بموسی روانین بنوشت که سپاه روس چنین و چنان وارد تقبلس شده تو باید
 در عالم خبر خواهی با منای دولت حله ایران چه کونکی را حالی کنی و بعد از آن
 روانه پتربورغ گشته از انجا اخبار می شد که موسی لاز از سفارت ایران تعیین
 شده و برای انجام امر ایران و روس و اتمام امر تعهدی ناپلئون هم اقرب وارد
 ایران خواهد شد و جنرال خاردان خان بعد از ورود پاریس بتقصیر این که
 چرا بدون احازت ناپلئون و پیرخت اهلی حضرت سلطانی و نیاب نیاب السلطنه
 معاودت نموده مورد غضب و چندی از پناه اول تنزل نمود و ناپلئون عسکر خانرا
 احضار نموده شرایط عذر خواهی بعصل آورده با و گفته بود که اگر چه در اقبای بود

و ابقای عهد تساهلی رود اما بسبب صغر فتاری کار اسبابا و بعضی مشاغل
 دیگر چنین اتفاق افتاد و عنقریب ترا مقضی المرام مرخص و روانه خواهیم
 ساخت بالجمله بعد از چند روز نابلون عسکر خان را مرخص و بعد از آنکه وارد
 دربار شاهنشاهی شد نامه نابلون را رسانید خلاصه مضمون آنکه عسکر خان
 مراسم سفارت را بنحوی که مرضی طبع ما بود بجا آورد و او را نخست معاودت
 دادیم دوستی من بسرحده کمال و انجام مرام اندولت قایت اما است موسی
 او نیز نام هم با او آمده جواب او مطابق همین مضمون بود چون موسی روانه نزل
 بنحویکه پیش ازین عمر رشید چندی بعد از روانه شدن جنرال خاردان خان
 از دارالخلافه طهران در اینجا قامت نموده بود با وجود سر هر دو نفر جنس پروت بودن
 خود را در انجام مناسب تمهید حسب الامر شاهنشاهی روانه اذربایجان و بعد
 از تزلزل رایت شاهنشاهی با وجان که موسی روانه نزل شرفیاب شد و سلطان کردی
 از اجام امور شد که روانه پاریس کشته مراتبی را که باید و شاید با مشاهده حالی
 نابلون نماید * بیان توجه رایت خاقانی بچین او جان و رسیدن نواب نایب
 السلطنه و الخلافه بعبه موسی خان کامران * در اوایل شهر جمادی الثانی
 خبر غنصت رایت عقاب بکر خاقانی بساحت دلکشای چین او جان اذربایجان
 متواتر گردید نواب نایب السلطنه که سالها گوهر از روی رکاب بومس شهریار
 کامران را در غمخیز خاطر غنصت داشت از غم و شوق و سر و دملقت مامور
 دیگر نکشته قرار گردید نیشان دادند که ناما همیه رایت پادشاهی بر تو وصول
 بساحات اذربایجان نینفکند و از جانب او رکامران اذن و اجانت حاصل نکرد
 بکار یکبار اقدام نفرموده عنان عزیمت بسعتی نکشاید و تدارک زیاد و سواره
 و نوبخانه و زنبورکخانه و سایر اسباب حرب وجدال را که دو سه سال اوقات هم

همگرا ن مایه باستجماع انصار ف کرده بودند بنحوی شایسته دیده بقصد اینکه
 بجات اجتهای ملحوظ نظر کمیاتر خسر وی کشته از برکت رد و قبول خاقانی انتظامی
 دیگر هم رساند و بوضوح پیوسته بود که ساعت دلکشای چمن او جان مقر الویه
 نظیر نشان خاقان کشور کشا خواهد بود قبل از نزول موکب همایون با تمامی لشکر
 نظیر نمون و تدارکات و سامان بی پایان و سرداران و سیکلر یکبان و حکام
 و فضلا و اعیان از ربا بجان رحل اقامت در چمن او جان افکندند تا ضحکام و رود
 موکب مسعود بانحد و در هر جا که اجازت یابند و مقر بان حضور رکوان دستور
 خسر وی مناسب داند شرایط استقبال بتقدم رسانند و اگر چه نواب نایب
 السلطنه معنی بودند که تا قاپلان کوه که حد فاصل میان عراق و از ربا بجان است
 ماذون با استقبال شوند و چون رخصت زیاده بر یکفر بنج نیاقتند در انجام توقف
 چشم انتظار در راه داشتند در مقدمه موکب همایون نواب شاهزاده محمد علی
 میرزا بنوعینی لشکر جبار از پیاده و سوار و توپخانه و اسباب و آلات کارزار
 وارد گردیدند و سه روزی بشاد کامی و فیروزی یکدیگر را ملاقات فرمودند
 و دیدت و دو شهر جادی الثانی که روز و رود کوکبه حشمت خاقانی بود
 مصروف نجم شکوه را از زمین و بسا زیاده داشته ساعت او جان از تلافی آن دو سپاه
 کران نمودار بجز قلزم و همان شدا شمة اسلحه مطاع شد و سنا تک خبول صخره
 صهار اقالع اسبان برق رفتار در صهیل آمد و شعله توپها و جنبش خبول از آنکین تن
 کرد و در روز و شتر ایشب نار تبدیل کرد و چون اناب طلعت پادشاهی
 اندو بنظر آمد نواب نایب السلطنه از اسب فرود آمد سر از پا شناخته خود را
 بر کاب همایون رسانید و آتش شوقش شعله و رکشته بی اختیار اشک شادمانی
 اندیده اش جاری و ای معنی باعث رفت همگی شدا علیحضرت ظل اللهی بنظر

دقت ملاحظه صفوف سواره و پیاده و سر باز و جزایرچی و توب و زنبورک و آلات
 و ادوات لشکر کشتی فرموده تحسینی بلیغ نمود بعد از نزول بار دوی آسمان
 شکوه سران و سروران و معارف سپاه و رعیت و اهله و احباب و ارباب
 عمام و اهل فضل و کمال فوج و فوج تشرف محضرت خلد مثال جسته از قرب
 حضور باهر التو تشرف اعتبار و افتخار یافتند * ذکر لوحه نایب السلطنه العلیه
 بیست کعبه بفرمان اعلی حضرت خاقانی و وقایع آن او ان پیروزی تو امان و ظهور
 خلاف مصطفی خان مالکن * چون تعرض باز یافتگان محفل خلد مشاکل
 رسید که طور مصوف سردار روس که بعد از خراف ایوان کد و بیج سردار سپاه
 روسه بود در منزل سو خالقی یک کفر منی تقلب من متوقف وینا را لنبالین را
 با فوج کتبه بصوب قرا باغ تعین نموده و فوجی از سپاه خود را نیز مامور بمحافظت
 حد و دجالو و بیک کندی و کمری من محال بنیک و شور و کمر ساخته و دلی
 بو کو بنیک را با فوجی دیگر بمحافظت کعبه و ایلات خرق و شمس ال دیکو فرستاده
 و رای جهان را اقرار یافت که از هر طرف سپاه ظفر پناه بمقابله و مقاتله الفا پر از اند
 مقارن انحال مر ارض و البان اخسقه و با شاقو رسیده محقق گشت که اغا و اهالی
 کمرستان که درین چند سال از نواب نایب السلطنه انواع نوازش و خاطر جمعی
 دیده و وصف چاکر نوازی و ادای حقوق خدمتگذاران و جان سپاران از نزدیک
 و دور شنیده اعتقادی کامل و اعتقادی شامل بخواجوهی و خدمتگذاران
 انحضرت بهم رسانیده منتظر فرصت که هر وقت سپاه خاقان ججاء با طرف تاختن
 ارد اخلاص باطنی خود را در اجرای خدمت ظاهر سازند بنا بر تمهید این مقدمات
 اعلی حضرت شاهنشاهی شاهزاده محمد علی میرزا را که نوسفر آذربایجان بودند
 باین خدمت که اعظم خدمات بود با سپاهی موفور و همتی نامحسوس تعیین

تعیین فرمودند و چون شاهزاده عالمیان چند سال بود که از قبض تقییل عتبه علیه
 سپهر تبریز حرمیان داشتند مقر شد که چند روزی از سعادت دریافت حضور
 لازم العز و السرد و شاهنشاهی که متهای تمنای انجناب و انطالع روز افزون
 در تبریز این دعا متهاد داشتند بهره یاب شوند بعد از چند روز نواب نایب
 السلطنه را از راه چین کو کجبه سیلاق مامور فرمودند که در انجد و دمشق و از
 مجاری امور نواب محمد علیمرزا واقف باشند نظر اهتمامی بکار ایالات کجبه بردارد
 و بجز طرف که لازم باشد با منباه ظفر شعاع حرکت کند فرج الله خان سقیمی باشی هم
 بسرداری حدود موغان و سرحد اری و لایات طوالش تعیین شد که در نواحی
 اردبیل اقامت کند بنظم محتلات انجا پرورد چه در سال گذشته هنگام محاصره ایروان
 بواسطه خویشی که نظر علی خان شاهسون را با مصطفی خان طالش بود اختلافی
 در امور ایالات شاهسون حادث شد بود که عدم التفات بان بار سوم حزم و مملکت
 ایلات بکنت * ذکر کذا رش کار سفر شاهزاده محمد علیمرزا بار و سپه
 و ناخن بعضی ارایل بزچلو و معاودت بایروان * نوب محمد علیمرزا با افواج
 قاهره از پیاده و سوار روانه ایروان گردید حسین خان سردار یکلری یکی ایروانرا
 ملاتزم رکاب ساخته در چین اباران توقف و در مقدمه مقرب الحضرة اسمعیل
 بیگ دامغانی را با فوجی لشکر کوشمال روسیه حاملو بیگ کندهی مامور و سردار
 مزبور حسب المقرر هازم کشته رزمی دلبرانه تقدیم کرد که لشکر روس تحسین
 اختیار کرده هر بار قدم از حصار بیرون گذاشتند شکستی دیدند و چهره امل
 بدیدند تا جاست بزچلو و رایای و ایلاتی که در سوابق از زمان از ایروان به پینک
 و شور و کل رفته بودند از محافظت خود عاجز ماندند انبیم تطاول سپاه منصور
 روی امبد بدربار دولت قاهره او بودند سردار مجزی الهه را شقیع زلات خود

چکرده تعهد خدمات چند نمودند که هم در آن او ان برخی از آن بظهور رسید
 وقتی بیگ بزیچلو که یکی از رؤسای لغاب بود در محاربات روسیه و خرابی ولایات
 متوققی لغا و سدر راه از دوقه و سپورسات بر ایشان جوهر جلادت و حجت ارادت
 خود ظاهر و باهر ساخته بود مورد تفقدات کوناگون شد و درجه اعتبار و ترقی
 یافت بالجمله نواب محمد علی میرزا بیجا اول و تاخت ایل بزیچلو پر داخته مقام بسیار
 نصیب و کسبب غازیان نظر شعاع گردید و از راه قارص و چالار معاودت
 بایروان گرد و در کنار قمر اسوی ایروان متوقف بود تا نواب تائب السلطنه نیز
 معاودت فرموده برادران بیدار همایون بکدیگر خرم و شادمان شدند و از آنجا
 حرکت فرموده بعد از زیارت حضرت اعلی در سراب روانه که ما شاهان گردید
 * بیان کیفیت سفر فرج الله خان * فرج الله خان بر حسب مقر و وارد اردبیل
 و چند روزی در آنجا رحل اقامت افکنده در باره نظر علی خان شاهسون که در آن
 وقت بمحکومت انجاسر افران بود نظر التفات کرد و لو از م نوازش مرسول صاحب
 تا سواره شاهسون که خب الامر همایون بیاست بموقف اردو حاضر و در سلت
 غازیان منصوره منسلک کرد و در موعده مقر حاضر نکشت معلوم شد که بنای کار
 بر تعقل دارد و حرکات مصطفی خان طالش که با او مربوط و منسوب است با رسوم
 طاعت و اطاعت مربوط و منسوب نیست چه در آن آنجا جمعی از معارف و سپاهی
 طالش را که چنانچه احوال و افعال خود را بقلعه جامیش او ان که در کنار دریای
 خزر واقع و اتصالی بساری پشت بند در و سپه داد و کشیده از بعد هم بر حسن
 خان ولد خود را با فوجی سیام طالش بسروقت حسینقلی خان باکو پی و هاشم
 خان شهبروانی و علی خان رودباری و محمد خان نیکدلی که در حدود او جا رود
 توقف داشتند مقر ستاد علی الغفله بر سر ایشان ریختند و بباران و فساد آنکشد علی

علی خان رودباری و محمد خان یکدلی و برادر هاشم خان شپروانی و استکبر
 ساختند و از آنجا رایت معاودت بیعت طالبش افراختند فرج الله خان که تا آن زمان
 بطریق مواسات و حسن سلوکه با نظر علی خان رفتار میکرد چون از دربار کبوان
 مدار شاهنشاهی رخصت داشت که در امور هو له بنحو دانه صلاح وقت باشد
 بعمل او رد از مشاهده این حالت نصیر سلوکه باغداد و نظر علی خان و فرج الله خان
 شاهسون را گرفته مجوس و روانه دربار پادشاهی ساخت و از اطراف و حوالت
 سپاه بر سر مصطفی خان فرستاده خود نیز علی تعاقب روانه گردید اختتام احوال
 او عنقریب رقم زد ککک سیان خواهد شد * ذکر غزیه ت نواب نایب السلطنه
 بصوب ککک و ککجه و وقایع السامان * بنحوی که سابق بیعت تحریر یافت نواب
 نایب السلطنه روانه چین کلنبر و چند روزی در آنجا توقف فرموده ابو الفتح خان
 جوان شپروا باجعی بر سر ایلات و رهایای قریب متصله بحال قبان و مقری که در
 حضرت ایه بیگم امور فرموده که ایشان را مسقال و مشغول خدمتگذاری دولت
 ابدی الاصل سازد و ابو الفتح خان سرگرم خدمت مزبور گردیده و معدودی
 از سواره شاهسون یکدلی بعین نمودند که بحد و باکویه رفته خبری از روسیه
 انحدود و واضح انعام معلوم کرده بعرض رسانند اتفاقاً در عرض راه قبل از طلوع المپه
 تور علی القفله بغوجی از روسیه دچار کشته تا بخود برداختند خود را در ظلمت
 شب با ایشان دست و گریبان یافتند و با شمشیر و نیزه جنسی مردانه کردند
 و تمامی روسیه را مقتول و سرهای آنها باد و آب مراده بدربار سپهر ملذرا آوردند
 و از خانان کشوستان انعام و احسان بیستبار یافتند و نایب السلطنه از چمن
 کلنبر حرکت فرموده از راه اردو باد که بسبب صعوبت راه جو و مشکل بود
 غزیه ت فرمود بیامشقت تمام تو بخانه و بنه و اخر و ف و خبل سر باز و پیاده و سوار

نظیر طر اندا کذر آئینه در منزل مجنون بود که بویا کو نیک بارون وردی
 و اصبص و میخا نبل برادر زاده طور مصوف با نامه او شرفیاب حضور سعادت
 دستور کردید خلاصه مضمون آنکه بعضی از ولایات مملکت ایران از طرف دولت
 فاهر بدولت روس مفوض شونداد و هوض مملکت ارزنة الروم و بنفاد دوسر خدات
 مملکت عثمانیه متصله بایران از موافقت دولت روس منتقل بدولت ایران
 گردد از ترتیب مقدمات این ترهات میفرودغ شمع مدعای ایشان در کاشانه
 دماغ ضیابخش عقل گشته میگفت * مصراع * بدشت اهوی نا گرفته بخش *
 در مطاوی این تحریر یافته که اگر ایلی از دولت حله مامور بدولت روسه شود
 کار صلح اصلی اختتام خواهد یافت و اگر فترت امر مصالحه حسب المدعای امنای
 آن دولت فصل نیابد نقصانی بدولت حله روی نخواهد داد نایب السلطنه
 فرستادگان او را روانه دار السلطنه تبریز و نامه را بدو رکاه خاقان ججهام فرستاد
 که بفرماید که رای عقد کشای پادشاهی فرار یابد جواب داده سعید و دولت
 نصرت شکوه از راه مجنون که تا کنه و از ده منزل بود غنصت فرمود چون کاهی
 در منازل بالقروره از توقف ناچار میگرد و سپورسات و از وقه در اردو نیاب
 و تدارک سپورسات و از وقه چند روز در بله مجنون دیده از راه مشور
 روانه چین کو کوه و سختی و صعوبت سرما و بر فضا و جو و قلب الاسد تابلستان
 موجود و زحمت بلاغایات سرما و برفان راهرا تحمل گشتند تا نزول الویه منصور
 در چین کو کوه واقع شد و در چین و رود چین کو کوه پیر قلی خان قاجار و حاجی
 محمد خان قراقرز نور بانجوی از سپاه مامور بانظام ایلات کیم ساخته و در ضمن
 آن تا کبدات بلخ فرمودند که از ایلات مزبور هر کس که سالک طریق لطاعت
 شود بزرگان و کهنه دیان انظاره دار و آنه رکاب مستطاب سازند و هر کس از

از ایشان تخلف و انحراف و روز بکوشمال و تادیب آنها بردازند و موکب منصور
 از آنجا حرکت و از راه پیشهای سخت و معاینه پر درخت بالشکر سواره و پیاده
 هجرت نمودند ایلات انحد و بعضی و رود پیر قلخان و مامورین و اسحاق مرده
 و رود نیاب السلطنه باشوقی تمام مرحله پیمای وادی انقباد شد ندک خدا یان
 ایشان و سپاه سواره و پیاده آنها از غایت شوق سرازیری نشاخته بخدمت شتافتند
 و مورد التفات و احسان بی تعداد گردیدند دلی بولکونیک محض استنباط خدمت
 کگذاری آنها بدولت جاوید قرار جبهت خود در برابر داشته از میان ایل فرار
 برقرار اختیار کرد و نواب نیاب السلطنه امیرخان قاجار را با قوچی انبساط مامور
 بشهر کچه فرمودند در حین ورود امیرخان بحوالی شهر کچه چند نفر از روسیه
 طعمه شمشیر غازیان وضع و شریف آنها بامیدواری تمام نزد امیرخان شتافته
 از اجاع از حضور باهرالنور و مشغول عواطف بیدار بگشتند و جمعی از ارامنه کچه
 بگشتند که از کار گذاران در بار علیه اطمینانی یافته قلعه کچه را بتصرف سپاه
 منصور دهند در ان اثاب عرض حجاب و لایب عهد رسیده که از یکطرف بطور مصروف
 از شنیدن معاودت محمد علیم زاجانب ایروان اطمینانی کامل یافته با تمامی سالدات
 و لشکر پر شور و شتر خود وارد زکن من اعمال کچه گردید و از یکطرف بینارال
 بنالسن فرج الله خان را معرض طالبش از تطاول قریباغ مشغول دیده با سپاه خود
 بطور مصروف ملحق گردیده است دلی بولکونیک هم با جبهت خود بدو پیوسته
 ساز حرب و مصاف و آماده اند و تمامی روسیه سوای مستغفلین قلاع بیهات اجتماع
 هم آریه را مصمم شده اند و بطور مصروف از مواضع ارامنه کچه مطلع گشته کس نزد
 روسیه قلعه فرستاده آنها نیز بموجب اشارت روسای ارامنه را محبوس ساختند
 هر چند سپاه نصرت بنام در عهد ربع لشکر اعلا بود و از وفود و امداد و معانتد وجود

حقا و کیمیا و سر ما و بارش بمرقه کمال و صبور و عمر و وسپاه منصوبیاری و ان
 و مجنون غمزد و دلکن نواب نایب السلطنه توکل مطلق انس و جان کرده
 بجمع وجه اندیش بخاطر راه نداند و بنه و اخرواق و ادوها نجا گذاشته مهد بقلی
 خان قائلوی قاجار و اجمار است مامور داشتند و خود ملتد تیغ اختر سر اعدا
 ناخته و انروز نایب هر دو لشکر بکن یکدیگر راه پیورده همه جاقطع مسافت
 نمودند تا هنگام شام که لشکر نعلیت بر نور قصد شبینون کردند و کام از میدان هر
 دو سپاه معلوم و فوجی انکه چشم قر اولان لرد وی غبر و چون دیده
 روشن روزی نواب رفته جعی از افواج سالدات و سواره و تو بجان را شبینون
 محسکروالار و انده داشت و اقا نیز با مر او تا حوالی جنگلی که در حوالی اردوی
 منصور و ابراهیم خان بنات با فوجی از ظلامان خاصه شریفه قرار لی انجام امور بود
 امدعا ز صدای سم اسبان و سهیل تازی نرادان و همه مردان در میان جنگل
 هر اسمی بقیاس بر دل را مدادند و تصور این که نواب نایب السلطنه نیز غمزد
 شبینون ایشان فرموده باشد بی نبل مر ام یسرحت تمام معاودت کردند و ازین
 امد و رفت بی حاصل بمنز محبت و زحمت کامل سودی ننیده پیداری بخت مجاهدین
 از همین نکته معلوم نمودند و علی الصباح طور مصوف از در صلح و صلاح در آمده
 رسل و سایل بد بار شوکت ملا رفه ستاد و زبان نرمی کشاد و متعهد گردید
 که بقدر امکان در شرایط خبر خواهد دولت قاهره ساهی بوده چهره عهد بنا خن
 نقص نخرانند و از سواران لشکر فرود نیز تهر نمی بعضی کرا و نرسد او نیز
 پایلات و احشامی که بظلال رایت سپاه اسلام مقام جسته بنجد یدهد خدمت
 و طاعت کمر بسته اند متعز نشود روز دیگر لشکر روس بفرافت ماوس گشته
 کوچ بر کوچ براه که جستان رفت و ابلاتی که سالک طریق خدمت دولت قاهره

قاهره بودند پیش از حرکت موکب و الا عازم ایروان شدند شاهزاده کامران
 نیز بفرخی و فیروزی از انعام مراجعت و بیعت ایروان بخش فرمود از آن طرف
 نواب محمدعلیر زار که آن سفر چپا و لبر و شبکه کراش پذیرفت مراجعت کرده
 وارد ایروان گردید نظر بجنبرهای ارجف که از اردوی نایب السلطنه شنیده
 هر قوت و مهراخوت بجنبش دوامد و بی اختیار عزم رکوب فرموده بکروج
 افواج عساکر فرمان داد نخست حسین خان قاجار سردار و سپهکلی یکی ایروان را
 با سپاهی چون سپل روان با کمال شتاب و تعجیل کسبل کرد و خود علی التعاقب
 در حرکت آمده وقتی بمسکروالار رسید که ملتزمین رکاب از مضیق شعاب فراق
 و صحرای باصفای کوکزه نقل و تحویل کرده سرادق نشوکت و نصرت افراشته بود
 و شهاب کلفت از خاطر هابرداشته لاجرم روزی چند در آن ساحت دلگشا
 بدیدار یکدیگر مسرور و بمعاشرت شائقه عشرت مشغول شدند نواب محمد
 علیهم را از خدمت برادر رخصت یافتن مراجعت بایروان نمود و موکب و الا
 هم علی التعاقب عازم گردیده بسیاری از اسرا که در دست سپاه منصور بودند
 استرداد فرمود و در ازای آن انعامی زیاده میداد داشت که طوق آن منت و حق
 آن نعمت تا دامن قیامت بر جان بنده و ازاد خواهد بود و از آنجا فرستادگان بطور
 مصوف را که درین مدت ملامور به تبریز بودند احضار و قریب خلعت و نوازش
 روانه نزد او فرمود پس از چندی نواب محمدعلی میرزا ابابسیاد ابو اجمعی او
 حسب الامر پادشاهی روانه درگاه سلطانی ساخت و خود برای انتظام امور حسین
 خان سردار و سایر اعمام نذاریکات تو و خانه و انبار قلعه بقدری که لازم بود در
 ایروان توقیف نمود و چون سورت لشکر صیقل گذارنده هنگام سردی هوا
 و وصولشان نزدیک گشت از حضرت همایون استبها نمود که موکب منصور را

زیاده برین در مشقت سفر نداشته و چون مبارک را که مایه رحمت است و بجه
 بزرگت ندارند و خدمت این سرحد را که در مقابل همت اولیا مدولت امری
 خیره تامل است بمعاظنین همین سرحد محول و مرجوع سازند که جمله را جان و تنف
 طاعت است و سر دور را خدمت اتفاقا مقارن وصول هر بصره بر فی باریدن
 گرفت که تا آنروز دیده دوران ندیده بود در چنین شدت نزول برف و انقلاب
 هوای فلک قریب است دار الخلافة مله ان شقه کشاکت و نایب السلطنه
 ساحت تبریز را از گرد مویک انجم ننگه هیریز فرمودند * بینه کبفت اطاعت
مصطفی خان طالش و نکارش بعضی امور * چون مصطفی خان طالش از سکا لشن
 زیاده سران همزه در ای و وسوسه های نفس بدفرمای در لنگران از هر کران
 خود را بان امن ربای انهای کران و نوبت سیف و سنان را اجالب دید طالب
 مامنی کشته با اعوان طالش اهنگ سنگر جامش وان کرد و از لنگران که قرارگاه
 اصلی او بود روی بر تافت و در آن مکان صبر و شکب را لشکر این بحر پیکران
 که خم و اندوه عبارت از است یافت چون آن عمل را برای خویش گزیده از
 کزند روز کارمان خود دید سقف و جلد همارا است لنگران را که از خاشاک
 و خار و صفحات اخشاب بود بدست لشکر بان سلطانی چون روز فراق سینه
 عاشقان خراب و هنگام وداع دل مجوران بیتاب در اشتعال و التهاب آمده
 جامش وان مکانست متصل به لنگران طالش کدر کران بحر خضر واقع شده
 و اطراف آن را بدریای خضر و مرداب فرو گرفته اما یک گوشه آن خشکی است
 که از آن راه به لنگران زهاب و ایاب میشود بعد از استقرار در آن مکان در
 مقام اسقدا از آشنای مکانه بر آمده فوجی از سالکات روسه را با چند همراه
 توب باملا خود او رد بانکه هم سلطان که اعظم اعز شپروان بود هنگامی که برای

وای تا پس اساس اتحاد مصطفی خان طالش و مصطفی خان شپروانی و بردن
 بل موغان و شپروانی که حسب الامر بایب السلطنه از شپروان کوچیده و سپرده
 مصطفی خان طالش بودند و اردانجا گردیدند و از اتفاقات مشاجرت و مناظره
 میان او و پسر حسن خان طالش و ولد مصطفی خان روی نمودن بدان عمر سلطان
 اقدام یافته در میان دو مصطفی خان خصوصاً تمام حاصل شد درین وقت بواسطه
 اقتضای مقام مصطفی خان طالش از دشمنی و کاوش چشم پوشیده بپرهادیت ولد
 خود راجحانه مصطفی خان شپروانی فرستاده از او استمداد کرد و مصطفی خان نیز
 از خصومت قتل عمر در گذشته فوجی تفکیکی از سالبان بجامیش و آن فرستاد
 مامورین محرم هم بشاهه این حالت کار برابر محصورین که اکثر از سابق کرده هر روزه
 جمعی کثیر از اعوان و انصار و خویش و تبار او فرار کرده بقرج الله خان افشار
 می پیوستند و داوطلب سخنرانی میباشند بسیاری از امانت و ذکر محصورین
 در مبانہ تلف و بدرهش مصطفی خان ازین رهگذر رفت کلف یافت و وحشتش
 صفت تراید پذیرفت و لابد گس نزد فرج الله خان فرستاده طالب امان شد و وی
 مراتب استعیان او را بقتله جلایه سلطان عرضه داشته حسب الامر اعلی حضرت
 خاقانی بمنزله بزرگ و وزیر بایب السلطنه تعیین و مامور شد که اگر در مصطفی خان
 چون دیگر چاکران امان و صلقت و راستی مشاهده نماید سپاه بر شدت و طلبش را
 از ترس ممنوع داشته زلال نویسد بمصطفی خان چنانند و الا بتخریب بنای هستی او
 سبیل برینهار رضی لشکر حرار را مطلق العنان ساخته کرد و وجود او را از آنکینتن
 خیاب و سنابک قبول بدروه امان رساند بعد از وصول وزیر بی نظیر بلکمران
 لشکر سبیل شکوه امر اردو نورش جامیش و ان باین محو می نمودند که فدویان
 کابلان انصفت دریا باگشتی و کرجی متعهد سخنران و جان نثاران استرآباد

و ما زندان از راه خشکی تصرف انبار استقبال و اخلاص کیشان طالش از طرف
 مرداب چون مرغابی در آب اتمام کار انبار معصوم شوند اما چون امیر کونیه یک
 نیمی هم مصطفی خان که مردی ادبی و شش و با تمیز و بر راستی و صداقت معروف بود
 تدارک کار را پیش از وقت استدرالک کرده و وزیر نیک اندیش را از جانب
 مصطفی خان دریافت و از صداقت و ارادت و صفای نیتش انجناب را کما نبغی
 و بلیق مطمئن خاطر ساخت و حقیقت هلاک جمعی از سادات و اهالی انکیان باز نمود
 و پیرش انجا متعین ان بود که جمعی از سادات یکماه از تعرض سیله تلف و عرض
 و ناموس سایر مسلمانان که با جبار منوطن جا پیش و ان بودند یکسان تضاحت
 و شناعة را هدف شود لهذا امثالاً للامر الاغلی و اطلاع و استحضار وزیر از
 رحم و مروت داور جهان را و رعایت جانب صالح و طالح ساداته امورین را
 در مقام یکتادلی از معارضه و معادات سادات و دیگران ممنوع داشته مصطفی
 خان را ملاقات و او را بنویسد سراسر امید گذشت خسرو و غیرین حیات تازه
 ساخت مصطفی خان رقبه در رقیبه لطاحت و فرمان برداری نموده متصدی خدمت
 دولت ابد مدت گردید و فرج الله خان سردار نیز با سپاه ابوجحی خود با اشاره
 وزیر صلاح اندیش که بموجب امر سلطانی بود منصرف گشته را مدار الارشاد
 اردیل پیش گرفتند* نصب و تعیین اعلی حضرت خاقانی میرزا احمد حسن را
 بوزارت نایب السلطنه و الخلافة و آمدن بارون و یردی بجهت متارکه* چون
 ماه صفره ایت بیضا اضاعت پادشاهی بعد از اطمینان از کار او بیا بجان انچمن
 او جان بدار الخلافة مله ان نور افشان شد و زیر عدم التظلم و رواند بار جهان
 مدار گردید چون مرحمت پادشاهانه را نظر بسادت و نعمت خدمت و باره خود
 بسرد حد کمال یافت استدرالک که منصب وزارت او بخلاف ارشاد اکبرش

سلالة الكرام والالطاب بهرز احمد حسن كې بحسن سلوك وخلق حسن و صفات
 مستحسن و حلي فائق و توانسي لائق و ادبي رايق و ذهني و ثبوت و لساني ذليق
 و وجهي اتيق ممتاز و مستمتي استمفوض و ابجناد خود مستكف استان پادشاهي
 كے مقام رستالست كردد و في الحقيقة خلف ارجند ابجناد با وجود جواني و قمار
 پيران داشت و در او ايل تجربت اند و زى نقش صلاح اموزى امور بر صفحه
 خاطر پير و جوان سبكناشت از اول شباب با اخلاق حلم و تواضع مكرم و معظم
 و بشپوه بزرگي و بزرگشمي و بزرگ زادگي مسلم بود * شعر * او همه دل
 باشد بيمر و بجل * او همه جان باشد بي كبر و كين * خشم نبوده است بر اعدايش
 هم * چشم نديداست در ابروش چين * چون وزير زاده معظم نظر با استدلا
 و قابليت ظري منظور حنايت سلطاني بود و رحايت خاطر پير از بزرگ نيزد او ر
 ككشورستان را بسبب ظهور خدمات شايدان فرض عين و عين فرض ميفود
 ملقبس او در پيشگاه سرير كردن و نظاره مقرون بقبول و خدمت و زارت نواب
 قايم السلطة و الخلافة بهرز احمد حسن موكل شد و برو و دوشش مزين بحلاع
 افتاب شعاع سلطاني و بهرز بزرگشم بر تبه جليل القدر مقام معالي و نهايت وزارت
 ديوان اعلي سرافره از كشت و پوشيدن خلاع فاخره و نوشيدن كاسات التفات
 و نهايات متكاثره از امثال و اقران ممتاز و در همان اوقات مامور بياذ و بيايجان
 ككرديد كه خلف سعادت مند را در كار خود مستقل ساخته بخاطر جعي تمام مقيم
 استان كېوان مقام كردد از اتفاقات مقارن و رويد انجذاب بياذ و بيايجان بولكوبنك
 بار و نو پردي روس از جانب طومر و مسو فسر دار سپاه روسيه وارد حضور
 نواب نايب السلطنة كرده عرضيه او را رسانيد مشغل براي نكه از جانب پادشاه
 روس شرعي بمن رسيد و واضح و روشن كرده كه پادشاه روس خواهان دوستي

بادولت ایران است و من برای تمهید قواعد مصالح مأمورم و از شبهه مخاشفت
 و غلمت دور و آکر داعی اولیای دولت ایران قرار بر متار که باید در مدت
 متارکت از تردد سفرا و اجتماع را افتاب مصالحه اصلی بر اقطار امصار باند و بواسطه
 این صلح و صلاح هر دو مملکت اسودگی یابند و تجار و ارباب معاملات طرفین
 بفراغ بال و عدم تشویش لسوی سودا و سود خودشانند و همین بسبب شروع
 مؤکد بهر یک از سرحد داران نوشته ام و بساط محادلت از هر کران در نوشته
 از شما نیز خواهش دارم که چون انجام کار متار که موقوفه بر آنست که در سرحد محال
 منصرفی خود شرفیاب حضور نایب السلطنه و التخلایه شوم بایک کلام از منبر تاشفیج
 معتمد الدوله یا بعد از بزرگ نایب الوزار ملاقات نمایم بنابراین بار و نویردی را
 روان ساخته مستمر حصول مأمول خواهم بود بارون ویردی هم بالمشافه بهر من
 نایب السلطنه رسانند که اگر این مسؤل مقرون بقبول گردد اولیای دولت روسیه
 بحال منصرفی را با اولیای دولت قاهره خواهند گذاشت که محض امد و شد سفراء
 روسیه از ولایت تصرفی خود دست کشیده بدون گفتگو و تکلیف شاق بملاحظه
 مراسم وفاق پای استیلا پیروین خواهند نهاد و من بعد امری که خلاف رویه
 دوستی باشد از انظاره روی نخواهد داد و چون عقلائی روسیه بتجربت معلوم
 کرده اند که در ریخت از ولایات منصرفی مطلقا صرفه نبوده و در آن امکان و بلاد
 الحجره ای باسایش نمورده اند و جعی کثیر و مالی خطیر اند دولت روس درین
 چند ساله عمارت به نطفه کرده سودی نبوده اند و نقد بجا نهادن سر این سود از کف داده
 اند نایب السلطنه گمان راستی بتقریرات بارون ویردی کرد و جای آن داشت
 زیرا که ترتیب این مقدمات و اخذ قتلج آن موافق قاعده حکما و عقلا بود و در
 جواب تقریرات طولی و صرف بعد از آن اندرگاه سپهر مثال تقریرات که منزل

نزول حوکیب ما قبل از اسند راکه هنگام سفر نظر آنکه هر ساله معهود است
 بسرحلات واقع نخواهد شد مبرز اشغ معقد الدوله نیز چون عرض لازم جوهر
 همواره ملتزم رکب نصرت انتساب دارای دادگر است و درین اوان آمدن او
 باین سامان مبسور و معقد و رینست لیکن بعد از نوروز وزیر صایب تدبیر
 مبرز ابزرک قائم مقام حسب الامر مابرای بنا و بنیاد کار قراجهداغ عازم انهدود
 خواهد بود و نیز برای کاسه متراکه ملاقات خواهد نمود و بامرای سرحد مقرر و مامور
 فرمودند که تیغ سبزه و خلاف را در خلاف فاده از فرموده انحراف نورزند بارون
 ویردی خود برای اتمام امری که منظورش بوده در تبریز توقف نمود و دیگر
 با جواب نایب السلطنه روانه ساخته با کاهی طو لمصوف برداخت اما دران اوقات
 علی الغفله فوجی از طرف شبروان بعد و دموغان تاختن کرده فریب بیست هزار
 راس ککو سفند ایل قراجهداغ را تا راج نمودند و ایل مزبور از بیم بازخواست
 نایب السلطنه در مقام تلافی و کاشش بر نیامده گذارش را بواققان حضور سعادت
 دستور معرفت داشتند بعد از اظهار کار کارکنان در کاه بیارون ویردی
 و استحضار او از این حرکت با انجیاد در حال کس نزد طو لمصوف روانه و اظهار
 انفعال بسیار نمود طو لمصوف در جواب نوشت که انقدمبر خلاف حکم من
 روی داده و جعی اترک بیباک از برای بردن کوسفندان کپن کشاده اند و هنگام
 ملاقات نایب الوزاره تبر و ظاهر خواهند شد که چگونه از عهد رفع این انفعال
 ککچهره از کرمی ان عرق ریز است بیرون خواهم آمد باند رهمان او ان فوجی
 از روسته علی الغفله و احد مفری قره باغ که تا ان زمان از جانب شاهزاده کلبران
 در تصرف ابوالفتح خان بود گشتند محض وصول این خبر و اطلاع بارون ویردی
 و کس فرستادن او نزد روسته مبرز بوجه و اظهار نجاتهای موفوقه بدون آنکه

الهائمی با حدی رساتند روسیه انمقری معاودت نمودند و معلوم نشد که مقصود
 ازین آمدن و بر گشتن چه بود و چون نواب نایب السلطنه همواره بنوشودی
 فرستادگان دوست و دشمن میل دارند و می با یار و می ویردی رفتار میفرمودند
 که خجالت ان الطاف برای هر کس که فی الجمله از شعوب بجهت یاب بود سر آمد
 هر گونه انفعالی مینمود از انجمله او مازون بود که بهر جا که خواهد رود و با هر کس
 که خواهد طریق اختلاط و امیزش میبرد تا در روز رخت و هنگام رفتن
 با انعام وافر و خلعت فاخر فرمائی از پادشاه روس میولکوبنک غماندک که از جانش
 روسیه حاکم گنجه بود و در سال پیش بدربار نایب السلطنه آمد ابراز و اظهار
 نمود مینوی بر اخرا و تحریک و لغزای او و روسیه فراری از گنجه و کرجستان که
 سپرده او بودند و جهد بسیار هم در مایل ساختن آنها بمعادت آنها کرده بود
 و غماندک نیز در این قضیه را مستور نداشته در خدمت نواب اشرف باظهار ان
 زبان کشاده و بر استی در طبق عرض نهاد * وقایع سنه هزار و دو و بیست و
 پنج هجری و تعیین مهر زبازرک قائم مقام بمجهت بنای متار که بنوازش طور مصروف
 و انجام نیافتن متار که * دیگر باره فصل اردی بهشت ساخت چین را تازه تر از
 بهشت ساختن شکوه جشن همان خسر وی جهان کهر را خلعت نوی داد و کنبور
 همت و الابد های نرو و گنجهای کوه بر وضع و شر بنف بدل کرد مرشک ریزش
 سحاب و بخشش مهر جهات تاب کردید پس از طی بساط پیش نظم مهام ملک پیش
 آمد و هر چند از ناخت اتمام ایل قراجه دافع و ذهاب و ایاب روسیه بمقری مفرابع
 و وسوسه بارون ویردی نصانندک حلامت خدی و جله و افساد طور مصروف
 بظهور می رسید و در همان اثنا نیز خبر رسید که روسیه با والی باش اچوق نزد جلیقی
 ساخته طرح الفتی انداخته خواهد نمود ملاقات شدند و هنگام ملاقات او را دستگیر به

به تفریب برده اند نواب و الا تعیین قائم مقام را بدین اخبار و توهمات موقوف
 نداشته خلف و عده گریانه و واندیدند و او را با چند تن از غلامان بهرام انتقام
 مأمور و مقر داشتند که بهر جا طور مصوف معین گندی نهمیل و تسویف شتابند
 و لدی الور و در خجام خود را باندک فاصله با خجام او فراخته خرکه خسته با سم سامی
 دولت همانون بر پا کند که هم در آن بوده شاهد مقصود و لیبی بی پروه شود و اسرار
 ملک از جلباب خاطر مقریان جلوه کند و اگر بنای کار طور مصوف را بر خنده و فریب
 پیوسته بی اندیشه در حال اهتک مراجعت کرده معاودت گزینند و اگر از اطوار او
 استباط عذری در قصد نکاه داشتند خود کنند قائم مقام نیز مضائقه در سبزه
 نفاذ قائم مقام حسب المقرر روانه و طور مصوف در بادی امر نه ممکن بی در پی
 برای ملاقات معین و اخبار کرده بوده و در ایشان شاه بالاخره عمل تلافی را در
 انطرف مسکران مشخص کرد و قائم مقام بدون اندیشه روانه انجا و بدینجه مأمور
 بود عمل نمود طور مصوف اگر چه بحسب ظاهر شرایط استقبال و اعزاز و احترام را
 زیاده از آنچه منظور بود یاد اب تواضع و فروتنی مقرون داشت و دقیقه از مراسم
 انسانی غیر و نکذاشت فرمان پادشاهان دود و لتهم بوضعی شایان ابراز شده
 حسب الصلاح جانبین بنای نوشتن متار که نامه گذاشته شد فرق و توفیر در نوشتن
 اداب و انصاب پادشاهان دود و دولت قوی بنیاد در میان واقع نکشت و امری
 حکم ظاهر مخالف قاعده و قانون باشد از طرفین رونداد و اما الاخره از تقریرات
 بارون و پردی و تمهرات خود در باب کوسفتان قراجده انی بکول نموده علاوه
 بر آن در ایام ثوق نایب الوزاره به مسکران فوجی روسیه را باز بمقری تعیین نموده
 بعد از اطلاع نایب الوزاره از ادعای او برخه و تصرف مقری و اظهار ایندها
 جواب ماصواب و عذر ناموجه که شنید این بود که چون قبل ازین فوجی اندر روس

مانجا آمد و شدی دوروزه نموده و مقری از جمله بلوکات قریب است و بالفعل
 سالکات در انجام ممکن اند این ادعا و مدعا بیجا نیست عهده برهم خوردن صلح این
 بود که تکلیف او آن بود که بعد از مصالحه با این دولت از سمت اخفق و قیاس
 است و روم لشکر خواهیم بردمی باید از طرف این دولت به پیوجه امداد نشود نظر
 باینکه میان دولت حلب و دولت عثمانیه شرط و موکده شده بود که در صلح و جنگ
 متفق باشند و هیچک پی دیگری طالب صلح نشوند نظر بان شرایط حفظ عهد و شرط
 نواب نایب السلطنه مراعات فرموده قبول صلح نکردند و مقام مقام امانو بر ما جهت
 فرمودند و رضایت پذیر داده خلاف شرط را عاود دولت عثمانیه نایب الزاری
 بنا فرموده نایب السلطنه همین سبب ترک متنازه نموده برک معاودت ساز کردند
 طرد مصروف باز بقاعده ظاهر سازی کوشیده همه کجا معاودت نایب الزاری
 زاید الوصف در ادب و احترام و بدرفتاری و اکرام افزوده و اکرار داده میگردد که با ایشان
 بر سلوک سلیمان خان و الی باش اچوق سلوک دارند دلبری غلغان و همسایگان
 جلالت تو امان او صرفه نمیدر بلکه مقصود بر عکس نتیجه میبخشد با جمله اگر چه
 مقری با وصف نزد و خورد بسیار و اتلاف سردان کار از طرفین در کارزار
 چه حکم قضا و اقتدار قدرت بر تصرف روسه در امداد ابو القحح خان تمامی اهالی انجا
 قیامات و بلوکات قرب و جوار انجا را که چنانچه با این طرف رودارس آورد
 بشرمان نایب السلطنه حکومت در ما ریابو القحح خان مفوض و مرجوع گردید
 و ایل و احشام قریب از نطا و لیدر قلجیان قاجار که بارها با نواب نایب السلطنه
 چپاول کشاده بود فوج خروج سعادت مجوان و سایر ولایت محروسه که چیده متفرق
 شدند ابراهیم خان قاجار اندر بار کیوان مملد خانان بکنار کرمسور و بسر حداری
 انجا گردید و امور لو خان کتبه بر چندین دفعه بناخت حد و کتبه و کتبه چندی از

از اسلذات طعمه شمشیر نموده ایل ایرملوی لجه که از ایالات معتبرانجا و بغایت
 مقبول بودند بالکلیه کویچده بطرف شرق و رومخجوان آمدند و نکاشش بعضی
 حالات و توجه نواب شاهزاده علیخان بیجا اول جعی از ایالات قران و معاودت
 انجناب در او اخر فصلی ما که چمن او جان از قدوم همیشه لزوم علیحضرت
 شاهنشاهی رشک کازار جهان شده بود رایت عقاب میکرد و بوم و برششین اجلال
 ساخت نایب السلطنه بانکه دران او ان در چمن دو کیان تشریف داشتند از
 غلبه شوق در کمال استعمال خود را در عرض دو اذنه ساعت باستقبال داو و
 جشید خصال رسانیده رکاب بوسی بعمل آمد و چون غنکام و رود فلک فرسای
 سلطانی بچمن سلطانیه نواب شاهزاده علیخانز با جعی بیشمار از پیاده و سوار مامور
 بیروان ساخته بودند انجناب با چمن قرابا اظلمه محجوان رفقه منتظر و رود موب
 مسعود نواب نایب السلطنه بودا علیحضرت نخل اللهی نایب السلطنه را رخصت
 انصاف از رکاب مستطاب فرمودند انجناب در او ان توقف شاهزاده نایب السلطنه
 در محجوان دستور العملی بشاهزاده کامران علیخان داده انجناب را روانه چمن
 اباران ایروان ساختند شاهزاده علیخان دو دفعه غازیان ظفر نشانرا بسرداری
 امعبل یکدماغانی غلام پیشخدمت باشی سرکار بادشاهی و دیگر سرکرده کان
 جلادت نشان بجا مامور ساخته و ایشان با بارت نکین عمار به نموده جعی از
 روسیه را مقبول ساختند و از انجا شاهزاده را برای کوشمال مقصد بین خمس الدینلو
 و سایر ایالات کچه و قزاق و ستیز و ایزبایارال نبالبن که در انجا اقامت داشت
 روانه و خود بدولت و اقبال معاودت فرمودند شاهزاده اراده بعد از ورود بکنجه
 و حوالی انجده با ایل قران چهار کشته دواب و اخطام زیاده انشمار و حساب
 تلخ چون بنار النبالبن با سپاه روس و سوار مقزاق و خمس الدینلو همگی

در اطراف و جوانب اموال مشهوره فوج متوج و متوجه بودند از هر طرف آغاز
 جنگ و جدال نمودند آن شاهزاده از ادبهر جانب فوجی از سپاه و لیکار و یککار
 مشغول ساخته و شاهزاده جوان بخت که امکار و ملتزمین رکاب نصرت شده او
 با سر و اختیره و اسپریشمار و غنیمت فراوان از آمد و دهطف حضان کرده با بیروان
 آمدند و چون در آن اثنا از قرار اخبار منواله تحقیق پیوست که طور مصروف
 از جانب صدقلوبه تغلبس معارفت نموده نایب السلطنه شاهزاده حلیمان را
 با غالب سپاه روانه دربار پادشاهی و استدعا نمودند که نفس نفیس پادشاهی
 زیاده ازین تحمل توقف چمن او جان که بلافاصله اسرار است نشد و رایت پادشاهی
 منصرف بدلا را تخلیه شود * تعهدات شیخعلی خان قبه و مصطفی خان شبروانی
 و مامور شدن ابراهیم خان قاجار بجهت رکر * سابقا متذکر اوقات که ابراهیم
 خان قاجار مامور یکبار رکر شد باعث بران این بود که سلم خان شکر و حسینقلی
 خان با کوبه که مستقل بظل مرحمت دولت قاهره اند در چین او جان شرفیاب حضور
 پادشاهی شده کسان شیخعلی خان هم با عرض او وارد و استدعای همگی این بود
 که سرداری با فوجی سپاه بموذن تعیین شود و وجهی بشمعلی خان انخرزانه
 عامه رسد با مصطفی خان شبروانی که ندامت از سوا القاع اهل خود بهر سائیده
 باشمعلی خان در خدمت دولت طلبه و مخالفت از روسیه متحد گردیده است
 مصدر استقلال سلم خان در شکر شود و حسینقلی خان هم نزد شمعلی خان رفته
 بالاتفاق هواخواهان لکزیه را در قبه جمع سازند و بیات اجتمع بجهت روسیه
 المسلمان بردانند با اینکه اعلیٰ حضرت ظل اللهی اعقادی باینه مقالات نداشتند
 بعض رعایت خاطر اقبول این مسؤل فرموده ابراهیم خان قاجار را با فوجی از
 لشکر جران تعیین و وجهی که بایست عنایت فرموده مقرر داشتند که اگر اثری از

از خدمتگذاری مصطفی خان بنظهور رسید با کار شمع علی خان پابرجا باشد و بیات
 کلام خواهند نمود و او سپاه منصور از رود کر شوند با نظرف رفته در
 معاونت و امدا دلفا بنصیری از خود راضی نگردد و الا قریباغ را تاخته حسین
 قلی خان راهم که اصرار در رفتن نزد شمع علی خان دارد با هر قدر سواره که خواسته
 باشد و وجه استدعای باورساند ابراهیم خان نیز حسب المقرر معمول داشته
 مدتی در اصلانند و زموغان متوقف مطلقا رایحه صدقاتی بمشام او نرسید لا بد
 بنهی که مامور بود بپیا اول قریباغ پرداخته نقد و جنس و اقال و احوال و دواب
 و اتمام بسیار بدست آورده از آنجا مراجعت نموده باز در اصلان دو روز متوقف
 کرد دید بیا بیری قلی خان قاجار که ملتزم رکاب ظفر شعار نایب السلطنه بود حسب
 الامری پادشاهی از بیرون احضار و مامور بسرد در آری موغان گردیدیم هر از بزرگ
 نایب الوزار نیز مامور شد که فوجی سپاه پیاده و سوار را از اردوی پادشاهی
 برده به بیر قلی خان سپارد و امور قراجه داغ و دزمار را رونقی داده معاودت
 نمایند تا بمقام حسب الامر قدر عمل نمود ابراهیم خان احضار بدربار سپهر
 نمود و وارد اردوی همایون شد بیر قلی خان هم محض ورود بقراجه داغ قشون
 نصرت نمود را بر داشته با حاجی محمد خان قراکوز لو حاکم قراجه داغ روانه قریباغ
 میگردد چون از اب اسس عبور نمودند و لا خواستند که مهد بقلی خان قریباغی را
 کمد در قلعه سکران بمحافظت انجام مشغول بود کوشمال کامل دهند و بیای بهامون
 نهاده از رود ترتر بزم تاخت ایل جبر پیلو عازم شدند و ایل مزبور خود را
 در مسقانی محکم کشید بودند سپاه منصور پودش برده مسقانی ایشانرا گرفتند لهارا
 تاخته از آنجا رایت مراجعت بقراجه داغ افراختند چون هنگام عزیمت سردار
 مزبور امر شد بود که جماعت چلیپا نلو که از رود اسس گذشته در میان ملحقین باصواب

تدریجی میروند که چنانچه باینطرف اب و درند مرد از مرز بود و چون فرموده
 عمل نموده آثار باطنی و پوسه نلو که چنانچه باینطرف اب و درند چون نایب السلطنه را
 کیفیت این قصبه معروف شد باس نفوس اسلام را ارتقا محکم حدود و
 یافت که اسرای شعبه و منی را حاجی محمد خا از اسپانظر پناه باز گرفته صاحبانش
 تسلیم نماید که گرفتن ملو مصوف سلیمان خان والی باش اچوق را و شکست
 حسین خان سردار در اخفه از روسیه و بعد تلافی بر آمدن سردار روسیه
 و گرفتن سنکر حاجی قرا و قتل و تفریق جمعی روسیه که در آن سنکر بود * بطور
 مصوف سردار روس باجمعی بس حد تقطیس و باش اچوق رفته سلیمان خان
 والی باش اچوق پیغام کرد که آمد میکند بکرم املاقات دوستانه نمایم و ابواب
 فلاح و صلاح بر روی روزگار یکدیگر کشایم و از راه جبهه و تدویر در خفه
 اسباب گرفتن او را آماده کرده بعد از املاقات و عقالات بدست باری چند نفر
 از ایل باش اچوق که ظاهر برای خدمت او گم بسته بودند و باطنی با ملو مصوف
 سازش نمود به هر صد عدد و معکبت نشست سلیمان خان را دستگیر ساخت و به
 تقطیس برد بعد از چندی چند نفر روسای روس را تعیین نمود که سلیمان خان را
 بطریق جس شب هنگام از تقطیس روانه پتر بوزغ نمایند سلیمان خان شبی
 در مجلس شراب ازین مقدمه گاه شده خود را با تدا پیر بسیار از مجلس مستخلص
 و با چندتن فرار نموده با طائف الجبل بالباس تبدیل اندر و از شهر بیرون رفته
 و در خارج اسب و بلندی بدست آورده به سارعت تمام روانه شد مقول انقول
 حکماست که عاقل آن نیست که خود را از دام پلا و ورطه غاصبات نماید بلکه
 عاقل آنست که اگر در مهالکه افتد بدستبار و عسکر متین گریان خود را از چنگت بلا
 رساند و کشتی نرو از غرقاب هلاکتیاید و عاقلند به تدبیر باسل نجات گشتند

ندب بجمه سلیمان خان خود را بولایت اخته رسانید و سلیمان یک دیوان بیکی را
 که از خویشان و خیر اندیشان او بود روانه درگاه جهان پناه سلطانی ساخته
 استدهای صد و زفرمان با قتل حسین خان سردار و شرف پاشای والی اخسقه
 کرد و درخواست که از درگاه امان جا به معاونت او عنایت اخراجات لشکر
 کشی حکم رود و استدهای او مقرون با نجا شده حسین خان سردار با خزانه
 بسیار و لشکر جبار بفرمان سلطان عازم اخسقه و در اول ورود سردار چند
 نفر از تاو ادان کار تپل و قراقلخان که از سو سلوک روسه بجان امه بودند وارد
 و خواهش تعیین لوان میرزا والی زاده کرستان را بانسانان نمودند حسین خان
 سردار ملقمس ایشانرا امده ولد داشته و او را با سامانی لائق بکار تپل کسبل کرد
 و سلیمان خان بعد از ورود پاشا اچوق چندین دفعه رد و خورد بار و سه انجام
 نموده بعضی از انکر و مقتول و بعضی منکوب و غنذول مراجعت کردند در محل
 پاشا اچوق سوای یک قلعه در دست روسه نماند لوان میرزا بعد از ورود بکار
 تپل اجتمع جمعی از اهالی کار تپل دامن و قراقلخان نموده لازمه کوشش در شب
 و اوین بار و سه معمول داشت اما شرف پاشا والی اخسقه که بان هنگام از تعرض
 روسه ارا منداشت و سلیم پاشا والی سابق انجام بار و سه سازش کرد مساعنی
 او را سوده نیک داشت و بسبب اعانت دولت قاهره و عزیمت حسین خان سردار
 من جمیع الجهات مرغه الحاکم گشت بعد از ورود سردار مزبور با خسقه نظر بالمطمنان
 سردار با نظام و انتظام امور شرف پاشا و مظنه بسر حد داری او مطریق حرم
 و احتیاط را امری نداشته قراوله در همه طرق و شوارع نکد داشت و بسبب عدم
 انتظام امور شرف پاشا فوجی روسه شب هنگام علی الغفله از راهی که قراول
 نبود بسر وقت سردار رفته در حوالی اندوشایک توب و تفک نمودند سردار

و سپاه همگی غافل ازین کار ناصواب بعضی برادر و بعضی در خوب از مشاهده
 اینحال اضطرابی بهم رسانیده از اردو بیرون شدند و روسیه داخل گنجان آمد و
 و شروع دست اندازی نمودند در ان اتمام برز اهل سنتی خان قندرسکی استرآبادی
 بادمه خود بر سر افغان ریخته و چون شعل سو زان باخس بر او میخت و شکستی
 در دست باغداد مسر و اختر به بسیار واسلحه بیستما از آنها بدست آورده روسیه
 مراجعت نمودند همین خان سردار دیگر اقامت و درنگ را در ان ولایت صلاح
 حال خود ندیده برای تدارک کار روسیه بر گشت بعد از معاودت شاهزاده علی
 خان و جوش رکابی با و جهان وارد اردوی نایب السلطنه شد و استدعای تعیین
 فوجی سر باز و فلامان و تفنگچی با خود برای سفیر بیک کدام انستکرهای پنبک
 نمود نایب السلطنه بحسب استدعای او محمد بیک قاجار انشار سر هتک و قاسم
 بیک سر کرده خلام تفنگچی را بادمه آنها تعیین و با اتفاق سردار روانه نمودند مامور
 رین در بیست و سیم ماه صیام بجانب قره کلن سبای پنبک سفند ایلتار را انترنگ
 کردند با اینکه برف و یخ راهها را آمد و در کرده بود و از سردی هوا خورفاد و
 بدنها منجمد گشته در بیک و زو یک شب بیست و هشت فرسخ راه را پیاپی طی کرده
 در هشت فرسخی پنبک باین نظام تمام صفوف را ترتیب داده برآه افتادند و
 ساعت بصبح مانند بحوالی سنکر حاجی فراسدند و در آنجا ساعتی درنگ کرده
 و پنج نفر از خبران سر باز را که سردار برای استخبار خبری و استعلام اثری تا حوالی
 سنکر روسیه فرستاده بود که از کار و کردار و روی و راه و راه پوش و لوازم
 کار اطلاعاتی حاصل نماید و ایشان در حوالی سنکر بد و نفر از غرا و لان روس که
 در خارج سنکر بودند و چهار کشته افغان از آنها بدستگیر کرد و معتز سردار آوردند
 و سردار نیز با احتیاط اینکه مسأله اگر فتاری غرای لا ینا روسیه موجب اختلافی شود

بود هماندم که حوالی صبح بود با سربازانی بسز سنکر روانه روسیه نیز چون در مقام
 هر استند و اتقید بودند مجرد رسیدن سپاه در آن نهب شب آتش جنگ را با اشتغال
 آورده بجای بره و بجای اشتغال خود دند سربازان دشمن شکار یکبار از اطراف
 و جوانس خوردش آورده داخل سنکر و بی آنکه رای بجای برای روسیه کشاده شود
 انظار ادیره وارد میدان گرفته سنکری سخت مستحکم و اگر متصل چند سنکر افواج
 سهالکت روسیه و چند قریه بصفت تقسیمی امنی و بسیار مدد را یکون بود مستخر
 و معقوج کرده بقتل تمامی روسیه سنکر و اسر و غلب همه جلا و اطفال و اطفال و احال
 از امن قریه متصله بان برداختند تا بعد از طلوع آفتاب بکشتن و اسیر کردن و سوختن
 اشتغال داشتند چون جعی از سالکات خود زاد رانهای ار امن پنهان کرده
 بودند تمامی انظار سوخته آتش قهر در بنیاد وجود انظار و خند و تپهای انظار را
 شکسته مال و دواب و انعام از ار امنه با اسرا گرفته منظره منصوره مراجعت کردند
 روسیه سنکر متصله بجای قریه تصور آنکه شاید خانان منصوره را از آنکینین
 غرض مضطر با مالی تفاوت برده را توانند پس گرفت تعاقب ایشان نموده طی قدری
 مسافت نمودند اما مجرد بر کشتن چند نفر از غلامان تقسیمی و انداختن چند تن تفکات
 که منزل انظار منزل نبویک زیاده تر است چند نفر از روسیه مقتول و زخدار
 کشته بی نبل مرام معاودت بچام خود کرد بدسر دار که از تدارک عمل روسیه
 رفع انفعالی از خود نمودند و اسرا و اموال را بر گرفته باین شایسته وارد حضور
 نایب السلطنه گشت و نواب نایب السلطنه هر یک از خدمتگداری طی قدری مراتبهم
 مودت نوازش فرمود **بیان ورود ملک بهاد و اورتن توخانه آنکلیس بد رگه**
 جهان پناه و مقروض نوبعاً همزوره بایب السلطنه **ار جله تدارک سرحد داری**
 و اسباب بزرگ آتشیازی و صافحه نشان **که هیچ وقت در ایران متداول نبود**

تو بخانه تکلیف است با تو میان فالخره کلوتو لیب و لقر که از راه خند دست از
 مفاصل هر زخمی ملک بر خادد فرار مدکاه اسنان باشد مستور و شرافت تو از
 تو بی که نطق کادانی و جوهر بیادنت ذاتی و صورت و صفت تو در خند
 نقره دیگر انقار و صواب دید سفیر مزو و جنب الاطرادشاهی تو بخانه تکلیف
 بنو اب بایب السلطان مقروض آگشته حسرتگر شطامه ستره و هر بود و چنده نفر دیگر
 شهر یازده کادی و صنعتی مله رو دند ما مروت و تقصیر تو از نایب السلطان نظام
 تو بخانه کار و ایست ز می که یکدکالعا بایست ابراست و عولیه نشسته جوی ایران و ما
 نپز و قره فرمودند که نزد تو میان من و در میان تو و عاقله و قانوق تو بانداز
 طریق تو میان تکلیف تعلیم گیرند و الخالی تمام وجهه الا کلا پیشتی
 تو بانداز و میباید در این باب هر ادب کلی حاصل کرده اند و در عرض یکدیگر
 هفت یا تو بچر که مغلل بمکر و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 و لدن امور بعدی بخت عینایب السلطان به وقت شاهزاده محمد علیر زان *
 درین سال حالتی لغت و در نفس الکتاب سابق دولت عیان بعد مجوعه و اساقبت
 عبد الرحمن باشا که با ولای این دولت ابد مدت متوسل شد بود و با هیچ یک
 از دولت مختار مفاصلت مله و مکر و معاطلی خصوص سلطانی نظر بجهت
 میده اعانت او راستی قانون و در میاندوستی باد دولت عثمانیه دانست مفرد
 فرمودند که درین خصوص دقتی و علت عثمانیه مله و نشود بپهرتی که باعث
 نفس دولت عثمانیه و در پیش میباید و تعیین واقع نشود بایب السلطان به وقت
 شاهزاده محمد علیر زان به مات اتحاد تحصیل دهند و تا اخی در این مملکت بعضی
 نماید حالتی لغت و باطانت عبد الرحمن باشا سلیمان باشا نامزد و له عبد الرحمن
 باشا سلیمان باشا اتحاد به تو بود او را دیناگر و مقول و مشغل وزارت و اقبل

قبل از رسیدن فرمان از دولت عثمانیه بعد از آنکه الله افغانام کرجی که نزد او بوده و کول
 ساخته حالتی افندی از ملاحظه خود را بی و لاقدی عبدالرحمن پاشا تهری
 هم رسانیده در مقام تغییر رفتار برآمد عبدالرحمن پاشا هم تمحل نشد و او را در ملاء
 عام تخفیف نمود و بعد از ظهور این امر احدی را که از معارف عراق عرب و سابقاً
 با احدی چلیب ملقب بودند روانه دربار سلطانی ساخته با تهلر مراتب ارادت و وابستگی
 باین دولت ابد مدت پرداخت و چون امور سرحدیه تمامت سرحدات دولت
 عثمانیه حسب الامر پادشاهی بنواب نایب السلطنه محمول و بسن زاده عبدالوهاب
 افندی ایلمچی دولت عثمانیه هم که ورود او بدربار کپوان مدار خشریب رقمزده
 کلک بیان خواهد شد ما مورث توقف خدمت نایب السلطنه گردید چون نواب
 نایب السلطنه همواره راجع بمنزله التمام دولتین ایران و عثمانی و مسدود راه فتنه
 جوئی مفسدین می باشد ما مورد شد که در امور سرحدیه بغداد دقتی کامل نموده
 مهمات سرحدیه نواب محمد علیر زار بحسن رای یکدیگر مستطعم و مضبوط سازند
 * رفتن در مصروف بتسخیر اخسقه و شکست یافتن او از تصرف پاشا* طور مصروف
 سردار روس بعد از معاودت موکب انجم شکوه از ایران به مستقر جلال
 عرصه را خالی دید تنها از فرصت نمود سپاهی را که بتسخیر باش اچوق برانگیخته بود
 طلبیه اطراف شهر و قلعه اخسقه را منضرب خپام عساکر خود ساخت سلیم پاشا
 والی سابق باش اچوق که همواره در سر حکومت اخسقه بتصرف پاشا بسیار
 طریق عناد بود از استعاج این خبر نصرت اسلام امانگش کشته ترک عناد و حجاج
 کرده پس خود را با جستی کامل باسقلان شریف پاشا فرستاده خود نیز آماده قتال
 و جلال گردید بطور مصروف و لشکر دو سه ماهه ساعت بصبح مانده انظار اف و جواب
 پوش بردند و بغلبه و قهر داخل شهر اخسقه گشته اجاقلوبان و وصولی پتک

و سایر دلداران و شریف پاشا و الی امکان شروع بقتال و جلال نمودند تا دو ساعت
 از روز گذشته تو در حرب مشتعل بدست مجاهدان بمهره بازی تفنگ مشتعل
 بود کار با استعمال سیف و سنان رسید و سپاه اسلام الشکر و سردست و کربان
 کردید با الاخره طو و معصوف با سپاه روسیه منهنزیم کشته ده بسیار وادی ادا باشد
 و شریف پاشا و لشکر اخسقه ایشانرا از شهر بیرون کرده یکفرسنگ از شهر پس
 نشاندند و علی التعاقب بسی امین پاشای سرعسکر از ولایت ارزنة الروم
 و حوالی و حواشی امر زو بیوم مدد می رسید روسیه بعد از دو سه روز شکست
 خود را درست کرده بمقامت ابقای از اطراف و جوانب شهر اخسقه کار
 نودش را بران بستند از دو جانب معندرو اردو میان شعله نار نشینند با جمله
 سپاه روم از توارد حسام و صدمات ککوله توب و تفنگ سپاه روسرا چنان از هم
 متفرق و پراکنده کردند که انچه لشکر عد و شکر را سلسه نظام از هم کسخته هنگام
 انفرام لشکر گاه خویش را کم کردند و در چهار فرسخی اخسقه یکدیگر ریخته شکسته
 سلح و کسته عنان زمام مراجعت بگرهستان یافتند و شریف پاشا کفیت و قایع را
 بدربار نایب السلطنه معرفت و رض داشته از مخزن خاص خلایع فاخره لشریف پاشا
 و سایر دلداران و مجاهدان ان ولایت عنایت فرمود علاوه خنجر مرصع لشریف پاشا
 مرحت شد و از اصطلح خاص اسب صر صر تک با ساخت زین زر نصب یافت
 * وفات وزیر معظم مهر ز احمد حسن در دوم شهر محرم الحرام * وزیر معظم
 و صاحب نیکو خواه منظم مهر ز احمد حسن که درین سال بوزارت شاهزاده بیهمال
 نایب السلطنه العلیه بیع الاقران و الامثال شرف امتیاز از افتخار یافت بود چند ماهی
 مرض کشته برآست تا توانی اقتداء و الطبادر علاجش بسی مدا و کردند سود می نداد
 بالاخره در دوم شهر محرم احرام کعبه وصال بسته * مصراع * لیک زمان انمای

لقای جانان دریافت بنواب نایب السلطنه را غرضی سلطنت و خلافت
 ازین اندوه تغییر یافته از جرم جهان بین اولوالای اشک آنکینت و جناب
 قائم مقام از مشاهده حالت ناگزیر فرزند اشک حسرت از دیده ما نشانند و سپهر
 ستکار ازین اندوه و ملال همکاران در آتش غصه و اندوه نشانند پس روانشرا
 بختات کلام ملک علام و اطعام طعام بفقرا و ایام خوشنود ساخت و حسب
 الامر نواب نایب السلطنه نعش مطهرش را بجهراهی نجفقلی خان کروسی که همواره
 در زمان حیات با موالف و مانوس بود با ائمه شایان که نجفقلی خان مرتب
 ساخت و باجعی از قره او حفظا بمشهد مقدس نجف علیه من الله التمجیة والتحف
 نقل کردند و ضمنا برخی مهمات خطیره هم بنجفقلی خان محول شد که در سفر مزبور
 بتقدم رساند و ذکر آن خارج از مدعا میشود * مامور شدن جمعی از سربازان روسیه
 شیخ او نیز و استبصال جماعت روسیه بدست سرباز * در اواسط زمستان بعرض
 واقفان حضور لامع التور رسید که جماعت روسیه از وقعه و اسباب از قراباع
 و سایر امکنه متصرفه خویش آورده در قریه شیخ او نیز که عملی صعب بود جمع
 نموده و از انجام بقری نقل و تمویل می نمایند نواب نایب السلطنه دسته محمدیك قاجار
 افشار سرهنگ را بدسته احسان خان دنبلی و قلیلی از غلامان تقنکی را بگروتن
 محکمہ شیخ او نیز مقرر و مامور نمود ایشان باستعمال تمام از رودارس گذشته
 وقتی که کوهها را برف گرفته بود علی الغفله شیخ او نیز را احاطه کردند ساکنان انجا
 از روسیه و ارامنه وقتی خبردار شدند که خود را گرفتار دامیلا دیدند بازنده
 نفر از ان جماعت فرصت یافته اسلحه و اسباب بر گرفته خود را ایام کلبسالی که
 در کنار شیخ او نیز بود رساندند و خود را صانت نموده دست بانداختن تفنگ
 کشودند و باقی ایشان بالکل به دست سربازان جلالت شعار گرفتار برخی

بزخم گلوله مقتول و برخی را گریبان گرفته بیرون کشیدند و در میان قریه مانند
 کوس مقدم سر بریدند و جمعی از ایشان از برابر سر بازان گریخته در خانه پنهان
 شدند و سر بازان چند عدد نارنجک در میان ایشان افکندند بشکافت و همگی
 مجال درنگ نیاوردند بیرون دویدند و سر بازان ایشان را سر بریدند تمامت انجیاحت
 مقول سوای دوسه نفر که بر اسب سوار شده گریختند و کسی جان بدر نبرد و هر چه
 در شرح او نیز یافته غارت کردند و درین نوبت زیاده از سه چهار نفر از لشکر منصور
 زخمی و مقول نشدند و سر بازان سرهای آنها را بر سر پهنه تفنگ کرده بر کاب تلفر
 نصاب پیوستند و از نواب بنایب السلطنه در از این خدمات نمایان مورد انعام
 و احسان گشتند * وقایع سال هیابون فال قوی میل سنه هزار و دلبست و دست

و شش و آمدن پس زاده عبد الوهاب اقدی ایلمچی دولت حلیه عقابیه * ار
 بین مقدم نوروز فبروز جهان پیر جوانی از سر گرفت هوا با عدل باز آمد و ساری
 و هزار دسان بر شاخ گلین در او از سلطان سرافر از بعد از انقضاء جشن
 نوروزی باجمام مهمام نزدیک و دور برداخته وایت کامرانی بسپهر برین افراخت
 و مقارن بحال پس چی زاده عبد الوهاب اقدی که از دربار دولت عفا
 مامور برسالت ایران بود در او آخر شهر ذی حجه الحرام وارد دار السلطنه تبریز
 گشته با مر نواب بنایب السلطنه چندین از اعیان اسقیباش نمودند و بعد از
 هر بساط بوسی حازم دار خلاقه طهران و نامه ملوکانه و هدیه دو مسابانه ابلاغ نموده
 مورد تفقدات خدیوانه گردید و مقالات خوش و مکالمات دلکش که مورث
 مزید است حکام دولین عالیین بود بلفظ گوهر پار شنید و چندی در اسان پادشاهی
 مصکف و مامور بوقف حضور نواب بنایب السلطنه گردید * تعیین شدن پیر را
 ابو الحسن خان بسفارت انکلیس و معاودت او و آمدن سر کورنا و زلی ایلمچی

چی بزرگ بسفارت در بار کبوان مدار بعد از ورود ملکم بهادر نواب اعلی
 حضرت خاقانی مهروز ابوالحسن خان همشیره زاده حاجی ابراهیم خان معتمد الدوله
 سابقه که با امین الدوله حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان نیز نسبت
 قرابت داشت از دولت قاهره بدولت انگلیس تعیین بعد از ورود مهروز ابوالحسن
 خان بان دولت اعزاز و اگر امی فوق العاده یافتند برین نسبت و احترام اجازت
 معاودت دادند سر کور او زلی برونست را که مرتبه او در دولت انگلیس چندین
 درجه از سر هر فرد جنس برونست برتری داشت مامور بتوقف دولت ایران و امضای
 عهدنامه مرقومه فیما بین اولیای دولت ایران مامور و مقرر داشتند انار و فوا
 بهمد موافق قرارداد فیما بین ظاهر ساختند و خبر آمدن او با اتفاق سفیر ایران بدربار
 پادشاهی رسید و مهروز از کی مستوفی دیوان اعلی بهممانداری او تعیین شد و او
 در بندر بوشهر بایلمی مصلوف شده جابانواع اعزاز و احترام او را بشهر از
 او رده نواب شاهزاده حسینعلی مهروز فرمان فرمای مملکت فارس جمعی از اشراف
 و اعیان و معربان خود را با استقبال او فرستادند بعد از چند روز مهمان نوازی
 و عزت و اکرام اهل کلام از شهرها و اصفهان رسید و حاجی محمد حسین خان
 امین الدوله بیگلربیگی اصفهان نیز مقدم او را کرامی شمرده همه جابا احترام و اعزاز
 بیکران وارد دارالخلافه طهران ساختند و سر هر فرد جنس برونست ایلمی سابق
 حسب المرام بعد از نوازش بسیار با نامه پادشاهانه رخصت انصراف از دربار
 پادشاهی یافت و از راه اسلامبول متوجه مقصد گردید و سر کور او زلی برونست
 شرفیاب حضور استان سپهر ارکان پادشاهی کشته بوضعی شایان نامه نامی دولت
 و یاد و بود و ستانه شوکت را ابلاغ نموده و از طرف قمرین الشرف پادشاهی نوی
 شرایط اعزاز و ولو اکرام در باره او بصل آمد که تا آن زمان دیگر بر امقدور

نه گشته بود از جمله تقدمات خدیوانه آنکه بعد از رسانیدن باد و بود دولت
 علیه انکه کلبس که بغایت نفیس بود اعلی حضرت پادشاهی بلفظ مبارک که بار
 فرمودند که بهترین تحفه و هدیه ای اندولت او در آن است که در بادی النظر صورت
 او صاف چیده اش بر اینه خمر و غیره عکس پذیرد و آثار خرد مندی و اداب دانی
 و نیکه یاری او از مشاهده الطوار و سکنات او در خاطر همایون جایگزین است و البی
 مشار الیه بعد از شرفیای حضور پادشاهی بمراسم دولتخواهی دولتین پرداخته
 انکار صایه برای نقای اتحاد دولت ابد بنیان و مزید نظام دولت علیه ایران متحد
 که ذکر آن در این کتاب مورد المطاب بلکه افزون از چیز بیان و است کتاب است
 و تاخر این سال و سال پیش کاه در دار الخلاقه طهران و گاهی در خدمت نایب
 السلطنه در تبریز توقف می نمود عهد نامه مفصله را با مضای همایون رسانید غالب
 اوقات در غیبت و حضور از نوازش و عنایت اعلی حضرت خاقانی و شاهزادگان
 عظام بخصوص نواب السلطنه و الخلاقه که شفقتی خاص درباره ایشان
 داشتند بنیج و مسرور بود جو ششها و خصوصت های غیر او ان بنیج این او و همگی
 امنای دولت و ارکان حضرت حاصل گشت نقل اوصاف حسنه اش نقل مجالس
 امر او ذکر اخلاق مستحسنه اش زین محافل امنا و عظمای سلطانی است در کمالات
 نه گشته سنجی و ستمدانی و فارسی نویسی مهارتی تمام داشت و مطلب را بسیار
 مربوط و محتمل بنویشت در نظر اهل دانش و ارباب کمال و قهی تمام یافت و سلیقه
 نیکو و طبعی مانوس داشت در مهارت عمل سکا و باغ جواران تصرفات شایان
 نمود منتظر مدله کش در انجام ساخت که دیدن نظار کبان از مشاهده این روشن
 و خاطر تماشا یان از تماشای ان نمونه کلشن میشد و جانفش بغایت مکرر و محترم
 بود * بیان جشن هروسعی شاهزادگان در چین سلطانه * بعد از انقضای جشن

جشن و سرور و زوری ایات کشور که پادشاهی هنگام سفر به عازم سلطانیه
 گردیده قبل از حرکت از دارالخلافه طهران مقرب المحضرت اسمعیل بیگ خلام
 پیش خدمت باشی را بسرداری تعیین و با افواج سپاه سواره و پیاده جانبازو
 تفنگچی روانه اذربایجان و بعد از نزول ریایات سلطانی بچمن سلطانیه فوجی دیگر
 از سپاه نصرت پناه از عقب او مامور ساخته جعی نیز بخراسان فرستاده ابو ایچم
 شاهزاده محمد ولیمرزا گرد وجهی که لازم بود از خزانه عامه برای مصارف لشکر
 کشی اذربایجان و خراسان علی قدر مراتبهم علاوه بر موجب و مرسومات
 سپاه رکابی عنایت فرمودند بعد از فراغت از این امور در ایام توقف چمن مزبور
 مقرر فرمودند که اساس کار خیر شاهزادگان عظام عبد الله میرزا صاحب اختیار
 خسه و شیجعلی میرزای صاحب اختیار ملایر و غاوند موسس گشته دران چمن
 دلگشا که مکانی بهتر از آن برای عیش و عشرت نیست تفریح خاطر می بعمل آورده
 باشند و سران ایران ازین نعمت عظمی بهره مند و خاص و عام ازین فیض عام
 محظوظ آیند اسباب عیش و عشرت بر حسب مقررنو هی انتظام یافت که دیده
 روزگار مثل آن ندیده بود و ذکر آتشبازی و سایر ملزومات و معمولات آن
 تطویل بلاطایل مینماید لیکن چراغان آن جشن کمال تکلف و نهایت تازگی داشت
 چه خیام اردوی پادشاهی با تمام موافق نظام زده شده و ملاحظه مفرینه و موزونی
 و موازی و مساوی ساختن صفوف خیام بعمل آمده بود که عقل چیران میشدند
 شب چراغان در اردوی پادشاهی و هر شب در هر یک از خیام بنهی خانه
 چراغان میشد که هر خیمه نیمه آسمان و چراغان کو آکب آن بنظر می آمد و تماشایی
 از قصر سلطانیه که از غایت ارتفاع سر بر آسمان افراشته لذت صبر جاودانی می یافت
 القصه برای تمام مملکت ریایت سلطانی در چمن مزبور حل اقامت انداخته

نواب نایب السلطنه و امامور ساختند که هر چند باب حرب و جلال روسیه
 صلاح دادند موافق قاعده و قانون تقدم نمایند نایب السلطنه هم نای کار و بلند رنج
 و مرور گذاشته اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیگ سرهنگ سر بازن فوج تپیزی
 و علی بیگ نوزباشی غلامان و نظر علی خان کنگرلو حاکم محجوران را تعیین فرمودند
 هکه بصوب بلوکه معاویز قراباغ رفته هر یک از طوایف سکنه ایجا را تکلیف
 بمهاجرت و کوچانیدن نموده از رهگذر معیشت مطمئن سازند تا هر کس اطاعت
 نماید سالها غنایم آورد محجوران و مورد ضیافت و احسان شود و هر کدام ترم نمایند
 مورد غلب و اسیر شوند ما مورین حسب المقرر عمل نموده با آنکه در زمان نادر
 شاه افشار و عهد خاقان مغفور که همت بر اشتغال و خورای قراباغ گذاشتند
 احدی از سرداران و افواج سپاه و پادشاه جلیل الشان را قدرت رخنه و راه
 یافتن مغاویز نشده بود ما مورین بحکم شایسته با تمکین بی محابا با انجامت ساختند
 و بسیاری از ایلات ایجا را که قبول کوچیدن نمودند روانه محجوران نموده قدری
 ارامنه را که ترم و تخلف ورزیدند مورد غلب و اسیر ساختند و بعد از آنکه
 منتهوین از کرده خود نادم و پشیمان گردیدند بجهت اجتهاد وارد و ساکن محجوران
 شدند نواب نایب السلطنه اسرای اغار ابعیت موصول از او زندگان خریداری
 و بعضی ترحم و مروت تسلیم ارامنه صاحبان غافر نمودند و چون در ابتدا ایجا بار
 مقرر شده بود که در کوردشت دزمار قلعه که یکطرف آن رود ارس باشد
 بنشیند و نظریاتصال طرف دیگر قلعه بکوه که موهم سر کوب بود مهندسان
 فرنگی و ایرانی تر دید و تا ملی در بنای قلعه مزبور داشتند نواب نایب السلطنه
 خود ایجا را با مجافر مود ملاحظه وضع قلعه را نمود و بطریق خالی آنرا کوبه علت
 و نقص بنای قلعه را گذاشته دستور العملی بمهندسان عنایت فرموده مراجعت

مراجعت بدار السلطنه تبریز فرمودند و در آنجا مقرب الحضره امجد علیک
 دامغانی که از دربار سلطانی بسرداری سپاه سواره و پیاده رکابی تعیین شده بود
 وارد و نایب السلطنه افشار اجمعی روانه چین کنند بر ساختند و ریاست ظفر پت عاقب
 او در حرکت آمد و از چین مرز پور امیر خان قاجار دلو را با امجد علیک قاجار افشار
 سر هتک دو فوج سرباز و فوجی سواره با یلغار بر کشتا و تصرف قلعه و مامن اینجا
 مامور فرموده مامورین بعد از هجرت از اب اس با آنکه غالب آنها سرباز پیاده بود
 بنا بر وفور شوقی که بندهت گذاری و جان نثاری داشتند در کشته روز هشت
 فرسخ هنگام رفتن و هشت فرسخ هنگام برگشتن طی مسافت نموده در طرف پست
 و چهار ساعت قلعه بر کشتا را که موسوم باله قباست و مشتمل بر ازغهای بسیار
 و جنگل و کوه و اهالی بر کشتا بر سر تنگنای راههای آن چوهای جنگل را یکدیگر
 بسته انداخته بودند تا عبور و مرور از حول و حوش آن هم مقدور نباشد بقهر
 و غلبه نسخر و تصرف نموده بسیاری از رجال آن در انانی زد و خوردمقتول
 و اموال آنها با القام منسوب و اولاد و عیال آنها سپاه شکر پر شدند و باز محض
 مرحمت جلی و مروت خطری اسرای افشار از سپاه منصوره خریداری نموده رد
 فرمودند و انعام و احسان بسیار در باره هر یک از مامورین که مصدر اینگونه
 خدمتی دشوار شده بودند بعمل آوردند و اهالی اینجا را نهمو را اینگونه مرحمت
 وارد قراحت مخ مورد احسانه زه و ریزش بی اندازه شدند و در همان او آن
 بیوقلی خان قاجار راهیم بانوجی سواره و پیاده رکابی و سواره ایلات قراجه داع
 مامور فرمودند که بقرباب و قه ایل جبرئیل و رانکلیف بگو چیدن نمایند و اگر آنها
 در مقام تعلیل بر آیند مورد ناخت و تانسانا زندی بیوقلی خان را تهوری بمناظر رسیده
 چون را منجاقی اصعب از جمیع راههای قراباح است بر خلاف دستور العمل

نواب نایب السلطنه جبارت و وزیرده از راه مزبور عازم و چون ارمانه و سکنه
 انظر فیها کوچ و اموال خود را بجمال دیگر برده خود بر سر راه نشسته بودند و راههارا
 از چوبها که روی بکدیگر انداخته بودند نوعی با چوب بهم بسته مسدود ساخته
 و سنگری ترتیب داده بودند که عبور از آن راه هیچ وجه مقدور نبود پیرقلی خان
 تفکیک این استرآبادی را مأمور ساخته بود که در سنگرهای مزبور پوش برده هر یک را
 که تصرف مینماید قدری تفکیکی در آنجا گذاشته پیورش سنگر دیگر بردانند
 اتفاقا در یکی از سنگرها دو نفر از معروفین استرآبادی قتل رسیده بآنکه
 ارمانه را نائب توقف و قرار در آن حول و حوش نماند و بعد از اندک روزی
 روی امیدواری باینطرف آورده بعضی در همچوان و برخی در قراجه داع متوطن
 شدند باز آن قهور و بجز می پیرقلی خان برخلاف امر و فرموده نامالایم طبع نایب
 السلطنه گشته پیرقلی خان و امرای سپاه را محضوب و مخاطب ساختند و چون
 در آن اثنا مرضه اقبالک ربش سفید ایل کولالی بنظر نواب نایب السلطنه رسید
 مبنی بر اینکه همگی ایلات سمت مغاویز قریب و انحول و حوش که به همچوان اتصال
 دارد بامید عنایت دولت قاهره و از بیم ناخوت و تاز سپاه منصوره بامر همدستان
 و معصم کوچیدن بصوب همچوان شده اند اما چون ینا رال خطا کوف و وجهت
 سالدات روس و سواره مهد نقلی اقا حاکم قریب درین نزدیکی توقف دارند و هنگام
 کوچیدن ایل اهانت کلی از آنها خواهد رسید استعدانکه سردار کثیر الاقدار
 با فوجی سوار و تفکیکی جرار بر رسم ایلغان تعیین شود تا بدو نافت و مخافت همگی
 خود را بزیر سایه دولت ابد مدت رسانیم نایب السلطنه هم مقرب الحضرة امجیل
 یک دامغانی را با سواره و پیاده رکابی ابوالجیمی او مأمور بخدمت مذکور ساختند
 اتفاقا هنگام ورود امجیل یک و سپاه همچوان ایل اقاییک برای اطفال و رفع مظنه

مظنه بنارال و مهد نقلی اقاقلعه شوشی رفته ضمنا میخواست که گرو خود را از انجا
 مستخلص سازد و سایر رؤسای ایل کولانی هم تصور کرده بودند که انهمه سواره
 و پیاده برای چاول و تپاول آنها وارد گردیده اند و از راه نادانی در مقام تهرود
 و هصبان بر آمدند چون فریب چهار فرسخ انراه مشغل بر جنگلی است که زیاده
 از یک نفر را عبور از عرض انجنگل میسر نیست تفنگچیان آنها سر راه و عقب سپاه را
 بسته بنای جنگ و جدال گذاشته بودند اسمعجل یک باوصف قدرت بر قتل و اسیر
 و غلبه آنها را از بملاحظه انکه اقاییک بلاشک و شبیه در صد خدمتگذار می
 و اطاعت خواهد بود حرکت ناخبرانه بکران منوط بنادانی دانست مطلقا بمقام دست
 اندازی بر نیامد بنوعی که مطلقا سببی یا حلی از سواره و پیاده انو اجمعی او
 نرسید دلبران همه با جنگ کتان معاودت نمود اقاییک و تمامی ایل کولانی بعد از
 مشاهده اینحال زیاده از حد مسال شده بجهت اجتماع کوچیده بایروان و همچون
 آمدند و تنه ایلات معاوین بملاحظه این گذشت مسال شده وارد همچون
 و مورد عنایت بی پایان شدند* ذکر آمدن امین پاشا بقارص و انحدود و معاودت
 او بتقدیر حی و دود* چون در ان روزها عرض نواب نایب السلطنه رسید
 که امین پاشای سر هر کرد و لت عثمانیه که حسب الامر پادشاه ذبحه اند و لت
 مامور بقارص و محکوم باطاعت امر و فرمان نواب نایب السلطنه بود از ازنه الزوم
 حرکت نموده روانه قارص شده است نایب السلطنه هم بنای مستبزو او نیز باروس را
 از سمت قریحه داع موقوف و با تو بخانه سواره بنظام انگریز که عقل از مشاهده نشانه
 زنی و چابکی ان خبران میشد و سر بازان و سایر سپاه و اسباب والات حرب
 و جدال از چنین کلنبر حرکت و روانه ایروان شدند تا از قسمت سپاه دولتهن
 بمعاذت یکدیگر بجایه روسیه نقل پس و باش اچوق کوشند و در انحوالی بدفع

آنها بود از ندیدند از روی و دیده بخیران معلوم و الا شد که هنوز سر عسکر و اردو قارص
 نشود و درین هنگام نایب نرسیدن سر عسکر قارص نایب السلطنه ایثار چند
 روزه از راه مجبوران بقراباغ فرمودند تا در نظر چند روز توقف هر یک از ایل
 و رحمت که مستقل نظامی است دولت ابد مدت شود از اوقات خدمات سپاه
 نصرت همراه مصون گردیدند طرجمانه وارد مجبوران و قراچه ادع کرد و هر یک
 تهر نمایندگان خود رسد و محض ورود با محمد و صادق خان قاجار عزالدین و
 بگوشتعال اهالی محال مونسومه بگوروس که در مقام تهر و سرکشی بودند تعیین
 و اشرفخان دعاوندی و علی خان نوری را با آغازین پیاده رکابی تحت آنها باو اجمع
 صادق خان ساختند ملامورین هم مقصدین را کوشالی لشکر داده او از نزل موکب
 و اب ایلات قراباغی که از انجمله کولانی و احشامنت مغاویز بود کوچیده عبور بصوب
 مجبوران نمودند از یکطرف بیادال خطا کوف با جهت روس و قراباغی حرکت
 مذبحی نموده وارد کوروس و هدا زور و دیانچا چون خوف و دهشت بر و غاب
 و مستولی شد چاره کار را انحصار همین دیدند که بجز غنای کوروس و قلعه
 و سکر بسیار محکم در اینجا نموده تمحصن شود قدری از سالارهای او هم فرار و وارد
 حضور قبض انان شدند نایب السلطنه هم بیست روز در نظرها اقامت نموده
 ایل و رحمت مطیع را که روی امید واری بدولت قاهره او را نمودن نوازش
 و انعام و احسان و اعطای اذوقه سالانها فرمودند و مقصدین را کوشالی بلنخ داده
 قتل و آسرو حرق محمول و بیوات آنها بعمل آمد و سه بار هم در آن او ان فوجی
 سواره را بصوب کچه مامور ساختند ملامورین هر دفعه کوششهای دلبرانانه نموده
 سر و دیل روس و چپاول از ملامورین کچه آوردند و مراجعت به مجبوران فرمودند

ند تا از آنجا حازم ایروان و لشکر و دولت را به کارگر چنان مشغول سازند
 اتفاقاً در روز و روزه به همچون چاهاری از ایروان وارد محقق گشت که سرهسکر
 دولت همانته و سردار ایروان بنای ملاقات بیاکند یک در سرحد فارس و ایروان
 گذاشته از آنطرف سرهسکر و ازینطرف سردار باین شایسته روانه عمل تلافی
 شده بودند و بطریق که معمول ایران و روم است در عرض راه پیش روی
 صف جانین سواران خاص و چابک افراست تازی و تفنگ اندازی و جرید بازی
 آغاز نمودند تاگاه علی الغفله احدی از خاصان سرهسکر تفنگ انداخته بود که
 کلوله آن از بنا گوش سرهسکر بیرون رفته و دندان او را با خود برد سرهسکر
 بی هوش شد همراهان او را بقارص بردند سردار هم با کمال تأسف لاند معاودت
 بایروان کرد و تبرقتا نکذاشت که ملاقات انجام بدهد بعد از بنا گذاری امور
 بنحوی که قرار داد بود موکب و الاروانه ایروان و سرهسکر شرفیاب حضور شود
 نایب السلطنه محض استماع این خبر کس بی عرض حال سرهسکر تعیین و احکام رفیعه
 بمریکت که با و روسا اجا تلو و بنکچری و حکام فارس و غیره عساکر امر قوم
 داشتند که مطلقاً ازین راه گذر اضطرار برای احدی رونداده هرگونه ضرورت را
 بعرض رسانند تا بنا بر اتحاد دولتین عنایت شود و مستر کمل جراح آنکریز راهم
 که ملتزم رکاب بود برای استعلاج و تعیین و انواع رافت ملوکانه در باره سر
 عسکر کار فرموده زخم سرهسکر اگرچه او از کار باز داشت اما کارگر نبوده و بعد از
 چندی که بهبودی یافت بار زنه الروم مراجعت نمود سپاه روس هم در هر جا که
 بود اسایش گزین شد نایب السلطنه در همان او این کرد و همچنان توقف داشتند
 واقع نشدن جنگ شایان و فترت بیک شدن موسم زمستان که هنگام اسایش
 حازیان است افسرده خاطر میبودند پسرز احمد مستوفی سرهسکر فوج سپه بازان

خاصه که تمام آنها از سالدات روس میباشد چه در اوقات جنگ دستگیر شده
 و چه از سپاه روس و و گردان شده دست توصل بدامان مرحت نایب السلطنه
 العلیه زده تمام آنها را بشرف اسلام مشرف فرموده و همگی را صاحب خانه
 و کوچ و اهل و عیال نموده اند و ثواب همین عمل در بیست کلمه قریب احدیت که صفت
 سلیمی لم یلد ولم یولد بر از نده ذات میآید اوست بر همه اعمال و ابرام خواهد بود
 و نهادن لقب اعانت و سرهنگ ایشان میرزا احمد مستوفی کاشانی بود و ابراهیم
 بیگ باکویه سرهنگ فوج تبریزی را مامور فرمودند که بمقری رفته اگر چه تسبیح را اینجا
 در بین هنگام بعضی جهات متظور نبود لیکن از رهگذر ستیز و او نیز بار و سبه
 انجامی الجمله رفع افسردگی خاطر خطیر و الا پیشدینامه وین حسب المقرر روانه
 گوردشت و از انجام مهدی خان هزار جرمی با قدری از تقه کیمان ساخلو
 قلعه گوردشت با آنها همراهی کرده از اب اس عبور و مانند اجل ناکهان بار و سبه
 انجامد سب و گریبان شدند باندک ستیز و او نیز کار از استعمال توب و تفنگ گذشته
 جنگ و جلال جانین بسرنیزه تفنگ انحصار یافت بلکه کار بکشتی رسید و تمامی
 سربازان اسلام و سالدات روس بیکدیگر در او بجهتد بالاخره سپاه اسلام
 غالب و سالدات روس مغلوب گشته سالدات که در دو برج موسوم بسید و مختار
 منحصر بودند احدی از آنها راهای و نجات از جنگ سپاه شپوک بر مقدور نشد
 و دهکده مقری راهم حالها سا املها نمودند میرزا احمد و ابراهیم بیگ و سربازان
 سرو اختره روس را برداشته مظفر و منصور در همچوان باین شایسته شرفاب
 حضور با هم آتور و هر یک از سرهنگان و سرگردان علی قدر مراتبهم و خدمتتم
 مورد نوازش موفور و تققدتبر محصور و گردیدند و فوجی سربازان خوبی را
 بسرگردگی احسان خان سرهنگ با قدری از ظلمان تقه کیمی مامور بکوشش ارامنه

ارامنه اخبان قریباغ ساختند و با آنکه ارامنه مزبور در قهر قلعه را که از سقنای
 مشهوره قریباغ است مامن ندانسته از هم مجاد در همان روزها حرکت و مکانی
 بسیار صعب را که از هر جانب مشقل بود و از ده فرسخ جنگل آتیه بود مسکن
 ساخته بودند نسیر بازان و غلامان قفقازی بی پروا از راه ازاد چیران با آنها رسانیده
 زد و خورد و دست زوایز نمودند بالاخره عیال و اطفال آنها را اسیر و اموال و احوال
 آنها را غارت کرده بسیاری از مردان آنها را قتل و از راه بل خدای فرین بقراجه داع
 معاودت و در عرض راه باز بقعه مردان ارامنه که خود را بجنک کلهما کشته از
 چنگ سپاه منصور رهایی یافته بودند و شبانه روز دسته دسته خود را به پناه
 اشمار جنگل کشیده مخفی میشدند و علی الغفله شایکی نموده جنگی که در قوه
 داشتند مینمودند تا قاسمی نام پسر زکاتهما مقتول گشته دیگران لابد و ناچار دست
 انزال و عیال و اطفال شسته معاودت بهمان مکان نمودند و چون دانستند که
 سقنای و جنگل و کوه و کتل مانع ایسکونه اجل نمیتواند شد بعد از چندی لابد و ناچار
 بقراجه داع آمدند در زیر سایه دولت قاهره اسایش گزین شدند و نایب السلطه
 از فرط محبت محصل تعیین و اسرای آنها را گرفته با آنها بس دادند و نتد و جنس بسیار
 هم برای مدد گذاران اعانت فرمودند و درین اثنا بسامح طلبه نواب نایب السلطه
 رسید که روسیه از سمت کروس و هاتف میخواستند برای ساختن مقری چیره
 و ازوقه بیاروند و لیکن اندک سپاه نصرت بنام دارند جنرال خود به پایت توج
 ارسالت خود برای محافظت قانله عزیزت مقری دارند بنا به طلبه نواب نایب السلطه
 مبرز احمد مستوفی را با فوجی مجاد ران و جعفر قلیخان مقدم و سر بازان مقدم
 پایت صدسوار از غلامان جلالت نشان تعیین و مقرر داشتند که از راه
 اردو باد رفته در میان مقری و قیان سر و امیر آنها کبرند و آنچه باید از مقاتله

با جنرال و منع قافله حمل آوردند مامورین نیز بسرت تمام روانه و محض ورود
 بار و باد جاسوسان خبر جنرال رسانیده جنرال مزبور از بیم سپاه منصور جرئت
 فرستادن قافله نکرده در کرمس توقف نمود بعد از یاس از آمدن جنرال و قافله
 حکم محکم شرف نفاذ یافت که مامورین بگو چناندن ایلات خدان اقدام نمایند
 مامورین نیز بحسب فرمان قضا جریار روانه قبا ن گردیده دو اتای راه خبر ضمیمت
 آنها با ایلات مزبور رسیده ایلات مزبور فی الفور از بیم جان کوچیده پناه بظل
 حنایت نواب نایب السلطنه آوردند و موکب نصرت نصاب بعد از فراغ ازین
 امور هازم خوی گشته بعد از ورود آنها خبر رسیده که بنار ال مرکز بدولت روس
 اظهار نموده که بنار البتروج طور مصوفد زکار لشکر کشی و محاربه با سپاه ایران
 تساهل مینماید و یهوده اینهمه مال و سالکات روس را تلف بسیار دوا کر بجای
 او من تعیین و منصوب شوم مصدر قنوجات شایان خواهم شد دولت روس
 هم او را سرداری تعیین و روانه نمودند و بنار ال مزبور محض ورود بقلیس
 و استحضار از مراجعت موکب نواب نایب السلطنه و رخصت دادن سپاه باسایش
 خانه و ولایت بنار ال بتیک را با هشت هزار نفر سواره و سالکات روانه ایروان
 و مامور ساخت که اگر تواند ایل و رحبت از آنها بکوچاند و اگر این ارزو محصل
 نکرد دو چپاولی جمال و دو اب اهالی ایروان نماید یا غله و شلتوکی از صحر او نمکی
 از معدن بدست آورد درین اثنا که هر سه ایروان از لشکر منصور خالی است
 علی ای حال مصدر امری شود نایب السلطنه بجهت شنیدن این خبر تو بخانه رکاب را
 که برسم آنکریز مستلم گشته و عمله ان بالعام سواره اند و ماتدان دیده و روزگار
 ندیده است با مسترازی آنکریز که معلم و ناظم ان بود تعیین و انواع سواره و سرباز را
 که دست روس بود احضار و تعیین نمود موکب والا هم فاصله سه روز از خوی

خوی حرکت و برسم ایلغار روانه ابروان شدند در ورو و موکب و الامنزل
 قبان بلسان ماگو که مبانه خوی و ابروان است اخبار صریحه بوضوح پیوست که
 بعد از ورود بنارال مزبوه هشت هزار نفر باوج کلبه سپاه آمدن ازین طرف هم
 حسن خان برادر حسین خان سردار باد و هزار و صد نفری که در نزد او از سواره
 و سرباز جمع شده بود و توپخانه آنکس نیزی بمقابله او پرداخته او از او ورود
 موکب مسعود نو ابنایب السلطنه هم رعب افکن قلوب روسیه گردیده بود لا بد
 و باچار شب هنگام از آنجا فرار و مرحله پیمای طریق معاودت گشتند سردار
 تازه که ظاهر طلب فتوحات تازه بود محض ورود نهایت چابکی در تعیین سپاه نمود
 ابواب نلمت و بشه انی بروی خود گشوده بنارال بنیک و سپاه او هم ازین حرکت
 مذنوح بشیمان از بر ابرود و هزار نفر فرار و روانه مقام خود گردید سپاه منصوره
 تعاقب آنها نکردند بسیاری از آنها در عرض راه نظر سردی هوا و برف شدیدی
 که مانا نشده بود تلف گشتند و ابنایب السلطنه هم از منزل قبان باستان
 معاودت بدار السلطنه بریز فرمودند * دگر ایلغار فتحعلی خان سیکلر بیگی خوی
 و سلیمان و ان و کیفیت اناسان * چون در ویش باشاکه چند سال قبل ازین
 ولایت و ان و اموال حاکم سابق را متصرف گشته و از طرف عمر بن الشرف دولت
 علیه عفا نه منشور حکومت باسم و صادر شده بود ازین سال الی حال سلفا خدمتی
 بدولت عفا نه نکرده هر وقت از ان دولت سرعسکری مامور بقارص و وجهت
 و ان ابواب جمع او شده احدی روانه نکرده مضک بعدد سرحدیت ایران گردیده
 و بعد از آنکه سرکشی و تمرد او معلوم رای اولیای دولت عفا نه گشت او را مغزول
 و حکومت و ان را بعباید باشامول و موکول ساختند عابد باشا را اجاب و طغیان
 و تمرد اند دولت را زیاده از اندازه و حساب ظاهر نمود و از ان گذشته اموال تجار

ایران و مزد دین و آن را کاه بدست او نیز مساعده و ابتیاع و کاه بدو دست
 او نیز عفا از چنگ افایه و آن آورده با وصف نصاب عیدیه و تا کلمات اکیده چینی
 از آنها صاحبان مال رد نکرد و باین امور استغفانه نای دست انداز و ناخت
 و تا ز بعضی از قرای ارومی و خوی و احشامات سکه آنها گذاشت و هر چه اطوار
 ناهنجار او بدولت عثمانیه آنها را شرفیاده بظهور نرسیده سود اعمال او زیادتر کرد
 تا هنکاهی که موکب نواب السلطنه در بازار چالی قریب نرول اجلال داشت
 از راه پیغمبری و بیفکری تصور اختلالی در امور لشکر ظفر دستور کرده خبر زخم
 امین پاشای سرعسکر هم باعث تبیین او بر اختشاش سپاه عثمانی شد بود یعنی
 یک و همر اهان محض ورود بانجا ایل تیمور اقا برادر امجد اقا بزرگ شکاک
 ارومی راهلی الغله ناخت و تا ز تیمور اقا و یک نفر برادر کوچک او و چند نفر
 دیگر رابطه سانبده بعد از عرض اینحال بدربار شوکت قلد نواب نایب السلطنه
 فتحعلی خان قاجار یکم یکی خوی و سلیمان و عسکر خان افشار ایل یکی اگراد
 ارومی را ماذون بتلافی این حرکت ناشایست و کوشه ال درویش باشاد را زاه
 نمردد دولت ساختن مشار الیهمانه ز باجعی اگراد ارومی و خوی بفرم قصاص
 روانه و بحال تصرفی بی یک وارد کشته یعنی یک محض استحضار اموال خود
 و رعیت و عیال و اطفال مسلمین انجارا با مکنه دوردست و سخت فرستاده فرصت
 نکرده بود که عیال و اطفال ارامنه انجارا هم از آن ورطه نجات دهد جهت خود
 و درویش باشاد که بقصد چیا اولی زه آماده ساخته بودید داشته در محلی که مصعب
 میدانست بر سر راه سپه بی زغار سپاه جراست موقوف کردید اما محض ورود جنود
 ظفر نموده با محافضت بناورده کمرخت و شهبازنه جهتش از یکدیگر کسینت
 سواره مزبور هم به عیال و اطفال ارامنه که زیاده از حساب و شمار بود رسیده

در وقت آنکه در این راه گذر از معصل اقا برادر مقتول و سایر
 لشکر آذربایجان جنبش در حرکت و خون حصیت ایلیت بجوش آمده بود تسلی
 خاطر می بصره رسید و بعد از آن با نواب نایب السلطنه حسب الاستدای یسنجی
 زاده شید عبد الوهاب اتندی الملی دولت عفا فی وجوه خطیره در وجه او زندگان
 اسرا زند و قنایه سرکار عنایت فرموده اسرار بالقام خریداری و از قراط
 مرحمت جلی بصاحبانش رد نمودند اما قرار داد فرمودند که اگر من بعد این نوع
 حرکت از درویش پاشا و اتباع او ظهور رسد بر او و عبال او همین ماجرا روداده
 خال ننگ می و نافرمانی او از چهره دولت علیه عثمانیه زایل و عابد پاشا یادگیری
 که از جانب اندولت مامور بحکومت و ان شود بدستاری مجاورت نواب
 نایب السلطنه در ولایت مستقل گردد و چون در حکام توقف موکب و الادوچین
 کلنبر فرمان همایون از دربار پادشاهی رسیده بود مضمون آنکه عبد الرحمن
 پاشایان که همیشه مستقل نلاله دولت ابد افترا ن بود بی اذن و اجازت بیغداد
 رفتن سلیمان پاشا و زیر انجام مقتول و اموال بسیار و بسیاری از توبخانه بغداد را
 بکوی و حریر فرستاده بود درین حکام از آن طرف رئیس الکتاب سابق
 دولت عفا فی غالب اتندی را که در بغداد بود خار و خنق ساخته بطریق
 ذکر آن مناسب نیست هتک حرمت او نموده و اغلب رؤسای بغداد را بقتل
 رسانیده است از این طرف هم دست اندازی بسیار به ایلات کردستان و کرمان
 شاهان و خیره نموده از راه نادانی بعضی تصورات بیامقداند و دولت کشته است
 و نواب محمد علیرضا از کرمانشاهان با سپاه دکابی و ولایت از کرمانشاهان
 و کر دستن و غیره بتادیب اذعین شده باید از سمت اذ بیجان هم احمدخان
 مقدم بیکری یکی نبریز و مراغه و ابراهیم خان سیات قول و اقامی نواب نایب السلطنه

با فوجی تعیین و از راه سردشت و تلبوش غازم تنبیه او و کتلیج او شوند نواب
 مایب السلطنه نیز بفرمان پادشاهی احمدخان مقدم را باده هزار نفر سواره و پیاده
 و چند مراده نوب تعیین نمودند بعد از ورود مویک و الابدلار السلطنه نیز بر اخبار
 متواله رسیده بموضوع پیوست که محض حرکت نواب محمد علیرضا و عزیمت سلیمان به
 موطن اصلی عبدالرحمن پاشا و خالد پاشا که متصدی امر انجمن بود در قیاب حضور
 نواب شاهزاده گشته مورد نوازش شده بود عبد الرحمن پاشا وزیر بغداد هم
 محمد مصرف اقتدی را روانه حضور نواب محمد علیرضا و از قرار هر پانزده ارادت
 فریضه در مقام خوشودی و شکر کناری از رهگذر کوشمال عبدالرحمن پاشا
 برآمده از انجمن نواب شاهزاده جانبازان عراقی و فوجی دیگر از سپاه منصوره را بر سر
 عبد الرحمن پاشا تعیین و قدغن فرمودند که اجدی از سپاه نصرت همراه پیرامون
 سرهوی اهانت و انحراف مال و حال و ایل و رحمت بحال عرض را مگر دیده نمره را
 مورد انواع سیاست اند و از طرف اذربایجان احمدخان و ابراهیم خان بیات
 قولاً و اقامی و سایر مامورین بوسریل و اتباع عبد الرحمن پاشا رفته نوعی آه را
 مورد قتل و غصب ساختند که شهرانه جعبت عبد الرحمن پاشا از هم پاشیده چاره
 حکار و اجراطاعت و انقیادند بدلا بد از در عجز در آمده ولدان خود را با کوچ
 اقا و پیش کشیشان بحضور نواب شاهزاده فرستاد نواب شاهزاده محمد علیرضا
 عکس روانه دربار پادشاهی و اسد های عقو تقصیرات او نموده از طرف اذر
 بایجان هم نواب مایب السلطنه اصفا الحضرة پیروز الوالقاسم وزیر سرکار روانه
 دربار پادشاهی ساخته همین استدعا را نمودند اعلی حضرت نخل اللهی تصور سابقه
 او را از صفحه تمبر مبارک محمود ولایت سالفا و امقرن باغمان و عفو فرمودند
 در خلال این احوال شاهزاده محمد و امیرا و الی خراسان هم نظر بنافرمائی و بطنان

طغیان که از فیروز میرزا والی هرات مشاهده نمودند باذن و دست اعلیحضرت
 بادشاهی با فوجی سپاه خربت بصوب هرات نموده فیروز میرزا محض کاهی از خواب
 غفلت بیدار و ولد خود را بایدهشکش لایق فرستاده حسب الاستدعای نواب
 محمد ولیمرزا اعلیحضرت نخل اللہی جرایم او را بخشیدند و کماکان بحکومت
 ولایت هرات سرافراز شد * ذکر محاربات شیخعلی خان ولکنزی بهاروسه و کیفیت
 آن * شیخعلی خان قبه هواره با اعوان و انصار خود مشغول ستیزه و ایز و زد و
 خورد بهاروسه بود درین سال جمعیتی کامل از دغستان فراهم آورده محمد بیگ
 قاضی سلطنت تبرساترا که بهاروسه سازش داشت از انجا بصدقات متواله او آرد
 و بعد الله بیگ خویش خود را در انجا حاکم و قاضی ساخت و بعد از آن بمحاربه
 روسه بمغصه در قبه برداخته روسه هم بمقابله ایشتافتند و هر چه از جانب کتبه
 و باکویه و شبروان روسه ضمیمه روسه بشدند چاره او را قدرت نیامده
 هنوز در دغستان بحرب و بیگاری اشتغال دارد * در بیان استخلاص هبدان الله
 خان با جارا رکنجه و خواش روسه التیام میانه ایران و روس * سردار تازه
 سپاه روس از کار بینی در مملکت ایران ماپوس و کذا رش تصین هشتنزار نفر
 بایران در وقت خالی بودن انجا از غازیان و فرار آنها از مقابل دوهزار کس
 و قتل که از روسه در منزل و خانهای عرض راه و متردین واقع گشته و فرار فوج
 فوج سالدات و آمدن بحضور باهر التور و الاصدقاتی بلا نهایاتی که از سپاه منصوره
 بولایت تصرفی روسه رسیده و ذکر تفصیل انها درین کتاب مرقوم و محرر نگردیده
 و خرابی و قحط و غلای که بهین سبب در ولایات مزبور بجهت رسیده و محاربات
 و فتوحات متواله عالیجاه شیخعلی خان ولکنزی به راحل سبیل التفصیل بدولت
 روس انهار و انهار ندامت بسیار از رهگذر دعا و طلب و اقدام باین کار دشوار

نموده بود پادشاه روس هم در جواب نوشت که چاره این کار بمانش است و
 نه بکاش و رفع این شورش بدوستی میتواند شده بدشمنی باید در باب التام
 بادولت حلیه ایران مسامحه جمله نموده خودداری نکنی سردار من نور محمد الله
 خان قاجار را که پیر قلی خان قاجار قبل از اطاعت ابراهیم خلیل خان جوانشبه
 بروسیه برای استتار روانه شوشی ساخته بود ابراهیم خلیل خان او را دستگیر
 و بروسیه داده و تا این اوان در کعبه محبوس بود از مجلس مرخص و نزد خود برده
 لایحه محبت و مهربانی و بریزش درباره او معمول و او را با نام دوستانه روانه
 حضور نواب نایب السلطنه ساخته باینوسیله در مقام اقتضای انوار التمام بین
 الدولتین برآمده بود مصطفی افانقراق را هم تعیین نمود که با حسن خان سکری یکی
 و سردار یروان بنای امر التمام گذازد * ذکر بعضی خرابیها که بقصر باغ رسیده و برخی
 صدقات کبیر و سبه انجار داده * مقرب الحضرة حاجی محمد خان مستوفی سرکار
 و حاکم قراجه داغ که در غیرت دین و خدمت دولت مثل و مانند ندارد و راحت
 و آرام رمانند سایر لذات دنیوی بر خود حرام ساخته لذت دنیا و آخرت را منحصراً
 به پیش رفت کار جهاد میداند و در روز دیگر با موختن مسایل جهادیه تشویق
 و تمحصن نموده بر سر غیرت می ارد و نایب السلطنه هم اعتقادی تمام با امانت و دیانت
 او حاصل است حکومت قراجه داغ را که سر حاکم محروس و همسایه قراجه تصرفی
 روس است اختیار نموده او تا شبانه روز صرف در اصلاح روسیه و استیصال
 بیرونی آنها بنمایند شهباز و ولایت قراجه داغ را که از قدیم الايام از هم پاشیده
 بود مجتمع ساخته میل و رحمت انجار اهل و موطنه چلیپانلور اخص و صاهواره بکار
 سبزوایوز زد و خورد بار و سبه و اتباع آنها داشته است در بین سالها باین
 فلک افکار مختلفه کرده از یکطرف سر راه آمد و شد روسیه را بلنجه و بلوکات

ت فراباغ گرفته مترددین را دستگیر و کتابتهای روسیه را که یکصد یگر می نوشند
 بدست می آورد تا از خیالات باطله و جزئی و کلی امورها آگاهی حاصل و از یکجانب
 اهالی فراباغ را تکلیف به اجرت و کوچیدن از آنجاها نمود و هر یک را که قبول تکلیف
 کردند و بقرابه دایع آمدند از رها کردن مدار گذار زندگانی و سایر جهات از مال
 دولت سرکار بدون معرفه الحال و فارع البال مینساخت و هر کدام را که ترمیم نمودند
 بقدر امکان مورد عیب و قتل و اسیر نمود و بیوات و محصولات بخار امیدوزانند
 و زراعت زارعین را مانع بود بعد از کوشش و تشویه باز هر یک متنبه شده می
 آمدند همگی ای اماران از او زندگان از مال سرکار خریدند بصاحبان رد می کردند
 و مدار گذار سالانه اماران از مال سرکار نواب نایب السلطنه مبداءت
 و سرافند رفوه و توان ترغیب و تطمیع نموده هر یک که فرار یا نطرف می نمودند
 مورد که ل نوازش و محبت مینساخت از جمله اماران با کار او یکی آنکه چند نفر از
 طایفه امیر لوی فراباغی که بتازگی کوچیده آمده بودند بسوزانیدن تو رخانه قلعه
 شوشی مامور ساخته مامورین بطریق طراری شب هنگام داخل قلعه شده بودند
 و علی الغفله خود را بدروازه خلیفه لوی شوشی رسانیده بتلا بیر صایه تو رخانه
 اجمار آتش زده و باین کار اکتفا نکرده حلف انبوهی را که در خارج و داخل قلعه
 برای حلیق دو آب مراده روس منبر و موجود شده بود آتش زده چندی از خانه
 های قلعه را هم سوخته نمودند و سه به این جرئت و جسارت را انجانب مهد بقلی
 افانلد ابراهیم خلیل خان که حاکم فراباغ است دانسته که آن کرده بودند که اهل
 شهر بهات اجتماع نورش نموده اند و باین سبب توب بسیاری از دروازه و برج
 بقلعه انداخته چند نفر سالدات کفر برای مهی در زمان شهر بودند فرار پیروج
 می نموده و عرض راه طراران امیر لوی با آنها رسیده چند نفری از آنها را هم بقول

ساخته بودند بمجلاد و انشبف کاه در قلعه شوشی و خارج قلعه بر باشد که روز
 رسنه خیز روسه چنان خواهد بود و از جمله افکار حاجی محمد خان یکی آنست
 که مدتی فکر اسفالت جعفر قلی آقا جوانش بود که محمد حسن خان که پسر زاده
 ابراهیم خلیل خان باشد و لطیفان مایفه جبریلو که متعلق و خویش او بودند اقتاده
 بالکه لطیفان جعفر قلی آقا و ایل جبریلو هر دو در نظر ها امری محال بنمود چرا که
 محمد حسن خان ولد جعفر قلی آقا به تشویش آنکه شاید اعلی حضرت نخل اللہی بعد از
 فوت ابراهیم خلیل خان ابالت قراباغ را بانوالفتح خان برادر که متراو که همیشه
 معتکف استان بادشاهی و مشمول حوالف غیر متاهی بود محمول سازند؛ از جهت
 تصرف جواهرالات خاقان سعید شہید بعد از قبضہ شہادت انجناب در شوشی
 باین فکر که مباد اعلی حضرت نخل اللہی با سزاد جواهرالات موهومه بر دازند
 بسبب همین اندیشه از اعلی حضرت شاهی قباہر اسان و از دولت جاوید مدعت
 بالکلہ روگردان و باجبار و اگر ابراهیم خلیل خان را بمتالت روس و مخالفت
 از دولت اندمانوس مبتلا ساخته جان خود را و او را بر سر این کار گذاشت
 و جعفر قلی آقا خود از راه نادانی و عدم تجربہ ہنگام قصد ابراهیم خلیل خان بقتل
 روسه شوشی ماہو روروسہ را از ان قصد و ارادہ اکام ساخت اہار از راه
 خانہ خود طی الغلہ بسر وقت ابراهیم خلیل خان کہ در خارج شہر بود رسانندہ
 یا مت قتل او بسرود خترو زن او و جہی دیگر کہ نزد او توقف داشتند شدہ بود
 ایل جبریلو ہم ہنگام مراجعت موکب نواب نایب السلطنہ از جنک خانہ بن
 قراباغ دوشہزار نفکیان فراہانی و گزری و سواد کوی را بمیان ایل بردند باندستاری
 انا کو چیدہ عازم قراباغ شونند و کس فرستادہ روسہ را غفلتہ آوردہ از
 یکطرف روسہ و از یکجانب جبریلو دوشہزار نفر را از سبب و اسباب عاری

عاری ساختند و از برنج و کدو و کاه و حشمت از دولت علیه و نهایت میل
 در وقت بروسه داشتند باز حاج محمد خان افشار با تکرار تهریر و مواخذد لیدیر
 از خواب غفلت بیدار ساخته از روسه متزجر و متاذی و ازین دولت مطمئن
 و معال ساخت و بفکر کوچیدن از قزاق و خدمت دولت علیه انداخت این راز
 همان اشکار و روسه شوشی ازین معنی خبردار گشته جعفر قلی افشار لطفعلی مینباشی
 جبر پیلو را با لطایف الجمل مجبور ساختند و محمود افشار بش سفید جبر پیلو محض
 اطلاع از گرفتاری افشار و ایل رادر مکانی سخت و مصعب که مشتمل بر جنگل
 بسیار بود توقف ساخته چگونگی را با حاج محمد خان افشار و وی مراتب را بعرض
 نواب نایب السلطنه رسانید و چون روسه قزاق کثرتی داشتند و جعی مکتوب
 از افشار و حوالی ایل جبر پیلو مشرف گشته اهتمام کامل داشتند که ایل را مطیع ساخته
 از هر ده خانوار یک خانوار را برسم کر و بگردند و بقلعه شوشی برده جعفر قلی
 افشار هم با فوجی سادات و سواره روانه تغلبس و از آنجا روانه تبریز و نوع سازند
 لهذا حاج محمد خان الحاح و استدهی بسیار اندر بار نواب نایب السلطنه کرد که
 حرکت بجانب قزاق نمود جعفر قلی افشار و ایل جبر پیلو را از وسطه هلاک نجات
 دهد * ذکر حرکت نواب نایب السلطنه از تبریز و خرمیت قزاق * در آن اوان که
 عراض متوالیه حاج محمد خان میرسد سردی هوای زمستان نهایت اشتداد داشت
 مزاج بسیار ک نواب نایب السلطنه راهم مرض مزمنی عارض گردیده بود که مستر کل
 حکیم فرنگی معالجه میکرد و اندک بی احتیاطی از سرما را متضمن ناخوشی غیرالعلاج
 میدانست و کمال العناء و منع از سفر زمستان متعذرو اتفاقا میرزا بزرگ قائم مقام
 و اصف الحضره میرزا ابوالقاسم خلف از جدا و کدو کار کدو سرکار اند و بیالست
 تهیه اسباب سفر اتفاقا نمایند در مرض شدید می دیگر از قائم مقام که موسوم

پیروز احسن و کمالات صوری و معنوی و شایستگی و قابلیت او کمتر از پسر زان
 حسن پسر او گذر سال قبل تلف شده بود نبود باغلی دیگر از مشارالیه وفات یافته
 داغ پسر زان بزرگ و پسر ابو القاسم راناز و در دو مصیبت آغازی انداز ساخت
 و از نزول این مصایب متواله دستها از کار و زیانها گرفتار ماندند و جمهور متصدیان
 حکم همگی یا در سوز و موتس شب و روزها بودند ازین قضایا اندوهگین
 و باه و ناله قرین بودند و اغلب سپاه رگایی هم بدست و راستراست و از قبل از
 رسیدن موسم زمستان رخصت یافته روانه عراق و سایر اطراف خود شدند بودند
 و قدری که باقی بود مامور ایروان و محاطت اسامان کشته چون قلبه داخل کلک
 اخسفه همسایه ایروان علی الغفله در همان روزها بجهت تصرف و سپه در امه
 حسین خان سردار بیک کربکی ایروان را اندک دست انداز و سپه بایل و رحمت
 شاه خود بود و مستعدی فوجی سر باز و چند مراده توب سواد امگر بزمی شده بود
 سر بازان فوج خوبی و ارومی و ککولو راهم ابوجبی او ساخته بودند و چندان
 سپاهی ملتزم رکاب و الا نبود از آن گذشته با آنکه درین سال تجاوز از صد هزار
 تومان زر نقد از خزانه عامر پادشاهی سوای مواجب غازیان رگایی و مالیات
 از دیباچیان در وجه نایب السلطنه عنایت شده بود باز نظر بقوت و خارج لشکر کشی
 و سرحد اوی و جی برای مصارف این سفر در شدند و مخانه سرکار و ولایت
 موجود نبود و نواب شاهزاده عید الله سرزاهم که محبت برادری او نسبت بنواب
 نایب السلطنه دستور العمل برادران روزگار و ابانای زمان بستواند بود
 بر سر پرش حال فقر خندمال از خسته به تیرا آمد بعد از استحضار از خبر برادر
 مهتر پسر زمستان یا وصفه خوشی مزنی چنان امر او و ابرام پسر او نمود که شاید
 خود مامور بیکر کشته نایب السلطنه تفریح عزیمت نمایند بابتبار و غور غیبت طبع

طبع خور محض اطلاع بر گرفتاری جعفر قلی اقا و اضطراب و پیریشان حالی ایل
 جبر بللو و یقین بر آنکه اگر نایب السلطنه بنفس نفس عازم نشود و سببی
 شبهه جعفر قلی اقا را به تفلیس برده از اینجا بولایت سیبر که از اینجا بازگشت ممکن
 نیست خواهند رسانید و ایل جبر بللو را مصحح و مساصل خواهند ساخت
 نواب همدان و پیرزا و سایر موانع را برای سفر خجسته اثر ممانع و سابق ندانند سوگلا
 علی الله در دوازدهم شهر محرم الحرام از تبریز حرکت و منزل بمنزل عازم مقصد
 شدند در آن اوقات خبر فرار جعفر قلی اقا تعرض مقیمان دربار شوکندار رسید
 * و کیفیت آن گذارش چنین بود که روسیه جعفر قلی اقا را گرفته بی آنکه بسدی
 بردست و با فخر اسبی سوار ساختند و کیمیائی را با اینچاه نفرمالات روس
 محافظت او باز داشتند که او را بقلعه کجیه رسانند و چون عبور از رود تونز
 سالدات بکنار رودخانه مفرق میشوند که راه جوید پیدا کنند و از نزدیک و دور
 او را مراقب بودند جعفر قلی اقا فرصت یافته جلو اسب خود را که در دست یکی
 از سالدات بود برید و دست بریال اسب او رده بچند گریز را به هم پرتیز کرد و از
 میان آب چون گردید رفت مستحقظین روسیه از عقب نگران و آنکشت ناسف
 بدندان حسرت کزان شدند و اولش اب تمام از هر سه خوف و خطر رسته دل
 بقوت خالص خلداد بست و خود را بایل جبر بللو رسانیده در ساعت ورود کسی
 بخدمت نایب السلطنه فرساده کیفیت فرار خود را عرض و اتفاق حضور رسانید
 و ایل را بساعت تمام بکوچ کردن امر نمود و نایب السلطنه از خلاصی او که مقصد
 اصلی از مشقت سفر زحمت اثر شاهمان بود مسرور و خوشوقت شدند او و کسان
 او مورد نوازشات و خلاج فاخره گشته چهار هزار تومان مواجب بعلاوه حکومت
 قراجه داعی با و مرحمت فرمودند همان ساعت امر وقت رگور دید که بعد از عبور

از وعا هس کوچ هر کوچ روانه اصلان دوز و از انجا بر سر سنکر روسته
 دو سلطان بود که بیان شکی و شپروان و شوشی و کتجه واقع بوجبر آمدند و کوچ
 سیم به سخی فر سنکر سلطان بود منزل فرمود امیر خان قاجار را با حاجی محمد خان
 و سواد پچار دلی و انشار و مقدم و قرادغی را حکم فرمود که با ایل و اویمان
 چپرتللو الحاق شوند انجا و سایر ایلات ترابع را از جنگلها و بدشها کوچانیده از
 ارس بگذرانند و معرود و مختلف را عرضه قتل و اسر سازند * بیان نخست خواب

نایب السلطنه بر سر سنکر سلطان بود و مجادله عظیمه بار و سبه و نظریه یا من لستکر
 منصور * سلطان بود جایی بود در میان ترابع و شکی و شپروان واقع و بنارال
 مرکز سردار روسته سنکر اجار است حکم داشته و قریب بد و سه هزار نفر اندلادون
 روس در انجا گذاشته بود و خود متوجه استمالت مصطفی خان شپروانی و مصطفی
 خان طالش شده نایب السلطنه علی الصباح اثر و زکده اول طلوع آفتاب خنفر و هنگام
 افول کوب انیا لعشمن بد اختر بود با تو بجانیه و افواج چهاره سر بلاز و بقیه سواره
 مجادله عازم و مجرد وصول اولان تو بچیان انبار بصاعقه ریزی مشغول و از صدمات
 توهای البر ز کوب صفهای روسته که در خارج سنکر کشیده شده بود متفرق
 و افواج پیاده که آماده و همبهای کار بیکار بودند فوجا صد فوج بر ایشان حله و ر
 و از د طرف انش بلا بالا کشید بقدر چهار و پنج ساعت بیان پیاده کلید و طرف
 مجادله و عار به واقع و از طرفین رشته جانها بقراض قنبر به کشت و سینه ها از
 صدمت البر نشکاف کلوه توپ و تفنگ دریده از فوجای بیکار هر ل عشر
 بر همکنان باهر کردیده در انحال نایب السلطنه مستغراب و توی بی باشی انکر بزرا
 با سر دستکان و تو بچیان تیر بزینامه و فرودند که از هر طرف مرادها سلمان بکل
 او بهای از وها شکل بر فشتاب و لیر میر روسته حرکت دهند و تو بچیان بوجوب

بنزهروده عمل نمودند هراده توپهای ثعالبی را بسنگر روسیه مشرف ساختند
 و دست بشر را نیکبزی و البرز ریزی افراتند در وهله اول توپها و هرادهای
 روسیه را بنشانه برداشته از صدمت کلوله توپ صغریه کوب الات و اختاب
 هراده روسیه را باره باره کرده از باره های چوب هراده پنج نفر توپچیان انش
 دست روس از نعمت حیات مابوس و کلوله توپ بدهن یکی از توپهای اهر من
 هیکل روسیه خورده دهانش برداشت که دیگر بر روی لتکر منصور نغرد و از
 سر هریده و مستی جوش و خروش بر نیاورد با جمله ازین نشانه اندازی اوصاف
 قدر اندازی در افواج جهان یادگار گذاشتند که در امر تبه روسیه تنگ کردند که
 هر کس از میان سنگر سر بر آوردی از کلوله توپ از بار آمدی و از طرف دیگر
 اول فوج بهادران و بعد از آن ابراهیم پیک باد و فوج سر باذ تبریزی و جعفر قلی
 خان با سر باز مراغه و میرزا احمد و نظر علی خان و مابو رکشت با قدری از فوجهای
 خود که در اینجا حاضر بودند بسنگر حمله و رو بقانون غریک بی اندیشه و درنگ نینزه
 پیش کرده داخل و فوجی کثیر از اسلالت را با یک نفر از مابو صاحب نشان بزرگ
 و چند کیتان و افیچال و شرتند را مبر و من سر نینزه های اقصی شکل داشته
 و یک نفر مابو دیگر در سلت اسرا منسلک و چند سر کرده دیگر مبر و ح و سر و زنده
 بسیار آوردند روسیه چون درهای بلا بر روی خود دمشق و مصر کرده کان
 بزرگ خود را مبر و ح و بی روح دیدند خود را از بیم یک طرف سنگر کشیدند مهاد بقلی
 خان جوانی بر حاکم قریباغ با سواران خود تکیه بچنگل داده نگران مبر که هو لالت
 بود از مشاهده هلاک بردلان روسیه غرمت یافته از سلطان بود فرار نمود و بعضی
 از همراهان او دستگیر پاسبان بر کردید و چون معلوم راهی افتاب خضای نواب
 نایب السلطنه کردید که حرکت روسیه حرکت مذکور است و عجز و فتور برافراخته

کرده است حسب الامر شرف علم سفید را که مابین نمک نشان امان است
 شقه کسا ساختند تو بچیان و سر بازان قدر انداز را با چای بنو قف امر فرمود و یک کفر
 از اسرار انزاد افکار وانه و بران جماعت معلوم فرمود که اگر توب و اسلحه خود را داده
 متقبل اطاعت شوند از اسباب لشکر جان شکر و شرارت توبهای دوزخ اثر مصون
 و مامور خواهند بود و الامداد کمبالتمام طعمه توبهای شراره نشان و شقه سینه ای
 تفک مرگ اهنک نگرند توبها از جهان سوزی و سر بازان از نورش و شعله
 افزوزی دست باز نخواهند داشت جماعت روسه چون مرگ را جان و نجات را
 از ان ورطه هولناک محال میدیدند تقین کردند که اگر پیش ازین تیرد و تفر نمایند
 قامت در معرض تلف و کلو و هتوب و هتک را هدف خواهند شد حصول امان را
 نصت بیکران دانسته کیتان بزرگ و در حضور مرحمت دستور و بدیل امان
 متوسل گشت ثواب نایب السلطنه قائم مقام صدور و امان فرمودند که در میان
 سکر افکاره افکار با تمامت اسلحه و اسباب و قلم و تفک و شمشیر و وجه خانه
 برداشته بحضور او در مقام مقام یاد و مه تفر در میان ایشان رفته همگی از دیدن
 انجناب شپوه تکریم و خدمت رانی سپهر و جناب شرف نفس انجماعت را بعفو و امان
 انواع احسان بیکران خند بود و در حضرت نایب السلطنه العلیه مطهرین و امیدوار
 ساخته و عمرا ده توب البر رکوب و دوشقه علم عقاب پرچم که نشان خاصه دولت
 روس است بانسان مایور بزرگ و تمامت اسلحه سالوات از تفک و شمشیر و وجه
 خانه و کیتان و مهندس و فیر و جنک و افیچال و شررتی با هشتصد و بیست نفر
 سالوات که زیاده از یکصد هشتاد نفر افکار مجروح بود بخدمت کیوان نعت رسانیده
 از نظر گذر ان پادشاهزاده چیرم بخش عطا پوش ان جماعت را خلعت امن و امان
 پوشانیده و نوید عفو و لطیفان گرامت فرمود و چراغان را حکم فرمودند که زنجهای

ی ایشان را متوجه شوند و تفاوت با چاکر منصور و منگداز رهند و کشتگان را قدغن
 فرمودند که با این خود بمخالفت بسیارند و در ساعت بسیار سپهر اقتدار اعلی
 حضرت شاهنشاهی روانه فرمود اما از آن طرف امیرخان باصاگر منصوره و راهنابی
 جعفر قلی اقاایت سیاست و صیانت اهل حضرت پادشاهی را بر ایشان خوانده
 چون در آن هنگام از ای قیامت توب و تفتک جنگ اما کن ایلات را نفر و گرفته بود
 هر خانواری در بر خاری و هر سپاه خیمه در شکاف کوهساری از خوف در خزیده
 بودند و رحمت تمام بر ایشان غالب گشته شش هزار خاوار ایشان را بی جنگ و جدال
 کوچانیده بجانب قراقلغ روان و امیرخان و جعفر قلی اقا با نبل مراد و در کباب
 ظفر نصاب و از انواع نوازش و احسان نایب السلطنه بهره یاب گردیدند چون
 روسیه قلعه پناه آباد نیز چهار صد نفر سالکات و یکصد توبه بامداد منصوره
 و مقبولین و مامورین روسیه سلطان بود فرستاده بودند قراولان لشکر ظفر انور
 که در راه مکران بودند خبر از ایشانند نایب السلطنه امیرخان را بصد
 انعام آورد و بجز دور و در مشارالیه روسیه صورت استیصال خود را در این
 خوف و هراس مشاهده کرده خود را بقلعه ترناوت کشیدند و امیرخان بمحاصر
 لغاتشغال و روز دیگر نایب السلطنه با جیست بر سرانها ایغا فرمود و در همان شب
 روسیه در میان برف و باران و سرمای شدید از آنجا فرار و خود را بکوه جرق
 کشیدند سوار سپاه حضرت پناه بتعاقب ایشان پرداخته تا دامن کوه تعاقب
 و چند نیز مسرت آوردند معاودت کردند و ثور مانور که یکی از شجاعان
 مشهور روسیه بود در روز گذشته نصر بکلوله توبه مقبول گردیده بود ننی
 در سلطان بود داشت مانع که از سرخ و اموال پشمار نزد زن او بود بمقتضای
 ارعایت ناموس احدی تفسیر شد که زن ثور را با مال و زور مسکوک بقلعه

شوش رسانند معاودت نمودنایب السلطنه از آنجا حرکت و حوالی مغرب وارد
 حوالی ترناوت گشته قوچی را برای لورش ترناوت معین فرمودند هنوز مامورین
 بیچاره لورش نپرداخته معروض رای ساطع الصفا گردید که روسیه از ترناوت
 در تار یکی شب فرار و خود را اینچکل رسانیده از راه جرق که سختی و صعوبت آن
 بینهایت است او را دیار ادا بار شده اند روز دیگر از آنجا حرکت و بعضی مدتی
 روسیه برداختند روسیه آنجا را تاب مقاومت نمانده گو بگو و روانه شوشی
 و امانه سکنه آنجا کو چیده عازم ساحل رود ارس گشتند بعد از فرار آنها خبر
 رسید که ینارال مرکز سردار روس که برای تسکین طغیان شیخعلی خان قبه و لکزیه
 داحستان و اسقالت مصطفی خان شروانی رفته بود از قتل و اسیر روسیه و وقوع
 سلطان بوداگاهی حاصل نموده کارهای مسطور و معروف گذاشته بی نبل مرام بایاس
 و اندیشه تمام از راهی که رفته بود ماتدبخت خود بر کشت و جعبتی کرد و کار کرد
 گذاشته بود برداشته بسرعت بی نهایت از رود کر عبور و وارد قراغ میشود
 نواب نایب السلطنه راشوفی کامل محاذله او حاصل گشته مصمم مقابله او شدند
 زکام خبری دیگر رسید که مرکز سردار روس از بیم حرب و بیچارگی لشکر منصور
 در قراغ نایب توقف نیاورده ینارال کتلا رسکی را مامور بوقف در قلعه شوشی
 کرده خود از آنجا بسرعت تمام روانه تغلبس شده است چون از صدقات سپاه
 نصرت یات در انحوالی وساحت فصحت رابات قراغ آبادی نمانده از وقت سپاه
 در انحصار یافت نهند موبک والا از رود ارس عبور نموده در اصلان دور
 رحل اقامت انداختند و با نظام مهمات جعفر قلی خان جوانشیر و ایل اوپرداخته
 برودش همگی ابلان را حلی قدم مراتبهم بخلاج فاخر مزین ساختند و بطریق
 که حاجی محمدخان وعده کرده بود حکومت قراغ ادا و امبصر قلی

قلی خان مقوض داشچههار از نو مان بسخه مو اجب سا با نهد و وجه او
 برقرار فرمودند و اگر چه این معنی بر روی صوابا ظاهر و هویدا بود که اگر بعد این قمع
 عظیم عازم قلع ماده فساد و سبشکی و شپروان و غیر ذلک شوند همیک را
 طاقت پایداری نخواهد بود و ولایت مزبوره را در کمال سهولت مسخر خواهند
 فرمود اما چون انمول و حوش بالقام بیابان و سر اجام از وقدر انسا مان خارج
 از جزایر امکان بود و قدری ذخیره که برای صرف سپاه نظیر فرجام در اسلاندوز
 سر انجام شده بود بایست بمصرف قوت لایموت اقمه ایل و احشام رسیده اجای اقمه
 نفوس بعمل ابدلهذا ذخیره مزبوره را در وجه ایل مذکوره حایت کرده از تصرف
 اقمه ولایت محض این رعایت نموده از انجام حرکت و عازم تیر بزرگ دیدند موکب
 و الا بغر و زی و میمنت قمرین قمع نصرت وارد در السلطنه تیر بزگشته نواب
 نایب السلطنه و ضعیف و شرف سپاه و زحمت را مورد نوازش و رهایت ساخته
 هر یک از خدمتگذاران و جان نثاران را کدر جنگ سلطان بود مصدر خدمتی
 شده بودند مشمول کمال احسان و انعام فراخور خدمت ساختند و مجال و اطفال
 و وراثت مقبولین را موافق قاعده مشرفه بموجب مرسوم ابا و اسلاف مقبولین
 اقامت تلف فرموده در ازای ان مرسوم خدمتی به همیک مقوض ندا شدند * ذکر مامور
 شدن احد خان مقدم و عسکر خان افشار به تنبیه مفید بن بلباس * چون
 بعضی و الارسد که طوائف بلباس ابولابی اعتدالی بر روی اهالی سلدوز باز
 دست تظاول بر سکنه ساز قلعه دراز نموده اند احد خان ریش سفید از بلایجان
 و عسکر خان افشار را بگوشه مال اقامت مامور ساختند در ان تنبیه و گوشه عالی از اقامت
 بعمل آمد که باعث عبرت دیگران گشته من بعد احدی در از طوائف بلباس اسبب
 و امانتی نخواهد رسید و همگی طایفه مزبوره سیالک محالک اطاعت خواهند بود

* در سمن لشکر مجادله الکسندر و مبرزای والی ماروسه و مخالفت اهالی قسوق
 باروسه و طالب مسلح شدن مرکز سردار روس * در همان اوان چند نفر توانان
 سکر جستان وارد نزد الکسندر مبرزای والی آمدند و بر او توفیق داشت گردید
 از قرا و اخبار آنها بوضوح پیوست که محض وصول خبر بخت اثر فتح سلطان بود
 و قتل و اسیر روسه انجام بگر جستان اهالی قسوق که از تعدیات روسه بجان آمد بودند
 جزوی یافته بیا یکدیگر در ترمزد دولت و قتل روسه بجای جستان و بالانهاق
 بر سر روسه مستحفظین اخبار بخت تمامه و اعلی الغله مقول ساخته مسک بدوات
 ظاهر گردیده اند حسین خان سردار ایران هم در همان دوزخ ایما اول و تطاوله
 بینک و شور و ککل و قتل و اسیر کم و بیش سالذات و سواره قزاق که در عرض
 راه همدچار شده بین اخته سالذات روس به تنگ آمدند و بیچاره و در دوزخ
 مرحت مدار میکردیدند مرکز سردار سپاه روس از مشاهده این احوال سراسیمه
 گشته چاره کار را منحصراً همین دید که توسط یاران بسیار با جمع مستحفظ شوره کل
 و بینک که از بدو ورود روسه بجد و دایران در سرحدات متوقف و باینی
 مردم فر و مایه و تجاری رتبه و پایه مترددین قریب باغ و تعلیمس مربوط بود در ظاهر
 بنای دوستی با ولای دولت علیه گذاشته بنار لمز بروهه بوساطت حاجی ابوالحسن
 تاجران ایرانی که در آن هنگام متوقف شوره کل و مشغول معامله تاجران خود و راه
 آمد و شده و حکایتان و فرستادگان کشور سردار مزبور خود نیز هدا الله خان
 تاجران را بنحوی که قبل ازین مرقوم شده باشد در اخور لوخان ولد جواد خان تاجران
 حاکم کبیر که بعد از قتل جواد خان در کجه بصیرت میکند و ایندینز و انترود
 اخور لوخان ساخته بجمبات او هم عرض صلوات ایماز اسالده است در آن انا
 سردار مزبور بتا بر اخبار از جانب دولت روس روانه بتربوزع کشته بنارال

لرد شیخوف که بحسب مرتبه تقوی و پرتری کامل بر پادشاه مرکز داشت برای او
 تعیین و وارد تفلیس گردید نایب السلطنه در آن او آنکه آخر فصل زمستان و در
 بنهه اسباب کار فصل چهارم پرداخته از آنجمله چند هزار متوب بطرح و نظام
 جدیدی که درین سنواه مشتمل بر بعضی تصرفات در دولت اشکالیس منظم
 شده بود آن نظام دادند و چون مصطفی خان طالبش از راه تبر بختی فوجی روس
 بلنگران آورده تهر و عصبان را از دولت ابد تو امان اشکار و جان ساخت
 سید کام را که نقض است و تقوی معروف و مشهور و ما از ترم حضور مروت دستور
 و از جمله بنی اعیان او بود برای سقت و اتمام حجت بر او و آنه لکران ساختند
 اتفاقا قبل از ورود سیدکظم ملا علی کبلائی هم که علم و صلاح او کمال اشتهار
 داشت از طرف فرین الشرف شاهی هم پیش خدمت ما و در آن اسفلت او را بوس
 کشته معاودت نموده بود سید کظم هم بر همان منوال معاودت کرده انچه اتمام
 حجت مطلقا اثر بحال او نکرد * رسیدن نوروز و پروز سال مرخنده ناله هزار
 و دویست و بیست و هشت هجری و طالب صلح شدن در شیخوف سر دار تازه
 بتوسط سرگور او زلی الهمی دوات انکلیس * نوروز فین ز رسید و خلاج فاجوه
 و انعامات و افره و ازای فتح سلطان بود از دربار شاهنشاهی برای نواب نایب
 السلطنه و جان تاران و اصل گرفته به اسرای سالاتب هم کبیا انعام نایب السلطنه
 مقرر شده بود و در و در سلك فوج مهادران روس انه الاک یا قند و دست
 هزار تومان وجه هم بانعام همه ساله نایب السلطنه مقرر کشته حکم شد که چهار
 هزار نفر سرباز علاوه سربازان سابق از بطحاتی نموده ابو اجمع خود دادند
 نایب السلطنه حسب المقرر معموله داشتند در شیخوف سر دار جدید روسیه
 اولگو نیک فریقان تمام رار و ان نزد سرگور او زلی بروفت ایلمی بزرگ دولت

انکلیس ساخته شرحی با نوشت که اگر چه هنوز نیامین دولتین روس و انکلیس
 عهد دوستی و اتحاد هم نگشته است اما چون حال دولت فرانسه با هر دولت
 کمال خصومت دارد بالضرورت در همین اوان اساس ایام و دامنه این
 دو دولت استوار خواهد شد و همین سبب از جانب دولت روس مامور شده ام
 که بنویسند تا بدانچه دوستی با کار برد از آن دولت ایران گذارم و درین باب
 بر حسب امر پادشاه ما ایلیچی سبلیسا که با هر دو دولت دوست است شرحی ازین
 نوزع بشما نوشته که در سال گذشته توقع الت که درین کار لوازم مردانگی
 و استادی را ظاهر سازید عرض هم معصوب او عرضه داشت خصوصاً با هر دو
 و الا ساخته علی التعاقب ما پوریا یوف الشیک او کسی و معتقد خود را با اتفاق حاجی
 ابوالحسن خان ایروانی که بر سر تجارت متوقف فلپس و جواب دو مقرر عرضه
 سردار سابق معصوب عبد الله خان قاجار و همراهمان مادر او و لو خان مشارالیه
 ابلاغ نموده بودند و آنقدر بار سپهر مملد ساخته عرضه مشعل بر شوق بالتام نیامین
 دولتین عرضه داشت و چگونگی مافی القمیر را محول بتقریر آنها داشته بود اما چون
 ایلیچی بزرگ دولت انکلیس که از دار الخلاص طهران عازم دار السلطنه تبریز
 و روانه حضور نایب السلطنه شده بود هنوز وارد نشده بود فرستادگان سردار
 روس چند روزی بانتظار ورود او توقف نموده بعد از آنکه ایلیچی مشارالیه
 وارد تبریز و مورد التفات شد بطرفی که شایسته وسر او را بود و خدمت
 کسمان رفعت قرنی تمام یافته از قرار فرمان شاهنشاهی محقق گردید که در وجه اصاب
 با و در سر کار که او انقدر بسر حد کمال رسیده از طرف مغربین الشرف دولت علیه
 هم اذن و رخصت گفتگوی ایام بیامنه دولتین ایران و روس یافته است شرح
 میسطوریه بنارالرو و شیخو فرودار روس و ایلیچی سبلیسا بنظره الارسانیده جواب

بگرفته معاودت نمود * ذکر ورود ریایات سلطانی بچین سلطانیه و سایر حالات *
 هنگام هار لوای مملکت فرمای سلطانی از دارالخلافه طهران حرکت و با سپاه نصرت
 ایت نزول اجلا ل بچین سلطانیه فرموده تدارکات لشکر کشی و دستور العمل
 کشورد کشای را بهر یک از شاهزادگان کد در سرحد مملکتی فرمان فرما و حکمران
 بودند رسانیدند از ان جمله نواب محمد ولیمرزا و الی خراسان را مامور فرمودند
 که در کار ترکسان اهمای کامل بعمل آوردند نواب مشارالیه محمدخان قاجار را
 یانوجی از غازیان مامور بانسان ساخته ابراهیم خان هزاره و پلنگ پوش خان
 جشدی را باجی خفیه سپاه ابوجمعی انا حکم فرمود که تا حد و زمیند رفه با احدخان
 والی بخارا تکلیف اطاعت و ترک تیرد نمایند محمدخان هم منبج مقرره عمل نمود
 احدخان خبری کمی کرده باد و از دمهزار سپاه انتحالی خود معرکه ای کارزار او کشه
 محمدخان و پلنگ پوش خان پای جلالت افشرده در چین سبزه و او نیز احدخان
 و ولدا و دمهزار نفر از دلبران سپاهش بقتل رسید و بمحکم شاهزاده برادر
 احدخان رستم خان که از اورو گردان و ملتزم رکاب شاهزاده بود در میند بجای
 او منصوب گردید و نواب محمد علیمرزا صاحب اخبار کرمانشاهان و لرستان
 و مر بسان هم مامور بودند که لازمه حسن سلوک با عبدا الله پاشا وزیر فضلاد
 مسلوک داشته بطریق که در سال گذشته با عبدا الرحمن پاشا حاکم سلیمانیه عهد
 صکره بودند رعایت جانب او را منظور دارند بره آن فتح معمول میداشند
 اما عبدا الله پاشا بنا بر حکم خوند حکار در اول فصل هار بنای بی اندامی گذاشته
 عبدا الرحمن پاشا بولت علیه تکبیه کرده بالشکری تبوه عازم سلیمانیه و مشغول تنبیه
 عبدا الله پاشا گردید و نواب محمد علیمرزا عبدا الله پاشا اظهار نمودند که چون
 در سال گذشته با وصف اظهار مواله اولیای علیه دولت صفائی ند بهری در کار

توابع غایب السلطنه گردید نایب السلطنه هم بر حسب حکم همایون بفرم تمام کار
 سالتش از تبریز حرکت فرموده در روز حرکت بخارج شهر تبریز از قرار هر هفته
 شش فغان دعواندی توضیح پیوست که اسد سلطان قراچورلو بانقبه ایلات مغاویز
 قرا باغ وارد بمحجران گشته محض رسانیدن ایل خود با سوار قراچورلو روانه
 کروس قرا باغ و کوشک کامل بروسبه انخدود داده چپاولی فراوان آورده است
 اما مقلی خان افشار و غلامان دست او و مسهرابیک پوزیشی غلامان بادسته
 خود و نظر علی خان کنگرلو و سواره و اوقات شش فغان و دسه دعواندی و گرمانی
 لایحه کوشش در اتلاف حصولات و قتل و اسیر و سبه و اتباع اغراض اوردند
 روز دیگر از ایروان هم خبر رسید که حسین خان سردار کاربنیک و شوره گل را
 چنانکه باید ساخته روز دیگر امیر خان قاجار که با فوجی کثیر مامور بکنجه شده بود
 و حاجی محمد خان قراچورلو و علی خان نوری که باجهی سواره و پیاده مامور
 بایاتلاف حصول خیرک و حوال و حوش قرا باغ بودند معاود نموده معلوم شد که
 هر یک بقدر مقدور در خسارت و خرابی کوتاهی نکرده اند و در منزل اهر قراچه
 داع مستر کار دن که از جانب ایلچی بزرگ دولت انگلیس عازم تقابلس شده بود
 باهر پنهان در روس وارد حضور باهر التور گشته از مضمون او واضح شد
 که محض متاثر که چند روزه و حصول اطمینان از تعرض غازیان در هر جا
 سواى تبریز که نواب و الامین فرمایند شرفیاب حضور گشته بنای صلح و التیام را
 استوار خواهد ساخت نواب غایب السلطنه هم جوایز التیقات امینا و مرقوم و سواره
 چهل روزه را قبول فرموده بسز حد در آن قدغن نمودند که در بیعت احدی
 بیامون دست اندازی نکرده و مقلی خان حاکم کروس بادسته خود بر حسب
 لیسدهای ایلچی بزرگ دولت انگلیس بمهمانداوی سردار روس تعیین و سرانجام

انجام اسباب مهم آن نوازی و تعهد و محول بشد امیر محراب سردار و دوس بر فرم داشتند
 که لشکر کشی طلش از متار که منوضع و مستحق است و نیز بقدره میسازند که اگر
 نادر و ندهم ماه نجب کمد و اندهم ایام متار که است خبر حرکت نواز تقابلس
 بایرون رسد متار که موقوف و اوقات بدشمنی و خصومت مصر و فن خواهد بود
 * مذکر هر صلحگر آن و اگر کون طلش و فرامصطفی خان که شوان بعد از
 روانه ساختن چابا بر تغلبس موکب و الا از اهر حرکت کرده منزل بمنزل وارد
 دده بیکلو من قمر ای مشکین و امیر خان قاجار را با سر بازان و توخانه و در وارد
 و پیاده روانه طلش ساختند میرزا لصد علی مسوقی سرکار را نیز که فصل اعتماد بود
 بر افتاد تصییر فرمودند که به ای صلیب و دیگر شعب امور را قریب انجام سازند
 و امیر خان باوچی سر باز و بعضی از توخانه از راه ارگوان روان و سهیل خان
 قاجار شام بمان و صادقان قاجار حضرت الذینلو یا الفکیخان احتیاطی و عزم بمقام
 و ما ز در ای از راه در نفع جز و نقد و جهت کبلائی از راه استار تعیین و همگی
 با طاعت امیر خان مامور و امر یافته نافذ شدند که همه سیامیله قطع فی احرام عسکره
 روز هفتم شعبان اول امیر خان یا توخانه و سده باز و بلا مصله سایر و اورین را کبر
 کلان وارد کردند اگر دو سبه متوقف اندک آن اقبالی بشال نمائند و بیازمه بار که
 حاضر و آماده باشد و همچنین احکام رفیع بهیج سکنه طلش صادر و در به مقبضه
 لشکر چون مبشران رحمت و هدایب روان شد کینه هر یک از نیز و بلا و ظهور
 غضب خد تو کشور گشا نسبت به مصطفی خان و حصول امن و فلاح خود در اولای
 دولت قاهره مستخضر سازند احدی از مکان خود بیکران دیگر حرکت نکره از هر
 طرف راههای جنگل و پیشه و از ارگوان بیلنگر آن که در امپویشو بخانه بود همه جا
 به مصطفی خان بله را شکسته و راهها را آباد و حلال قوی بسته و منبر حسن و ولد خود را

با جمیع کامبشوان بگذرد و فرساده بود که شاید از جو و سپاه مانع شود مانند
 خشک برگ که در سیل موز ترازی نشد از هر بن درختی که سلبه علم و اولو لیل
 سر بازان و جنبش مراد های توب البرز کو بی ظاهر شد پیاده و تقنیان طالبش
 چون که زن در جنکل روی نفر اسی نهادند و تو بخانه و سر بازان جای اها بگرفت
 روزی موهرد و اولو امیر خان و باندک فاصله مامو بین دیگر و اولو کمران روز
 پیش که تو بخانه و سر بازان جنکل و پیشه صبر و بگردند و سبه حال توفیق لکران را
 با نزول بالای ناکهان عماد است بکامبشوان فرار نمودند و کشته های بزرگ
 جنگی را که در فرقه ساری اند بر کاه آماده داشتند تا آنکه بسیار که در هر کشتی
 شانزده توب و در هر کنگه یک توب و دو توب پیچید با طرف کامبشوان اندر یا
 و مرداب و ساحل دریایا مقابل مهوره لکران لکر کرده خود نیز از کامبشوان
 بر آمده پشت و یک پهلوی دریا و کشته او پهلوی دیگر به پستان متحصر اجود متصل
 ساحل بخرداده بودند که سر بازان و تو بخانه را با بجا کشته و سگودان تنگنا از طرف
 دریا و خشکی ایسی رسانند امیر خان ببرد و رود از مشاهده این جارت
 منظر رسیدن تمامی مامو بین شده بی پروا فوجی سر بازان با چند مراده توب
 بان تنگنا رانده بجار به تمام روسیه نیز از پیش رو و طرف دریا با صافه و زنی
 و آتش اکتانی توب و تفنگ اقدام و نداد و ساعت جنگی عظیم تقدم رفت چون جمعی
 کثیر سادات فاطمه دهان توب و تفنگ کوید و یکفر و ندلکه ها که از دیگر
 کشته ها و لکه ها نزدیکتری اند بضر بکلوه توبید و هم شکست غرق و سگان
 ان در آتش جهنم حریق شد شکست بر وسبه انداده کوشالی بلخ دیدند مقارن
 این حال عقبه مامو بین نیز رسید و سر دادند اما همان تنگنای کنار دریا را که
 بکامبشوان فرار و زرع و بلند کراه کشته ها مقصد زرع راه و یک کفر ان کل

کل ولای و همه خشکی آن مرصافقا از زرع و هدف کاوله اغمه خیاره و توب
 دریا و خشکی بود برای سنکر سربازان مشخص و تفنگی از این نزد ریح مار شلو
 که میان انجا و کامپشوان مرداب و خشکی کم و نی زاری قلیل فاصله بود متوقف
 داشته خود در کنار رودخانه متصل با آن کران نزول و راه خروج و دخول را چه از
 مرابرد و سنکر و چه از انجا بر قزل آغاج الی شام و مار که شش فرسخ راه میشود
 مسدود داشته در هر جا هر قدر تفنگی که در کار بود برای حفظ و حراست گذاشت
 بر سواحل دریا نیز تا مرداب سپاه رود و چه ای مثل احداث کرده در هر برجی
 فوجی مستحفظه بین نمود که از راه خشکی و دریا و سب را بحال خروج ممکن
 نکرده در ایام محاصره چندین بار محصورین کامپشوان شهاچه از طرف مار شلو
 و چه از طرف معابر نورش آورده غیر نجات حاصلی یافتند و در هر بار جسی
 از آنها مقتول و مجروح گردید و ماه متوالی لبلای و تها را کلوله توب و خیاره مانتند
 باران از دریا و خشکی بسنکر سربازان ریخته با آنکه کمتر کلوله آنها از سنکر رد
 میشد محض قتل و مرحت الهی باد هزار کلوله توب و خیاره زیاده از چهار نفر
 سرباز مقتول شد و در همه ایفدت صدای خیاره و توب بگوش سربازان مجاهد
 باطن ذباب مساوی میشود و این کتبه نبات و بای داری و جلادت و نامداری
 انجا هرت دوست و دشمن و مایه تعجب سرگر دکان انگلیس که چندی مدتی
 که بود از حاضر و نظر بصالحه انگلیس و روس هم در اوایل کار از بیاداده
 تقاعد کرده مراجعت نمودند که دیدن بزرگت روسیه چو قیچر کی و خیر کی سپاه را
 بان مرتبه دید چند لنگه و گوی او نیز که برای او رختاب نشین و همه بکنار جنگلهای
 الوف میرفت دستگیر سپاه مظفر شد با الوف الوقت هجرت و تاسف از خیاره
 و توب خود مانوس طریق سلوک و سکون پیش گرفت خوف و هراس روسیه

کامبشوان نیز بجای و سپید که شب هنگامی چند از قراولان سر بایز نظر بتاریکی
 شب از قراول کاه کد شعله علی الاتفاق بستند و سه که پیش دو عدد و از
 کامبشوان کتیبه می بودند رسیده سالکات مستغفیر دعا قات ملاحظه کم
 و زیاد آن کرده مفرق و همان چند نفر قراول چند نفر اثار اسپر کرده مراجعت
 نمودند اشهاد امر نیز کافر ابر معصومین تک نموده از قتل همه و عطف و اب
 شپین مصطفی خان ساد یاغای خود را باهالی سالیان بیهای امانی مروخت و برخی
 دیگر را بمصر فرستاد و از وفه روسیه رسیده و همه غلظت و حال موافقان
 خود و ایاری فرستاده از تنگی مکن غار ابر و سه همجه و قضایبی چند حاصل
 نمود که قلم را تمرد می اند که زبان بتقریر و تحریر آن فرساید چون بقیه جانوار کامبشوان
 نزدیک بمبار صد خانوار سادات و محجز و مله و فین طالش بود که همه آن را بقصر
 و عطف برده بودند و او وجود آنها اگر از طرف موداب یا خشتکی سپاه مظفر مامور
 یورش میشد شب هنگامی که داخل کامبشوان میشدند منع آنها از تعرض عرض
 و نفوس سادات و مله و فین مسلمان یکنه متع و حال چغود و مصطفی خان
 نیز از تنگه و ادویات و اثار اسپر حفظ و امان خود کرده بود و همه ولایت طالش
 نیز بقامت مسخر و مدعیه بود حفظ ناموس و نفوس ائمه سادات و محجز مد نظر
 مبارک باد شاه زاده مظفر یورش کامبشوان که متضمن ظهور شناع مزبوره
 بود راجع نموده برای سد رخه روسیه و حفظ مودالتش حکم حکم بانشا و احداث
 سه قلعه متین حکم بایکی در قصبه لنگران محل لشیر مصطفی خان متصل بدین مودریا
 یکی در ارکان یکی در استار اساد و وهو سپاه بکار کل مامور و کل کار
 بسیاری نیز از ولایات خیمه اعمار نموده بحسن کفایت و کفالت و ذریه کافی الرای
 امیرز ابو القاسم که هم دوران اوقات بتکم مسدولت امور طالش که از دیگرگاه اختلالی

ای کامل داشت مامور شده بود از اوایل موسم زمستان تا اوایل فصل عقرب
 که عین شدت باران در ولایت مزبور بود و زمینها گل و کار کلکاری بنفایت
 مشکل میبود هر سه قله مزبور بطرح و شکل قلاع فرنگ محکم و استین و از نفاذ
 امر نافذ و ثبت رای جائز و اتمام تمام وزیر مشاور بالله مستحفظ وجه خانه و قور
 خانه و توپخانه باتوهای بزرگ کشتی شکن و از وقت سال مستحفظان و جزئی و کلی
 هر گونه تدارک و مایحتاجی که ضرورت بود با کسبه و ارباب حرفت و صناعت آنچه
 در کار و مزاور میبود در همان مدت خلیل و روزهای اندک مهیا و مرتب
 کردند بنوعی که مابین جهت رفتگان و اندکان آمد حاجی محمد خان قراونلو
 هم که در سر کار شوکت آباد بکار ارباب و حفظ حدود و قریب امداع منصوب و مخصوص
 بود بحکومت و ایالت انجا و محارست قلاع مزور و همین شد و بر حسب حکم
 اعلیحضرت شاهنشاهی جمعی از تنگیمان رشت بجا رست معنی از قلعه ارکوان
 مامور و از رشت حرکت کرده لیسر کوکی مهر از رفیع خان رشتی در این مقام بموافقت
 مشغول شدند و همین مهروز از اسلحه و دولت ایران بصوب دولت عثمانیه
 بعد از روانه شدن جید الوهاب اقدیمی و جلال الدین اقدیمی دولت علیه
 عثمانیه جلال الدین اقدیمی را سفارت تعیین و از راه بغداد روانه دربار سلطانی
 ساخته بعد از ورود او بدرگاه مسیحا شهباه خسروی فرخنده رکبایش و قابلیت
 مورد نوازش و عاطفت کشت بسنجی زاده سپید جید الوهاب اقدیمی که متوقف
 در اول طعنه تویز بود در شرفاب خسو ببا هرات تور پادشاهی گردید و با اتفاق جلال
 الدین اقدیمی مطالب دولت علیه عثمانیه را بموجب یادداشت مصحوب جلال الدین
 اقدیمی با دلای دولت علیه اظهار و گذارش بعضی و قعان دربار کیوان اختلا و
 اوسله تفرین انجام و حصول کشت و چون از جانب دولت عثمانی سپید جید الوهاب

او را می آید با بیعت دولت شاه و از در کله سلطان اجازت یافت فراخورد حسن ذات
 و یکی صفات مشهور و احسانات و قریب فقهار و مبادات هازم مقصد کشت جلال
 الدین افندی که ما مورد تیر و تفایر این بود مدتی در او جان و دار السلطنه تیریز و در
 آن تیر و تفایر دیده نظر بر اوقات و تنگ مغزی بدون آنکه از طرف دولت عثمانیه
 اخبار شرعی از جانب دولت ایران اجازت یابد بدست او نیز ملاقات احمد پاشا
 صدر اعظم اوق دولت عثمانی که در آن اوقات بسره عسکری از زنه لروم ما مورد
 کشته بود و در آن روز و از آنجا الاصل شعور هازم اسلامبول وی سبب
 وجهت با فدا ذات الهی مشغول گشت اما اولیای دولت عثمانی بنا بر معرفت
 کامل که از بیابانگی او داشتند سخنان فسادت اندک و از او رانندگی امکاشته او را
 مورد ملاقت و توبیع بسیار ساخته بودند از جانب دولت علیه ایران هم مهرزا
 محمد رضای منشی که از جمله اختصاص یافتگان در بار سلطانی و قبل ازین هم
 سفارت دولتین فرانسه و عثمانیه نموده و دومی از مبداء و آگاه و زبان دادن و
 با اکثر کمالات ارسته بسفارت دولت علیه عثمانیه این و روانه گردیده و در
 ورود او با زنه لروم لازمه اهراز و اکرام از جانب احمد پاشا سر عسکر در باره
 او معمول و در ورود او با اسلامبول نیز با نواح نوازش دولت علیه عثمانیه مشغول
 گشته بود در انجام توقف و استادن دوستی دولتین علیه این گما هو حقه از و مستحکم
 و نه منصوص بود و سفین نیز نور مراسم بسفارت و اگما بقی مرعی مبتداشت بیان
 مکالماتی چند که امتانی دولت را با هم در رفسه اتفاق افتاد در باب صلح و انجام
 بنا فایض صلح همچون قبل از مجادله سلطانی بود و شکست و قتل و کشته و در انجام و در
 بنا را از در پیشرف که از دولت رفسه بشرداری سپاه روسیه تعیین و وارد
 حاکم حسان گرفتند بنا را مرکز سردار سابق را از و انچه ملک روس ساخت

اخت در صد و افتتاح انواب دوستی باد دولت ایران برآمد عبد الله خان قاجار را که
 ابراهیم خلیل خان بعد از مطابقت روسیه در خانه خود گرفته بر وسیله داده بود
 روانه حضور نواب نایب السلطنه ساختن شرحی دوستی امین نوشته بود لهذا نایب
 السلطنه شرحی در جواب مشقل بر خشنود و می از او در باب روانه کردن جدا فقه
 خان مرقوم و بصحابت حاجی انوالحسن تاجر ایرانی که بر رسم تجارت عازم انگلیس
 بود مرقوم داشتند الله قادران اننا شرحی از دولت روس بسردار سردار مرقوم یعنی
 بر تاسیس اساس دوستی باد دولت ایران رسید و ایلی سبیلها هم که در راهی تحت
 دولت روس بود شرحی بسردار و زلی پرونت ایلی دولت انگلیس مقیم
 بای تحت دولت ایران نوشته بود که نظر یا عازم خصومت روس و فرانسه بیاید یکدیگر
 و بنای دوستی انگلیس و روس با هم و عهد دوستی میان دولتین ایران
 و انگلیس اولیای دولت روس مناسب میدانند که توسط واسطه التیام بین
 الدولتین شده رفع خصومت نمایی سردار روس فریقان نام روانه نزد ایلی
 انگلیس و با یوفقام با تفاق حاجی انوالحسن روانه حضور نواب نایب السلطنه
 ساخته اظهار مطلب دوستی و اشعار اختیار کلی خود درین کار نمود و معقبلی
 شد که بهر یک از سرحدات کم نایب السلطنه معین نماید آمده عهد دوستی دولتین
 را محکم سازد نظر بمراتب مذکوره و بنا بر آنکه باد دولت عثمانی شرط شده بود که
 با تفاق هم در دوستی و دشمنی شریک باشند لهذا نایب السلطنه ایلی انگلیس
 را مازون بپو اب مرقوم نصاب ساختن ایلی انگلیس هم جوانی بپو ابی
 متر کاردان انگلیس نوشت که اگر اختیار در مصالحه اصلیه و گرفتن و دادن
 مسائلت اداری عازم قشلاقات فرجامد لغ شود قبل از حرکت از انگلیس چگونگی
 و اعلام کنی تا مدت چهل روز برای آمدن و ملاقات و گفتگوی دوستی

خصومت و مستبزه در میان نباشد لکن کار طالتش که درین طرف واقع است دخیلی
 باین متنازع نخواهد داشت نایب السلطنه هم با یوسف و با اتفاق حاجی ابوالحسن
 روانه ساخته جواب را بتمبریر ایلچی محول ساختند سردار روس بعد از وصول
 جواب فوراً در فرستادگان چندی تا مهمل نموده بعد از انقضای مدت چهل روز
 حازم و وارد قزاق شد لکن نواب نایب السلطنه مع هذا کاشی نفرموده بهمان
 حکم طالتش اوقاتی گذرانید و موسم کار را از دست داده منظر ورود سردار
 روس بودند سردار روس عکس فرستاده اظهار اختیار کلی در کوفتن و دادن
 و اشعار آمدن خود بقزاق و عزیمت حضور و الامورده علی الله اقب و ارد
 قزاق شد نایب السلطنه هم بجعفر خان که روس را به هماننداری اوتصین و روانه
 قزاق - اختند در ان نشاء الکسندر رهبر زوالی کر جستان که در ایروان بود از
 انجا بفرم دیدن سلیم پاشا و الی اخسقه بچلد رفته بود از انجا حسب التکلیف
 تواد ان کاخت بکر جستان رفته مصدر انقلاب انجا شد سردار روس هم از
 ایفقد ممتوحش کشته از عزیمت بحضور نایب السلطنه راجل و مقسک باین
 عذر شد که در حوالی رودارس باید ملاقات واقع شود و تا سلطان حساری
 نمیتواند آمد و همچنین در ملاقات تساوی جانین باید بعمل اید ازین قوله تکالیف
 شافه نمود که تحمل ان امکان نداشت و بارال حقویردوف نام را فرستاده از
 اختیار کلی نگول حکم و اظهار نمود که در باب بنای مصالحه مر اختیار بی نیست
 و همین قدر اذن دارم که متنازع نمایم تا آمد و شدی در میان دو دولت واقع
 شود با اینکه سرگور او زلی بر و نت ایلچی دولت انگلیس که بظلمات و زکاوت
 و خیر خواهی دو دولت و نیک خوئی مشهور و معروف و نظر بالنگات نایب
 السلطنه که رای صایب و فکر باقب او را استندیده بود و سخنانش را مناسط اعتبار

اعتبار میدانست مستر موریه نایب و امین خود را نزد سردار روس فرستاده
 آنچه شایان شان دانستندی و توسط بود نظر و رسانید بر حسب اقتضای تقدیر
 آنچه ندیده را و درین باب مفید بنیقتاد نایب السلطنت هم نظر بنکول سردار روس
 از اخبار کلکی و اینکه ونه نکالیف عهد او را بی نیات دانست صادق خان ولد بیغقلی
 خان کروس را با مستر لژی تویچی و مستر کمل حکیم انکلیس با اتفاق بنارال
 حقویرد و ف نژد او روانه ساخته دیگر باره نکالیف نمودند که برقرار سابق بوده
 نکول نماید و برای خاطر جمعی و اعزاز او میرزا ابوالقاسم وزیر سرکار را
 باصلان دوز کبر و در این اتصال داشت مامور ساختند تا بسردار مزبور دست
 رس بهم رسانند او را از تشکیک دور و از بدگمانی و وحشت براه آورد و سردار
 مزبور بنارال حقویرد و ف نژد میرزا ابوالقاسم فرستاده متنازل خود را بیخام داد
 و بوضوح پیوست که جز بهانه سازی و حمله بازی ازین آمد و شد منظوری نبوده
 و امر التیام فیما بین صورت انجام نخواهد یافت میرزا ابوالقاسم بنارال حقویرد و ف نژد
 مورد نوازش و محبت ساخته باید رفه روانه ساخت و خود کد کشش را عرض
 رسانید موکب و الا از سلطان حصار حرکت کرده وارد اصلاند و ز شد چون
 مطلب التیام انجام یافت سردار روس بتغایس رفت و کتلا روسکی بنارال
 قریباغ را بحفظ و حراست انجام بین و هر یک از بیادکان سالدان که جلادنی
 دبه بود بر کزیه با وسپرد و او نیز سالدان قلیل بقلع شوشی فرستاده خود در قلعه
 ان اخلاق موقوف کردید * شرح قصه اصلان دوز و وقایعی که روی نمود *
 حضرت حق جل و علا که جمیع موجودات توحدت او کو اوست چگونه تواند شد
 که کردنی چنین بلند بر کشد و قصای خیم الارباب او را بنوایت و بسیار و نیز تو
 ماه و هو و ابراج و منازله بر آید و خیمه کردن را بی طلب و ستون بداند و نامه

اجرام عاری مندر حرکات و مسکنات و معارفه و مقابله و خروجه و طلوع و استقامت
 و رجوع خالی از تنوع و شرف و هاری از سعود و نحوس باشد و جهت زدگان عالم
 خائست که قائل حرکات و اشکال افلاکدانها را یکبارگی در گذرگاه سنن و شعور
 از انهر و تصرف و مجبور دانند و حال اینکه درین سال مشاهده شد و معلوم گردید
 که بواسطه نظرات و علامات رده از نظر و زود و ابه و خسوف و کسوف
 لشکر کشته و خون ریزها و اشوب و متن فتور و سخن در دول متعدد پدیدار که
 باعث جهت عقول و دشت نفوس اولوالابصار گردید از انجمله پادشاه روس
 بسبب دوستی و صداقت با پادشاه انگلیس در عدولت پادشاه فرانسه جازم گشت
 تجار و اهل معاملات را از تردد و تجارت جملاکت فرانسه و امپرش الحانغ نمود و
 بالاخره در میان ایشان اتفاق عار بانی چند افتاد و جمعی کثیر از دو طرف گشته شد
 که شرح ان وقایع طولی دارد و لایق بسباق کتاب نیست و نیز از تاثیرات ثوابت
 و سایر درین سال مرض و با و طاعون باهالی اسلامبول راه یافت از قرار اخبار
 جمعی تجار که سخن ایشان افتاد بود و العهده علیهم قریب ششصد و پنجاه هزار
 نفس ترک زندگانی کرده از حیات غائی دست شستند اشوب و تزلزل فتنه و
 تلاول فساد و تداخل در سرحلات از ریایمان نبر که متصرفه روسیه بود اتفاق افتاد
 روسیه در بساط حمله و تزویر منصوبه ساختند و بغفلت رایتی در خود نمایی بر
 افراتنداری اگر یاد و تبار ان هموار مدولت تلفیاری باشد ایشانرا تبارت تجریت
 اندوزی و قدر دانی و عدل اموزی روی تقابله و اگر قریب صاحب فرمانان همیشه
 شاه نصرت کرده هیچگاه حلاوت خلیفه بر دشمن بعد از انجملاط کار در میدان
 تلاش و سعی ایشان لذت نمیشد بلکه همواره کامکار بر اعدائی دادند ما ملوف
 حکامانی را سعی بنیادند و در طبیعت حاکمندی ایشان کامروایی چون

ان طبیعت نایب باشد که گفته اند العاده کالطبیعة الثانیة تا نشکی غالب نکرده قدر
 لب زلال نداند و تا شام هجران پرد مغلام نکستند ایت پرتو افروزی آفتاب وصال
 از او راقبل و غار نخواهند بایند بر کمال ذات بی مثال خداوند و الجلال است
 * شعر * خدا یست آنکه ذاتش بی مثال است * نکرده هرگز از حالی بحالی * مقبر
 حالات که از نایب ادوار چرخ دوار زاید و درک ان از بدیهات اول است
 مخصوص بنی * انسان است بتخصیص ظاهر و اشکاد و رکار فر مانده ان و در
 عالم امکان که عالم متورن است و مبتنی بر حدود و جهات چگونگی نمکن باشد که
 چهره حسنی مکونات خالی از خال تغییرات و عاری از خدشه تبدلات ماند
 هر که راد و عالم مضمی و صورت درجه و رتبت بلند تر است در مدارج و مسالك
 اولیبت نشیب و فرازیست راست فر و ما بکابر از کزند حوادث چه غم و دون
 همتان را از کردش ناهموار چرخ بر از اچه الم یاد شاهان در غم گرفتن اقالیم
 باشد و کدایان رادل از خصم نانی که بچنگ آرند و نیم قامت همت هر بلند
 رتبتی که بخلعت ریاست علمه و سیاست مدبر و کسب اخلاق متاضله که مهمی خطیر
 است ارسته است در مواد احوال او کمال و نقصان و کاهش افزایش و قبض
 و بسط و نفع و ضرر با هم * همیشه * شعر * بر آسمان ستاره بود بی شمار لیک * درنج
 و خسوف و کسوف و قمر بود * صاحب دولتان را خلیفه و همز پیمانها و قریشها
 در کاهشهاست باد شاهان قوی مکنند امتحان بیشتر دیده اند و پیشه پیران بلند
 رتبت نهز پلست بیشتر چشیده صافی که مران شناسند که جز و مدد و ریای مطلقان
 زای راست و صاحب نظران دانند که ارتفاع و محیط اطرد و حرکات آفتاب و ماه پیدا
 ست خلاصه این تشبیه و تبیین اینده انست حکم همت بلند همت نویسی است
 السلطنة مقصود بود که در بین سال بعون این دیه مال کار و وسیله میگویند

و در آن روزها و در جمعی از کابر شکی بر کاب و الا و غیرش تعدیات جعفر
 قلی خان دبلی و استبدادی افکار و تعیین سردار و سپاه و تعهدی که در تصرف
 شکی نمودند و الحاحی که سلیم خان در انجام مسؤل ایشان کرد معاون و میدانی بعضی
 امید بانکه غالب سپاه بهم طالتی که اهم امور بود مشغول و تعسر و تغذراذ و فقه
 در موغان مانع از دخام سپاه اذربایجان در معسکر ظفر از بود قلع مواد
 روسیه و استخلاص مجیزه و ملهوفین شکی مهیج ماده شوق و در این محفل
 خیرت نایب السلطنه کشته ان موضع سلطان حصار پیر قلی خان قاجار را با مبرز
 محمد خان قاجار و علمیران خان خسه و جمعی کثیر از مجاهدان شهبوک بر او راه
 قریباغ بشکی. امور ریایان فبروز از سلطان حصار با سه چهار پنج سرباز و توپخانه
 و چند دسته غلام و جمعی سواره عازم اسلان دوز و متولد نظر مهر کسبران
 بود که بعد از جو ر مامورین از رود ارس و کر و اتمام کار ولایت شکی از
 اسلان دوز و قریمت قریباغ فرمایند و بدایت ورود با اسلان دوز سواران دشمن
 سوز با طرف اردوی روسیه مامور و لشکر منصور اطراف ایشان را لحاظ کرده
 انصاحت را خرم مقابل مقدور بود از غلبه رعب و هراس در قلعه و سنگر خویش
 خریدند و رایت محاصرت میدان بمجلدات نکشیدند و قه رفته گانز مجاری انجامید
 که از قه و خلف برای اسالوات مستنج الحصول آمدینا رال روسیه ب فکر چاره
 جوئی افتاد و ام حبلت نهاد و سر خه تر ویر کشاد و تنی چند از قریباغان یاغبان
 در لباس موافقان بفرستاد بشپوه فراریان بعضی که اسلان دوز و بیلا قات جعفر
 قلی خان قریباغی میوستند و اظهار کردند که ما از طرف ایلات قریباغ آمده ایم که
 سپاهی از رکاب منصور بریم و ایل قریباغ را بعامت از آنکه از رود ترتر کو حلقه
 بر کاب مساعدت تر اودیم جعفر قلی خان از سواد لونی و عثمانی افغانی بقه سپاهی

هی بسرداری صادق خان تاجار از نواب نایب السلطنة بگرفت و از رود ارس
 عبور نمود و تنی دو از جاسوسان مزبور چون دزدان در بزرگکاه جعفرقلی خان
 مانده از غمت سپاه و کم و کج و کار و شمار پیاده و سوار ابرو آگاه بهمانه اینکه از پی
 مامورین به پروم از ارس عبور و بار دوی بنارال پیوستند و او را از حقیقت
 هر کار خبردار داشتند و نیز چون دریافت که جهت اردو منصرف چند نفوس
 سر بازنوا موژ و چند دسته غلام و بنه مامورین ششگی و قرا باغ است و معاینه
 انگلیس که متوجه تعلیم توپچیان و سربازان تازه مشق بودند بنسبت مسالمت
 انگلیس و روس از کار یکبار رسیده و اگر غفله همزم رزم نماید بصدر اصطدام
 و کار بر وفق مرام خواهد بود و در یافت نمود که سواران اسلام نیز از نوله و در هین
 روسیه اطبعانی یافته اند و مانند زمان سابق اهقلمی در احاطت اردوی او بجای
 نیماورند شب هنگامی برهنه قوی مراد خان دلا خریه که غالب ایل او در اسانند و ز
 میان ~~یاری~~ بود از آن اقلان رانده نیم شب از معبری غیر مصره و فعبور
 و سواری چند از قرا باغی انعبوردیکر قرا اولان اسلام ملحق داشت که خود را کس
 جعفرقلی خان گفته قرا اولان را تا رسیدن او معطل دارند و آنها موجب تمهید
 و مخادد حاصل نمودند معقارین ان بشار البرسید و سواره قزاق دور قرا اولان را
 خبر گرفت تمامت را دستگیر کردند و تسخیر رانده صبحگاهی در کنار اردو سپاهی
 نمودند سپاه اسلام چنان بنداشتند که صد تومان مراجعت نموده چون نیک
 بگور بستند رایت جاعت روس نمودار مجال تنو به صفوف بافته اجتماع سپاه
 در نظر اندیش حال آمد و نبات و خود را بعد و چنین حکام مشکل نواب نایب
 السلطنة که خداوند میبانش یار و تحت بلند نظر منبتش در نوابی بید کار
 مقدم نبات و دوام افسر معنوار الشلیک زنیو مگانه فرمان داد تا بجای که دو اب

خود را بصحرای پرده بودند از آن شبک بی هنگام در یافت وقوع حادثه کرده
 باز دو مراجعت نمایند و انحضرت خود ان سر پرده جلالت میان فوج سر باز
 و تو بخانه آمده بابل جنگ غر و کوفت صفهای سر باز آن که متصل بپیام اردو بود
 راست شد چون میان دولت اگر فاصله نمانده بود حکم صادر شد که علی خان بسقچی
 پاشی اصحاب حرفت و صنعت و اهل اردو بازار و بنه سپاه مامورین لشکی را
 بایست بجهال تمام کوچانیده از معرکه جنگ و خوف داد و تر بر دسواره قزاق از قفلت
 سواره اسلام جرمت گرده عنان کشادند نواب نایب السلطنه با غلامان خاص
 تا ختن او رود و بجمله اول ان ازار در هم شکست و داخل سالدات و تو بخانه روس
 نمود اما چه سود پس روسیه را از مشاهده ان حالت آتش توب و تفنگ در اشتعال
 آمد زبانه نوایر جلال و قتال سر بزباناکشید چون معلومین انکلبس خود را دور
 از کار داشته نو بچیان نواموزان را با بجانی نه از استقلال در ان کار بساقت جنگ
 تو بخانه بر حسب درخواست نایب السلطنه نبود انصدا همان حرکت بزیر آمد و دامن
 که اطلس فیروزه پرخش حطف او بود بر کمر استوا ساخته بدست در با مثال
 اندهان توهایم و زخ شرا دامن دامن شطه برد امن سپهر دوا می افشاند
 صواحق توب و تفنگ اند و طرف چون ابرهاری برق ریزید و هر سه کار را چون
 هوای ها و به آتش انگذ نایب السلطنه در روز چنین حافظ سوزد لپرها کرد که
 باعث جبهت دور و نزدیک گردید و از تو بخانه بصوف سر باز تا ختنه ان شب برود انرا
 بجنگ و جدال دلبر ساخت و باز وی تجلد و بسالت بر افرخت فوج سر باز حاضر که
 بر مراتب از سالدات روس در عهد دکن بر بودند و کوششهای مردانه بخود نداده
 چهار ساعت سدد ربای آتش شده تا اینکه اگرد و اب اهل اردو رسید و جعی
 هاری از قون جنگ خود از میان ناسوزان بکنار سلامت کشید نایب السلطنه

نته زیاده توقف را در ان مقام مقرون بصرفه ندید و از انجا بیایم تبه اصلاندوز که
 بار و سبه زیاده از یک تیر پرواب فاصله نبود کشتند و در آن روز از ارام سوزشویه
 بیات قدم از جعفر قلی خان مقدم که سرهنگ فوج مراغه بودند ظاهر گشت و مصابرت
 او مایه ارام سر بازان نواموز شقاقی و نجوانی گردید و در معرکه جلال از زبان
 نایب السلطنه تحسینات کوناگون شنید روسیه در جای اردو تیره صفت و بیصیه
 الوف کرده لشکر اسلام متصل به پشته اصلاندوز از روز ما شب نفسی لسودگی نبود
 و جنگهای متوالی روی نمودند غیرت نایب السلطنه تحمل ان خسارت از عرض
 و نه روسیه جز منافعت چاره داشتند هنگام عصر هنگام جنگ گرم تیر و باران
 اسلام حملهای جان شکر میکردند چون نقاب تیر کون بر روی مگردون کشته آمد
 روسیه خود را بدامن تبه بلند که بمقام اردو متصل بود کشتند باین اراده که چون
 شب تیره ترک در راه معاودت پیمانند پس بر حسب حکم سر بازان مراغه بر سر
 پشته اصلاندوز متکین و افواج دیگر تو بیخانه در دامن پشته مقیم و فراوان
 تعبیر شد که از حرکات روسیه خبر رسانند اتفاقا در ان شب شبه رنگ جمعی
 سالدات از اسرای سلطان بود که در پانه فوج نهادان بودند فرست یافتند بر روسیه
 ملحق وقتی که روسیه با مراجعت بسته بودند ایشانرا از مراجعت معانعت کرده
 گفتند اگر از شما خبری بظهور رسد ما پیشرو شده ایم بعضی از سر بازان
 شقاقی و نجوانی میبردیم و شمار ایشان اند و فوج میروسانیم بنا را ان راه را
 پسندیدند انقرار شهید ایشان معمول داشت سر بازان شقاقی و نجوانی وقتی خود
 پرداختند که روسیه را در میان خود یافتند چنانکه در کت و دود تنگ دامن
 چرخ و اختار و شلیک اولی است ترک گشت آنکلیسی سرهنگ فوج شقاقی و نجوانی
 که از اشتغال جنگ و جلال و اشتغال نایره قتال فراخی داشت پا چند نفر سر کرده

مقتول و هجرت و کشته شدن بازان مزبور در حال جنگ بلیقه بجانب به اصلان دوز
روان و تو بجان نیزی ایشان گرفت نایب السلطنه آن مشاهده انحال از بی دفع این
حادنه خود را بان کبر و ارد و اکتفا نمند اسمان رفتارش در کودی رشرف
افتاده از حد و زمین جلا ماند غلامان چنین پیدا شدند که اسبی به سیکر مبارکش
رسیده اند هر طرف صفا بلند شد و هر کس شنبه خور و ابتکاری کشید سر بازان
مراضه نیز چون سالکات روس و سر بازان اسلام را دیدند که ایستیم بهم قصد به
شده اند و ان بشت جانی نبود که حفظان واجب باشد بعد از کشش و کوشش بی
فایده بی دیگران کمر فتد چون لطف پروردگار حافظ و جوده مسعود نواب نایب
السلطنه بود خود و از ان جنبض بر خطر باو چ سلامت رسانیده سوار بر ایدند
که مرکب آنکس و هر کس دیگر میگشدر اب اشرف بنصرو اینکه اسواره دشمن
است و اسبی بنصبت می برد پیاده با شمشیر کشیده قصد او نمودند و غیبی بروی
کردند و ان سوار شود از جلو در ان سر کار بود صدای مبارکش بشناخت و
خود را از اسب بر زمین انداخت جنبیت پیش کشید و نایب السلطنه سوار کردید
و مردم از سلامتی وجودش استبشار کردند و انجناب کوشش زیاده از ان را ایجا
دانستند راه را در وحلی که موسوم بجای حشر بود جمع داشتند که اجتمعی نمایند
و اختصاص فرمایند مقارن ان خبر رسیده و سیه در اصلان دوز بقدر اینکه
تفتش مقتولین را بر کبرند توقف جایزند استمر اجحت و شجمل از رود اس
هوا نمودند نایب السلطنه روز دیگر در همان محل توقف و کس نصیب فرمودند
که ایجابی که در او دو مانده ضبط و شهیدان جهاد را دفن نمایند میر قلی خان
نیز در همان منزل مراجعت نموده مشخص شد که بعد از هجرت و از کمر که خبر
شیمون روسیه و مراجعت موکب و الا با و رسیده بود دیگر توقف در حدود

حد و دشکی را بمیاصل دانسه مراجعت و از رود کمر و ارس بی جنگ و جدال
 گذشته برکاب پیوست متعاقب او صادق خان و جعفر قلی خان از طرف غرب باغ
 و ابراهیم خان از طرف سالاران مجر دشمنان این اخبار بر کاب سعادت آثار
 رسیدند چون هواها سرد شد و گیاه در کوه و دشت یافت نمیشد و از آن موضع
 تا آبادانی مسافتی بعد بود عزیمت مشکین بر توقف راجع آمدن قاصد مشکین گشتند
 و چندی در انجام متوقف بودند که اسباب اختصامی فراهم کردند و همت در تلافی
 و انتقام گسیارند معانین حال خبر دست انداز روسیه بایلات معاویزه که ساکن
 دره ایلدکز همچون بودند رسید و این خبر عنان کس موکب سعادت اثر بیجان
 نبیریز گردید و نظامی که بایست در کار ایلات ایجاد شده * ذکر وقایع بعد از
 ورود نبیریز و موجبات حرکت ریات سعادت ایات و حوادث طالش * بعد
 از ورود موکب مسعود به نبیریز خاطر خطر دران روزها همی جز تدارک کار
 دشمن اقدام نمیکرد و بکاری جز تهیه کار انتقام مبل نمفرمود و همه همت بلندش
 باین مصرف بود که در همان اوقات زمستان تلافی بعمل آید و در آن هنگام
 خبری رسید که روسیه باشیعلی بیگ کنکرلو برادر نظر علی خان حاکم نخجوان
 که در جنگ اصلاند و ز گرفتار روسیه گشته بود سازشی کرده و او را می آورند
 که بدستباری او رخنه در حد و همچون افکنند اگر چه کمان نبیرفت که شیعلی
 بیگ مصدر خطایی و خیانتی شود اما نظر بر بلاخطه حرم مملکت داری نظر علی
 خان را بر کاب اخضار و که بخان کنکرلو را بمحکومت برقرار داشتند و شیعلی
 بیگ هم تنها اندست روسیه جسته بر کاب هیاون پیوست و کما کان در سلت
 غلام پیشخدمتان مملکت گردید روسیه از فکر خام عزیمت همچون و ظاهر سازی
 شیعلی بیگ که مطلب از آن خلاصی خود بود عزیمت همچون را فسخ کردند و بنا

بر و حوسه مصطفی خان رئیس روسیه بطرف موغان بقصد ایل الوسی حکه
 بمشلا بمشی رفته بودند حرکت کردند انجمن خبر با خبر وصول اسماعیل بیک و سپاه
 مامور و اهل حضرت شافشاهی بمنزل میاج مقارن افتاد نواب نایب السلطنه فوج
 سرباز را که به نجوان و مرند مامور فرموده بودند بتبیر از اخبار و اسماعیل بیک را
 از راه اندیل بموغان مامور و بعد از ورود سرباز و توپخانه سپاه را برداشته
 از راه قزاقچه داغ بموغان حرکت فرمودند و از تابور سردی زمستان هوادم از
 نهم بر میزد صحرای بیابان را چنان برف گرفته بود که پیاده و سوار را هیچوجه
 تردد ممکن نبود بعد از حرکت از تبریز خبر رسید که ایل قراباغی روسیه را ایمان
 خود را داده عطاخان و جعفرقلی خان نیز بفکر محافظت سایر ایالات افتاده آنها را
 از مقام کزند و ضرر بر کار کشیدند روسیه ایل قراباغی را از جایی که بودند حرکت
 دادند علی القفله عازم ارکون و علی خان نوری که مستمفط ارکون بود با چند تن
 از مامورین از اسفح خبر ایل مضطرب گشته بی جنگ و نزاع ارکون را خالی
 و میرزا احمد مستوفی سرکار که نظام امور روسیه مسلمان در عهدده اهقام او بود
 بعد از رفتن زقادر میان غمزه و فتن استاده در مقابل و مقابل روس شربت
 شهادت چشید و عازم کلکشت جنان گردید روسیه از انجام توجه لنگران شده
 سوکب نایب السلطنه با یلغار عازم طلائع و در مشکین مشخص شد که اسماعیل بیک
 از اطرف خود را بارش و رسانیده بمحقق پیوست که در شب عاشورا جلالت
 روسیه قتل لنگران پورش برده اند و طرف جنگی عظیم و کوششی برینکال و بیم
 تقدیم رفته و تفکیک لاهیجان که سر کرده ایشان در اول کار مقتول شده بود برخی
 را که در عهدده حراست ایشان بود خالی کردند و روسیه بان برج صهرود نموده اند
 انداختن توب و نفاق که مشرف بسربازان محمد بیک قاجار افشار بودند و در بصره

رخ گبودر سابتد ندینچ شش ساعت جنگ در میان روسیه و مجاهدان اسلام قائم
 بود و در کار بجز خورگشتی اجسام روس و مسلمه آن از طوفان خون در کل نشست
 صادقان قاجار که در آن روز سردار سپاه لنگران بود با محمد سیک قاجار افشار
 که سرهنکی بافرهنگ و خجوری بسلک اهنگ و دلبری به بزجنگ بود در مقام مستیز
 و او بزود و خورد بار و صبه پخلان استاد کی و کوشش کردند که بقتل رسیدند
 روسیه اگر چه نقله لنگران راه یافتند اما از آنهمه سالدات نلی باقی نماند و عدد
 کشتگان روس زیاد از دو هزار و با نصد نفر آمدن هم که مانده بود مجروح و
 بنار الکترا و سکی سه زخم منکر که عسر العلاج بود برداشت و جراحان ماهر
 سعی در معالجه او کردند بعضی از اعضا و جوارح او از کار بازماند چسب کرید
 نایب السلطنه آدم تصیبن و سر بازان و تفکیان مجروح را جمع و در مجوی و التقات
 فراوان فرموده بالا پوش و لباس مرحمت کرد و از برای ورنه مقبولین مرسومات
 و وظائف همه ساله مقرر فرمودند ازین حسن مرحمت و قدر دانی زندگان را
 هوس جات جاودانی در سرافتاد و لذت زندگانی از نظر رفت در خانه شهدا
 شادی بود و نصیب کسانی که ازین سعادت محروم بودند عزین و نامرادی و چون
 توقف آنهمه سپاه در شدت زمستان باعث زحمت شدید بود و بودن جمعیت در
 انبار عایا و زیر دستاثر السبب تنگی جا و سردی چله دی مشکل میبود اسمعیل سیک
 و سپاه ابواجیحی او را در رسیدیل امر توقف فرمودند مقارن آن حال فرمائی از
 مصدر جاه و جلال خاقان فریدون خصال رسید مشقل بردنجوهای نواب نایب
 السلطنه و موقوفی ثلاثی بعون الله تعالی برسیدن ایامها و احتدال هوا نایب السلطنه
 امتثال امر سلطانی کرده بدو السلطنه تبریز مراجعت فرمود در تبریز نوشتم سردار
 روس رسید و بالمی انکلیس نیز فرمود داشته بود که نایبون پادشاه فرانسه بعد

از تنگ مسقوازند پشه احتشاد و سپه تاب بناورده مراجعت کرد اما چنین معلوم
 شد که بسبب شدت سرما بر کشته بود * ما مورشدن شاهزادگان در مقدمه مسموکب
 انجم شکوه باذریبجان و حضرت رایتشاهی پیمین او جان و میان وقایع سنه هزار
 و دو و پست و بیست و نه هجری * عزم جهلن آرای خسروی در اول بهار طراوت
 انار بسفراذریبجان تصمیم یافت و شبیکه باد نوروزی خالک مرده را خاصیت
 اعجاز حبسوی داد و ترشحات سحاب آزاری ثواب حضرت و نصارت بر چهره
 عالمیان کشاد فرمان جهان طالع شرف صدور یافت که شاهزادگان منوچهره ثواب
 حلیمیان و شاهزاده محمد تقی مهرزاهریک با فوجی در باموچ و امر او سرگردگان چون
 نوسف خان سپهدار سردار افواج قاهره جان باز و فرج الله خان سقجی باشی در
 مقدمه الجیش اردوی کردند شکوه روان شوند و در عقب رایت میضات صامت
 شاهنشاهی در حرکت ایدمقارن انتشار این خبر از ناظران زمین مقدم شاهنشاهی
 و ظهور و فوضات نامتاهی در اوقاتی که نواب نایب السلطنه حسین خان سردار
 ایروان را بمضو بطلیده بود و در تبریز چند روزی در خدمت ساطع النور
 اشرف شرف اندوز بود از ایروان خبر رسید که سردار روس تقدرد و هزار نفر
 بسرگردگی بناوالی پلنگ جوهر از راه پنبک و شوره کل روان ساخته که از قراء
 حوالی و حواشی ایروان مالی برند و غله بدست آورند و از معادن انحد و چند
 بار نمک بار کرده بوزند از اجانواب نایب السلطنه تجاربت و مقاتلت ایشان حسین
 خان سردار را سخت انصراف دادند سردار مزبور باستعمال تمام هازم شد
 چون از رکاب نظرماب سپاهی ابوایمجم او بنود و در آن حال بقدرده هزار نفر
 از اهل ایروان را و طلب شده بجهاد بر خورسته بودند و خود را بسلاح جنگ آراسته
 چند نفر از فضلا و ارباب حرام و اهل زهد و تقوی کفن در حجره من انداخته تنگ

پنج نصرت اخوند حسین خان بهمان جماعت اکتفا کرده بضممار جهاد تا ختندینارال
 و سالدات روسیه از مشاهده انحالت ترتیب صفوف حربی داده آماده ککارزار
 شدند جماعت جهادیه و سرباز و حسین خان سردار بجز دملقات دشمن بی آنکه
 ترتیب یقین نمایند همگی از سر گذشته حمله او رودست به تنگ و شمشیر و خنجر
 برده از دو طرف برق بلا باریدن گرفت و ارواح از ابدان روسیه و میدان بعد
 از سه چهار ساعت تلاش در میدان جنگ و پرخاش شکست به بنارال و سالدات
 روسیه افتادند برقرار اختیار و خس و خاوری از خون آنکر و بی شکوه
 لاله کون گردید و درین دفعه سی و چهل نفر از مجاهدان اسلام شربت شهادت
 چشیدند و از جماعت روسیه شریب بمهار صد نفر بر وایت ثقات کمد و رانمهر که
 حاضر بودند مقتول و مجروح و اسیر آمدند سردار و اهالی جهادیه ابروان را بیت
 ظفر افراخته و مسموم و سرار و انهد و بار سعادت ملازمت نواب نایب السلطنه
 بساختند و شاهزاده سرهای روسیه را مصحوب بر نضه عبودیت فر نضه روانه
 در بار جهان ملازمت شاهنشاهی داشتند و سرهای روسیه بوقتی که همای ریاات
 جهان کشای از دار الخلاطهران مزم بال افشانی داشت رسید و اردوی
 کجهان بوی بقبر و زنی و اقبال و اردچمن سلطانه و از اجماعت اذریا بجان
 در حرکت آمد و در یازدهم شهر رجب المرجب موکب محمد تقی میرزا و یوسف
 خان سپهبد و دو و آرد هزار نفر جانیاز و فرج الله خان افشار و از عقب ایشان
 نواب شاهزاده علی خان بابا منظر نشان دو رسید و حضرت نایب السلطنه در
 دو و ازدهم شهر رجب از تبریز حرکت فرموده برادران ارجمند در چمن او جان
 بلقاعی مهر انزلی نایب السلطنه حکم شوق فراوان بملاقات سعادت سعادت ایشان
 داشتند بجزه تزد و از دیدار یکدیگر غرم و شادمان گشتند و انواع قاهره و سرباز

نظریطرا از عقب رایت نصرت ایت نواب نایب السلطنة وارد چین اوجان
 و از سیدقهای الوان مجاهدان ساخت چین اوجان غیرت افزای لاله زار جان
 گردید و چون سه چهار ماه قبل ازین حالات فرمان جهات مطاع شرف نفاذ یافته
 بود که در اذربایجان با زیاد افواج سرباز و سواره نظام که بتعلیم مسترد راویل
 انکلیس اهماق میفرمودند که بشند و در ارسال وجه نقد نیز از خزانه باد شاهی
 بقدر ضرورت در تدارک انجام کار بهموجه مضائقه تمیشد لهذا نواب نایب
 السلطنة درین دوسه ماه قطع آرام از خود فرموده پنج شش هزار از سرباز و سواره
 نظام بنوعی ارسته داشت که همگی در مشق و قدر اندازی کالی و در فنون اداب
 حرب و قوفی زیاده از حد حاصل کردند قریب بدوازده هزار سرباز از قدیم
 و جدید از بی هم چون موج دمان وارد چین اوجان شده از خروش تفنگشان
 کوش کردند و از برق شمشیرشان چشم افتاب جهانتاب خیره گردید در
 روز نهمست و دوم شهر رجب المرجب که موکب گردون سالی شاهنشاهی
 ساخت افر و زهارت اوجان بگردید نایب السلطنة با چند نفر از غلامان
 که در رکاب حاضر بودند باستقبال استقبال فرموده در اردوی اعلیحضرت
 شاهی شرف عتبه بومی دریافت و از خدمت سپهر رتبت مرخص شده بترتیب
 صفوف سرباز و جانباز و سواره نظام و توپخانه شتافت اکابر و اعیان فضلا و قضاة
 و امرا و سرگردگان مملکت اذربایجان باستقبال شتافت شرف زمین بومی
 و فیض حضور دریافتند اعلیحضرت خلل اللهی همه جا اند و طرف بصوف سباه
 نظریطرا از توپخانه و توپچیان و سرباز و جانباز و سواره نظام تفریح کسان تشریف
 می آوردند نظام و استعدا و قواعد و ضوابط سواره و پیاده پسند طبع مشکل
 پسند شاهی افتاده تمیذات بلیغ کردند و از ادب و فرزندانگ و سبهار می فرزند

امجوان بخت جوان پدش از پیش شادمان شدند خسرو کامران شرف افزای
 قضا و جان و پیشکاران بلوا از مقر بنی و پیشکش و پای اندازند تقدم نمودند
 وضع عمارت او جان و آراستگی سپاه مرزبانی مهابت و نظام هر گز که از نواب
 نایب السلطنت ترتیب یافته بود در نظر خورشید اثر سلطانی موفقی مدخ یافت
 و بارها بر این سلطنت تحسینها فرمودند و اظهار الطاف و اشراقی پایان بیواب
 نایب السلطنت و اهالی و اعیان و فضلا و قضات بر نیز و سایر اهالی اذربایجان
 نمودند و تمامت رعایا و برابریان بدعای دولت دوران عدت کشودند از مقدم
 هما نوشتن روحی نماز مابین بر نموده و قوالب افسرده اهالی اذربایجان رسیده
 و باعث خرمی و انبساط خاطر پیرو جوان گردید و سپاهی از پیاده و سوار در چین
 او جان ترتیب یافت و لشکری در مرز نازار اجمالتاب بطناب یافت که چرخ پیرو
 عدت سپاه سلیمان و حشید هوشمند از یاد رفت و زمانه حشمت پیرو و اسکندر

بر طاق نسان نهاد * اطلاع یافتن سردار روس از ورود دموکب شاهای بچین
 او جان توسطت الیچی نکلیس سرگور او رلی بار و رفت و وسایل صلح انگیزین
 * چون سردار روس خبر ورود دموکب انجم شکوه را بچین او جان و اجتمع
 و احتشاد سپاه بیگران که دشت و کوه از عدت ایشان بستوه آمدی بشنیده تفکر
 و اندیشه مند گشته بجلا و پادشاه فرانسه نیز بار دیگر ترتیب لشکر کرده با سپاهی
 واقف و شوکت متکاثر حزم ممالک روس و داخل ولایات افغان شده بود از دو
 طرف بانظر ارب و پریشانی او افزوده و شرحی بالیچی انکلیس که ملتزم رکاب
 کرد و ن ساری پادشاهی بود نوشته توسط او سازش دولتین ایران و روس را
 طالب گشت و الیچی انکلیس حسب الاستدعای او مسجها میگرد و مستحسنات
 در نظر پادشاهی جلوه میداد و صدراعظم بهر نامه شفیع نیز بمقتضای صلاح

اندیشی با موافقت میده و دند و در حضور اقدس ستمها بجنبین حسن رای او
 می ارست اما ابواب نایب السلطنه و قائم مقام و امرا و سیر کردگان سپاه که امور
 اذربایجان با ایشان محول بود در پایه سر براسا میسر مرصه داشتند که سال گذشته
 روسیه حرکتی کردند اما در آنکه تلافی آنها بر وجه اکمل بعمل نیاید وقوع صلح و اصلاح
 و تمنی اینی و فلاح صورتی نتواند داشت و ایلی در جواب عرض ایشان عرض
 کرده تعهدات نمود که اگر بنای کار بسازش قرار گیرد بعد از تردد سفر او آمد شد
 ایلیچان طرفین خاتمه آن موافق خواهش دولت علیه خواهد شد شروعی چند هم
 که مناسط اعتبار و منوط از شروع مسطوره سردار روس با او بود مشق بر تعهدات
 خود بجز خود سپرده و در سابق انحال برخی امور از اقتضای خراسان روداد
 که بالنسب و بنا بر قلع بقیه ماده فساد شیخ کاشغری در میان ترکمانان و اجتماع
 ایشان در دشت و معاودت موکب همانون مدار الخلافه اولی و انب بود لهذا
 میرزا ابوالحسن خان از دربار کتبی ملا رسالتی مامور و سردار روس نیز
 بملاقات او عبادت نموده عهد سازش بستند و قرار کار از طرفین بایقطلب
 اتمام پذیرفت که در بهار آینده ایلیچان بیخ فلاح در حرکت آیند و ابواب مصالحت
 و مسالمت بر چهره عالمیان کشایند و بنای امور مشخص شود که بر چه وضع خواهد
 بود رای جهان ارا بر طبق این مصلحت راضی و عرض معاودت بتمتگاه سلطنت
 فرمود * و رود موکب اعلی حضرت شاهی بلاد السلطنه تبریز و بیان التفاتی
 شایان انحضرت با هالی انج * اهالی تبریز از صدق نیت و وفور ارادت در سالهای
 گذشته همو ما و درین سال خصوصاً خدمات شایسته کرده بودند و جافا و مالها
 در راه دین و دولت فاده از جمله اسد الله سلطان حاجی طبلوک که نه نفر بسرا و
 در جگنهای متعدد روسیه تلف شده بودند تا بنیاد و از ده نفر از فرزندان و فرزندان

فرزند زادن خود عوض مقبولین برای جان شاری آورد و اهالی تبریز بعد از
و نوع حوادث هول انگیز بگرداب تشویش و اضطراب افتاده قرین غصه و اندوه
گشتند و عوض هر چه در جنگها بر طرف شده بود بزودی سرانجام نمودند
و هفت هزار نفر مکمل و مسلح داد و طلب جهادی چیره و مو اجد در نظر نواب
نایب السلطنه گذارند و در رنج ضرر خصم و نقصان سفرهای پرخطر
هر کس هر چه داشت بر طبق اخلاص نهاد و چون از هر جانب تدارک نپرسید
مسئله ایشان در خدمت نایب السلطنه مقرون بقبول نکردید و از اسقاع خبرهای
پرزنان که بانخد و دپرسید تمامی اهالی ولایت سلامتی ذات پیممال نواب
و الارا ندرها کردند حتی پوزنان از قیمت رپسه ان چرخ رپسه می خود بقفرا
زرها دادند و اعلی حضرت شاهی در روز استقبال از ناصبه حال ایشان اخلاص
و ارادت بی پایان و شوق و شغفی بیکران مشاهده فرمود لهذا برای سرانفرازی
بزرگ و کوچک انولایت در بیست و هفتم شهر شعبان اردوی کپوان شکوه را
بنایب السلطنه سپرده صدر اعظم پوزان محمد شفیع را در خدمت انجناب گذاشتند
و بقشر بغات قدوم دولت لزوم دار السلطنه تبریز را مزین و منور فرمودند
و هفت هزار نفر تفنگچی از اهل شهر با استقبال استعمال گردان و زاز پیر و جوان
کسی در خانه نماند هر کس هر چه داشت تبار قدم خسر و بیکانه نمود و لیکن از
هیچ کس پیشکش قبول نفرمود خورد و بزرگ التفات میداد که هر چه طبع اشرف
سبب کثرت مشاغل جهانگیری و انتظام امور رحبت و سپاه زیاده التفاتی بلهو
و لعب نداشت لیکن اهل ولایت در میدان سرباز که وسعتی داشت تدارک
اتش بازی دیده بشلتک زنبور کخانه و تو بخانه برداختند و از هیل التبازی
شب تار و نمونه روز روشن ساختند و از بیگریلان جنگی و شرار شپران

التین خجالت آتش بجان تور و اسد افکندند و از فروغ قلعه های اثبار و تپه های
 شهاب کرد اشعله و شراب بقضای کبید چرخ دو بار بر آکندند اهل ولایت یکان
 یکان بنوازش تحسین و استعجاب مغمم و مباهی کشند روز دیگر بدو قلت
 و اقبال سوار شد و بتفریح تو در خانه و تو بخانه و عمارت بار و طخانه کدر پیرون
 شهر بطرحی غریب و وضعی عجیب ساخته شد بود و بطرح و وضع بار و طخانه
 فرنگستان اتفاق افتاده برداختند و بعد از تفریح و تماشا بقصر انبیا چون مهر عالم
 اراد بر برج اسد منزل ساختند و دست زرافشان گشاده از بالا بوضع و شریف
 و قوی و ضعیف زرباشی و انعام و احسان فرمودند و خلایق زرها را جمع کرده
 از برای تین و تبرک مایه هبانی دولت و زینت کبسه عزت خود ساختند از آن
 منزل حرکت فرموده دوباره اردو را ازین مقدمه باون رشک بخت برین
 حرکت کردند در فرم رمضان المبارک بفروری و اقبال بدار الخلاقه مظهر این حرکت
 فرمودند * ذکر ظهور قسطنطین خواجه محمد کاشغری و اختتام کار او با مقام لشکر
 سلطانی * خواجه محمد کاشغری از شاهزادگان چین بوده و بعلمت قلب او ضاع
 زمان جلای وطن اختیار نمود و مدتی در مملکت هندوستان و بعضی از قرال
 فرنگ سپور کرده از انجا بروم افتاد و در عالم سیاحت بدر و ایشان ملاقات و از
 ایشان بسی تبرک و امانات اندوخت تا بمملکت مصر افتاد و در انجا دکان تبلیس
 و حوام فریبی گشاد جوی از درویشان دورش فرو گرفتند دعوی ریاست کرد
 و بیابالت انجا رسید بدو از چندینی بی تبلیس برده قصد قتلش کردند از مصر
 بگریخت و بدیاری انطاکیه رفت و چندی در آن شهر دلکش فروکش کرد
 و از انجا خز مسلمانانه و شهر زور نمود عبد الرحمن پاشا حاکم بیان را این تبرک
 و افسون فریفته از جمله معتقدان خود ساخت و او را وسوسه کرده بیخدا برد

برد و انجار آبگر فتد و چند روزی در بغداد بیا عبد الرحمن پاشا بود اهالی بغداد
 که بقتل فتنه انگیزی و فساد او و ظاول عبد الرحمن پاشا را بدیدار سلطان
 روم عرضه داشتند حسب فرمان اهالی بغداد عبد الرحمن پاشا را از انجار اندند
 خواجه محمد باوی بود سلیمانیه برکشت و اتحاد و یکا نکمی که در میان دولت روم
 و ایران بود از فساد عبد الرحمن پاشا فی الجمله آنکدار یافت اعلیحضرت شاهنشاهی
 برای رفع نقار نو اب شاهزاده محمد علی میرزا را ابتدا مبرو استبصال عبد الرحمن
 پاشا تعیین فرمود لکن شاهزاده بر سر او تا ختن کردند و او بگریخت و ولایت
 او تا حد و دذهاب و حوالی بغداد بجزا و بقیه و غارت رفته شد از جمله اموال
 خواجه محمد مزبور نیز بتاراج رفت و او بدار الخلاقه طهران شتافت و حاجی محمد
 حسین خان مروی را که باوی سابقه الفتی داشت در یاقوت او در اشقیع خود
 کرد و از وی هر پنهان حضرت شاهزاده محمد علی میرزا که گرفته بکرمان شاهان
 برکشت و شاهزاده بنابر رعایت حاجی محمد حسن خان اموال خواجه را از
 لشکر بیان استرداد فرموده بوی داد و از انجا بدار الخلاقه منعطف و اراده وطن
 مالوف داشت و اهنگ دیار خود کرد و در آن اوقات ترکمانه استرآباد از سو
 سلوک میرزا رضی از ندرانی وزیر شاهزاده محمد قلی میرزا ایمان آمد از جاز
 صکلی یافته بودند و از انجا که ترکمانه را اعتقادی بدیشان باشد دست ارادت
 بوی دادند و بای شرارت و خون ریزی به مملکت استرآباد و مازندران کشادند
 میان آنکه روه و لشکر داور سلیمان شکر که و محاربات عظیمه اتفاق افتاد ترکمانه
 شکست یافته فراز کردند و خواجه محمد مزبور در میان مقتول گردید و فتنه ترکمانه
 فرو نشست و انجماعت از اعمال و افعال خویش نادم گشته با کمال انفعال از
 بیع سلطنت شاهای ابواب نجات بر روی خویش مسدود یافتند و مدتی بر سر خدمت

نشناختند سری بیبب گشام کشید در زوایای ناهکامی خزیبند خد بوجم
 فرمان عهد زمان خان قاجار را که حاکم سابق استراباد بود و تر کلبه از حسن
 سلوک او دلشاد بجا و مت استراباد تعیین فرمودند * بیان وضع بعضی از قواعد
 مملکتی و نظام سپاه و حرم نواب نایب السلطنه بدار الخلاقه طهران بمساطروسی
 اعلیحضرت مخافتی و مراجعت انجناب بمرکز دولت * نواب نایب السلطنه با هزار
 حرمان از زر کلب خدیو دوران مرخص شده بمرکز دولت میومستند و بتدارک
 انجام خدمات سلطانی و اجرای ضوابط نظام مشغول گشتند قاعده های بنیک اختراع
 فرمود و رسوم پسندیده ابلاغ نمود از انجمله حکم اشرف غازیات که در هر یک
 از ولایات اذربایجان دیوان خانه خاصه بنا کنند و امپری صاحب فطانت یکی
 از ضابطه برای اجرای او امرش را جبهید لوان نشیند و امور سپاه و توپچی و زنبورکچی
 و سایر متعلقین نظام موافق شرح شریف انجام دهند و همچنین در رکاب والا
 مشورتخانه بنا کنند که عقلای اهل نظام در انجا قرار یابند بقیثت امور خود
 برد از زندگان دانند که دیده سپهر بیکر که بسی خسروان صافی نصیب دیده چنین
 شاهزاده هوشمند دیده تجریت ندیده و کوش دهر تنه این تا کوش باز کرده
 و او از فر و این شاهان شنیده قاعده چون رسوم و قواعد این ملک زاده
 بانگین از هیچ صاحب تاج و نکیب نشینده * بیت * کوفیدون که بیند این این *
 حکوم کنند و که بیند این ادب * چون شهر نینده خرمی و رجعت و قابلیت
 طاق بود و دلشین سپاحان آفاق خواستند که انجا را نیز فاتند دار السلطنه تبریز
 بکانت نفس نفیس محکمه عدل و دولت و مسکن اسایش و امنیت کرده از
 سر و وجوب لبریز سازند لهذا از تبریز حرکت فرموده سایه دولت و محمت
 بر سر مسکنان اندیبار افکند و عمل توقف و استقرار و بایکاد دولت پایدار انجا را

واقعه بود و باز یادتی اشغال ملک داری و افترونی کار و با اینکه فرمانها بون
 شاهنشاهی مجدد با تمام می هزاره سر باز نافذ شده بود و بایستی که بزودی انجام
 پذیر گردد و تظار لشکرها از تو بیخانه و زینور گمانه و سواره نظام که شغلی بزرگ
 و امری دشوار بود باز از لیکه شوق استان بومی حضرت اعلی در سر داشتند
 سر از پانناخته عازم در کاه جهان پناه شدند با اینکه اعلی حضرت شاهنشاهی
 بنصورت عویق امور بد ریافت قبض حضور اجنباب راضی نبودند و نواب نیاب
 السلطه از ریایمان را بحلال افق سلطنت و نوب او مدد و حکمت و خنجه کلزار
 دولت نواب شاهزاده محمد پور را سپرده قائم مقام داد و خدمت تازه سر و کلزار
 احتشام بساختن امور رونق و فتنه مهم مقرر فرمود و در وقت انحضرت اگر چه
 آثار عهد شکنی ارجاعت روس ظاهر شده بود و از سر خطا تخطی بمشکین را
 جایز دانسته بسبب آگاهی سران سپاه و انطباق امور سرحدات و نظام کار نزدیک
 زد و بجزمت زیاد روی نکرده اند و دوازده هزاره سر باز با همقام قلم مقام در
 ولایات از ریایمان سرانجام و بنهیه تمام مشغول مشق گشتند بسبب سعی موفور
 تمامت امور مضبوط و منسق و کارها با اقصی الغایه با طراوت و رونق آمد و اگر چه
 درین حدود سپاه و رحبت با هم ایجتبه بودند هر کس مشغول حکار خود بود
 وقت و فساد روی نمود چون نواب نیاب السلطه بدر کاه بیوست و از دیدار
 همایون اعلی حضرت شاهنشاهی قرین سرور نا محصور گشتند التفاتهای بیسکران
 و انواع انعام و احسان از حضرت خاقانی دریافتند از جمله نوازشها ناز و بازو
 بند و اسب خاصه سواری خود را که بهترین اسبان بر قشتاب بود بنواب نیاب
 السلطه عنایت فرمود و چون انخاب بشیوه چاکری و عبودیت کسری سلوک
 میفرمایند از قبول آنها امتناع نموده بجز و الحاح بسیار بدیدار و لعل رخشان

بدامن کان باز گذاشت اگر چه از قبول انطباع شاهنشاهی ناهکوار بود اما
 بواسطه پاس خاطر نواب نایب السلطه قبول فرمود و چون غالب او قوت مداخل
 اذربایجان از کفایت کاری چنین که در پیش است قاصر است و حکم کار گذاران
 سرکار وسعت مدارا از برای وجه نقد زیاده معالی حاصل میگردد و در حقیقت
 نقود در ایام پادشاهی برای همین مصارف غرض ن است اهدا امبانی خلیفه علاوه
 مقرری هر سه الا از خزینة پادشاهی مرحمت و عنایت شد از خدمت گردون رتبت
 مرخصی حاصل نموده بدولت و اقبال در بیست و هفتم شهر جمادی الاولی دهم
 دار السلطه تبریز مستد شوکت و اجلال پیوست * مرخص شدن سرگور او زلی
 برونت ایلچی بزرگ دولت انگلیس اردو به ناسلطانی و روانه شدن او از آنس
 و تبریز بوزع برای گفتگوی مصالحه دولت ایران و روس و اظهار عنایات سلطانی
 و اشفاق نایب السلطه نسبت با نشان * چون سرگور او زلی برونت ایلچی
 دولت انگلیس اساس دوستی فیما بین دولتین روس و ایران را تاسیس نمود
 ازین مهم خطبه فرغت یافتند که برای او ماند و در امور سفارت نقص
 و نایبهای نگذاشت و از جانب دولت هله انگلیس اختیار کلی در حرکت و ساکن
 و سایر مواد داشت و بنا بر راستی قول و درستی عهد میجو است که ارکان این
 دوستی و سازش بین الدولین خلل پذیر گشته موافق عهد محکم و قول است او
 مقصود اصلی که دولت ایران را از سازش بود حاصل شود لهذا با وصف آنکه
 الطاف پادشاه بجدی شامل حال او بود که در نظر احرمان از نقص حضور سلطانی
 صدهوت داشت با بعض صلاح اندیشی دولت در بعد استعدای اجازت بر آمد
 و بانکه اعلیحضرت پادشاهی از فرط التفات دوری او را از دربار سپهر مدار
 روانه شد و با قبول حصول او را اولی دانسته او را با عزت تمام مرخص و با کرام

امحا کلام روانه مقصد فرمودند از جمله نوازشات پادشاهی که کسی را مینرس
 نشد بود نظرف طلا برای بزم ضیافت ملوکانه او عنایت فرمودند و بدست مبارک
 را و بخشیدند و بواب نایب السلطنه هم التفاتی که در باره همیکس از نزد بیکان
 و مقر بان و امنای خرت نکرده بود در باره او میدول فرمودند و اقباب و لکن
 مینابا و عنایت فرمودند از بسکه امنای دولت را با او مراسم دوستی و محبت
 ملحوظ بود و در میان ایشان و ایلی رابطه خصوصیت بی حدودی است مستحکم شده
 در مفارقت او زیاد از حد اندوهگین و ملول بودند تا که چه از مملکت ایران
 معاودت نمود اما هموس ملاقات او را هموار مطالب باشند و از زوی میدار او
 از دلها ترف و فی الواقع جای آن داشت که در مراتب انسابت و ادب دانی نقصی
 نداشت و رایت و فاع مردمی و حقوق در مفعول مصادقتی افراشت القصه
 نامه دوستانه هم بدولت انگلیس مرقوم و مصحوب او ارسال داشتند بهر زرا
 ابو الحسن خان شیرازی هم مامور بلفات روس ساخته مقر داشتند که
 بر فغانی و استصواب ایلی مشارالیه در دولت روس انچه باید و شاید و صلاح
 داند بنظهور رساند تا مطالب منظور در دولت ایران مقرر و بموجب کردد ایلی
 مشارالیه هم مستر موریه را که نایب او بود مامور بوقوف ایران ساخته دستور
 العملی مبسوط بیا داد و خود هازم کردید که از راه بتربوزع روانه مقصد شود
 تا در عرض راه اول سردار روسیه را در تفلیس ملاقات نموده تمهید مقدمه
 معهوده نموده تا بتربوزع با تمام بهام بهر زرا ابو الحسن خان و حصول مراسم
 دولت ایران اند دولت روس حسب التعهد خود کوشیده بعد از حصول خاطر
 جمعی ازین رهگذر هازم مقصد خویش شود و اندار الخلاقه طهران الی اخر
 ولایت ایران هم در عرض راه انچه لازمه است از تقطیم و آکرام و تمییل بود ان

جانب بزرگ و کوچک اهلی ولایات تسبیح با ایلی مشارالیه معمول گشت و اتفاقاً
 در روز و در نایب السلطنه به تیریز ایلی مشارالیه نیز وارد و مورد التفات
 بی نهایت از آنحضرت گشته عازم مقصد مگردید * وقایع سنه هزار و دو بیست
 و بیست نه در کربواعت حضرت ه. ا. و ن. بسمت خراسان و تعیین اسمعیل خان دامغان
 قولاً را قاضی بسرداری انجام و قریح هرات و فرام * بعد از انقضای جشن نوروز
 فیه و نیز مملکتی برای تسکین شورش امرای خراسان تصمیم یافت سواد
 احوال انجمن بر سبیل اجال این است که بواسطه شورش خواجه کاشغری و جمعیت
 ترکمانان و بی اعتدالی لشکر و فرامین مطاعه از مصدر خیز و جلال انجمن
 خراسان صدور یافته بود که اجتماع و احتشاده نموده بخرم درست و همت وافی
 بدفع انجاعت پرداختند خوانین ارادت قریب از کمال اخلاص و خدمتگذاری
 بجمعیت لشکر پرداختند ترکمانان را وجهه همت ساختند و بعد از قتل خواجه
 محمد کاشغری و شکست ترکمانان نواب شاهزاده محمد و لیمیزاد حوالی نیشابور
 بسان سپاه لشکر خراسان می پرداخت که ایشانرا خدمت اصراف داده مرخص
 با وطن خود نمایند و درین سفر خوانین خراسان لازمه غیرت و مردانگی بعمل
 آورده در راستگی اسب و اسباب و اسلحه جنگ جد و جهدی بلیغ نموده بودند
 شاهزاده ملاحظه سان یافتند و بعضی از نزدیکان حضرت و کارگذاران دربار
 شاهزاده مطلع در اسب و اسباب موجود لشکر خراسان کرده از ایشان با کراهت بگرفتند
 و در حقیقت طبعی بود خام و سده سلطنت رازیان ناموس و ام و خوانین در مقام
 ضراحت مستدی شدند که بکران برق شتاب و تضاید اسلحه و اسباب و سبلة
 تلاش در و آمدن این در گاه و مایه امید و انتعاش افراد سپاه است مرد
 بی اسباب بجه کاراید و انجلادت پیاده بی اسب در برابر سواران میدان کارزار

زار چه کناید باز گرفته ن اسباب از لشکریان که در میدان جنگ سرفرازی
 و جان نثاری میبایند باعث یاس و دلشکستگی امر و سپاه این سامان میگردد
 این استعداد در موقع قبول مقبول بنقاد شاهزاده با خاصان حضرت از نیشابور
 بمشهد مقدس حرکت فرمود خوانین خراسان در غیبت شاهزاده اسب و اسباب
 خود را باز گرفتند و بنای شورش و طغیان نهادند و بر سر قلعه مشهد مقدس
 رضوی امده اعلان کلمه طغیان کردند شاهزاده بر ضاجو بی ایشان پرداخت
 و انعام و احسان بیکران بان جماعت میدول ساخت و ایشان اصرار در رضاد
 و استکبار داشتند و جانب بی تلامی فرود نمیگذاشتند در خلال این احوال فراموش
 اتغلت این و خلاج فاخره از دربار کبکی مدرا خاقانی بسرفرازی ایشان رسید
 و امرای خراسان خلاج رازی برودوش افتخار و فراموش رازی دستار
 اعتبار ساختند اما با نسبت بخندان شاهزاده بر سر خلاف بودند کیفیت این اخبار
 در دار الخلافه طهران بمساج اقبال مقیمان دربار همچو ان مدرا خاقانی رسید
 و سمعیل خان دامغانی بسرداری خراسان و کوشمال مقردین مامور و از عقب
 اورایت عقاب بیکر خاقان کشورستان انداز الخلافه طهران بسمت خراسان
 بالافشان کردید بعد از وصول سردار مزبور بحوالی ان حد و دوتغور داخل قلعه
 مشهد مقدس گشته از انجام باجست خود بر سر امرای خراسان ایلتاز و ایشان
 نیز بقدم مقابلت و مقاتلت پیش امده حربی قوی دست داد و خوانین خراسان
 بر سر تو بخانه طرح انکلیس هجوم او رده تو پیمان آتش دست بقاعده مشق و قدر
 اندازی و دودهای پی در پی مساوی صد نفر از دلبران تمام او در خراسانی پروانه
 اس از شعله توب رعد او اسوخت و بقیه امر و لشکریان خراسان از مشاهده
 ان حالت متفرق شده مراجعت بقلعه خود کردند و هر بنه ضراحت امهز امرای

خراسان مثل دشمنان زعفرانلو و بمقفل خان شادلو که سابقاً بعضی حرکات
 جاهلان نجسارنی کرده بود با فرستادن معتبر ایشان توسط سردار خراسان
 که او را شفیع خود ساخته بودند در منزل چشمه علی وارد دربار جهان مدار
 و استدعای عفو سوار الف حرکات ناهنجار نمودند و کماکان متقبل خدمت
 گشتند و از اتفاقات حسنه که طالع سلطانی در هر حال یار و تائیدات یزدانی
 هر وقت مددکار است در بین سفر فتح هرات و فراه که در شمار و حساب اولیای
 حضرت نبود باستانی همسر کردید تبیین اینقال آن است که کامران پسر زای افغان
 با سپاه افغانه و لشکر کران از قندهار حرکت کرده خرم هرات و فراه نمود و بلده
 طایفه هرات را بمصور و همت باستخلاص شهر و دفع فیر و زمیز را مقصود ساخت
 چون فیر و زمیز ابلا را نازل و دفع حادثه را غیر محقق و دید خود را بسایه حمایت
 خاقان کامکار کشیده با اولیای دولت قاهره متوسل گردید که بمن عیایات
 خسرویی دفع حادثه و رفع آیه نماید و خود را از اسب سپاه افغان و لشکر
 کامران پسر را مستخلص سازد طبع ضعیف پرور همایون که همواره بمحفظ جانب
 ارادت کیشان حیول است قبول استدعای فیر و زمیز را کرده فرمان قدر نشان
 با فتح را بمجمل خان سردار خراسان ریافت که با ملاد فیر و زمیز را کوشد و سردار
 مزبور با سپاه نامحسور از ارض اقدس حرکت و بی توقف بجانب هرات و فراه
 جلوریز و پیش از وصول خود محمد نظر خان مافی را با سایر سواحه ایالات مامور
 خراسان در مقدمه الجیش روانه نمود و در وصول او و سردار خراسان
 بمرات کامران پسر و سپاه افغان بنات التمش و امتفرقی گشته بجانب قندهار
 فرار کردند و سردار مشارالیه اطراف ولایت مزبور را از رخنه و فتنه انجا پالت
 و مصفا داشته فیر و زمیز را کلبه قلعه را تسلیم و خود با کمال شکر گذاری

ای ملاقات سردار را بقدم بکجهت تقدیم کرد باج و خراج را ملازم کردید و از طرف
 اشرف همایون منشور ایالت هرات و فراه بنا- اوصاد و ولد او بلا زمت در بار
 همایون مقنن گردید و سکه و خطبه بنام نامی خسروی زیب و زیور گرفت و ولایت
 مذکور که ملکی عربی و وسیع است ضمیمه ممالک محروسه سلطانی گشت و رقم
 حق و وصفی بر جراید جرام خطا کاران خراسان کشیده * کیفیت طغیان محمد
 زمان خان غزالدیلوی قاجار با جاهت ترکمان و بیوت در استرآباد و گرفتاری
 او بدست اهالی و احیانانجا * در زمان توقف اردوی کپوان شکوه در فبروز
 کوه خیر طغیان محمد زمان خان قاجار غزالدیلوی صاحب استرآباد و داروغه
 ترکمانان به سامع جلال رسید توضیح این مقال بطریق اجمال آنکه محمد زمان خان
 در حین حکومت استرآباد با طائفه ترکمانه انجا آمدند لهم الله بنای سازش گذاشته
 معارف و احیانان ایشان را باسی هزار سوار به مغزنی استرآباد آورد و با ایشان
 ملاقات کرده بشهر برگشت و بلبل یاغبکری را بلند او نمود و در عمارت
 خاقان مغفور تکیه بر مسند جلالت کرده بعضی از خوانین و امرای قاجار که در
 استرآباد توقف داشتند گرفته محبوس نمود و ایشانرا مبلغی خطب جرمیه کرده بگرفت
 و بروسای ترکمانبهداد و کوچ افکار کوچانیده برخی را بپیر محله و جعی از بزرگان
 قاجار را محبوس کرده با کوچ بقلاعه ماران روانه و دو آب و اثاث البیت ایشانرا
 غارت کرده اهالی استرآباد بکفیت حصان و طغیان او در فبروز کوه به سامع
 طایفه خسروی عرضه داشتند و رایت همایون از فبروز کوه حرکت فرموده بچشمه
 علی نزول اجلال از زانی داشت و حکم همایون بقصد بیان دارالمؤمنین استرآباد
 نماند شد که مشارالیه و موافقین او را از ترکمانه هر که هست گرفته بدر بار بادشاهی
 فرستند و محمد زمان خان از خبر ورود اردوی همایون بچشمه علی ترکمانان را

در چهار باغ که بیک سفر سخی شهر واقع است اخراج نمود و بیا یکدیگر چنین قرار
 دادند که ترکمانه سپهرو قاحت و بی شرمی بر روی او رده بر سر اردوی شهریار
 مظفر روند و محمد زمان خان خود از عقب ایشان بعد از جمع آوردن پیاده
 و سوار استرآباد بترکمانه ملحق شود بعد از رفتن ترکمانان اهالی و اهبان
 و کدخدایان استرآباد از استماع ورود مویک پادشاهی بمشمة علی و نخست رایت
 خسروی بفرم استرآباد مسیطره و قوی دل کشته جغت و از دام نمودند و محل
 نشین محمد زمان خان را الحاطه کرده از اول شب الی صبح نایره حرب و قتل
 مشعل بود اول طلوع آفتاب بدو خوانه ریخته محمد زمان خان باده پانزده نفر
 از خوانین و بزرگان میوت مثل آقا محمد حسین بخشی قوچاق و ادبینه حسن خان
 تاتار و مهردولت ایشان جعفر بای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی القی و طغان
 نیاز خان یغمر و بسره هم قربان قلیج و یکتفر از مسویان ولی کافر دو جی و جی
 دیگر از بزرگان ایشان در عمارت مبارک بنموداری و قدر انلازی مشغول
 گشته سه نفر مقتول و خلیل آقای میانلوی قاجار بضرقتنک محمد زمان خان
 مقتول شد تا سرب و بار و طدا شدند جنگ مگر دندبالاخره دستگیر و مقید
 شدند و جی از معارف قاجاد با اتفاق محمد حسین بیگ شام بیانی سی نفر از
 ترکمانان را در بیرون شهر گرفته از اسب و یراق عاری و مساوی دولت
 نفر از ترکمانان در بلده و بلوک دستگیر و دست آوردن این اشرار از اقصای
 دشت با انواع پیشمار مقدور و نمیکشت بتصور اندیشه باطل بیای خود بدام آمده
 بتوت تا بید یزدانی و نیروی طالع خاقانی اسپرگند تقدیر و گرفتار کردار ناخنجار
 خود گشتند و محمد زمان خان در دست اهالی و اهبان استرآباد مقید و مظلوم
 و از پادشاهی دو زده روزه خود ملول و سر فصول در کر بیان خول کشیده

کشیده و امنش از ایدید بخود میل و شد و باقی ترکمانان از استماع این قضیه
 متفرق گشته سر خود گرفتند و روانه دیار ادا بار شدند و کیفیت راهالی استر آباد
 بیایم سریر اعلی هر سه داشتند و بعد از ابو سفغایب مستوفی الممالک از چشمه
 علی بانو بی از غلامان خاصه مامور شد که بشهر استر آباد رفته محمد زمان خان
 و سایر مجوسین را روانه دیار قهرمان زمان سازند و بعد از ابو سفغایب داخل
 استر آباد شده اهل شهر محمد زمان خان را با نظر کمانان تسلیم او کرده وی ایشان را
 بدریار گردون و قار فرستاد چون محمد زمان خان از افرمانی میخواست که براسب
 خوشنخام دولت سوار اید بفرمان خاقانی بدر از کوشی کند رفتار سوار شد
 بعد از شهر و تعیین برناوی پیر با امیر خان برادرش و یک نفر دیگر از اقوام بد دولت
 از حایه بینا هاری کشند و ترکمانان از دم تیغ یا سحره فنا چشیده قتلگمان
 فرو نشست * و قانع سال خسته قال هزار و دویست و سی مطابق تکوز بیل
 ترکی و ذکر سفارت میرزا ابو الحسن خان بدولت روس * در بهار این
 سال بنحویکه سابقا اشارتی رفته بود میرزا ابو الحسن خان شپرازی بادوزنجیر
 بیل و برخی تحف و هدایا از دیار اسعان مد ار بسفارت دولت روس مامور
 کردید اگر چه بقواعد و رسوم سفارت محلی بود ولیکن باستی که از بعض مطالب
 اینجود استحضار یا بدنبول تائب السلطنه بعضی از رسوم و آداب که شایان شان
 دولت هله بود با و القافر مود چون بحرالی پتر بورغ رسد پادشاه روس مقدم
 اورا گرامی شمرده به نیت جمع او روی سیاه و نمودن کثرت پای تخت خود میرزا
 ابو الحسن خان در دوسه منزلی پتر بورغ تعیین مهماندار و اظهار احترام نگاه
 داشته بعد از ازدحام و اجقاع سیاه و زینت و آراستگی مردم او و آریای تخت
 خود طلید و در روز و روش تایتک فرسنگ راه از دوطرف پنجاه هزار سالوات

وده هزار سوار روس و شصت هزاره توب بترتیب باز داشته وصف کشیده
 بودند از ایزی که از پادشاه روس نسبت باو اتفاق افتاد در هیچ عصر و زمان
 سفیر بر اتفاق بنقشاده بود و عنقریب کبیت معاودت او رفته بکلیک بیان خواهد
 شد * وفات مصطفی خان طالش و احوال پسران او بعد از او و کبیت احوال
 جعفر قلیخان و شورش اهالی شکی و مال حال ایشان * مصطفی خان طالش که در
 عدم اطاعت و بجاج بیگانه و بواسطه بجاج او از مسلمان و روس خود یاد برمانه
 ریخته گردید درین سال مرض شده درگذشت و پسران او بهر حسن و بهر حسین
 و عباس بیگ را باهم مخالفی ظاهر گشته مادر ایشان بواسطه گذران امور خود
 هر روز یکی را در کار خود دخیل میسازد و دیگران باو باین سبب معادات
 و عناد نمودند کارشان بدینمقال گذران شکوهی نمایند در آن خاندان که بانگ
 خروس ایدانها کبان هنوز از وفات مصطفی خان دو ماه نگذشته بود که جعفر
 قلیخان در شکی مرض شد عیاش پسر امد و او در آخر حال از افعال خود ناهم
 بود و روی بنا بر استان ارادت میسود و در فکر تدارک مافات گسان زبان دان
 بخدمت نایب السلطنه میفرستاد و زبان بروصباهی و عذر خواهی خود میکشاد
 که اجل امانش نداد بعد از وی امیان و اهالی شکی اطاعت اسمعیل خان پسر او
 نکرده میخواستند که باز آمدگان او را از میان خود بیرون نمایند سردار روس
 ازین معنی اطلاع یافته اهالی شکی را گرفتند بیبر فرستاد و مجدد اسمعیل خان را در
 امور شکی استقلال داد و برادر جعفر قلیخان امیر اسلان خان را که امیری است
 باوقار و زبان دان و ارادت کبش و صداقت اندیش و درین مدت نه باخبر
 به بلای مرافقت برادر گرفتار بود خلاصی یافته باجعی از برادران و برادر زادگان
 و اقوام روسی باز بر درگاه اسمان جاء آورد و توانش از اعلیحضرت شاهنشاهی

هی دید و نواب نایب السلطنه بواسطه قابلیت فطری و کاردانی و قاعده شناسی
 او اور از میان امثال و اقران برگزید آگون التفات کامل باو دارند و در سام
 عام و خلوت و اشکار البشرف خادمت سرافراز و بعلو مرتبت ممتاز است *
 بیان هلاک اسحق قرالی و پسرش محکم شاهزاده محمد ولی مهر زاوش و رش
 خوانین خراسان و امین رحیم خان اوزبک و معاودت او * شاهزاده محمد ولی
 مهر زانقص امور خود راجحیات اسحق خان تربتی پنداشت لهذا اسحق خان
 و پسرش را که در مشهد مقدس نزد او بود از میان برداشت محمد خان و پسران
 دیگرش که در قلعه تربت حیدریه بودند از اسفاج این خبر وحشت برداشته
 در بر بستند و در پس دیوار مخالفت نشنیدند شاهزاده لشکر بر سر ایشان تعیین
 کرده کاری نساختد و بی مقصود رایت مراجعت بر افرختند خوانین خراسان
 نیز برین کار انکار کرده چون اهوی وحشی بر میدند و هر یک در محکمه خود
 ایام در دامن اعتزال کشیده بفرافتار میدند و هر اقص بنا نمندانه مشعر
 بر اطاعت و بندگی در حضرت اعلی حضرت شاهنشاهی و عدم رضا از سلوک
 شاهزاده محمد ولی مهر زاید رگام آسمان جا فرستادند و زبان بعجز و لایه
 کشادند خاقان کشور کشافر مان داد که شاهزاده عازم دارالخلافه گردد
 و اسمعیل خان سردار دامغانی با جعبت شایان بسرداری خراسان مقننر و مقرو
 شد که داخل قلعه مشهد مقدس کشته استقرار یابد تا یکی از شاهزادگان
 بدارائی انجانا مز شود و اسمعیل خان عازم مشهد مقدس و مجرد و در ارض
 اقدس اگر ادانند و در جعبتی کامل ار استه با سردار بمخالفت و محاربه برخواستند
 و نیز پای نبات افشوده انجابهت را شکست فاحش داد و رحیم خان اوزبک
 در ان حالت هر چه خراسان را محل شور و شر دید ترک و تازی را ختمیت دانسته

با چهل هزار کس تا حوالی استرآباد آمد و مهد نقلی خان قاجار دولو و ذوالفقار
 خان ملو و به تنبیه او شدند در نزدیک سیرک جنگ عظیم کردند و رحیم خان
 شکست خورده مخدول و منکوب بجانب خوارزم برگشت * بیان وقایع سه
 هزار و دویست و سی و یک هجری موافق سیمان بیل ترکی و بصین شاهزاده
 حسدعلی میرزا بخراسان و وقایع دیگر * برای تسکین شورش خراسان
 اعیان حضرت شاهنشاهی نواب شاهزاده حسدعلی میرزا تعیین فرمود و شاهزاده
 بعد از ورود به مشهد مقدس رضویه روی همت بانضباط امور خراسان آورده
 با سمات خوانین خراسان پرداخت اسمعیل خان سردار دران اوقات لشکری
 ساخت جماعت هزاره برده مال و خنایم بسیار آورد در هکام معاودت بوارطه
 فرورد و سه فرسخی دهمین فرود آمده بنای تقسیم اموال منهبه نهاد خصم در
 عقب تازان بود و از غارت اموال خود چون شمع کدازان از پی هم چون کرکان
 خشم کین در رسیدند سردار را شکست دادند جمعی از لشکر منصور گرفتار شد
 و از عقب او جماعت هزاره متعاقب و رایت ظفر طراز شاهزاده در انحوالی
 متوقف بود هر کس از انجماعت از عقب لشکر سلطانی می رسید شخته
 شاهزاده او را گرفتار کرده شکم میزدید * بیان چیداول طایفه بلیاس دودغه
 سرداری امیرخان قاجار * درین سال چندین بار طایفه غاله بلیاس باعمال ساوج
 بلاغ تاختن کرده چند نفر مقتول و قدری دواب و کوسختند بودند بوداق خان
 مکرری کیفیت تطاول را بدربار شوکتدار عرضه داشت نایب السلطنه امیرخان
 سردار قاجار را با جمعی از لشکر حراریاده و سوار و سپاه جلالت آثار باستبصال
 انطالقه مامور فرمود سردار مزبور با سپاه ابوابی همی خود بخندمت مقرر بر داشته
 جماعت بلیاس چون سبیل بلار ادراماکن خود دیدند از خوف جان کجج کرده

کرده بگرینتند و سرد همه جا با سپاه ناخته تا حوالی کرمان ایشان را در بیات
 و با سر و غلب و غارت برداخت و جماعت منومه در حوالی حکوهی مسقط
 مستحکم ساخته بودند مال و دو آب و چال و اطفال خود را در آن اما که محکم
 کشید و پوسف خان سزناک طایفه بهادران که بیات از روسیه مسلمان
 باشند او را طلب گرفتن سقافات بلباس شدند و از سردار رخصت یافتند و در
 اندک زمانی سقافات را گرفتند و قریب هشتصد نفر مقتول و هر چه داشتند غارت
 کرده با سپاه را آوردند و مورد تحسین از سردار شدند و سردار و سرهنگان
 بعد از اتمام کار ایشان رایت معاودت بدو بار سپهر مدار برافراخت و طایفه
 منومه سال دیگر بار دیگر در اولکای ارومیه بسر نمودند و دست بغارتگری
 بر آوردند نواب نایب السلطنه با او در بیکر امیر خان سردار قاجار و با اجابت
 بود افاق خان و سر باز ابراهیم بیگ سرتیب و جعفر قلنجان مراغه و لشکر کران
 از سواره و پیاده پرسر ایشان تعیین فرمودند جماعت بلباس در حوالی کرمان
 حکم عمل سقاف و جماعت ایشان بود و قریب بشهر زور و سپاهیان به جهت کرده
 با سپاه منصور بزم مقابله و مقاتله صف بر او استند سردار و سرهنگان سپاه
 پای جلادت و مردانگی استوار داشتند چون بحملات سرسرتاب آوردند
 سرهای بلباس کوه ساچمکان قوام باد بایان در میدان فطمان گردید و خونخا از
 دهمش پر و سر نیزه های حد و ندم پر چو بهار و آن بالا خیره تاب خدمات دلبران
 بنا و رود دست از هم داده بگرینتند و سپاه مظفر در کوههای کرمان که اتهای
 عمل نشین آن کمره آن بود دست بکسب و غارت و قتل و اسر و غلب بر آورده
 انقدر کوسفتد و کاو و الوان انواب و اجناس کرانها از زور زور و فقر و ملامت
 نصیب خازیان نافر لو اگر دید که عباسان هم از تعدادان بجزر و قصور اعتراف

نبودند کوشمالی چنان بران حکم را همان دادند که بعد ازین سالها خال معفو است
 و خونریزی بمطرح نخواهند گذرانند و سر در که سازن خولده داده در منازل
 خویش خواهند او مید* دو پنج سال هر روز و بیست و سه روز و مطلق او در بل
 ترکیه در بیان معاد و تمبرز ابو الحسن خان و آمدن الکندریر ملوف و بلجی
 دولت روس بجهت تمام صلح در میان زوان ایران و روس و رفتن بدار الخلاصه
 طهران و معاد او* در یک بار از تاشیر بهار جهان پیر خوانی از سر گرفت
 و کوش و کردن شامدین اشجار از شکوفه و برک زبهر در بارگاه سلیمان مجلس
 عباد است شد و بخار غم از حاشیه خاطر پیر خوان بر خواسته اعلیٰ حضرت
 خاقانی بعد از نقضای حسن نوروذ سلطانی و بی باختن مهمات ملک و ملت
 او در و رایت بضاعت ساحت امر و چنین سلطانه گردید و در منزل مزبور
 بعضی با زیافتگان انجمن حضور رسید که مبرز ابو الحسن خان از پادشاه روس
 رخصت انصراف یافت الکندریر ملوف را سردار صاخر روسیه و صاحب
 اخبار کر جستان رخته از عقب او بقارت ایران مامور است کیفیت این
 گذارش است که پیر ملوف بلجی روس با نامه دوستانه و بتحف و هدایا
 بکر جستان آمده و معامی در انجام توقف و چون هوا اشد نی یافت از
 کر جستان هازم تبریز شد و نواب نایب السلطنه صکر خان افشار را که پیش
 ازین سفیر دولت فرانسه شده بود و مردی اکام است بمهمانداری او تعیین
 فرمود وقت ورود او بتبریز بعضی از امر او خوانین مملکت اذربایجان در
 رکاب ظفر نصاب حاضر بودند با استقبال الهی حاضر شدند جاغت سوار و پیاده
 و توپچان نظام و افواج سرباز و مجاهدین از حوالی قریه سهلان تادرد و تخلمه
 نایب السلطنه با نژده هزار سرباز و بیست و پنج هزار سوار و از مجاهدین بیست

بیست هزار پیاده مجموع شصت هزار کس و چهل مراده توب با داشته بنظام
 و ترتیب آر میدند و قریب چهل هزار کس از غریب و بومی اهل تبریز از اصناف
 و غیره بقاشا حاضر و نور و دایلمی مانظر و این همه مردم و اصناف و خلایق بتربیتی
 و اینی صف کشیده بودند که نه جنبشی از ایشان پدید آر بود و نه صدای اشکار
 همگی چون نقش در آرز صف کشیده و گوش بر فرمان استاده و ایلمی را با احترام
 تمام داخل منزل او نمودند و فرمای آنرو و شرف حضور لامع التور نو ابنا بیاب
 السلطنه دریافت و چون سخن صلح و رزبان داشت و انجناب بعل چندان صلح
 نداشتند ایلمی مزبور را محبت و دلگرمی کامل حاصل نشد و شکفتگی و سرور
 همه منظورش بود اتفاق افتاد و بعد از چند روز توقف از تبریز روانه دار
 الخلاف طهران و از قایم مقام صدر دولت بسبب بعضی مکالمات که ایلمی را صرف
 نبود و دلگرا و دوران اوقات اردوی همایون ساعت افروز چمن سلطانیه بود
 ایلمی وارد اردوی که بان پوی گردید و شرف حضور همایون دریافت تحورات
 و تحف که از انجمله یک زنجیریل بود که بچرب دستی زرگران سامری صنعت روس
 از طلا و اهر ساخته و بشکل بدایع پرداخته بودند و حوضی بلور و موازید و
 جام اینه کبتهی نمای که در طول دو وزرع نیم بود با سایر تحف و هدا یا فرستاده
 و برای هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت از صدر اعظم و قایم مقام و اعتماد
 الدوله و وزیر تحف و هدا یا ارسال داشته بود تحف و هدا یا با نامده و ستانه
 بادشاه روس از نظر همایون گذران بدتنی صلح داشت و اسناد طامبقود که از
 طرفین پنج خلاف در خلاف و دست کین دو دشت کین در استین باشد لهذا
 اعلی حضرت خاقانی و نایب السلطنه و الخلافتهمان دادند که نظرم خواهش بادشاه
 روس و تینی ایلمی مزبور بتنهاخته در پیام و فنها اسودمد و عنام باشد از طرفین

تسنگ تضا هنك بر روی سالدات و سرهنگ نخر و شد و توب صخره محجوب بهم
 دستی شرار عالم سوز و سرکوشی قبله آتش افروزی و ای سوختن عمر دلاوران
 از خشم درون نجو شد با جمله اولیای دولت دوران عت مطالب او را مقرون
 با نجاج ساخته مقضی المرام و شاد کامش باز گردانیدند * در خلال این احوال *
 احد خان بیگلر بگی و ریش سفید از ربا بجان که از قدیمی چاکران این درگاه
 و از عمریان بارگاه اسمان جاه بود در مراغه مرخص گشته جهان فانی را بدرود
 نمود و خاطر خطیر نواب نایب السلطنه از واقعه ناگزیر و ادکبر گشته میل اولاد
 و اخلاف و منسوبان او گشتند از فقها و مجتهدین برای تقسیم اموال او بپورنه
 از انات و ذکور مقرر فرمودند و اموال ایشان در میان خودشان باین شرح
 نبوی تقسیم شد و محال دیز جرود را به بسز بزرگ او حسن آقا که مدتها در حیات
 پدر از وجد گشته ساکن دار السلطنه تبریز و در اقیاب رافت سایه نشین در
 خدمت نایب السلطنه فراغت گزین بود مرحمت فرمود و بعضی از خدمات دنیوی
 در بهرین نیز با و رجوع کردند و حکومت مراغه به بسز دیگر او نور الله خان مفوض
 شد و منصب سر بنی سر باز مراغه و مضافات را که امکان بیچغفر قلی خان که در
 عمارات روسه و بلباس اثار دلبری و نبات قدم ظاهر ساخته بود باز گذاشته
 بعلاوه محال دهخوار قاضیه منصب مزبور ساختند و او که کان مورد نوازش
 و القات است و مقنن با مثال و اقران و سر بلند در میان همگان * و قالیع سال
 خسته آل نزار و دولت و سی و سه موافق پارس پل ترکی و حرکت رایت
 خورشید دیگر شاهنشاهی بعزم نظم امور خراسان و نسکست فتح خان افغان
 و شوب میمالک قدهار و هرات و کریمخان و نسکست فتح خان
 بردست کامران پسر از * ایتاب جهان تاب بمنزل حل تحویل و جهانرا بخیر تبدیل

یا بنام چکاوک و ساربرشاخ ارغوان از خون نواز و شاهد کل در عرصه چمن
 جلوه ساز شد شاهنشاه سلیمان دستکام بر تخت جهاندار می زرقشانی غ زکر د
 و ابواب احام و احسن بر چهره جهان بان باز فرمود چون جشن نوروز انقضا
 پذیرخت و امور سرحد خراسان اختلال داشت سلالة لایاب معقد الدولة
 میرزا احمد الوهاب را با نحد و تعیین فرمود که در خدمت شاهزاده حسنعلی
 میرزا ایچمه با سمالت خوانین خراسان بر دازد محمد خان و اما سخی خان تریقی نه
 چندان متوجهش گشته بود که بوسیله رسل و رسائل بجان نثاری و خدمتگداری
 مایل گردید مع هذا الحالات دست نویسی بدامن دولت افغان زده بود و خواست
 دیگر از یکطرف محرم خان و الی ارکچ کشته او را بجد و دترن او کردند
 باجمعه قحقی خان افغان که وزیر محمود شاه بودی آنکه با و مصلحت و مشورت نماید
 از ولایت کتبه بر ویدش او رو کابل و قندهار بجه طوایف افغان و زمین داور
 لشکر خواسته می هنر سپاه نزد وی مجتمع و سایر تجملات و تدارکات او را ازین
 قیاس توان کمر دبا تانه و اسباب سلطنت بعزم قتال و جدالی بحوالی هرات آمد
 و رایت عقاب بیکر خاقانی بعزم دشمن شکاری و خصم اندازی بیعت ممالک
 خراسان بالکشاگر دید در مقدمه شاهزاده حسنعلی میرزا را با سپاه ابواب ایچمی
 خود بدفع قحقی خان نامزد شاهزاده در حوالی هرات صفوف قتال برار است و قحقی
 خان افغان نیز با گردان افغان بای دور میدان دلبری نموده تنگ سر افشان مبارزان
 از طرفین آغاز سر افشائی و نیزه های افعی شکل خیران بیکر ان بنای جان ستانی
 نماد در میانه جنگ سلطانی تقدم رفت شاهزاده حسنعلی میرزا در میدان رزم
 از مالی خود میباشم حرب گشته لاس میفود بالاخره نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم
 شاهزاده مظفر و قیود ایت لشکر افغان نکونسا و سپاه ضلالت سپهر که بعدت

مورد ما بودند مفتح خان افغان و شهبول خان و برادرانش فراز و فرزاد را اخبار
 داده و دو از ده هزار کس از انگره اسپرودسته که پروگریمتکان انقوم یافته
 هرات خان یکران باز نکشیدند و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله بخلاف حادث
 در مکه قتال حاضر بودند دست آقاخان سکوتار کردید پس از وصول مرده ظفر
 موکب همایون خسرو داد کریم تنبیه و نادیب رحیم خان والی او در کج که از روی
 بی خردی و آشوب طلبی تقدم جاسارت ما حدیث ترث اقلیمی نموده بود از چنین
 بدان فضاقت پیرا کردید و الا شاهزاده محمد تقی میرزا بالمشکر حد و هر ساد در منقلای
 موکب بحر خروش از راه کالبوش ما مور فرمودند و رایلت ظفر ایات علی التعاقب
 ابراهیم جاجرم و اسفرا این در حرکت آمد پس از وصول مجدد بام که معبر و عسکر
 نصر تفرجام و سعادت نقلی خان و سران بغایری و امان و مقام بود در بازان
 لشکر اطراف قلعه بام و فرور کردند تو بچیان نیز باتوهای ثبان نشان بر قلعه کبان
 انش افشان و در عرض دو ساعت باره قلعه بام را با خاک راه یکسان و شورش
 محشر جان ساختند اهالی قلعه طالب امان و سعادت نقلی خان برادر و پسر و علما
 و سادات را با کلام الله بشقاقت برانگیخته خود راه پناه اصلیل امان نام سرکار
 شاهنشاهی کشیدند و سعادت نقلی خان خود نیز شمشیر مجز و استکانت بر کردن
 انداخته بتوسط محمد قاسم خان داماد روی التجابد رکاه امان جاء غاد از مراحم
 پید ریغ خسروانه مشمول غفوق و فقده شاهانه کردید با اولاد و احفاد خویش
 و موکب ظفر طراز بلوازم جان خسانی قیام و اقدام میباید و در خلال این احوال
 بحر و من مقربان در کاه جلال افتاد که رحیم خان پس از وصول شاهزاده محمد
 تقی میرزا از اسلمان خود را بچند و در راه که انداخته بنای خرابی و آشوب در
 آن حد و غاد چون منظور ازین رکعت میمون تدبیر و تنبیه ان برکت بخت بود

بود اعلیٰ حضرت خاقانی بامنتخب سپاه جرار ایلغار فرمودند در هشت فرسخی دره
 کنر و صوح پیوست که رحیم خان زحزیم قهرمانی خبردار تابشبات و قرار
 در خود ندیده نه و اغروق خود را با چند مراده توب کند شته از راه بیابان
 بی راه فرار برداشته گری از همراهان او از تسلی و حرارت آفتاب هلاک
 و بنه و اغروق او را جامع تکه و فوجی از همالر مصوره که بمعاونت اقاما سور
 بودند غارت سکر بد و نجفعلی خان شادلوچون از اعمال سالفه خود متوحس
 و در قلعه نمود محسن بود شاهزاده محمد تقی مهر را لشکر ظفر او اطراف قلعه را
 بر کار اسامه و گرفته بله از م قتل و غارت برداشتند نجفعلی خان عرصه را بر خود
 تنگ دیده از در استیمان درآمد و توسط شاهزاده محمد تقی مهر طالب عفو
 تقصیرت و ماغس شاهزاده مقرون اجابت گردیده و قاقان ولد خود و محراب
 بیگ و شرف خان بیگ برادران خویش بایست نفر از معارف کند خدا این
 ورش سفیدان طایفه شادلو را سکر و داده رقتل دادن نوکر و هر که مخدات
 دیوانی گردید و شاهزاده حسعلی مهر را که پس از نسکت فتح خان مامور به تشبیه
 محمد خان قرانی و انتقام ولایت حیدریه بود با عسا سکر خصم شکر عازم ان نوم
 و بر اول قلعه پوریا آباد را که حصن حصین و حصار میهن به د نصمه تو به ای
 قلعه کوب بار مین یکسان و بیورس اقدام نموده لشکر ظفر فرجام باره نوره را
 مسخر و محصن انچه رمد مر ساخته پس از ان به محصر قلعه تربت حیدریه پرداختند
 محمد خان قرانی خود را در ورطه ملامکت گرفتار دید شمشیر ضراحت نکردن
 انداخته و با برادران و اباع روی می یکب شاهزاده او رود و طالب ایان گردیدند
 مراحم یکران شاهنشاهی شامل حال او آمده او را معوض شامل امید و او فرمودند
 در بخاری این اوضاع جانملا خان ملا یاتی شاه محمود دافغان بعد رجسارت

نزد شهبودل خان و برادران او زقتد بردل خان بجبیت در رکاب محمد هاشم
 بکرم بلوچستان رفته که مالکات حیوانی انجا و شکار پروراجع نماید شجاع الملک
 و محمد زمان خان و شافزاده محمد هاشم و پسر دلنجان در بلوچستان جبیت منفقد
 ساخته بالشکر ارسته حاضر و آماده و از کابل نیز مجدداً بخارخان و دوست
 محمد خان و برادران در رکاب شاه ابوب و شهبودل خان نیز با سلطان اسد و جبیت
 خود همگی امینق اللفظ والاراد معریم نمود و اجرم کرده اند که در اول نوروز
 بر سر تپه ها در بند و کهن خوالی انشا فرزند محمود و حکامران نمایند و شهبودل
 خان در مرضه کاشته بود که به برات و نصف خند ها رجالی در تصرف محمود
 شاه نمائند و نصف تدها را بایل والوس و طائفه خلیجانی و مهند و یوسف زالی
 و نصف درانی در تصرف شهبودل خان است و میرزا فضل خان اسحق زالی اراده
 داشته است که با اولاد نیور شاه خدمت نماید و او را تطبیح و تحریر کرده ای
 او را منصرف ساخته اند و با بردل خان روانه بلوچستان شده باجمعه در آن حدود
 قندهلم بر پا گشته تا از وی پرده غیب چه رو نماید و وقوع این امور بقایم
 از خبر و فی الحال شاهنشاهی است * از جمله وقایع غم افراز در اخیر این سال حسه
 روز یکصد سده مانده وفات حاجی محمد حسین خان قاجار مروی اتفاق افتاد *
 و او از اکتابر امرای دربار حکیمان مدار صاحب فضل فادرالت و معروف
 بطلاقت لسان و مشهور بقصاحت بیان ادیبی تکامل و امپوری خوش عقیده
 و صاحب دل و مردی رسیده و فصیحی کامل میاد و سنجیده و همواره در خلوات
 و جلوات متلو نظر شاهنشاهی کمران و نوروز و مخاطبات و مکالمات دایره جشید
 شان و قریب بوفات خویش مد رسد در نفس الخلاله طهران ساخته و در بای
 او غایت سلطه و عظمت و در وقت بکابری و مدد رسی فاضل گماشته و وفات

تب و وظائف طلاب را از مداخل و اموال خود مقرر داشته و حجرات مدرسه را
 بوجود طلاب صاحب ذهن مجد و سعی ارسته و بعد از معاودت از حضور
 فیض کتب و سلطانی تغییر لباس میکرده با محاسن سفید و بخت سجد در حجره از
 حجرات آنجا که مخصوص خود بود قرار می گرفت و عبادت و مذاکره و مقاوله
 و صحبت علما و امر او آشنا یان و کبر او عظام مشغول بود و نهایت عزت و اعتبار
 در خدمت پادشاه کامکار و شاهزادگان بلند مقدار داشت معزز و مکررم
 میزبست و بعضی اوقات شاه و شاهزادگان بین قدم سعادت لزوم سر منزل
 او را محسوسد کانه هشت برین میفرمودند چنین بود تا مرضی قولنج که بره تراش طاری
 شد بود رخت از جهان برداشت و جهان بر جهان تیان گذاشت عاشر سعید و مات
 حیدر بعد از وقوع واقعه مهات او خاطر خطیر سلطانی از کمال چاکر نوازی
 و قدر دانی تغییر یافت و تمامی شاهزادگان ملول گشتند و جای آن بود چه میبایست
 بکجا ابعان خنده پشت مدتها امیری چنین صاحب فضل و تمکین پرورش دهد
 با بجمله بفرمان اعلی حضرت خاقانی کارگذاران در بار سلطانی نعلش او را با تدارک
 و سامانی لایق نقل و تحویل بنیج اشرف کردند * میان وقایع سال هم او ن
 فال هزار و دویست و سی و چهار هجری و وفات مهروز احمد شفیع صدر اعظم
 جهان را از فروردین موکب بخار و رفتی دیگر افزود و چکاوک و سایر پر شاخسار
 پتای نغمه سازی و توتم نبود جهان جوان شد و مرغزار زمین از طراوت فرو بردین
 رشک نسرتن زار ابعان گردید و نواب اعلی حضرت سلطانی بعد از انقضای جشن
 نوروزی روی بساختن مهمات ملک و ملت نهاد و دست دریا مثال بکوه
 پاشی کشاد و در هنگام کوچ انداز انخلاء طهران بچین سلطان به صدر اعظم مهروزا
 محمد شفیع را مرضی طاری گشته قدوت جبرافت اردوی کیوان شکوه نیافت

و بموجب فرمان قضا جریان از رکاب جزو امثال خلف جسته بدار السلطنه مقرب
 نقل و تحویل نمود که شاید در آن خطه بملاوای البای حاذق صحت یابد و بخدمت
 امان رتبت شتابد بعد از ورود بقزوین مرض او روئید و زاشتند آیات
 روی بعالم حقین نهاد و عمرش زیاده از هفتاد بود و او از اعظم مقربان حضرت
 سبهر رتبت و از اولد دولت خاقان مغفور از چاکران معتقد دولت ابد مستور
 وزیر مشهور و صدری بقطانت و کارگذاری و کاروانی مشهور و در استان
 امان تمکین سالهادر خضر و مفریج لایل خدمات سلطانی مراحل جوانی طی کرده
 و در خدمت و جانفشانی مولی سفید نموده نقش او را نیز با کمال اعزاز و احترام
 و قرا و حفاظت و امان کاروان روانه نیمف اشرف فرمودند بعد از چندی منصب
 صدارت اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی تفویض وقت و این منصب که عهده
 مناسب بود و مایه افتخار و اعتبار او بمغفور دیگر مناسب او افزود بیان
 جشن عروسی نواب امیرزاده اعظم افخم محمد میرزا * عزم و الاغت نواب
 نایب السلطنه تقاضای آن مغفور که در ری از دراری سلطنت و کوهری گرانمایه
 از مخزن دارائی و شوکت برای نواب امیرزاده اعظم خواستگاری نماید اعلیحضرت
 شاهنشاهی در دلقروز صدق امارت و شوکت مهد علیا و مسترکبری حرم مجد
 و جلالت حبیبه مرتبه فخر الامراء الکبار محمد قاسم خان قاجار را که هم از کوه
 دریای سلطنت بوجود آمده بود مناسب دانسته رخصت جشن و سرور دادند
 بنا علی هذائواب نایب السلطنه العلیه فرزند بلند رباتدار کی شایان و معتقدان
 حکار دان و حسین خان سردار بیکلری یکی ایروان بدار الخلاله طهران فرستادند
 و در آن خطه در ظل سلطنت و سایه رافت خاقان جبهان بنای جشن عروسی
 بر حسب دلخواه آماده شد و صغیر و کبیر و امیر و وزیر بمجلس سرور و بر

برخواستند و مجالس و محافل عیش را چون روی حور را راستند و بعد از اتصال
 ماه و خورشید پیشکشها از امر او طرز از پیشگاه حضور خاقانی گذشت
 و سه و چهارم از خدمتگذاران آن بخلایق اقبال شجاع علی معزین کشت و بعد از آن
 چند ماه توقف انبوه زاده از دربار سلطانی فرخ کشته با حرم محترم و جمعی از
 خاصان و جواری حرم عازم دار السلطنه تبریز و درین خطه نیز مراسم چراغان
 و جشن و سرور و وحشی و جیو و از سر گرفته شد **بیت** : تاج جهان باد جهان جاه
 به حکام شه باد **خ** خورشید مامن احرار و دلها که باد **خ** لشکر شرک بدم برود
 روی نهد **خ** مدد از لطف الهی و رجال الله باد **خ** ظفر و نصرت و اقبال و خداوندی
 و جاه **خ** هر کجا رایت شه روی نهد همه باد **خ** بیان وقایع سال هجسته خاله هزار و
 دوست و سی و پنج هجری **خ** دیدیم که بار جهان بر مسم دین برین خرمی تازه گرد
 و مشاطه ابرازاری چهره شاهد کل باغانه و صوت بلبل را در حرم چمن بلند
 اهازه ساخت شاهنشاه اعظم ملک الملوک عالم برای جشن نوروزی بر فراز
 چشم گشت و کار کند از آن دربار اسعان مدار مجلس جدید از بود دیگر بستند
 دست کان بین بجز بسا سلطانی بردست حکامانی آغاز زرافشانی نمود چون
 جشن عید انقضا یافت سلطان کامکار روی بساختن مهمات مملکت آورد
 و خلایق در مهاد امن و امان آسوده بودند و درین سال چیزی که لایق سپاس
 تاریخ باشد از او را برده خفا بر صه ظهور جلوه نمود مگر اینکه جماعت روسیه
 در ولایات مغربیه خورشید بنامی بدسلوکی با سرخای خان بلکزی و مصطفی
 خان شبروانی بمهدی خان قزلباشی نهادند و ایشان از وطن مالفو عدل کننده
 روی امید بدیدار داشت ملازمت نایب السلطنه او کردند و مورد نوازش و التفات
 از شاهنشاه عالم پناه و حضرت نایب السلطنه گردیدند و بزرگ روس جا بجا

شبروانی را از گنوه رفت کوچانیده در شهر قدیم شماخی مسکن داده بنای آبادی
 نهادند و در آخر این سال قاسم افغانی حیدرآباد و احوالی چالدران و محلات خوی
 باجمعی از طایفه بی عاقبت خویش روی گردان شده بروم رفت و در مملکت
 روم منشأ فتنه و فساد گشته مزید طاعت بدسلو کبهای باشایان و باهت خرابی
 و قتال دولت ایران و روم شد چنانکه نکاشته قلم تقریر و تمجید بر مگرداند انشاء الله
 تعالی **بیان وقایع سنه سیلان ایل طایق سنه هزار و دویست و شصت و شش**
 هجری و توجه رایات همایون شاهنشاهی بسبب خراسان و اطاعت تمامت خوانین
 خراسان **سلطان بهار دیکر بار چهارم** اخو شتران عهد شباب ساحت و سرو
 صنوبر بالباس اخضر قد دل را بخود نمایی و جلوه سازی بر افراخت شاهنشاه عالم
 پناهی جشن نوروز و فیر و زبیر تحت مرصع نشست و از فرود تاج و هاج شکوه
 نای سلطان انجم شکست و دست جو دو احسان بر کشاد مدد رهای فتنه بر روی
 جهانیان فرو بست بعد از انقضای جشن نوروزی بفرخی و فیر و زبیر هبت همایون
 بساختن مهمات مملکت و نظم امور دین و دولت پرداخت چون چند سال بود که
 حکام ممالک خراسان اختلافی داشت همای رایات همایون بسبب ان مملکت
 در پرواز آمد و خوانین انمد و نقد ارادت و جان نثاری بر کف نهادند در پیشگاه
 حیر و نیاز آمدند و سرکشان ان سامان کبیهان تجوی و معاذیر نادیدند و در رکود
 نساط صلاقت و خدمت بودند از انشا را اخبار خرابی برق انار و استماع حرکت
 رایات نصرت شعار از انفعال و اعمال سابقه نادم و پشیمان و از دهب و هراس
 بدلیل هفوف و غفلت خسروانی مصک گشته بعد از وصول موکب انجم شکوه بچین
 نمکه رضاقلی خان ایلمانی حاکم خورشان و پیکر خان حاکم دره جز و نجفقلی
 خان شادلو پسران و برادران غرور و ابوسم کر و با الهان و ولایات ابوجمعی خود

خود و پیشکشهای شایسته روانه درگاه جهان پناه نمودند و در چین مزبور
 و اندر کباب منصور و شرف اندوز و خاکبوس حضور شوکت دستور شدند
 چون موکب ظفر لثروم سلطان افان ساحت ارای چین خوش سیلان گردید
 بسران خوانین اعراب و قرالی و خبر هم که امیر علی بنی خان حاکم تون و طبلس
 و امیر علی خان حاکم قاین و محمد خان حاکم تربت حیدریه شرف تقبیل استان
 اسمان بیدان در یافتند و ملتزم رکاب و متوقف در الخلافة طهران و کوچ و اطفال
 خود را نیز روانه ارض افیس نموده قبوض رسیدگی از کار گذاران انجام نظر
 اولیای دولت قاهره رسانیدند و همگی از روی ضراحت متقبل هر گونه خدمت

و تکامل بندگی و اطاعت گشتند * مامور شدن شاهزاده حسنعلی میرزایه تنبیه
 بنیاد خان و شکست سپاه هزاره بر کشت غازیان ظفر نشان * چون بنیاد
 خان هزاره باعانت والی مینه و بالامر غاب و باغرا و اعانت جهات هزاره و ایالات
 نواحی هرات فرخته شده کمند سرکشی را تاب و تیغ غرور را بهوس غلبه بر لشکر
 منصور اب داد و با مستظهارش و هفت هزار خانوار از هزاره شراره شرارت
 بر اثر وخت و در حد و باخرز و شهر نورایت مفصلت و خود نمایی بر افراخت
 بحال اینکه هنوز عساکر منصوره بشاهزاده حسنعلی میرزایه پیوسته اند و در میان
 آنها از فرصتی نماید و کوی ظفر را باید شاهزاده را اگر چه اکثری از نوکر و ایالات
 در دست خراسان که مامور بدید بکر سجدات بودند بر کباب پیوسته با همان
 چهار پنج هزار اسوار و پیاده بکه از مشهوره مقدس و حوالی آمد و در فرام داشت
 بفرمان خدا بود که همت بدفع بنیاد خان گذاشت بنیاد خان باغور و واستکار
 بی شعاد در چین باغرز با شاهزاده ازاده صفوف کار زار برار است و در میان
 محاربتی شدید روی نموده بعد از کشش و کوشش شکست به بنیاد ارکان بنیاد

خان افتاد جمعی کثیر مقتول و جمعی غنیمت و کسب بی حساب نصیب غازیان ظفر
 نوادی فرار و ادبار گشتند و غنیمت و کسب بی حساب نصیب غازیان ظفر
 نصیب خراسانی گردید و قلمه های انظار فباخره که در تصرف بنیاد خان بود
 بتصرف اولیای دولت جاوید بنیاد درآمد و اعیان هزاره که در آنجا در مقام
 داشتند از روی عبودیت و ابتغال بدولت بی زوال بخدمت شاهزاده آمده
 منعهد خدمتگذار می شدند شاهزاده اعیان هزاره را با بر ابراهیم خان سیکلری یکی
 هزاره که در سلسله خدمتگذاران منسلک بود سپرد و قتی بنیاد خان در آنجا در
 ذر و آنست: نامور شدن شاهزاده محمد قلی مهرزابه تنیه تر که ما آن تکیه
 و سه پیمان مجامعت بنهضت رایت ظفرایت * در آن اوقات ترکمانان تکه باغواهی
 رحیم خان والی خوارزم و چاول که هادت ایشانست جساتی کرده
 و خسارتی با اهالی جرین و سبزوار رسانیده بودند اکثر چه علمیراد خان قلمچی
 حاکم جرین هنگام معاودت انجماعت سر راه بر ایشان گرفته اسرا و اموال منهبه را
 استرداد و فریب بجهل نفرین از آن کرده و قتی انکه بزقتل رسانید بود و فریب
 بکصد نفر هم زنده دستگیر و رفس مقبولین را با اسرار وانه در کاه اسمان جاء
 ساخته و لیکن جساتی چنین مستلزم تنیه کامل بود شاهنشاه اسلام پناه
 شاهزاده محمد قلی مهرزاد و ما زندان را با جستی از عا کر ظفر
 نشان به تنیه مطایفه تکه مامور و شاهزاده بعد از عبور از سند و چند رذوالفقار
 خان دامغانی را با جمعی از سواره رکابی و نقیگیان جلادت بنیاد استرآباد
 و ما زندان از پیش روانه و بقتل و اسیر و چاول جماعت تکه ساکن بام و بومه
 که از معتبرین انطایفه بودند تعیین فرمود و مامورین در طلوع همدسجد
 نظر که شام جات و صبح ماتان نمره خبات ایات بود نا که همان تاختن

تا حق او رسیدند و در صدمت اول جمعی کثیر از مردان ایشان طعمه تشبیر بود و
 هزار نفر از صبیان و رجال و نسوان مشکین خال بکنند اسیر و استیصال گرفتار
 ساختند زیاده از بیجا هزار شتر و گاو و گوسفند و اسب و معادیان و اموال
 و اسلحه غنیمت گرفته رایب معاودت برافراختند و اسیری چند از زوار مشهد
 مقدس و تجار و معامل و غیره که در سنوات سابقه هنگام دزدی و تاخت بدست
 آن کور و خندان بر رفته افتاده بود و گرفتار مشقت و شداید بی نهایت آن زمره
 بی عاقبت بودند ازین دست برد مستخلص گشته بای خلاصی بر آه او طمان مالوفه
 نهادند و زبان بشکر کوئی و دعا خوانی و ثنا جوئی دولت روز افزون گشادند
 و از تائیدات اقبال بی زوال آنکه فرستاده کان شاهزادگان که مبشر اخبار نصرت
 و منشر آثار رحمت بودند هر دو در یکروز و دو ساعت از یکدیگر فاصله بار دوی
 کعبان بوی رسیدند * شرح اضنی سوم سلوک سر حد داران معاملات روم
 با اولیای دولت قاهره و بواعث حرکت رایب نصرت طراز نایب السلطنه العلیه
 بان مرز و بوم * از جمله الطوار نا هنجار و خلاف قاعده دوستی و دو دولت یکی
 این بود که با حجاج و زوار که هر ساله عازم بیت الله الحرام بودند هر سال نسبت
 بسال سابق بد سلوکی پاشایان در تزیین بود با اینکه بارها با اولیایان دولت اظهار
 و هر ساله احکام متعدده اصدار کردند که پاشایان در هر یک از ولایات خفائی
 لازمه حسن سلوک و مهربانی با حجاج و تجار سلوک دارند بعد از صدوران
 همه احکام شدت عمل حکام بعدی رسید که در سال گذشته جمعی از خاندان
 حرم پادشاهی که بسیار طریق حجاز بودند در ولایت ارزنة الروم و حلب جمعی
 از جمله که در کیمیا معصوم شده بودند که بسر پرده خاندان حرم در آید و احکام مالی
 در انجامینند که ان باز یافت شود و اصلاح اعتباری با حکام دولت که در دست

همراهان حرم حرمت بودند کردند و احترامی از مقرب الخضره مهر و اظهار رضا که
 از اولاد معتقدالدوله سانی حاجی ابراهیم خان شپرازی است نفوذند بعد
 از آنکه این مقدمه گویند و ادبای آن دولت شد بهیچوجه در آن باب اظهار احتداری
 نشد تا سیاست مرتکبین چه رسد و هم در آن اوقات مالی از تجار اینجند و
 در حوالی ارزنه الروم بدستی پروانی دزدان آن مرز و بوم یقیناً رفتن بود خسرو
 محمد پاشا اصلا غوررسی نغده چون در مقام گرفتن اموال از مرتکبین برآمده
 هر چه استرداد نموده بود تمامی را برای خود ضبط نمود و صاحبان مال چه زی نداد
 دیگر آنکه حافظ علی پاشا علاوه بر سوء سلوک و بجاج با حجاج که از حد تقییر و تحمیر
 افزون بود سلیم پاشا متصرف مینریشقول انرا و تحمیرت کرا دیبکی و جدرانلو
 ساخت و شرحی چند بسلیم پاشا نوشته اسناد کفر و زندق و بدعت بمسلمانان
 اینولایت دادان تحمیرات که عند الحجاجه حجت است الحال در دست اولیای دولت
 موجود است و سلیم پاشا نیز حسب الاشارة او در تحمیرت و انرا کوناهی نکرده
 تمامت طایفه جدرانلو و بسیاری از سبکی را قهیب داده با نظرفرورد و بخلاف
 همد و شرفیامین دولتین انرا اقصاحب نبود بعد از آنکه شکایتها و تلها رهای
 بی در پی با اولیای دولت و سرعسکران روی داده مفید نینفاد و حسن خان قاجار
 بحکم نائب السلطنه العلیه باجی از زیاده و سوار برای آوردن طایفه جدرانلو
 از ایران بانصت روان و از قرار حکم اشرف لازمه اتمام بعیل آورده بود که
 در انشای صوبه بقدر سر موی ضرر و اسبب بمال و حال و غله و حیوانات عرض
 را نرسود و حقیقت حسن خان رفتاری در آن حد و دهنوده بود که در قوه
 هیچ قافله و کاروان نبود و چون منظورش کوچانیدن ایل بود بهلا میت و اطمنان
 لهذا او وجعت او در خیام و چادرهای خود اسوده سلیم پاشا علی الغله با تمامی

می جفت خود بر سر او آمدن حسن خان نیز لابد و ناچار بمداقت ایشان پرداخت
 اگر چه مسلم پاشا از این سودا سودی ندید اما مصدر رفته و فساد کردید و در
 تصاحب ایل حیدر اتلو این همه بیات قدم و رزید و از رهگذر او این خلاف عهد
 فیما بین دولتین مشمول نوازش سر عسکر و اولیای آن دولت شد بعد از آنکه
 خسرو محمد پاشا بسر عسکری از زنه الروم منصوب گشت باین گمان که شاید
 رفتار او از حافظ علی پاشا بهتر باشد و باین گونه خلاف حساب راضی نشود اولیای
 این دولت چگونگی امور را بسر عسکر و اولیای آن دولت مرقوم داشته کار
 صکار آن این دولت منظر بودند که رعایت عهد فیما بین ظهور رسد از
 انطرف گاه اظهار شد که حیدر اتلو از جمله ایالات ولایت عثمانیت و گاه جواب
 این بود که طایفه مزبور به خوش نشین ولایت و مطلق الشانند و حال آنکه اطلاق
 همان اینگونه اثر را سوای اذیت و اضرار و افساد ذات الین مضر ثمری و منشا
 اثری نبوده و منافات این دو سخن کمال وضوح و ظهور دارد و مزید بر آن ملاحظه
 مزبور چند سال پیش ازین باتفاق جعفر قلیخان جنگ و جدال با نایب السلطنه
 نمودند و اگر بمملکت عثمانی متعلق بودند این جنگ و قتال آنها با دوستی و التیام
 بین الدولتین منافع داشت و نقض عهدی بود که ابتدا از آن طرف روی داد
 دیگر حافظ علی پاشا تحریک اگر ادبرای بردن مال اهالی سلیمان نمود با مراد یکی از
 امکان سلیمان که موسوم پیمبری بود برای دندان و سارقین اگر ادا من و ممکن
 شد و دندان در آنجا قرار یافته بقتل نفوس سلیمانی و غارت اموال آنها
 و سایر مسلمین می برداختند بعد از آنکه خسرو محمد پاشا بسر عسکری از زنه
 الروم منصوب شد مصدق از خود روانه دار السلطنه تبریز ساخت و در مدد
 ادعای چهری بر آمد و از منظر فیر رعایت اعزاز سر عسکر حاجی علی بیگ که از

جمله معارف کدخدایان بود بر آنوقت فرستاده او مامور بارزنه الروم و مقر شد
 که در امر چهری گفت و شنودی موافق حق و حساب نماید تا بعد از معاودت
 او درین باب موافق صلاح و صواب معمول و مرتب گردد و منزه حکم مزبور
 رویه صلاح را منحصر بجهن دانست که حاجی علی بیگ را محبوبس و تکلیف تقویض
 چهری بنمود او نماید و دیگر حافظ علی پاشا بعد از عزل از سرگیری ارزنه الروم
 لغارض منصب شد و جعبتی بحدود ایروان فرستاده جمع از سکنه دهات
 ایروان و آکراد انجار اقل و خارت نمود دیگر صادق پاشا و ولد سلیمان پاشای سابق
 که وزیر بصره و بغداد و مشهور در عرب و عجم آن دیار و این بلاد است باین
 حد و دامنه اراده داشت که در سرحد ولایت ممکن شود اولیای این دولت
 در جواب او نمودند که تصاحب تو ممکن نیست و توسط تو بیان دولت مقرون
 بصلاح حال و فراخبال تو خواهد بود و مشارالیه بامهانداری از معارف این ولایت
 و نامه و ساطت امپریز کمال امیدواری روانه اند دولت شد چهار ماه او را
 بامهانداری در ارزنه الروم باقیع و جمعی محبوبس بعد از آن مهماندار را بدون
 جواب روانه و صادق پاشا را با همگی همراهان که تمهینا بیست نفر بودند
 کوسفند وارد میدان ارزنه الروم سر بریده سرهای ایشان را با سلامبول
 فرستادند و درین چند سال سلوک پاشایان سرحدات ازینگونه بود که بی ملاحظه
 اتحاد و دولت در میانها بشوب جوئی و تصاحب وقت و فساد می پرداختند باینکه
 سر حکمران دور و وزی در ولایات ابوالجیمی خود کمان تمکن نداشتند هنوز
 نشسته بر مسند حکومت حکم بر خواست می رسید و هنوز استقلال نیافته فرمان
 عزل و قتل از او باره قهری صادر میگردد و کمر چبارها از جانب دولت حلبه
 بران مغروران نصایح مشفقانه و مواظطه اقله اخبار و اعلام میشد منشائری

ی و مفید نماید نبود و همانا چنین می نمود که ازین حرکات نامالایم کارهای بینه
 دولت عثمانی خام و در جالد دولت ایشان تمام کشته و گزیده چه معنی داشت که کار
 حکمداران آن دولت نسبت بخدمت نایب السلطنه که صورت رفت و رحمت
 و مایه امن و راحتست بقتله کبری و در شت خوبی و کینه وری و سینه
 جوئی برخیزند و مع هذا از اخبار و اعلام منع بزرگ کشته کار بجایی برسد که لشکر
 سلطانی بخت و جدال برخیزند و خبار غیب و قتال آنکیزند و رشت اتحاد و دولت
 بکسبته گردد و خون جمعی در میان ریخته شود با جمله نواب نایب السلطنه که دریای
 حلم و کوه وقار بودند حرکات ناصواب ایشان بر تاقه بعد از عرض و استشاره
 بدرکاه عالمبا پناه بر کوبستگر جهان آشوب و اجتماع پیاده و سوار سرباز نظام
 او تو بجان فیران داد و یک رکعت و نهضت فتوحات علیده بمسگر کردید
 و کیفیت آن این است که نواب نایب السلطنه العلیه دردد و انزدهم شهر ذیحجه
 المحرم از تبریز کوچ فرموده ببلد خوی راه ضرب خام نظیر فرجام ساختند و در
 چنین توقعدر بلده خوی احد افندی مدواتی از جانب سرعسکر بعجز و ضراحت
 و بوزش و شفاعت آمد چون تقریرات او در میان دو دولت مبنی بر تسولف
 و مماطلت بودند نه رفع مواد عناد و تسکین نایره فساد بناء علی هذا نواب نایب
 السلطنه حسن خان عاجار را در مقدمه تعیین و موصوب منصور علی التحاقب
 در حرکت آمد در منزل چالدوران بمشرا اقبال مرزده رسان این اخبار مسرت
 انار شد که حسن خان سپاه روم را شکسته و سر و اخترمه و تو بخانه و چیه خانه
 اخبار متصرف و از انجا بطرف تبریز اقلعه که از جمله حصون محکمه اندیوار است
 شتافته بفریخت نجسته قلعه انجار اسمر و مفتوح نمود بعد از وصول این خبرهای
 رایت نظر نشان بحد و بیا بیزید و وان در طهران آمد قبل از آنکه انواج سپاه بمنزل کار

فرود آیند و بجانب غربی بایزید مقام زنک زور که همدوش ماه و هور بود محض
 و رود قراولان مظفر مقنوع و مسخر شد و هوم اهالی شهر بایزید از بیم صدمت
 قازیان بنذیل امان تو مسل جسته اتمه و قضاة علما و سادات وارد روی کپوان
 مدار و از نو ابنایب السلطنه زغار خواستند و حضرت نایب السلطنه مسول
 انظار اباجایت مقرون و تمامت سپاه را از مداخل و مزاحم شهر و بلوک ممنوع
 و نقواهد حسن سلوک مامور داجان ملک و وجود شهر را باطمینان مستظهر
 ساختند و از اتفاقات بملول پاشا منصرف سابق بایزید که مدتی مدید در ارزنة
 الروم مجبوس و از نصب و ابالت و فتوح امور خویش ماپوس بود پاشاه
 سرعکر از حبس رسته و بقلعه اقسرای پیوست و پاسبی از شب گذشهر بر مرسد
 سبز و او بر نشست و بجانب زنک زور که موقوف قدری از سپاه منصور بود توب
 و تفنگ بست و قلعه اقسرای بر فراز تپه شامخ واقعت و از بلندی و رفعت
 سر از گریبان چرخ کردن بر آورده و از نظاره ان کلاه نظار کبان از سر افتاده
 علی الصباح نایب السلطنه از ورود بملول پاشا باخبر و از قتل سرعکر مستحضر
 شدند فوج بهادران و تنب بوسف خان را بسر کردگی امپراصلان خان دنبلی
 بر سر شهر و قلعه مامور و بملول پاشا را بحضور خواستند بملول پاشا بعد از آنکه
 بک برادر خود را بسرعکر کرده بود برادر دیگر خود را یا بوسف خان
 یار روی منصور فرستاد نایب السلطنه عذر ناموجه او را قبول نفرموده در باب
 احضار او تا کبد و تهدید کامل فرمودند ارمانه شهر و اکثر اجهان اسلامی را
 بمرحمت و رافت شامل مقال فرموده و زرد عکر بملول پاشا را از شهر و قلعه
 پسا طومسی آوردند و از میان منصور از اطراف یکبار بر بر و چ و حصار هجوم
 نموده از هنگام ظهر تا وقت عصر تمامت بر و چ شهر و حصار را منصرف و قلعه ان

اقتسرای را که تصرف آن در عرض یکسال کمال اشکال داشت بقوت خالص
 شاهنشاهی بلند اقبال در دو ساعت مفتوح ساخته می‌گامه بر فله آن ممکن و متوقف
 شدند و زدن کوفج فوج خواص و عوام و اهل ذمه و اسلام رکاب ظفر فرجام
 پیوسته طالب امان گشتند تا بسلطنته قازمان نصرت ایت را از قتل و غارت
 منع فرمودند حکومت بازنید و ایهلول پاشا و ضبط الشکر در ابجد الحید پاشا
 که از اقوام او بود تفویض فرمودند و بهر یک از آن دو تقریبی بلوک دیگر از توابع
 بازنید و اکندار و حسین خان قاجار سردار و باباشای منصوب و تمامی امان
 و کدخدایان بشهر فرستادند و فعال بیک و ساعت مسعود خطبه فتح و نصرت و جاهد
 و شوکت بنام نامی شاهنشاه اسلام پناه در جامع بازنید خواندند انعام و احسان
 از نفود واقمشه و خلعت و خیره در باره پاشایان و اقاوان و سرخیلان و کدخدایان
 و جمیع ارمنی و مسلمان حتی ققرا و درویشان و اوسط الناس ان سامان بوضعی
 شاهان میدادند داشتند که هیچ دهنه ندهده بود و هیچ کوش نشینده و از این زر
 فشانی صبت دولت سلطانی در جمیع ممالک صفائی از دجنبه جالی و جلالی مشهور
 و ماه رجب و هراس و باعث امن و استیانس نزدیک و دور گردید به انجامه
 بین فضل و عون الهی در عرض یک هفته ملکی چنین که طول آن یک هفته راه است
 باینج قلعه محکم و منبئ که هر یک را در حصانت و رضانت ثانی نبود بیک رکفت
 مسخر و شانزده مراده ثوب مسخره کوب و سایر آلات و اسباب جنگ در حیطه ضبط
 آمد و حاجی حسن پاشای چچین اوغلی که با سپاه و اقر بر سرداری آن حدود
 مامور بود بعد از فتح بازنید تا بیاورده سپاهش متفرق و پیریشان شدند و خود
 با چند تن از اتباع و اجناد بقلعه سنک که در فله کوهی عظیم واقعست و محکم است
 محکم بنیاد پناه برد و حضرت تائب السلطنه امیر اسلان خان و توپچیان و فوج

بجادران مامور بمانزید و ابقنچرا نجا و ضبط قلعه مرز بو مامور و حاجی حسن پاشا
 بعد از آن قاتله و محاربه مغلوب و قلعه را سپرده راه ارزنة الروم پیش گرفت
 و نواب بنایب السلطنة العلیه متوکلا علی الله بعزم نادیب سرهسکر و نسخر ارزنة
 الروم قطع مراحل مغموره و دنا در حد و مجال الشکر و بتحقیق پیوست که جمعت
 سپاه همانلو و توپخانه و استعداد آنها که در حسن قلعه متوقف بوده اند از اسفح
 فتح بایزید بی جدال و نزاع متفرق و پراشان و از بیم جان سراسیمه و هر اسان هانم
 قراحصار و معدن و نریمان که انطرف ارزنة الروم است گردیده اند قرا و قصبات
 و الکا و محلات اینطرف از رحمت و سپاه خالی و از حله عمارت و آبادانی جاری
 مانده است نواب بنایب السلطنة محمد زمان خان تاجار و حسن خان و عبد الله
 خان دماوندی و رحمت الله خانزاد با هزار نفر سرباز و هزار نفر تفنگچی قدر انداز
 و هشت هزار نفر سوار کرد و مجیم تعاقب آن گروه تصین و روایت نظرم انوس از
 راه محال ملازکمر که غله و ازوقه و اب و علفی فراوان داشت در حرکت آمد
 و در منزل خامو و صدقی افسندی مدرس ارزنة الروم با جمعی از صلحا و علما
 و زهاد انجا از جانب اجاقلو بیان شهر و سو با شیان محلات و سرخیلان ایلات
 با همجز و ابتهاج وارد اردوی ظفر همال گشتند و سرهسکر خود بنا برین قلعه
 متحصن هر یصه مشغول بر معاذیر با استدعای عفو تقصیر بد رکاه بوزنش پذیر
 فرستاده متقبل پیشکش و ملتزم انجام خدمت و دولت شد و لکن مقارن اینحال
 خبر رسید که سلیم پاشا والی ارمنیه قبل از وقوع این امور با شایسته سرهسکر
 سد راه سپاه منصو و گذشته با مساموی بیست هزار پیاده و سوار و توپخانه و بجه
 خانه بی شمار که در حدود پولونلو و متوقف بودند حلی الظله بتعاقب محمد زمان
 خان و حسن خان و سایر مامورین رفته است سپاه ظفر ازوم و آکه در جنب سپاه

سپاه روم شرمه قتل بودند و سپاه از دو جانب در میان گرفته اند و نواب غایب
 السلطنه از اسحاق این خبر صدق می شنید و لیا حاجی ملا باقر فاضلی عسکر روانه
 ارزنة الروم و جویهای تند و درشت بسر عسکر مرفوع فرمودند و راهای و ایلات را
 بفقو و اسقالت تسکین داده بالشکر فیر و زچنگ بزم چنگان حکم و هانک
 و تاحد و دیولا نلق در هیچ مقام فرار و در ناک نفرمودند محض ورود مویک
 مسعود با غازیان نظر نمود شهر آزه کر و فر لشکر کینه و راز هم رفته از سطوت
 این عزیزیت راه هزیمت پیش گرفتند حسن خان و سایر همراهان تاحد و دکل
 سوار که سفر سنگی ارزنة الروم است بتعاقب آنها برداختند و در ان مقام مساوی
 ده هزار سوار و پیاده و در هر اده توب طلعه کوب بتعاقب سپاه ارمینه و بدست
 آوردن ایل جدرانلو که نسبت دیار بکر گرفته بودند همین فرمودند و غازیان
 مظفر چون سبلی نغار و آتش شعله افروز تا جیشور و شورشور و نرجان
 که چهار فرسنگی دیار بکر است شافه ایل جدرانلو از میان بیرون رفته
 بود لشکر برق اثر بر قرا و قصبات و ایلات و سقاقات تسلط و اقتدار یافتند
 هر جا رسیدند ماتد برق سوزان و آتش فروزان و بسیل بنیاد افکن و صاعقه
 خانه کن سوختند و آفر و خند و ناخند و بحر جاچار گشته و بران و پریشان
 ساختند جسی کپر طعمه تشبیر و هفتند مراده توب و چهار پنج هزار اسپر خورشید
 نظیر و منجا و از د و بست هزار اتمام و دو اب غنیمت گرفتند و چندان مال
 و منال بدست دلیران دشمن مال افتاد که در حمل و نقل ان فر و ماندن بسیاری
 از امتعه و اسباب و ابرای سبکباری و دو اب پر و دفنات و مراد بختند و سلیم پاشا
 با ممدودی از خواص جوی کای میرزا امناس خود کرده تمامی شهر و محالات را
 از بیم صدمت سپاه مظفر بنه بگوهای صاحب المسالك و درهای سخت و معابر

سنکلاخ و جنگلهای پر درخت کشیده خود نیز بقلعه میر سخت بر دو بمنابت
 و در صانت حصار استظهار بسته برای اقامت افشرد نواب نایب السلطنه حسین
 خان سردار را باشهزاد پیاده و سوار بمداغعه او تعین و اسمعیل خان بیات را
 بفتح قلعه ملاز کرد مامور و عشار الیه قلعه مزبور را که سه زرع عرض باره
 داشت و از بلندی سر بسته و بسود بزر و رغازیان نصرت اندوز و غلام نشتکیان
 التی افزوز گرفته با خالک یکسان نمود و چند مراده توب و وجه خانه و استعداد
 و اسبابی که در قلعه مزبور بود بمحیطه طلب و تصرف او داده بسردار پیوست
 و تا کنار قرا سو دیاری از رحمت و سیاهی در هیچ سو نماند بود از اتفاقات روزی
 که ساحل قرا سو موقع سپاه سردار بود و سواره سپاه بناخت و تا از اطراف و نواحی
 و در کار فوجی از اکراد حسنانلو و بزییدی در یکی از دهات عامله کین کرده
 بینه بر چند نفر از سواره چهار دلی و بز چلو ناخته چند نفر را مجروح و بهر وح
 ساخته سردار از این معنی خبردار و اسمعیل خان بیات و کریمخان لنگر او و عسکر
 خان افشار را فوج با هر قدر از سواره که در اردو بودند و بیجا اول نرفته
 بامداد فرستاد و از آن طرف نیز سلیم پاشا با تمامی سواره و پیاده که در شهر و قلعه
 حاضر بودند بامداد بزییدی و اکراد بیرون آمدند و آنروز تا چهار ساعت از
 شب گذشته از دو جانب خو غای کبر و در او اشتغال آتش کار زار بود بالاخره
 حکار از توب و تفنگ در گذشته قریب هفت ساعت با شمشیر و خنجر بایره جنگ
 شعله ور و سردار در همان شب فوجی از سربازان مقدم را با سه باب یک سر هتک
 بترک سواران قریباتی نشانیده از آب گذرانید و بمجد لشکر منصور رسانید
 مجرد و رود سربازان پلنگ اهنگ زلزله و اشوب در بنیاد قرار دشمنان افکندند
 و آن همه لشکر انهر لشلیک تفنگ و خروش طبل جنگ تا قلعه هم جا بجا در ننگ

نکند بدند روز دیگر اینجبر بنواب نایب السلطه رسد از منزل حسن کهل
 کوچ کرده از راه صعی که عبور کن از نشیب و فراز جبال شامخه و اطواد باذخه
 و جنگلهای سخت و رود پر درخت بود گذشته همگام عصر بکنار قرا سو رسدند
 و توپخانه و سر بازار که بزحمت راه دور و دراز گرفتار بودند و خسته و کوفته
 گشته برباب اقامت دادند و بنفس نفیس باغازریان سواره در چمن و رود
 از بهنای رود عبور فرمود و تا کنار قلعه شهر سلطوت و قهر راندند و باغازریان
 منصور اهالی شهر از همه جانب محصور ساختند و از بیم جنود مسعود اشرف
 و قضاة و سادات و معارفان و نیک و مصاحف بر کمره تبارد و آمدند ز غار
 خوانند و نواب نایب السلطه بواسطه عجز و نیازان جماعت جنگ و پوروش را
 تا چهارده ساعت مهلت دادند و محمد حسین خان نایب ایشک افاسی سرکار
 بقلمه مامور و او سلیم پاشا را بی تاخیر و تعویق با شمشیر و مصحف در پیشگاه
 حضور حاضر نموده و او بشرف بساط پوسی مشرف شد و در از این خدمت محمد
 حسین خان را بمنصب ایشک افاسی گری در بار شوکت مدام سرفراز فرمودند
 روز دیگر وزیر بی نظیر سلالة السادات العظام بیوز ابو القاسم خواندن خطبه
 فتح در جامع شهر بتلیس و بیوشام نامی دارای جهانبگشای مامور گردید و در
 آن مقام هفتده مراد توب نعیمة غنایم موفوره آمد رایت فتح ایت چند روز
 در آنجا اقامت فرمود و محمد زمان خان و حسن خان که بفتح قلعه خوش مشغول
 بودند بعد از فتح و استیلا بر محل مزبور با تمامی قشون و سپاه کدر اطراف و اکناف
 بودند حاضر فرمود و هر چه سپهر از هر جا آورده بودند تمامی را بجا جان بد
 نمودند و رها با و ایلات را بمرحوم و مکارم شاهنشاهی اطمینان و اسقامت داده
 ممالک او منبره را که امکان سلیم پاشا فروض و مساوی بدین نظر از بیابانه

و سواران از الکا و ایلاتی که ناخه و سوخته شده بودند در سلك ملازمان دو کاه
 مثل شتر فرودند و محمد یکت برادرسلمیر پاشا بلقب خانی سر بلند و پسر ککر دگی
 انقاس را از او راجند و ملتزم رکاب نصرت نصاب فرمود و چون از دحام پیاده
 و سوار اگر او را هجوم و سپاه نظام و سر باز خون اشام پنهانی کوه و دشت را فرود
 گرفته از یک راه مجال عبور و تخته سپورسات سپاه منصور مقدور نبود و هفت
 هزار سپاه سردار برابر خامور با انعام و اموال موفور و بجانب ابروان موخص
 و روانه و چهار هزار سوا و شقاقی و شاهسون و قرادانی و قرابانی را از راه
 ککوه سپان با کسب و خفیت فراوان روانه خوی و محمد خان را از راه بتلیس
 و محمد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط بمصره و ان روان و رایت
 خلف طراز را از راه اردلش در راه تران آمد و در ده و اندهم شهر صفر قلعه ارجیش
 مفتوح و دوازده مراده توب خمیه توبهای رکابی گردید و قلعه ارجیش مکانی
 است بسیار صعب که سه طرف او دریاست و طرف دیگرش با تلاق و اثر انباز
 به تفکیکیان بر قدمست آتش شراد مضبوط ساخته و باره او عرضی عرض دارد
 و با سنگ و آهک برانراشته اند و گرفتن او ممکن نبود و بزور تاید الهی و طالع
 شاهنشاهی با سهل و جوه بدست آمد و محالات بگری و بندماهی و محمودی
 ضمیمه محالات خوی کشته بقمطلی خان قاجار یک کری یکی خوی سپرده شد بمقارن
 این محالات خبر رسید که اولیای دولت روم هر صکر را معزول و سه نفر قاضی
 و مفتی و اقامدی که وجه حسین خان سردار و حسین افای زیلان را از میان برده
 و خورده و از اول کانه صدر این کونه فساد برای پاشای بایزید شده اند مقول
 و کمال اختلال در ولایت ارزنة الروم واقعست و هنوز معلوم نیست که سر
 حکر کیست و بنای عمران دولت بر چیست باجمله در عرض دو ماه که ابتدای

ی حرکت رایت نفری را از انبلا خوی و انتهای سفر در دو انزدهم شهر مصر
 بود شهرها و قصبه ها مفتوح و افواج دشمنان مجروح و بیروح و اقسام فتوح دست
 داد شهرها و قصبات را بزیب و الشکر و دیادین و ملاز کرد و بتلبس و مپرز و اخلاط
 و عادی جزا و ارجایش و ختوس با جمع توابع و ایلات و بلوکات و رعایا در حوزه
 تسخیر و تصرف درآمد جایی که مانند همان قلعه و آن بود که از امکان نیز از فرار
 تعهد تسلیم یا شایطوری مضبوط خواهد شد سوای غنایم و اموال فراوان که
 بدست لشکریان افتاد از همه جهت وازی چهل و هشت مراده توپ خمیه
 توپهای رکابی گردید و جعی از سپاه ظفر پناه که قبل ازین بدست آوردن هجده
 سنجاق حکاری معاهد و بودند در این ایقات خدمت خود را با انجام رسانیده
 سبقات مزبوره نیز ذمیمه ممالک محروسه سلطانی گردید در وقتی سعادت
 مقرون که بتاید طالع روز افزون نواب نایب السلطنه العلیه غزم این سفر خرم
 فرمودند وقت لشکر کشی و لشکر آرایی گذشته و صحاب مهربانی نقابا بر همه
 سپهر خانی بسته بود و خورد شد جهان تاب در کف ترازوی میزان چون نوسف
 کنعانی نشسته و در ممالک اذری با بجان و سرحدات روم ابتدای برودت هوا
 و زمان ظهور و صولت سرا خصوصا ولایات مزبوره بمجدی سیلاقت دارد که در
 قلب الاسد تابستان سرمای انجا از مسافرین تابستانست و بی بالا پوش و آتش
 زندگانی نمیتوان کرد اکثر اوقات در ثور و جوزا تا هقرب و قوس ساحت انولایت
 بی برف و دمه نبوده و بعلاوه ساحت انمملکت که سپاه مور عتبار عادت
 تا خن بردند و اطراف ولایاتی را که با اقدام اتمام سپردند و قلعه ها کشودند
 و کوی ظفر اند دشمنان ربودند و از آنها بجلالت بنام و او انه افزودند اکثر در
 سمت جبال اخفه و لا ز افتاده است و مشحون بدریای سپاه است و بمحالات

متصرفه روس و اصل ممالک اطرافه اتصال دارد و در حقیقت سرحدی است
که وسط ممالک روم شمرده میشود و محل اقتدار و تسلط دولت عثمانی و مشتمل
بر ایالات کرد و مجم و در سواری و رشادت و نیزه و ری و جلوه بردن و استعمال
توب و تفنگ مشهور عالم و با اسلحه و سپاه روم ایلی نزدیک بیغشان نیز
و نیزه شان باریک و چشم تریک و تاجیک از حلات دله بر آنه ان گروه تاریک و از
اول خالک باینزید تا هر جا که سم اسب دلاوران ایران و سر بازان و توپچیان
الن فشان نظام رسیده منزل بمنزل مشغول بقلههای محکم و محکمه صخره بنیان بود
که در هر یک از آنها توب و جبه خانه و استعداد قدیم و جدید زیاده از حد
و نهایت موجود و گرفتن آنها منحصراً بمحصره و تسکیر و قتل و فلا و جنگ و جدال
بود و هر یک از آن قلعههای سخت که بسنگ و سرب و سار و چسب بقلک البروج
بر آورده اند فی المثل اگر توپچیان لشکر مظفر چندین توب صخره کوب بپوشی از
بروج ان بر روی هم میزدند تراشی و خراشی نمی انداخت و ارکان او را میزلزل
و متحرک نمی ساخت و از سر حد داران و پاشایان انجا یکی سلیم پاشا بود که از دفتر
مسالت و حسن رفتار حرفی جز جنگ و بیکار نمیخواند و از سبق صلاح و فلاح
جز درس فتنه و کارزار تکرار نمی کرد و زیاده از بیست هزار پیاده و سوار
مستعد و ارسته در ظل رایت اختیار و اقتدار داشت و همچنین پاشایان
و سرهکران دیگر از غرور و بنود سری و بجاخت و عدم اطاعت بر آورده انمقدار
لشکر حرار و استعداد و عدت کارزار داشتند که تمامت اردو و خیل و حشم
توابع نایب السلطنه که بعزم این فتوحات حرکت کرده بودند و تمامی این دستبرد
نموده در جنب استعداد انان من حیث العدة و العدة عشری از صد نمی نمود و حضرت
نایب السلطنه بقوت تائید الهی و بین طالع فیروز می طالع شاهنشاهی روی

ی همت بھر طرف کہ غادنند غازیان مظفر و منصور و عثمان غزم بھر جانب کہ
 کشادند دشمنان مدبر و مقهور گردید و در عرض دو ماه در نزول برف و باران
 و استیلا می شدیدی فک خوف و خطر هر سوار بلاد روم در زیر نعل
 مراکب بست شد و با تمام مواکب قفقز چنین دست داد بستی روزه راه ملک
 یسکانه تاخته و سوخته و اهالی بلاد دوردست آنها بانش غب و غارت افروخته
 قلعه های محکم که بعضی از آنها بیست هزار و ده هزار خانه و اوسکنه داشت
 ضمیمه دیگر ولایات و بر روی ممالک مصر و سه انداخته و چندین بلوک و محال
 و عشایر و ایلات در نخل ریاات جلال مستغل و هر یک از بزرگان و باشایان
 انحد و بکار اطاعت و خدمتگذاری مشتغل گردید و از ایلاتی که در یکی از
 محلات انحد و ممکن بودند هزار سوار خدمتگذار برای نوکری انتخاب شد
 که هر نفری از آن بر روی هم تخمینا عادل صد تومان اسب و اسباب و لباس
 و بران داشت بالمشکر قلیل سپاه کثیر شکسته شد و هر کتیر تاپینی از مال آنها
 صاحب مال دحشم گردید از دمنزلی الشکر دتاسه فرسنگی دیار بکر کوفته
 و روقه و انش غب و غارت افروخته و بجهت دو مراده توب و ده هزار
 سوار و سرباز با نحد و تعیین شده بود و در شکست دهریک از بلوکات اندینار
 بیست هزار آبیاده و سوار جران نیزه گذار و توب بخانه انش باد و سایر اسباب جنگ
 و بیکار موجود بود تو بیچانش مشاق و در توب اندازی برق انار و سواران عمری
 سوار ماهر در کارزار و غازیان اگر اد و الوار که بکه تا از ان مضمار افتخار اند
 و چشم و چراغ سواران ایران انهار بستند بدند و شکستن صد سوار انهار
 باد و بست سوار و میدان کبر و ادشوار میدانستند مع ذالک بسایند رب
 مجید و بنبروی بخت سجد لشکر قلیل از سپاه کثیر صاحب اوضاع شدند و انقدر

اسپر او زدند که هلد اسرای مجبوس بر عدد سپاه نصرت مائوس افزون آمد و اگر
 بقاعده سپاه مغول حکم بقتل عام میشد مثل خشم مرو و بنشاپور و یک نفر از سپاه منصور
 بیست نفر رسد می رسید و لیکن نواب نایب السلطنه که درین سفر بران ممالک
 استیلا یافتند هم ارادتی در دلها گذاشتند و جالب قلبی از وضع و شرف نمودند
 که تمامت اهالی روم و عقالی آن مرز و بوم تسلط و تدارک دولت جاوید ملار را
 برای خود نوعی از نعمتها و رحمتهای پروردگار دانستند و افراد و احترام نمودند
 که هرگز از دولت حقانی اینگونه احسان و تواضع و فراغت و اسایش ندیده
 بودیم و هر یک از افاضیان مظفر درین سفر صد خدمتی شدند که هرگز در هیچ
 سفر پیشتر نشده بود و بیال و تروتی رسیدند که هیچ خاطر خلوص نیکو کرد و هیچک
 از چاکران دولتخواه و بندگان ارادت آگاه درین فصل خزان و بیاد و زان
 و سرما و برف بجز تحریک رایات مظفر راضی نمیشد و در نفس الامر نیز چنین بود
 و مصلحت راستی نمود و عسی ان تکر هواشام و هو خیر لکم ولیکن الطاف
 خفیه خدایی و عطیه کبریای و قوت اقبال کشور کشای امری است جداگانه
 که فهم انسانی بکنه آن نرسد و در ظرف اوهایم خلاق ننگیند کار نیست و عروف
 بعون و فضل و طور نیست و رای طور عقل و نقل دیری است که گفته اند
 چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد و رود بدیده دشمن بیستن بیکار و نه دشمنای
 بیکار آیدش نه اختگر که نه فال گیر بیکار آیدش نه فال گذار که با بجهل نایب السلطنه
 العلیه با اهالی هر شهری بگری از انعام و احسان ملوکانه می رسانند که مایه جودت
 همگنان و باعث رغبت و خشنودی میخیزد و کیران ولایت میگردید
 خصوصاً در اوقات خواندن خطبه که نامها چون اعلیحضرت شاهنشاهی مذکور
 می شد بر خود واجب گردیدند که سامع و حاضر از برکت آن نام فرخنده فرحام

فرجام مجمع و شیرین کام کردد و آنروز جمیع معارف و اشرف و نجیب و خطبا
 و فضلاء هر یک از آن و کدخدایان و فقراحتی خدام مساجد و در خلعت و انعام
 و تصدق و شایان و خیرات شدند حکم محکم صد و ریافت که هر چه از امرای
 و خوانین و سپاه منصور و افراد اسپر و ده بودند بالکلیه از ایشان باز پس گرفته
 بجا بمانش رد شود کسی را بار ای اسپر نکاه داشتن نماند مال و دواب را
 بسواری سپاه و محس غنایم را بر سپاه باز و توبیجی که بچپا و لفرقه نمودند تقسیم فرمودند
 و از نیمه قیمت و کسب بچساب برای خود چیزی بریکرقتند حتی اسب تو بخانه
 که در ممانه تلف شده بود بقیمت اعلا خریداری نمودند و در وضع سپاهلاری
 و کردانیدن لشکر و نوازش هر چه بر و سفید و درین سفر قرار می داد می بودند
 که با جمیع خلایق المساوات سلوک می فرمودند بالمثل در برف و باران تمامت
 تو این واحاد لشکر نظیر فرین در چادری پوش لبس می کردند نایب السلطنه نیز
 چادری پوشدار و مشع و تخت خوابی که برای خواب و آرام خود حرام فرموده
 در چادری یکسر بلبل می نشستند و مانند سایر اشکریان بر فرش زمین می خوابیدند
 چون بشهر بزرگ می رسیدند اسکر برنجی موجود میشد یا میوه از بازار خانه و ضعیف
 بدست می آمد موافق بنیجه نفری بر کل ملتزمین رکاب تقسیم میشد و برای خاصه
 سرکار اشرف مثل یک نفر از احدی باز رسد می رساند و در فکر فردا نبودند
 و چیزی که بقدر و همه کس نبود از قدر و شکر و سایر تنصیلت نگاه نمیداشتند
 الحق این قدر ذاتی و خصایل جده و چاکر نوازی و اخلاق بسندیده محاسن الطوار
 سلطین قدیمه و از صفحه روزگار محو کرد و حکایتی که وصف شهبازی از
 چنگیز خان آورده بر طاق نسیان ماند و آن حکایت چنان بود که روزی با اقوام
 همسرانیش کار رفت از و نیمه روز نیز کبشکی شد آن مرغ تصنیف را

کباب کرده ذره ذره بمالتز بین رکاب تقسیم کرد و ذره از آن نیز که در شمار
 جزه لایبجری و قابل توك خلال و در خوردن دندان لقمه خای نبود با ایشان حصه
 برداشت و این حاضران حضور همان امر او نو پندان بودند که در شدت و رخا
 و صلح و جنگ از رکابش دور نبودند و چون ممالک عالم مسخر و کردنشان
 اطرافش مدمر کردید هر يك از ایشانرا که با اسم و صفت می شناخت و سالها
 در خدمتش همراه و هم قدم و مددگذار در رکابش زحمت کش و در مصلحت ملکی
 و اقدام و اتمامش محرم بودند همه را مکرّم کرد و صاحب ولایت و ایالت و خیل
 و خدم و ازانست که تا کتب تواریخ مشهور دیده صاحب نظر است تا دامن آخر
 زمان از مائر و مفاخر شهر یاران باز گویند و نادر جهان نام و نشان باقی است
 حسن اخلاق خسروان آفاق از صفحات او راق باز جویند امروز الحمد لله و الله
 نواب نایب السلطنة العلیه باشوکت سلطنت و کامکاری بزرگ منش و کوچک
 دل و در بهشت مکرمت و بزرگواری همچو طوبی بر سر ازادگان افکنند نال دفاتر
 مائر سلاطین گذشته در نظر است و داستان ملوک باستان مضمون حائفة اهل
 تاریخ و سپهر که مانند این ملک زاده ازاده دیده است بیار و بیامثل این شهر یار
 دولتیار در کتابی شنیده است اینک خامه و دفتر در صفحه نامه بنکار در روزم
 پند است اردو در بزم بچشد ملکی بسواری و جهانی بسوالی خدا پیش خواسته است
 که آنحضرت را از همه سروران برگزیده است و خداوندش پسندیده است که
 که انجبار بتغویض نیابت سلطنت و عطیه این مکرمت لایق و سزاوار دیدار است
 چنین بود بد روی کش چنین بود فقر زندامید که تا جهان را بقا است جهان با نرا از این
 دولت برك و نو آباد و حجره حسنی اقبال را الفت هین الیکمال المر ساد بالنی
 و اله الامجاد و وقایع حال مجسته فال مطابق سنه هزار و دو و بیست و هفت و

و کیفیت محاربه پاشایان روم با نایب السلطنه العلیه در توبراق قلعه و شکست
 انطاغیه میاری باری بنحویکه در وقایع سال گذشته گذشت * حرکت نواب
 نایب السلطنه بروم و تنبیه جزئی بسرحدداران آن مرز و بوم بنابر آن بود که از
 زیاد سری و زیاده روی و تصاحب و سوء سلوک خود نادم شوند بعد از وقوع
 این حالات بیشتر از پیشتر بلجابت و عناد افز و دند تجار و ارباب معاملات
 اهالی ایران را در اسلامبول و سایر بلاد روم مجبوس و اموال آنها را در رخنات
 و کاروانسراها مضبوط و محروس داشتند و حجاج را در مراجعت از سر لجاج
 در شام قریب مخفت ایام کرده اموال ایشان را بمحیطه ضبط آوردند بعد از یکدوم ماه
 بعضی در زندان مردند و قلبی خلاصی یافته بی مایه منفردارها گشته در راه
 چنان سپردند و قلبی از قلب بی زاد و دلیل خوار و ذلیل بوطن میوسند محمد
 روف پاشا از دربار قصری بار زنه الروم بسرحسکری انحد و تعیین و بنا واسط
 عمار با اجتماع بدارک و اسباب حرب و آذوقه و لشکر و توپخانه و جبهه خانه و بار و ط
 و کلوله و سایر ما محتاج مشغول گشتند و نواب نایب السلطنه در او اخر شعبان
 از دار السلطنه تبریز حرکت فرمود در حین ورود سیلده خوی از اتفاقات حسن
 خان قاجار با جمعی از سواران ایران و آن بناخت قارص و نریمان و گرفتن نلعه
 مقابله کرد که از قلاع مشهوره انحد و بدو در شته و سپاه روم بمقابله و مقاتلت
 پرداختند حسن خان قاجار سعید اقا نام سپهاسی سر کرده آن بجاعت را با قریب
 هزار نفر اسپرودر آن دست برد دست کبر و بقیة النصف راه فرار پیودند حسن
 خان سعید اقا را با سپهران روانه دربار شوکتلار و آن بجاعت د ز خوی بر کاب
 مستطاب رسیدند نایب السلطنه العلیه سعید اقا سپهاسی را که مرد زبان فهم
 بود بمضور طلبیدند و او بعضی اصحاب سودمند پاشایان و سرسکاران زنه الروم

در ترک معاریت و سوء سلوک و وخامت عاقبت لجاج و اصلاح مہمان دوہن
 ہلہن ایران و روم القافر مودند و اسپرین را بقایم اذن مرخصی با وطن دادند
 بعد از رفتن ان جماعت پاشایان باز دست از عناد برداشتہ بتصور اینکه شاید
 درین دفعہ شاہ عمراد در اینستہ مدعی ایشان جلوہ نکراید بتدارک حرب و قتال
 مشغول شدند نواب نایب السلطنہ نسکین ماہ نزاع وجدال پاشایان خضر و ردا
 منحصر بسر افشائی تیغ خون افشان و شرارہ ریزی توب و تفتک از در دہان
 دانستہ با جماع سوارہ و پیادہ نظام و لشکر از ریما بجان فرمان دادند و در او اسط
 ماہ صہام را بت خلفی طرا از بلدہ خوی جلوہ ساز آمد منظور نظر ان بود کہ افتتاح
 کار از طرف روان کردہ شود اکثر سپاہ را بہت الباق و سلماس مامور و در تائی
 خبر رسید کہ پاشایان روم جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراہیم پاشا
 بیادہ و سوار لشکر روم در حوالی توپراق قلعہ خیمہ اقامت و توقیر پاداشتہ اند
 و ہمہ در ان میانہ در گرفتن انجا اہتمام تمام مہنایند و در توپراق قلعہ مساوی حد
 نفر سرباز و نوزدہ نفر تفتکی خلیج محافظت مامور و در مدت محاصرہ چہ بان
 معدود قبلہ دلیل شدہ پیغام کردند کہ از قلعہ بیرون آمدہ سالمانا نماز اہ دیار
 خویش پیش کعبہ بند و قلعہ را بی ترس و بیم تسلیم نمایند ان غنہ قبلہ در جواب
 باز نمودند کہ ما را تا جان در تن و رمق در بدن باشد خواہیم کوشید و قلعہ را
 از دست نخواہیم داد نایب السلطنہ از اسماع این اخبار و استعداد پاشایان
 در امر کارزار افواج قاهرہ را از حوالی وان اخضار فرمود و موکب والا از
 چالدران حرکت و بہریم الشکر و وارد او اجق شد افواج سرباز و سواری کہ نزد
 فتحعلی خان بیکلری بیک خوی محافظت اہل مامور بودند بر کاب پیوستند و جماعت
 اسکراد و سکتہ وان را کہ سکتہ خضر ہر امنی را متکبر کشتہ بود بقیہن حاصل

حاصل کردند که از حاکم منصوبه پیاده و سواری در آن دیار مانده بال چاول
 بازو بال تناول در از کرده علی الصباح با سه چهار هزار پیاده و سوار اگر اد
 رومی و دلی باش و بطابر سر ایلات خضر لو و نکوری که در توره و حاجی بیگ
 مقام داشتند ریخته ندری حکومتند از آن جا حاکم پیش انداخته طایفه نکوری
 با اگر اد و لشکروان شدستان و محض ورود آنها بایل و احشام و دواب و اتمام
 بموافقت آنها بر آه اتفاق انداخته اتفاق حسنه که پیش آمد کار و ظهور رکوبه اقبال
 جز آن نیست فوج سباز و سواره مقدم که سر کرده اتحاد در آن وقت سهراب خان
 غلام خاصه شریفه بود از غازیان مملوره سلطاس جدا شده از عقب طی مسافت
 مفید بسپاه وان و اگر اد جا رکنه از سه ساعتی روز تا وقت غروب آفتاب
 در مملکت دشمن و صحرائی بی آب بقال مشغول حرارت تابستان علاوه کرده
 جنگ شده شپرازه جهت آن گروه از هم ریخته جعی قتل و اسیر کشند ایل را
 بر گردانیدند و دواب از دست رفته را دوباره بدست آوردند و این
 خبر وقتی بعرض نایب السلطنه رسید که محمد زمان خان قاجار و ایا قاضی خان
 میکلی یکی خوی که بناخت سکنه وان مامور فرموده بود با غنیمت و اتمام دواب
 بر کاب پیوستند و در منزل واجق خبر کار گذاران در بار رسید که حافظ علی
 باشا متوجه محاصره و تسخیر توپراق قلعه کشته سیه و سکر را پیش برده اند
 و کار بمسئولین انجامت کرده از مسطر غروب و خیاره بقعه بسته اند و عقب را
 بقعه برده در کار انباشتن بار و طاند و نزدیک است که کار قلعه را تمام نمایند
 و اراده انهد و دین با ستظار حاجت صفائی بای در دایره تا فرمائی غاده فریب
 مد و هزار خانوار تفنگ دار در فر اکل بسپاه که در هشت فرسخی توپراق قلعه و بر سر
 راه بایزید واقع است جمع کشته کلبسپار اسکر کرده نشسته اند انواب تاب

السلطنه با همان جمیت حاضر که آنرا فغانا ازه از وان و حکاری و الباقی بر کشته
 و دشمن شکسته و مال و دو آب ناخته خود و اسب و اسباب از حکارانداخته از
 او اجن حرکت فرمودند بدو نامل کوچک بر کوچ روانه و در چن عبور از
 کلبه با جماعت ارمنه ملو عا و کرها خاج و انجیل و کشش پیش انداخته
 باستقبال استقبال نمودند نایب السلطنه اجتمع انجماعت را در یکجا مصلحت ندیده
 امر فرمودند که در دیادین و محالات متصرفه جایجا شوند انشب اردوی مظفر پرده
 در ان مقام متوقف و روز دیگر از انجا حرکت فرمودند و منظور نظر اشرفان بود
 که شب سیاه مظفر بنامه در اردوی حسن خان قاجار متوقف گشته از رنج راه
 بر اسایند و با اسودکی بمنک پیام و اقدام نمایند اتفاقا در راه خبر رسید که پاشایان
 خطلی از ورود موکب مسعود او وقت خود را صرف کرفتن قلعه و استیصال
 مستحقین انجامی نمایند و تعجیل دارند که امر قلعه را پیش از وصول رایت نظفر
 ایت تمام نمایند و درین حال جان نثاران قلعه پیغمی چند بمن خان نموده بودند
 نایب السلطنه را از اسعاج ان کلمات طاقت سکون نمادنی القود با حسین خان سردار
 و حسن خان و قلیلی از ملتزمین رکاب سوار گشته به لاخته میدان حرب و تشخیص
 جای تنب و تدبیر کشیدن توب بر سر تلهای سرکوب و تسهیل پوش سر بازان
 و طرح میدان جنگ و استعمال توب و تفنگ بجدی بحوالی سنکرو معسکر عثمانی
 رانندند که میان چادرها رنگ لباس افشاید او نمایان بود پاشایان لشکر عثمانی
 ان مشاهده ان حال بهم برآمده با جهان جهان سپاه که دشت و کوه از اتبوهی افشا
 بستوه بود همپای جنگ و اعاده طعن و ضرب گشتند چهار مراده توب با چهار
 هزار سپاه از علی باش و همپا و دلبران رزم از نملد از بنامه ده که در انجا واقع
 بودی الای پشته در آوردند بتلاش آنکه بالا میبلندی اگر فتمی و لشکر منصور سر

هر کوب باشند و اگر توانند از بلندی شکستی در پشتی بشکر اسلام دهند نایب
 السلطنه بامعدودی از امر او غلامان و غلام تقسکیان و غلامان پیش خدمت
 جنک در پیوستند ملتزمین در کاب در خدمت نایب السلطنه چون کوه بای نبات
 در دامنه کوه افشوده جواب کلوله های توب بی در پی ایشانرا بکلوله غلام تقسکیان
 دسته قاسم خان میدادند تا افواج قاهره از سواره و پیاده و سرباز و تو بجانم
 نظام که بمسافت یکفرسنگ راه در عقب بودند بسرعت و استعمال تمام رسیدند
 از آن طرف بنزدیهای پاشایان عثمائی پیش از ورود سپاه منصور تاها و پشتها
 و سر کوبها را گرفته همه جا توب کشید و پیاده گذاشته آماده جنک و جدال و منتظر
 اشوب و قتال ایستاده متظور نظر نایب السلطنه آن بود که از ما بن دره بر فراز کوه
 امر بیورمش فرمانند و امن کار باخته کی و لشکر کی سربازان و مانند کی اسبان
 تو بجانم بسیار مشکل بود چرا که آنروز هشت فرسنگ راه در شدت گرمای طاعتی
 ذریه ای همه راه را پیاده طی کرده و بقدر یکفرسنگ در راندن و دودن شتاب
 آورده نایب السلطنه باین حالات توکل بخالق جزوکل و تکیه بطالع شاهنشاه
 کامران آورد محسن خان قاجار و ابا افواج سرباز و سواران و نخبگان
 و خوی بیورمش آن پشته مامور فرمود دلبران ایران مانند دعای مسجاب بیالا
 روی شتاب آوردند و در حله اول تو بهای رومی را متصرف شد جنک در گرفتند
 و از گردنا و ردگاه چهره خورشید و ماه را در زبور گرفتند متهوران دلی باش
 و هبط از مشاهده جلادت لشکر جرارد پهلوانه چنگ و بیکار تا خندند و از آتش
 توب و نفک شعله های بجان یکدیگر انداختند کلوله مساجمه و نار نمک از بالا
 بر زمین انداختند شهاب ثبات در نزان و جانها از دیدنهای دلبران گریزان شد لشکر روم
 از مشاهده مخبر کی و پیبر کی سربازان خشم آورده با حکمال تهور و بی باکی از سه

طرف پیمان سپاه ایران رنج نماند بگردید و با دلدان ایران دست و کمر پان
 شد کار بکار و دستگیر کشید و پید فهاد و میان سپاه از زده سرها از بدجا برداشتنند
 و الحق رایت ظفر و مفعار هنر تراشتند دلدان سپاه روم بسربازان فائق آمدند
 دست جلادت انخابر تافتند لشکر حرار را مانند سنگهای کران از هجوم سبیل دمان
 از بلندی به نشیب سرازیر نموده توپهای خود را با زپس گرفتند نواب نایب السلطنه
 از مشاهده این حال چپن غضب بر جبین دریا مثال آورده و فوج سپه باز بفریز
 و مرند را بسرهنگی جعفر قلچان مرندی و قاسم خان ترکمان و محمد رضا خان
 باکو بی برادر ابراهیم خان سرنوب محمد حسن خان قاجار و سپه از منهنم تبیین
 فرمود و دلدان جلادت این دو باره با حسن خان قاجار چون شهران نرغزم بلندی
 کرده پوشش آوردند و حله بردند هنگام غارت و مردانگی بود و زمان نبات
 قدم و فرزانیکی آتش افشان کشته بوق انکشتند در هم امیته آتش ریختند و باهم
 برامیختند در اول پوشش شش مراده توب و بیک مراده خبازه رومی را تصرف کرده
 همه را از جا کنده از بلندی کوه بفرافکندند درین حالات صفهای سپاه روم
 تبیب تبیب استاده و پاشایان جلیل الشان چون مردم نظاره و انجم بسیار دیده
 تماشا ایندلیهای دلاوران ایران فاده و تبیب سلیم پاشا در دست چپ باد همزار
 پیاده و سوار احکرا رومی چون سدا اسکندر استاده بودند و امیر خان قاجار
 سردا با سپاه ابوالجیمی خود در مقابل او قرار داشت و سلیم پاشا کلوله های
 توب جهان آشوب بر مصروف امیر خان کشاده نواب نایب السلطنه با تبیب بزرگ
 چون آفتاب تابان در قلب قرار گرفته و پرچم علم از دهای بکر از جنبش نسیم ظفر
 در اهتر از نبود مستقیمان مرغی غیب بهرام شکوه را امر فرمود که پشتاب در ناخه
 پالمرفه زخمون لبیز خان سردار و ابر مر تبیب سلیم پاشا حرکت دهند و خضرت

حضرت خایب السلطنه بصرم جنگ سلطانی امر و اشاعت فرمود که پیاده و سوار
 تیب بزرگ با امراد سرداران و سرهنگان و پیاده و سوار لشکر که در آن زمان از قلب
 و جناح و ساقه و کعبه کاه و مین و پل و نیکبار بر سر صفوف پاشایان در دم حمله
 بردند * بچینید چینی باشکوه * چو از زلزله کالبد های کوه * سر باز و سوار
 نظام و احاد لشکر و مهران صفدر از هر جانب در حرکت آمده دست بضم افکنی
 و شپا و ریشی کشادند و بر سر تپه های سپاه روم همان دادند دلبران دست
 نظام اول بختی بزمی کشاده و لشکر روم جان در هلاک و فرار و کربانگیزی نموده
 * لشکر شد در سبزه و فوج رومی در کربز حمله اری خوش بود از شپا و از رومی
 فرار * در اول حرکت تیب عشرت تیب سلطانی لطفعلی خان کتول بصرم گرفت
 تو بمانه رومی با چند تن از غلامان پیش خدمت اسب انداختند تو بمانه را تصرف
 کرده بعد از آنکه دو نفر از دلبران رومی را بکلوله بلایچه بر خاک هلاک نموده
 بود از کلوله که بردهان او آمد بر خای خود سرد کردید و او مردی شجاع و دلیر بود
 بفرمان نایب السلطنه تو بمانه را در دست که امیر اغا اسکندر خان قاجار بود
 اسبان کوه توان برق شتاب مرادگان را بشتاب تمام آنکجه شعله های نیران بچان
 رومیان ریختند * شد مراد سیه سپهر و کفت این صیحه ز چپست * غالباً سوار
 قامت در جهان شد اشکار * از کلوله های گردون قمر سای قلعه کشای یکی
 سواوی را از زمین بر میداشت و یکی را از کمر رومیان پاهای در کلب میزد داشت
 و سر نیزه های تخی شکل سربازان سینه شکاف شد و سرهایی تن و تنه های پیر ماند
 از هجوم لشکر و منصوب پای بنات و فرار پاشایان مغرور از جای رفته تمامی نیکبار کی
 رومی بودی فرار و او را کی آوردند و تیب جلال الدین خدی پاشا که مجاور از
 بیست هزار پیاده و سوار و بیست هزاره توب اشبار بود در پورش مراد و آتش

انسانی انواع خصم سوزیدمت سنکر خود فرار کردند و جمعیت حافظ علی پاشا
 که مقربده هزار نفر و بعزم گرفتن توپراق قلعه محالی قلعه را احاطه کرده بودند
 روی بفریمت گذاشتند اردوی ایشان مایه کسب سواران نظام و خلا مان
 پیشخدمت شد و وقت فرار از کنار قلعه مستحفظین انجام از اندرون و سپاه منصور
 انبیر و بی بر ایشان کلوله های اثنی ریز تار کردند و تب ابراهیم پاشا که هفت
 هشت هزار پیاده و سوار و مستحفظ سنکر جلال الدین محمد پاشا بودند همه را
 از پیش برداشته بسنکر گریز اندند و سوار بی نظام لشکر منصور از بی اغار وان
 شد و نایب السلطنه با احتیاط این که بماد افکیان و توپ میان ابراهیم پاشا چشم
 زخمی بسواری نظام رسانند و لشکر جلال الدین محمد پاشا در سنکر پای بنات حکم
 کرده گوی غفرانه کسان ریاند از توپخانه و سرباز هر چه در رکاب حاضر
 بود برداشته با حسین خان سردار بر سر سنکر راندند و سربازان مظفر ماه مدبرق
 پر شد از چهار طرف داخل سنکر شدند و بیست و یک گره توب و چهاره و چهاره
 پر کاله علم ازدهای بیکر با تمامی جبهه خانه و قورخانه و اسلحه و اسباب و اموال
 و خیمه و دو اب بتصرف او بردند و جلال الدین در سنکر نیز تاب مقاومت بناوده
 شپرازه جمعیت او از هم رخت و سپاهش دست از هم داده گریختند و امیرخان
 سردار قاجار نیز بامر و اشارت نواب نایب السلطنه با سپاه ابو ایجی خود که در
 زیر ایت داشت بر سر سلیم پاشا حرکت کرده سلیم پاشا و اگر اردوی از شومی
 روی بر یافته بصرای فریمت شتافتند امیرخان ان جماعت را تا کسد و کخنش
 تعاقب کرده سر و اختومه و اسب و اسباب بی حساب گرفتند و توپهای اغار از بی
 با قورخانه کلا بتصرف او بردند با جمله در ان خوهای پراشوب که هنگامه ممشر
 از و نمونه بود انقدر اسب و اختومه و سر و زنده بدست آمد که شمار انها مقدر

در حسابان نبود و کار لشکر روم را این قیاس میتوان کرد که حساب دو زنامه
 و دوازده ایشان بدست سپاه مظفر افتاد بجای و یکصد هزار پیاده و سوار چهره خوار
 داشتند و مشکل باور توان کرد که مساوی ده هزار نفر از آن لشکر صحیح و سالم
 بی زخم و جراحت با اسب یراق از مکرکه کارزار بسته بوطن اصلی خود پیوسته
 باشد و این سپاهی بود که دولت امیده روم از ولایات بعیند مثل شام و حلب
 و طرابلس و این طرف روم ایلی از ارضه الروم و از زنکان و سپاس و ملاطبه
 و خناب و حواصص و سایر ولایات در دست باهرا برد و جهد و سعی و کد
 در مدت نه ماه جمع آورده میدکن کارزار آورده بودند و از قرار تخمین آگاهان
 قیمت قورخانه و بجای کلوه توب و قیمت بار و طو و جیه خانه سوای توبها و علمها
 بشصت هزار تومان می رسیدند از آنک و اسباب در سه ساعت دست فرسوده
 غارت و انتهاب شد و یک نفر از لشکر عراق با ردوی ملک زاده مظفر بنفروده
 بود و سپاهی سپاه نصرت پناه و سواد سوار و پیاده نظام و حمله توبخانه و غلام
 با جصبت سردار ایروان از همه جهت باینه و اخرو ق که تراز سی هزار ب نظر می آمد
 و پاشایان روم با غرور و جهالت و استعلا و استکباری پای در میدان کارزار
 نماده بودند که در وصف میکنید و نواب نایب السلطنه و سپاه ظفر پناه را دست
 توسل بجمل المتین دین مبین و پیغمبر راستین و ولای امیر المؤمنین و ائمه طاهرین
 بودند استظهار بکنج و لشکر و جلادت سرباز و سوار مظفر و فرامینی که در تقاول
 و کسب بدست خازین نصرت نصیب افتاد کارگذاران در بار قصری برای
 دلگرمی پاشایان و نوید در امینان ایشان بلادنا گرفته اند و با یحییان را چون بلاد
 مکرفته تقسیم پاشایان نموده بودند و لشکر روم را قلاده رحم از کمر دین گرفته
 رخصت قتل و اسرو تا آنچه خونخیزی و بی برهنی داده اما که دانسته این کار

خانه خداوند بیکانه است و عینای دولت فتح و ظفر درید قدرت داد و داد
 کرامت باری نواب نایب السلطنه بعد از ظهور قحی چنین نامد که کارنامه
 خسروان جشید اقدار تواند بود بیکر و زدران مقام توقف فرموده هر یک از
 سران سپاه را بقدر قابلیت و خدمت مورد نوازش و خلعت و انعام و مرحمت
 فرموده علی الصیاح کوچکیده در منزل خالبا از که بهترین میلافت ایشان است
 توقف فرمودند و همه عقلا و خردمندان دیدند و دانستند که ما از اول این کار
 تا باخره منظور نظر نایب السلطنه این بود که کوتعالی بلیغ و تنبیهی شایسته میاشایان
 مغرور کرده شود و پس از آن باز بنای مواحدت و مسالمت میان دو دولت
 دوران عدت غاده گردد و اساس مودت و محبت پیش از پیش استحکام گیرد
 و بدین اراده نواب نایب السلطنه در اثبات مدعای ملوک گانه میرزا محمد تقی
 مستوفی رایانصایح مشفقانه و فرمایشات بلیغ تعیین و روانه از زنه الروم
 فرمودند محمد در وقت پاشا سرعسکر جانب شرق که مردی ارمنیده و کاراگاه
 و زبان دان و مصلحت جوی و خیرخواه بود مرض و استدها نمود که با هجوم
 و ازدهام لشکر منصور درین حوالی صلح و اصلاح صورتی نخواهد داشت و نایب
 السلطنه امر بیکوچ فرمایند و امر او لشکر طرفین بمقام خود معاودت کرده چند
 روزی براسانید بعد از آن امنای طرفین در میان تمهید بساط استی سازند و تعیین
 و کبلی صاحب اختیار از دو طرف کرده تا کاس ساخته شود میرزا محمد تقی را
 تا وصول اخبار توقف در آن دیار مناسب حال و کار نبود بدین مصلحت مراجعت
 بدربار کپوان ممدار نمود و چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی رقمزده کلک و قایم
 نکار کرد و در چهار سال آینده از طرفین و کبلی نبیل تعیین و امر مسالمت تبسیر
 پذیر آمد و حضرت نایب السلطنه که بقت فتح با هر نفس بدربار همانون از سال

لوجان تاران را که نیات قدم در معرکه کارزار و زینده بودند رقم خانی
 و خلعت و سپه حسن خان قاجار که پیش از همه تلاش کرده بود و آثار جلالت
 و مردانگی ظاهر ساخته و محفل سلطنت و کامکاری از زبان مبارک ملقب
 بسار و اصلان محمّد دید و مقرر شد که در قرابین قضایین شاهنشاهی باین لقب
 سرافرازید نواب رتیب السلطنه بمعنائی فتح و نصرت رایت معاودت جلد خوی
 برقرار شدند و از انجام بار السلطنه تبریز که مرکز ولت بود پیوست * قضیه وفات
 ماکرین شاهزاده جمستان محمد علی میرزا * محمد علی میرزا در سن از شاهزادگان
 بزرگ تربود و بر شادت و شہامت و عقل و ذکا و موصوف و بجا کردانی و قدر
 شناسی و بطش و جلالت مشهور و معروف بود شاهنشاه اعظم مملکت
 کرمات شاهان و لرستان و قلی و شوش و در ز قول تا حد و بنصره و بغداد و ایاب
 تقویض فرموده بود هرگز ناقب و فکری صایب داشت در تابستان این سال پر ملال
 محمود پاشای بایان از اطاعت او سر باز زده با اولیای دولت عثمانی پیوست داود
 پاشای وزیر بغداد بعزم نشویت و استعداد او علی پاشا والی دیار بکر را با قریب
 سی هزار نفر در هم پیوسته بطلب سلیمانیه فرستاد و هم او عبد الله پاشا متوسل
 بنواب محمد علی میرزا بود و شاهزاده از اسقاع خبر جیت انحد و دیابان از دمهزار
 نغرا از کرمات شاهان بیرون آمد لشکر رومی را بتسکت و عبد الله پاشا را حاکم
 سلیمانیه کرده تا کمنار قلعه خداد تا ختن آورد و در انحد و مرضی قوی بر مزاج
 شریفش طاری گشته در شهر مقرد درین جوانی و دایع عالم فانی نمود اعلی حضرت
 شاهنشاهی را اخبار اند و میگردان از فوت فرزند جوان بر صفحه خاطر خورد
 ماتر نشست و پرده نشینان حریم سلطنت و اجلال ناله و امیقراری باو چ سپهر
 زینکاری رسانیدند و شاهزادگان خورد شد جاہ که فرمان فرمای مالک بودند

از اسطوخودوس این قصبه جانسوز باندوده و خمر ترین و بسو کواری و ماتم هفتین
آمدند و اقربا و خویشان را خارج نمودند و خایند و غمی امر او سر کمر دکان و اقزاد
لشکر و احاد چاکر انرا اب دیده بد امان جاری گردید و اهل حضرت شاهنشاهی
مملکت او را کما کان محمد حسین میرزا خلف ارجندان فردوس اشبان نفوس

فرموده بیان کیفیت امراض مهلکه که درین دو سه سال در بعضی از ممالک
چین و هند و ایران روی نمود و بیان اربحال قایم مقام صدر دولت پایدار از دار
ملال * درین دو سه سال از تانیر حرکات اجرام علوی و قرائات کواکب امراض
مهلکه در بعضی از بلاد چین و هند وستان اتفاق افتاده جمعی کثیر از زندگان
سپرامند و از انحد و دیبعضی از بلاد ایران سرایت کرده در شیراز و اصفهان
و یزد و کاشان و قزوین و عراق حیم و از انجایبعضی از ولایات از ربایمان مثل
مراغه و تبریز و خوی و قزاقه داغ و نخبوان افتاده در همه این ولایات گروهی انبوه
درخت هستی بکاخ بنستی کشیدند همانا که هوا فو تنی پیدا کرده بود هر که را این
ناخوشی به گرفت در سال اول رخ و آب سرد روی ریخته می مالیدند و اکثری را
قی و استفراغ و اسهال بیست مبداد و مدت بیست و چهار ساعت طول می کشید
و درین زمان اندک چنان میکند اخت که گو یاد و ماه از او کشیده بود هالك بش
از ناجی بود و معلوم نمی شد که این مرض سرایتی داشت یکی را میکرفت و یکی را
میکند است و اکثر بران را گریبان میکرفت و که تر معرض جوانان می شد و اجابا
بعیت هوا را قوت طبیعت جوانان دفع بود و سر این امراض مهلکه بر کسی ظاهر
نشد و نه کسی او را انجا و بیامشوانست گفتن و نه خبر فجا و با احتمال می رفت
با جمله قایم مقام صدر دولت باید ارد در دار السلطنه تیز برای نظام کار و انتظام
امر و دولت قرا داشت و بتدایر رود و اجوان و پیر این خطه دلپذیر در امر ستا و نمود

بود و در همه امور مساعی چنانچه که عادت انجناب بود نظهوره برسانید و بعد از متع
 سیاه روم و شکست انجماعت ناخوشی در اردوی معلی نیز افتاده و در زمان
 مراجعت نواب نائب السلطنه بداد السلطنه تبریزی جمعی از مجاهدان نومسلمان
 و سر بازان جلالت نشان در راه وداع زندگانی نمودند و در تبریز نیز با از ارجان
 دادن گرم بود و وضع و شرف ان دمار نخواستند و در آن دولت بحوالی و حواشی
 فرار کردند و مقام مقام خود حرکت نکرد و سرگرم انجام خدمات دولتی
 و مشغول حراست و حاکمیت و ملت بود تا در بیست و بیجم شهر ذقعدة الحرام
 مریض شده روح بر قوحش بار و خانان در خطر قدس ماوی گرفت و در جوار
 سید حمزه مدفون گردید از اسقاع واقعه ناکزیر مهانش خاطر خلیف نواب نائب
 السلطنه ینهاست دلگبر شد و انجناب از قدیمی خدیمان دولت جاوید پیمان خاطر
 اینچه کردارش جام جهان نمای مملکت و ضمیر منبرش عکس نذیر صورتند ایبر
 دولت بود و عقلتی از امورات جزئیة دین و دولت نداشت تا با کلیات امور چه
 رسد و مصلح اساس و مایه ایوان سلطنت سپهر مهاس بود از خبر جانسوز و فاقش
 شاهنشاهی بلند اقبال و املا لیکران در ماقته با صد ار فرمان جهان مطاع دلجویی
 باز ماندگانش فرمود و منصب قائم مقامی را بخت او بچندش ادب ارب ننگه
 دان سالانه الاطیاب پیروز الوالقاسم تقویض و منصب جلیل القدر وزارت
 نائب السلطنه را پیروز امومی خان خلف دگرش عنایت و پروردش افتخار شازرا
 بخلایق اقباب شعاع مزین ساخت و بمکاردم بیکران بنواخت و اکنون در راه
 خدمت مساعی و جاهد و سرگرم خدمات دولتی اند * بیان تطاول اکراد بسمت
 سلساس و تعیین بسوخان گرجی خلام خاصه شریفه با دست مجاهدان و گرفتن قلعه
 باشقلان و همکاری و آمدن مصطفی خان و مخلص شدن و معاودت او همکاری *

در خبیثت و ایت متصور مقربین و ان بجز اقیقت اگر ابد نتراد بجهت کرده غفله
 بر سر سلساس ریختند و جعی از ابات و ذکورا متحد و در از تیغ بیهری گذرانیده
 بعد از ناخت و خوتریزی از ترس تلافی امواج زاخره و خوف تلافی افواج خاهره
 بر کشته و در مکامن خویش سرشورنش در دیده و خیزیدند نواب نایب السلطنه
 پور سفغان غلام خاصه شریف را بدسته بھادران و جاعت نو مسلمان قلع اماکن
 و تخریب مساکن و دفع شرارت اگر ابد نتراد تعیین فرمود پور سفغان از سلساس
 حرکت کرده عھفان بیک هر توشی با نصیر خان بیک که ولده مصطفی خان هکاری
 بود و نسبت پیدر خویش حقوق و حصان ظاهر مباحث و در اضرار پیدر اضرار
 داشت از اکراد ان حد و دسه هزار نفر کردا و رده بمقاتله پور سفغان شناختند
 و پور سفغان بلاد و پست نفر نو مسلمان در برابر ان کرده نصف سال برابر است
 بعد از تلاش و جد و جهد تمام شکست بر سپاه اکراد افتاده عھفان بیک بالسر
 مصطفی خان ره نورد و او ای غرار و پور سفغان از کرد راه متوجه نسیم پاشا تسلان
 کشته اول بمحاذات برج که کمند اند پشته مردان بلند همت بکنار بام او نرسیدی
 و آندرون او مشحون بوجود فتنگیان بود و بیرون قلعه باشقلان در روی
 پشته صعبی اتفاق افتاده مجر و رود از هر طرف بھادران بر فرازش صعود نمودند
 و دوسه ساعت از طرفین دو دو توپ و تفنگ بر فلك دخانی مساعد بود و بخت بھادران
 مساعد پس ان مکان سخت را بچطه تصیل او رده تیغ پیدر تیغ باھالی انجام دادند
 و جوی خون از کلوی اگر ابدی بنیاد کس شدند بعد از اتمام کار انجام متوجه نسیم پاشا
 باشقلان شد ما نمکان صعب المسالك و اما لك شده مستحظینش بتیغ پیدر تیغ
 هالك کردید و بین حال مسکیر خان افشار باجعی از ابو ایجیمی خود بحکم نایب
 السلطنه مامور بماند یا نبود پور سفغان ابراهیم خان حاکم باشقلان ترا مصوب مسکیر

مسکر خان نموده بدر بار سعادت مدار فرستاد و خود با بھادران و سایر سپاہ
 ابوابیجی خود از پیاده و سوار در آنجا قدمت و قف و رعایا و اسکراد انحد و در
 کجا از باس و سعادت کچھون مہابت نایب السلطنۃ العلیہ خاطر جمع نموده از
 ہر طرف کوچانیدہ در اماکن و مساکن خویش جا بجا مکرہ بنوید اشفاق و الطاف
 نواب نایب السلطنۃ مطہین و اسودہ خاطر ساخت و مصطفی خان ہکاری کہ از
 اولاد بنی عباس و بدر بار ہیچک از سلاطین سپہر مکریم قدم نہادہ بود بعد
 از تسلیم قلعہ و سپاہ سبک بریض خدمت و متابعت بر نشسته بشتاب تمام خود را
 بدر بار شوکت مدار نواب نایب السلطنۃ رسانید و طوق عبودیت و فرمان
 برداری بر مگردن نمادہ ملتزم خدمات و متقبل ارسال پیشکش و اظہار جان
 نثاری گردید و شش بخلاص کرانمایہ پیرایہ گرفت مقصود المرام و شاد کام ہکاری
 بر کشت و ہم در آن اوقات بسرش نصیر خان سبک کہ باید و اظہار عداوت
 مینمود از جہان رخت برست و پدرش از خارا زار اورست و پوسختان بعد
 از اتمام امور و حکومت مال اشرا نزدیک و دور رسدہ سنہ جلال پیوست و با مر
 نواب نایب السلطنۃ دو پست نفر از بھادران بحفاظت قلعہ باشقلان مامور و امسال
 کہ امیر خان سردار قاجار با مر نایب السلطنۃ بحفاظت و سرداری بیکلری یکی
 خوی و مضافات انحد و دسر از مکر دید اختیار امور الصغیرات را تا ہکاری
 و باشقلان و کردستان بقبضہ اقتدار او گذاشتند اکنون ہمہ پیران و سرخیلان
 اسکراد و ایلات انحد و دسر بر خط فرمان او دارند و جرات رد فرمان و تمرد بخاطر
 ندارند * بیان متصل شدن محمود پاشای بابان بنواب نایب السلطنۃ و تعیین
 ابراہیم خان باکوبی با انحد و نصب محمود پاشاد و سلیمانہ و گرفتن کرکوک و کوی
 و خارت و دستبرد سپاہ تالار موصل و پیوستن محمود پاشا بدر بار کچھون مدار

نایب السلطنه و خلعت و نوازش یافتن و مراجعت نمودن او * محمد حسین میرزا
 حکومت سلیمانیه و بابان را چنانکه بود باز بعبد الله پاشا باز گذاشته عمود پاشا
 دوباره باهلی پاشا والی دیار بکر بر سر سلیمانیه رفته عبد الله پاشا را شکست داد
 و سپاه ساخلوی را که محمد حسین میرزا در آنجا باز داشته بود متفرق و پرتشان
 نمود و خود بحکومت سلیمانیه بنشست این اخبار پرتشان بمسامع اولیای دولت
 علیه رسید شاهزاده عبد الله میرزا از زنجیان بانحد و تعیین و عبد الله میرزا بعد
 از خرابی انحد و بسبب طغیان ناخوشی که متداوم بود بزنجیان مراجعت نمود
 عمود پاشاهم از انتشار مرض معهود ناپساورده بعزت کراکوک گریخت
 و عبد الله پاشا در سلیمانیه مستقر و مجدداً عمود پاشا جمعیتی فراهم آورده عزم
 سلیمانیه نمود خیر عزیمت او بمسامع اولیای دولت قاهره رسید اعلیحضرت
 شاهنشاهی نواب نایب السلطنه را امر و مقرر فرمودند که امور صفحات کردستان
 و عراق عرب را در عهده اتمام خود دانسته نظامی و انتظامی دهند که من بعد
 بجمع وجه من الوجوه عینی و نقصی هم ترساند حضرت نایب السلطنه العلیه از اجراء
 ملازمین دربار شوکتقدار محمد حسین خان ایشک افاسی را که مردی قابل و کار
 گذار بود با رقمی خوشونت امین بانحد و تعیین فرموده امر و مقرر ساختند که
 عمود پاشا عازم حضور بآهرا التور شود یا از ممالک محروسه سلطانی بیرون رود
 محمد حسین خان او را در کراکوک ملاقات کرده پیغام سرپا نهادید بگذرانید و رقم
 ارقام شیم را با او نموده عمود پاشا از اعمال سراسر نکال خود نادام و بشیمان و دست
 تو سسل بجبل المبین دولت ابدینیان زده خدمت و بندگی را متقبل و عثمان بیگ
 برادر که تر خود را که مردی رشید و کار دان و از جانب برادرش صاحب اختیار
 انسان بود بصحابت محمد حسین خان روانه دربار شوکتقدار نواب نایب

نایب السلطنه نمود رفت و وصت و بیعت شاهنشاهی شامل حال و کافل احوال او
 شد مورد نوازشات شایان گردید معارف این حالات عبد الله باشاهم اعمتوسل
 بدولت حلیه عقیانه کشته خلعت از او دپاشایافته باو دیکر امامه شور و شر
 شد حضرت نایب السلطنه الطیبه خلعت و حکومت سلیمانیه و بابان را بمحمود پاشا
 مرحمت فرموده ابراهیم خان سر تنب با کوی راباد و فوج تبریز و مراغه که سر تنک
 او جعفر قلیخان بسراحد خان مقدم بود معسوب عغان یکبر سر عبدالله پاشا
 نین و ابراهیم خان هنگام ورود سلیمانیه راههار ابا و مسدود نمود و عبدالله
 پاشا سوای دربار شو و کقدار ملجانی و مناصی بناقتد رگامه خلایق پناه شتافت
 و ابراهیم خان خلعت و حکومت محمود پاشا را امین گوی و سلیمانیه بروی پو شاند
 در سلیمانیه متکین ساختد معارف این حالات داو پشای وزیر پناه محمد پشای
 حاکم گوی را جعتی داده باریل فرستاد محمد پاشا کوچ و نه محمود پاشا را که
 در باریل بود که چنانچه بموصل فرستاد که از انجار و انة بغداد نماید مادر محمود پاشا
 کیفیت احوال را مرضه بدیاری نواب و بیعتدار سال و حضرت نایب السلطنه را
 بایره غضب در التهاب آمده نفس سرا با تقدید بابر ابراهیم خان سر تنب فرستادند
 که اگر چنانچه کوچ و بنه و مادر محمود پاشا را با سلامبول برده باشند بر کرد اندن
 انقاد را مقام تست باید که تعاقب نموده از انجا حمت باز گیرند و اگر درین خدمت
 قانون و مستی جایز دارند همگی سردار و سپاه خود را مو و سیاست و سخطه اتمد
 بموصل رقم قشایم ابراهیم خان سر تنب از سلیمانیه کوچ بر کوچ روانه کرد که
 شد مجرد و رود سپاه قلعه کورکوک را محاصره کرده اما چکاه توب و تفتک و خروش
 و خوف جانک را از انان کچوان در گذر اندند و هر روز از طرفین کشش
 و کوشش تقدم مپاقتاد بکر پاشا حاکم انجا نایب صدمات کشگر منصور بر تافته

اندر حجز و استیذان در آمد و پیش کشی لایق روانه دربار شوکت مدار و ابراهیم
 خان از آنجا کوچ کرده روانه اربیل شد و پور و دیسپاه منصور راهها را مسدود
 کرده قلعه اربیل را محاصره نمودند ابراهیم خان و سایر سرهنگان پورشی را
 مناسب ندانسته با احتیاط یکسپاه را کوچ و بنه برادر و اشباع و اتباع محمود پاشا
 که در قلعه بودند اسبی رسد و در میانه کسی از آنها تلف شود پس شدت
 و شکایت تمام کوچ برادر و اتباع و اشباع محمود پاشا را از آنجا بیرون آورده بار دو
 رسانیدند و از آنجا کوچ کرده در کنار اب حوصل افتادند و شدت هر چه تمامتر
 اطراف موصل را محاصره کرده کوچ و بنه و مادر محمود پاشا را ملیدند و در آنجا
 مضائقه بود ماشای موصل مادر و خیال و اطفال محمود پاشا را با سایرین هر که بود
 و هر چه بود با کمال عزت و احترام بیرون فرستادند و روانه اردوی نصرت شکوه
 ساختند ابراهیم خان بعد از اتمام این خدمات بر سر کوی رفتند محمد پاشا
 حاکم کوی محصور طرقت و شوارع از هر طرف مسدود آمد و زمان محاصره چهل
 و پنج روز امتداد یافت هر روز از طرفین پای بیملن جلالت مینهادند محمد پاشا
 حاکم کوی سطوت و علالت لشکر منصور را دیده بعجز و قصور خود قایل گشته
 رخصت بیرون آمدن خواسته قلعه را تسلیم و کسی متعرض او نگشته روانه
 بغداد گردید و لشکر منصور داخل کوی گشته چهارده قبضه توب با قورخانه بجهت
 ضبط آورده توبها را شکستند و قورخانه را بر گرفته و همان بیک راد رکوی
 حاکم با استقلال نموده بعد از اتمام امور انهد و دعا از مدد با سعادت مدار
 و از عقب ایشان محمود پاشا عازم درگاه کپوان پایگاه و از نواب نایب السلطنه
 انواع رافت و محطوفت و انعام و احسان دیده مراجعت بسلیمانیه کرده در کمال
 استقلال مشغول حکمرانی گردید و وقایع سال ختمه فال مطابق سنه هزار و

و دولت وسی و هشت هجری و کیفیت وقوع مصالحه عام فیما بین دولت ایران
 و روم * در اول بار این سلافر خندقال که هزار دستان با هزار دستان بر فراز
 کلین بل افشان رتغه خوان بود و نذر و بر شاخ سرو فصول محبت و مراودت
 میسر و دفرمانی از پادشاه و الاجاه روم محمد روفع اشای سر عسکر شرق
 و والی ارزنة الروم در باب اختیار مصالحت عام و مصادقت دو دولت ابد فرجام
 رسید و پادشاهی متار الهی مردی از مبدع و صاحب حال و کمال و کار از مودعه و کرم
 و سرد روز کار دیده بود و معزی الهی مراتب مزبوره و با کار گذاران دولت
 جاوید قرار نایب السلطنة العلیه اظهار و باینکه در زمان تنبیه و کوشش و زیاده
 سری عا شایان مغرور که مطلب اصلی آنرا و چند ملک وسیع الانجاب و ممالک
 محروسه سلطانی افزود اما با زرای جهان آرای حضرت و بلعهد که مستند آرای
 دولت این فیر و زه مهده است بر عایت جبهه جامعه اسلامیه و اتحاد و دولت
 جاوید طراز هیجان غبار خصومت و لجاج و ریختن خونهای بیگانه ها و وقوع
 تشویش و نا امنی طرق و مسالک و معابر را مناسب ندانستند و کیفیت مکنون
 ضمیر پادشاه و الاجاه روم را بیایه سیر سلطنت مصبر اچیل حضرت شاهنشاه که یوان
 با یکاه هر ضه داشته قبله عالم و عالمان حضرت و بلعهد را صاحب اختیار کل فرموده
 رخصت دادند و مازون فرمودند که در هر حال و معقالب هر چه صلاح و فلاح دانند
 از انقرار معمول فرمایند پس نواب نایب السلطنة العلیه بعد از اجازت از دو بار
 اسمان جام مقرب الحضرة العلیه، پیر زاعمد علی مستوفی اشدبانی را برای اتمام این
 کار و انجام صلح بایدار روانه ارزنة الروم و بوکالت تعیین که با پادشاهی مشارالیه
 در محفل مصادقت و موادعت و کار گذاری و کار آگاهی نشسته در صلح و جنک
 سخن راند و آنچه خبر و صلاح مسلمین و باعث مسرافرازی ملک و دین و صرفه

وصلاح و خیر و فلاح در دولت ابد قریب است از دفتر خرد مندی و رای و زمین
 و فکر دورین خوانند بعد از ورود مشارالیه بارزانه الروم با محمد رومی ماشا
 در خلوات اجلاس کرده سخن انس و استنباس میان دو دولت جاوید اساس
 در میان آوردند بالاخره فرار گفتگو صلح استقرار یافته ختم کلام بنمونه خواهی انام
 و رضای ملک علام کردید * و صورت صلحنامه میان دولتین بهتین از فواید
 افلام سلالة الوزراء الکرام نیمیة السادات العظام میوز ابو القاسم فایم مقام اینست *
 غرض از تحریر این کتاب مستطاب اینکه درین چند سال بسبب وقوع بعضی حوادث
 میان دولتین علی بن اسلام رو باطل صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه
 مبدل بنقار و خصومت و موادی بحرب و کدورت گشته بود بمقتضای جهة جامعه
 اسلام و خدم رضای طرفین بسفک دمها و وقوع اینگونه حوادث و غوغا احادت
 سلم و موودت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین فیجبتین انظار رخت
 و موافقت شده بمرحوب فرمان همایون اهل حضرت که همان حشمت ملک بخش ملک
 حکمران ایش تاج و سریر خد بو زمین و زمان جلال الاسلام و المسلمین جلال الدنیا
 و الدین خبات الحق و الیقین قهرمان الماء و الطین ظل الله الممد و دنی الارضین
 حافظ حوزه سلیمان باسط بساط جهانبانی داو و رجباء سلیمان دستکاه انجم سیاه
 اسلام پناه زینت بخش تخت کبان ملک ملوک جهان تاج بخش کاسران شاهنشاه
 ممالک ایران الخاقان بن الخاقان الغازی قتملی شاه خلد الله ملکه و اقباله و حکم
 ماموریت نامه رفیعه خرمه خرمای دولت و شهر یاری و دوحه طلبی شوکت
 و جهانداری ممالک رقاب کردن جناب کیوان همت برچس طلت رکن زین جلال
 خصن رطب اقبال پادشاهزاده ازاده و بلعهد دولت علیه ایران عباس میرزا
 خرمه این عهد ملوک و چاکر جان تار بو کالت نامه مباهی و مخصوص گشته از

از جانب دولت حلیه عثمانی نهبیامروفرمان اعلیحضرت که بان منزلت شمس فلک
شهریاری بدر افق تاجداری بادشاه اسلام شاه سلطان البرین و البحرین خادم
الحرمین الشریفین ذو الشوکه و الشهامه السلطان بن السلطان بن السلطان
الغازی محمود خان ابدالله ملک و اقباله و کالت نامه بجناب عزت نصاب بنالت
انتساب جلالت کتساب مقم امور الجمهور بانفکر الثابت مههد قواعد الامور
بالرای الصایب صدر اسبق اکرم والی ولایت ارزنة الروم سرعکر جانب شرق
محمد امین روف باشادام مجده عطا و عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینه
مزبور به باجناب سرعکر مشارالیه بعد از مناوله و کالت نامه های مبارکه عقد
مجلس مکالمه مکرده مصالحه مبارکه باین امین ترتیب و تعیین یافت * اساس *
که در تاریخ مزار و صد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه که واقع گشته حدود
و سنور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و ردفراری و تحلیله سبیل اسرا
و اقامت شخص معین در دو لتهین حلتهین باشد تماماً و کمالاً این الدولتهین باقی
و مرعی و معتبر بوده بارکان ان وجهان الوجوه خللی حاض نشده در مابین
دولتهین حلتهین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابعاد رکاز باشد بعد ازین
شهر خلاف در خلاف بوده در میان دو دولت معامله که مودی که دورت
و بر وقت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه
دولت حلیه عثمانی میباشد در اتای حرب و قتال بدست دولت فخریه ایران آمده
از جمله مقلع و اراضی و فضا و قصبه و قرا حال تحریرو مصالحه از تاریخ این تمسک
معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تماماً تسلیم شود و بهمرجات
حرمت این مصالحه خبریه گرفتار ان طرفین را بلاکتیم و اخفا تحلیله سبیل کرده آنچه
در اتای راه محتاج الیه آنها باشد انما کولات و خیرها عطا شود و بسرحدات

طرفین ایصال نمایند * ماده اول * دولتین طلبتین را در امور داخله یکدیگر
 مداخله جایز نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز ندانست
 از جمله محالی که از توجهات سنجاق و کردستان داخل حدود میباشند سبب این
 الاسباب و وجهان الوجوه از طرف دولت حلیه ایران مداخله و تجاوز و تعرض
 در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین
 بیسایق و متشلاق صورت نمایند در باب رسومات عادی و بیلاتی و متشاقی و سایر
 دعاوی که وقوع یابد مابین وکلانواب و لیسعهد دولت ایران و وزیر بغداد مخایره
 شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد * ماده ثانیه *
 و از اهالی ایران کسانی که کبکجه مکره و مدینه منوره و سایر بلاد اسلامیه امدو
 شد میفایند مثل حجاج و زوار و تجار و غیره در بین اهالی بلاد اسلامیه و عبیه
 یا آن جهات مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه
 خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذا لک از زوار عیالات عالیت
 مادامیکه مال التجاره نداشته باشند از ایشان مطالبه باج و خیره نشود و اگر مال
 التجاره داشت باشند بر وفق حساب حکمران مطالبه شده زیاد مطلب نغایند و از
 طرف دولت ایران نیز باینجا طرف دولت عفاقی و اهالی ایشان برین وجه معامله
 نمایند و بمقتضای شرط سابقه فیما بعد در حق حجاج و مجاهد دولت حلیه ایران
 تنفیذ و اجرای شرط مقدم از جانب وزیر اعظم امیر حاج و میر میران حکرام
 و سایر ضابطان و حکام دولت حلیه عفاقی کمال دقت و رعایت شود و از شام
 شریف الی حربین معتربین و از انجالی شام شریف از جانب امین صرّه همانون نیز
 نظارت حال ایشان شود و خلاف شرط بطبع وجه واقع نگردد و در حایت ایشان
 همت نمایند و اگر در میان ایشان نزاع روی دهد امین صرّه همانون به معرفت

به معرفت معقود متعین حکم در میان اخصاست نظارت نماید و از مخدرات حرم
 شاهنشاهی و جمعیهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بجهت ایران که بمسک
 معظمه و عقیقات عالیات میروند فرآور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و املاک
 در خصوص رسومات کمرک تجار و اهالی دولت بجهت ایران ماتد دولت علیه
 عثماني معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقراری که مقصد فروش چهار
 فروش کمرک گرفته و بدست ایشان مذکوره داده مادامیکه از دست ایشان بدست
 دیگری منتقل نشده است مگر راز ایشان کمرک نگه برند و تجار ایران لاجل التجاره
 چو بوق شهر از که بدار السعاده میاورند و ربع و شری ان انحصار نباشد و بهر کس
 که خواهند بیع نمایند و با تجار و شعبه و اهالی دولتین علیه بن که بممالک جانین
 آمد و شد می نمایند بمقتضای جهت جامعه اسلامیه معامله دوستانه شده همه از
 هر ایزواضرا محفوظ باشند * ماده ثالثه * بجهت از شهره جدید رطلو و سیدکی
 متازع فيها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثماني ساکن میباشند مادامیکه
 در دست اخصاست اگر بجد و ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند
 سرحداران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست
 برندارند و از جانب سرحدات منع ایشان نشود از تصاحب اسیان دولت علیه
 عثماني کف میدنماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند دولت
 عثماني ایشان را منع و تصاحب نکند و جدا از آنکه بطرف دولت بجهت ایران گذرند
 بعد اگر بممالک عثماني بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان
 بطرف ایران بگذرند آنوقت از حد و دولت علیه عثماني تجاوز کرده خسارت
 برسد سرحد نشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند *
 ماده رابعه * بموجب شرط مقدم فرار عهد و لاین از طرفین تصاحب نشود و کذلک

از جمله عسایر و ایلات هر کسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت
 فحیمه ایران و از دولت به ایران بدولت علیه عثمانی بگذرد باید آن گذشته کان
 تصاحب نشوند * ماده خامسه * آنچه در دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیه
 عثمانی اموال بجا ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ
 این تمسک در ظرف شصت روز در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و معرفت
 شرع و معتقد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه
 در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی
 بعضی ضابطان جبر از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران
 و از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان بعهده و وکیل آنها در هر محل صادر شود
 و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند * ماده سادسه * در ممالک دولت
 علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانی که فوت میشود اگر وارث و وصی شرعی
 نداشته باشد ماورین بیت المال ترکیه همان متوفی را بمعرفت شرع دفتر کرده
 به ثبت و سجل شرعی رسانده و آن مال را بعینه در محل مامن تا مدت یکسال حفظ
 نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرحه اشیاء متروکه
 تسلیم شود و رسوم عادی و کرایه محل آن اشیاء گرفته باشد و آن اشیاء اگر در
 مدت مذکور هر بقی و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث
 و وصی نرسد ترکیه محفوظه را ماورین بیت المال با اطلاع معتقد دولت علیه ایران
 فروخته ثمن آنرا حفظ نمایند * ماده سابعه * بموجب شرط سابقه برای تأیید و تأیید
 دوستی و مودت در هر سه سال یکبار از دولتین در طرفین علیتین مقیم و معتکف
 باشند و از تبعه دولتین علیتین در اثنای حرف که بطرفین گذشته اند در حق
 ایشان بنا بجرمت این مصالحه خبر به سیاست این اسامت نشود * خاتمه * آنچه از

از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال عمره که بالذات اکبره
 قرار داد شد و از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهبه الصبغات و تضمین مصارف
 جزیه از جانبین منضمی مامضی گفته صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیتین
 بروفق عادت تصدیق نامه ها مبادله شده بواسطه سفیر و سبط از تاریخ این تمسک
 الی مدت شصت روز در اس حدود دولتین یکدیگر ملاقات کرده باستانه
 طرفین اصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و بنجد این صالحه خبریه بمساله
 حقیقه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره مکذورت
 و خصوصت منطقی بوده و منافی دوستی و خلاف این عهد و شرط معقوده مربوطه
 از جانبین وضع و حرکتی و معامله جایزند اند و از جانب جناب و کبل مشارالیه
 نظر بر خست کامله از جانب دولت عثمانی درین تاریخ هزار و دویست و سی و
 هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذقعدۀ شریفه این تمسک مهور و منضمی شد
 الخاتمه بالخبر و السعادة الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهر تحریراتی شهر محرم الحرام
 سنه هزار و دویست و سی و نه * بیان وقایع سال هماون فال هزار و دویست
 و سی و نه هجری مطابق سال بیستم ایل ترکی * و غیره مشهور ذقعدۀ المحرم رایات
 جلال شاهنشاه بیهمال ساخت فرود زمین سلطانیه گردید و بجهت مشورت بعضی
 امور حضرت ولیعهد را بر کاب هماون احضار فرمودند مقارن ورود نائب
 السلطنة العلیه بر کاب جهان کشای فرمان لازم الاذعان باحضار بعضی از
 شاهزادگان اطراف شرف نفاذ یافته و در آن اوقات بر کاب سعادت معات پیوستند
 اما نواب ولیعهد را در منزل اقامت کند خلخال ناخوشی صبحی بر مزاج مبارک شطاری
 گشته بحدیکه حرکت و سواری مقدر و رنگرید بنمخت روان نشستند و ملتزمین
 در ناپ نظر نصاب بنهات تشویش و تامل براب پیوستند اطبا بیکه در خدمت حاضر

بودند بد او و معاجمه مشغول شده همه کام ملوک صبح صادق افاقتی حاصل شد
 و نقاهت وضع کلی باقی بود چون نایب السلطنه وارد زنجان شدند خبر عارضه
 آنحضرت بسمع مقیمان حضرت شاهنشاهی رسیده صبر و سکون از ساحت خاطر
 ستون امن و امان و عماد اسلام و اسلامیان کناره گزید و بموجب فرمان امیرزا
 محمد حسین حکیم باشی خاصه سرکار و تخت روان خاص بزنجان روانه شدند
 چون منجمان و اختر شناسان پایه تخت کیوان رفعت و رود و لبعهد را بسطابنه
 یکساعت بغروب مانده شخصی داد بودند بموجب فرمان در عمل موسوم
 بسامان ارخی سر برده اجلال برای ورود و لبعهدی همال افراشته گردید و نایب
 السلطنه در آن مقام نزول اجلال فرمودند و شوق ملاقات و نشو و نشویش ناخوشی
 و لبعهد خاطر خد بود و روان و مابه امن و امان جهان را بر امشوش مبداشت و در
 چنین سلطابنه انتظار ورود مقدم مسعود فرزند بیانند یکشیدند و حضرت
 سلطان نخل سلطان شاهزاده علیخان را پیشتر برای تقصص احوال نایب السلطنه
 ایران بسامان ارخی روان فرمودند که کیفیت حالات ترانافانانو بگوید و ببا برادر
 والا کهر بار دوی همایون پیوند نزدیک بغروب که وعده ورود حضرت
 و لبعهد بود سپهدار نظام بانو بخانه و کل سپاه نظام با استقبال عام و رکشته از یکطرف
 راه علیها افراخته ایستادند و از جانب دیگر وزیر و امرا و تمامی خوانین سواره را
 باده های ابو ایجی خود باز داشتند صف کشیدند نزدیک بقصر همایون
 شاهزادگان عظام و امرا و با جارسها کشیدار میدند حضرت و لبعهد بسلامتی
 وارد شدند و در خلوت خاصه شاهنشاهی شرف حضور مباحی کشته پادشاه
 عالم پناه از روی کمال عطوفت فرزند سعادت مند را در اخوش مهربانی کشیدند
 و از نعمت سلامتی آنحضرت ارامش و اسایش تازه یافتند و حضرت و لبعهد در

در خدمت شاهنشاه از خلوت خاص بقصر اسکان مناس شتافتند و فدای اثر و زرا
 برای رفع کسالت و دفع نقاقت نایب السلطنه را در موضع خاص مامور بتوقف
 و استراحت نموده جمعی از حجاب سپهر قیاب را برای خدمت و پرستاری انجناب
 مقرر داشتند و روز به کمر بر آورده خاص همایون خاقانی را در جنب قصر
 سایمانی بر پا کرده برای اسایش و بعهده مشخص فرمودند و نایب السلطنه در انجام
 ارام یافته تمامی شاهزادگان عظام و وزرا و مستوفیان و مقربان حضرت سپهر
 بسط و عبلة در خانه و امنای دولت با احترام و اولیای شوکت بلند نام بسلام
 و بعهده مشرف شدند نسبت بهر يك از جاگیران التقاتی شایان و مکرمتی بی پایان
 تقدیم فرمود و جای آن بود چون پیش از ورود مقدم مسعود و بعهده حضرت
 خدیو مهاد بجهت شاهزادگان امر و مقرر فرموده بود که طریق خدمت و بندگی
 بسیارند و رویه اطاعت و کوچکی را نسبت بولعهده چنانکه باید و شاید مرعی
 و منظور دارند تمامت شاهزادگان و اولاد خاقان کامران بقدم اخلاص و چاکری
 و ارادت پیش امید بیشتر از پیشتر سالک شاهراه تواضع و فروتنی شدند هر چند
 نایب السلطنه العلیه برادران را امر بمجلس فرمود در بطاط ادب نشستند و کمر
 خدمت انحضرت بستند و شاهزاده حسنعلی میرزا نیز که در آن روزها احضار
 شده بود مانند دیگر شاهزاده کان رعایت ادب را از دست نهداد و شاه عالمپناه
 هر روز بانعام تازه و احسان بی اندازه و اعطای خلائق فاخره و عنایات و افزه
 و بعبطه اسب و شمشیر نیک زدای خاطر و بعهده بود و بتقریبات حسنه رعایت
 ضعف و نقاقت انحضرت می نمود و سه نفر از امیرزاده کان عظام که در رکاب
 حضرت و بعهده شرف اند و زخصور خاقانی بودند نواب امیرزاده محمد میرزا
 و سیف الملوک میرزا و خسر و میرزا هر یک بعبطای اسب و شمشیر سر بلند

و هر روز که وقت مشق سپاه نظام میشد بتعلیم افواج خاصه همایون شاهنشاهی
 میرد اختد و قوف و مهارت خود را در قاعده نظام جدید حکما بینی و بلیق
 ظاهر می ساختند در اندک روزی افواج خاصه از تعلیم نواب محمد میرزا و سیف
 الملوک میرزا تفاوت بسیاری در قاعده مشق ایشان پدید آمد و اعلیحضرت
 خاقانی دو از امین هنرمندی اند و امیرزاده را مرتحای موفوره مبدول فرمود
 و امیرزاده کان هر روز هنگام سواری جوهر ذاتی خود را در قدر اندازی
 و جریب بازی و سایر فنون سپاهگیری در خدمت حضرت سلطنت ظاهر میکردند
 در آن اوقات که نایب السلطنه در اردوی همایون بود چند روزی برای جشن
 سرتراشی نواب سلطان محمد میرزا السباب جشن و سرور و هوش و جود میباید
 بعد از آنکه لزوم اطعام هم و ضیافت سرگردگان و افراد سپاه سواره و پیاده نظام
 بعمل آمده بایب السلطنه بامر همایون در خلوت خلص نشسته همگی امر او و زرا
 و اولیای دولت دوران عدت و ارکان حضرت گردون رنبت در خدمت
 حضرت و لبهده حاضر گشته دست جود و بخشش گشادند سیم و زر و خلعت
 زینار آفتاب بیکر بهر آن صفدر و وزیرای بیک محضر مرحمت فرمودند و در هنگام
 حرکت رایات سلطنت بمستقر دولت فرمان حکومت ایل قراقرز لو و خلعت
 امارت انجد و در ابا امیرزاده محمد میرزا اهنایت کردند و شب شانزدهم ذیحجه
 اعلیحضرت شاهنشاهی بدر الخلامه طهران و نایب السلطنه بسمت اذربایجان
 مراجعت فرمودند * از جمله سوامج درین سال * و مات صدر اعظم حاجی محمد
 حسین خان اصفهانی بود و او بیست جوهر ذاتی و کاردانی و کارشناسی در امور
 مالک و مال از بدایت حال تا زمان ارتحال ترقیات عظیمه کرد و ابواب عطفوت
 ای نمایات بر چهره حال خود گشوده یافت در آخر این سال در دار السلطنه طهران

ان مریض کشته درگذشت و پس از نظام الدوله عبداللہ خان در خدمت شاهنشاه
 از جمیع امثال و اقربان در پیش است و امیر بیست در کار کذاری و کار شناسی
 فطانت اندیش و ذکاوت کبش * بیان وقایع سال حجستہ فال هزار و دویست
 و چهل مطابق ترکی * بعد از انقضای شهر محرم الحرام این سال را نابت اقبال خاقان
 بیہمال بغیرم تفریح و شکار از دار الخلافۃ طہران بسطغان آباد کزاز حضرت فرمود
 و شهر مزبور حصنی است حصین و بنا بست متین کہ حسب الامر خاقان کامران
 نوسف خان سپہدار عراق بنا کرد است و مکان شهر سلطان آباد مشہور رقمہ
 دستگرد از بلوک سہ دہ کزاز و در محل مزبور و حوالی او ہفت قنات بزرگ دارد
 کہ ہمہ بشہر سلطان آباد جاری است و کوچہ ہا و راستہ ہای انجامہہ مقابل
 ہم بنظافت و پاکیزگی تمام ساخته و پرداختہ کشتہ و بازار ہا و دکا کین از اہل حرفت
 معائن و مشہود و برج و بارہ قلعہ اوافر اختہ در اصل شہر چہار خیابان طرح
 انداختہ و بکمال استحکام ساخته سپہدار بقدم جان نثاری و خدمتگذاری
 پیش آمدہ ضایفہا کرد و پیشکشہا گذرانید * بیان ہروسی امیرزادہ
 جہانگیر میرزا و بدیع الزمان میرزا * شاہزادگان مجتہ عنان کہ بمصدق کردن
 خرام البانہ از قضای جہان میدان جولان سزد درین سال ہمانون فال پیشتر از
 پیشتر با نیکو رسم ماری و محبت و شہود دوستی و الفت پیش آوردند با ہم
 و صلتی بنا زکی نمودند بلی دولت بدولت و شوکت بشوکت و محبت بمحبت
 و مضاہرت بمضاہرت افزود و ازین حسن وفاق و رسم اتفاق خداوند جہان
 و شاهنشاه کامران را از خود راضی و خشنود نمودند حضرت و بلعہد از محبوبہ
 جلالت شاہزادہ محمد قلی میرزا فرمان فرمای ممالک طبرستان طبرزدستان
 و صیہہ معتز مہ انجبار ابرای امیرزادہ جہانگیر میرزا خطبہ فرمودند و نواب

شاهزاده علیقلی مبارز استرکبری و مهد علی نواب ولعهد را برای فرزندان کرامی
 خود بدیع الزمان مبارز خواستگار شدند و طوهارت رتبه دادند و ابواب شادمانها
 بر چهره حال جهانسان کشادند * از سوانح عبرت افزای این سال * حاجی
 هاشم خان نامی از اقران نظام الدوله عبد الله خان در اصفهان جمعی از خانقاه بختیار را
 نوکر خود ساخته باینکه او را دولت و ثروتی بود که احتیاج به مال کسی نداشت
 از نهایت طمع و بداموزی اثر را بختیاری از سر ناصافی و اجحاف و طمع در مال
 و عیاب و اعیان و اثر افشست نوکران بختیاری خود را برداشته در کوه چاهای
 اصفهان بیکر دیده است بجان مقلین و تجار و خواجه کان مالدار در میامده اند
 اکثر شب درق الباب کرده در باز بیکر دند باندرون خانه مهرفته اند و اگر کسی
 در باز بیکر کرده اند بوار و اطراف خانه خنمی بسته بجان در میامند اول
 صاحبخانه را بلامیت و چرب زبانی می گفته اند که هر چه داری بیار و دیگر تشویش
 مدار و اگر صاحبخانه هر چه داشته می آورد از زجر و نکایت ایشان خلاص شده
 در گوشه می خزید و تالان و بغبار از خوف جان بجان میفرید و اگر از صاحبخانه
 ممانعتی میدیدند و ممانعتی تصور میکردید دست و پای او را محکم بسته هر چه
 در خانه او بود جمع کرده میبردند شب بجان یکی از اعیان رفته بودند که صاحبخانه
 در سفر حج او هر چه در کوفتد کسی در باز نکرده از دیوار بالا رفته بجان دور
 آمدند و در کشودند و باندرون رفته در بستند و زوجه اشخص از جمله سادات
 عالی درجات اصفهان بود و صاحبخانه بماطر جمعی تمام عیال و زوجه خود را در
 شهر مسلمانان در خانه خود گذاشته بزیارت حج شتافته زن سیده را حاضر کردند
 و گفتند هر چه داری از طلا و آلات و زینت زنانه بیار و عذر بیا ر گفته بود
 از برای چه و شمار درین خانه چه حقیقت و در اموال و اسباب من چقدر آگنی است

است ضعف سیده را گرفته حکم بسته بودند و صدوق او را در برابر چشم او
 باز کرده هر چه اسباب زنانه و رخت و طلا آلات او بوده برداشته و بعلاوه
 دو هزار تومان نقد در صدوق داشته برگردند و ضعف سیده از ترس اذیت
 ایشان بناچار لب از فریاد و افغان بسته نالان و گریان در گوشه افتاده در پیش
 چشمش مال او را جمع کرده بردند ضعف سیده فردای آن روز زهر پنهان از اصفهان
 بدرگاه عالمیان بنام خاقان جمیاه نوشته بدار الخلفه ارسال داشت و بدست
 یکی از مقربان درگاہ بنظر اشرف رسانید عبد الله خان نظام الدوله که ازین حال
 خبر یافته به نیت پیش دستی که مر ازین حالات و معتمای اینها بیات خبر نبوده
 و نسبت بدرگاه قبله عالم شتافته کیفیت حالات و نضای نالان حاجی هاشم
 خان را در اصفهان بعرض واقفان حضور میرساند حضرت اعلیٰ مفرماند که هر گاه
 تو باعمال زشت و افعال نادرست خویشاوند خود را نمی بینی و قدرت دفع
 و معانت او را نمیداشتی چرا پیش از آنکه بر روی عالم ارای ما واضح و لایح
 شود کیفیت این چنین بحسابی را در سواد اعظمی چنان که بتوسپردیم در بایه
 سیر اعلیٰ عرض نگردی و اکنون دیدی که کاری چنین بجهت پذیر نیست و بعرض
 ما رسیده و رای عالم ارای ما برین کار ناهموار مطلع کرده دیده است بعرض
 و اظهار آن میبرد از می شاهنشاه عالمیناه بلا خله اینکه بدر او حاجی محمد حسین
 خان صدر در بایه سیر امان نظر خدمت بسیار کرده بود پیش ازین هتک
 حرمت او نفرمود بجهت استغفار نمودند و زدیگر رای جهان را اقتضای آن
 فرمود با چند تن از مقربان حضرت و ملتزمین رکاب سعادت نصاب شهر اصفهان را
 از قند و می مستطروم شاهنشاهی زینت دهند و بنفس نفس خود رسمی این ظلم
 بی حساب نمایند در حوالی اصفهان حاجی هاشم خان باجی از اشراف و اعیان

اصفهان بخدمت مبادت نموده پیشکشها گذرانیدند و مورد توازش شده
 موكج هماتون زینت افزای شهر اصفهان و بحکم قدردنمون حاجی هاشم خان
 كرفنار پنجه قهر و سپاست كشته نوكران بختیاری او كه قوت بازو و اسباب
 غارت و تاراج رعایای شاهنشاهی بودند چون سیاب در زمین نایاب كشتند
 و بفرمان حضرت اعلی ریش حبش اسای او را كمایه ابروی او بود بدست
 فرشان بدست عدل بریدند و چشمهای او كه در چشم خانه میگردید و در كار خود
 و عواقب المومنین بود بگزلت دادرسی و عدالت كندند و بضر بچوب و شكیمه
 هر چند اشت بگزر سر كار دیوان اعلی و او را جان بخشی فرموده رها كردند
 و ولایت اصفهان را بنواب شاهزاده سلطان محمد پسر افاضات كرده یوسفخان
 سپه دار عراق در خدمت شاهزاده وزیر و مشیر و كار كندار بود بود و دامغان
 بعد از يك دو ماه در اصفهان وفات یافته غلام حسین خان پسر او كه بمصاهرت
 خاقانی مقتدر بود بجای او در عراق سپه دار و پس از وفات او خسرو خان را بكار
 گذاری در خدمت نواب سلطان محمد پسر ابا اصفهان تعیین فرمودند و علما
 و فضیلاى اصفهان را توازش پندهايت كرده اشارت رفت كه از امور ولایت
 با خبر بوده كاری كه نه بر قانون عدالت باشد یا نه سر برها بون عرضه دارند
 و بواسطه اینگونه دادرسی و مرحمت و عطوفت اهل عالم از صغیر و كیبر بدعای
 دولت روز افزون پرداختند و ثنای حضرت اعلی را در صباح و مسا و در زبان
 خود ساختند و نظام الدوله بتقصر بر این بی نظامی و تعاون و خفلیت در دار الخلافه
 خانه نشین آمدند * نفولض منصب صدارت اعظم باللهار خان قاجار * اهل حضرت
 شاهنشاهی نظر بقابلیت و استعداد فطری فخر الامراء الكرام باللهار خان قاجار
 خلف الصدق مرحوم پسر محمد خان بگلریسكى را كه تربیت یافته بن جنایت خا

خاقانی و بشرف مصاهرت حضرت اهلی ممتاز و سرفراز بود بتقولنص منصب
 صدارت اعظم مقنن و مکرر داشت فرقی مباحثه از الزوان که توان در کنگر انبندند
 و امروزه بالاستقلال بر صدر دیوان صدارت معتمد است و برای وزین و فکر
 دور بین انجام مهمات نام را متکفل و نظریه حسن سلوک و مایه دانش و ادراک
 جمیع و زرا و امانا و امرای دربار که همان مدار از نظر زرقار و حسن گفتار انجناب
 را تمی و خوشدل میباشند هر کس را قرا خور مایه و پایه شناسید و دانند و عرض
 و اظهار همیگ از امور در جهت و بساهی در پیشگاه دربار سپهر چشم پادشاهی
 معوق و معطل نیست و هر امری بر وفق مراد بر داخته و نام نیامد خبره روزگار
 حضرت جهاندار ساخته بر کرد * بیان وقایع سال همایون مال تحاقوی ثل
 ترکی موافق سنه هزار و دوست و چهل و یک هجری * کار گزاران دربار
 پادشاه روس بفرق نقض عهد و برهم زدن شروط مصاحبه و متار که افتاده میماند
 اینکه قدری از کویچه ایروان داخل بنای مصاحبه ماست آغاز گفتگو نمودند و در
 و گفت و شنید ایشان بدرازی کشید کار گزاران دولت ایران گفتند شروط
 مصاحبه برین قرار یافته که درین مصاحبه هر جا که در دست هر کس بوده است
 باز که امکان چنان بوده طرفین از حدود خود تخطی و تجاوز ننمایند انجماحت گاهی
 معاذیر ناموجه میگفتند و گاهی میگفتند که سلوک ما با نواب غایب السلطنه نمیشود
 و گاهی میفومند که پادشاه ایران انجارا که خاطر خواه ماست بجا بخشش نماید و در
 گذرد ازین طرف نیز کار گزاران دولت دوران عدت ایشان را بجا
 میفومند و آن حدود مشهور و بیالغ لو و کونی و کویچه دیگر بود که همیشه در دست
 کار گزاران این طرف است درین سال همایون قال که چمن سلطانه بضر
 خپام انجمن شکوه خاقان کامران کردید نواب و لعه در بحضور مصلیدند چون

نایب السلطنه شرف استان روسی حضرت اعلی در یافت کیفیت گفتگو و بانه
 جولی کاپر گذاران دولت روس در عهدشکنی و آشوب طلبی بعرض اقدس
 رسید حضرت شاهنشاه مقرر فرمودند که مہر ز احمد صادق مروی و قابع نکار
 داروغه دفترخانه هہا لون کہ مردی فاعلمه دان و سخن شناس و بہرام سفارت
 و کاردانی و کار گذاری آراستہ و عمل افتاد خاقان جہا ہ بود و بارہا سفارت
 بغداد و خراسان تعیین گشتہ و امور داری نقص و عیب گذرانہ از دیار کہوان
 مدار حلیمچی و دشود و بعد از ورود بکر جستان بہراقت کار گذاران دولت
 روس ملاحظہ گوی و نہاید و بطر امان و تفکر بہاہ التزاع و باعث مشاجرہ
 و مناظرہ فیما بین را معلوم نمودہ بخدمت سپہر رفت عرضہ داد تا معلوم شود
 کہ مایہ نزاع چیست و گفتگو با کہست مہر زای مشارالہ از بہر بزروانہ
 ایروان و از انجا بکر جستان عازم گردیدند نایب السلطنہ در اوایل زمستان
 با احتیاط اینکه لشکر روس بر سر باست شاید کہ از کم فرستی و فتنہ جولی ارادہ
 طرفی نمایند و خود را در عهدشکنی از نمایند بھانہ شکار از دار السلطنہ تریز
 روانہ گردشت و از انجا شکار کنان عازم پنجوان و ایروان گردیدند * بیان
 وفات الکسندر باولج امپراطور روس و شعاہ از حالات و اخلاق او * در
 بیست و یکم شہر ربیع الاول این سال امپراطور روس الکسندر باولج ازین
 دیر پروس رخت رحلت بر بست و او بادشاہی عادل و رھبت پرور بود
 اھالی مسعود کہ قبل القہم و کنندھن میباشند کہی دابراہ و رسم جھوہ
 کہ مذهب ایشانست باز داشتہ معلمان زیرک و دانا از عمالک انکلبس
 و فرانسہ آورده در ہر ادب و صنعت ماہر ساخت و شعاہ از حالات او در اول
 کتابہ در احوال دولت روس گذشتہ معلوم طالبہ کتدکان خواہد شد بعد

بعد از وفات او قسطنطنیه بپراورد و رهوس تاج و تخت افتاده نظر بشدت و پلبش
 و بی پروایی وحدت او و زرای پایی تحت روس او را ممنوع و در هر اول داشته
 برادر دیگر او را که نکولای باولج نام داشت پادشاهی و فرمان روائی بر تخت
 نشاندند * بیان مجادله نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حکم فرمای موز بانان
 خراسان بالشکر خوارزم و شکست اغابا بید بزدان و مین طالع شاهنشاه کبکی
 شان * رحن قلی طوره ولد محمد رحیم خان والی خوارزم با جعیتی از او بیکه
 فقرات و بی و تساکین خوارزم بفرم اخذ زکوة سا بود و تاد بکسر و ادات این
 سمعت آمده چون از طوائف ترک کابنه دشت قیماق از تکه و انزال و خرمند و غیره
 با او درین سفر موافقت داشتند بجهت مزبور خود مغرور شد جعی را روانه
 او در بند و جعی را بر سر مزدوران فرستاده مستحقین هر دو جاد در مقام مدافعت
 و ممانعت بر آمد لشکر خوارزم مقتول شدند و شکسته برکشند رحن قلی مزبور
 بخود سازی و استعداد پیر و اخته با جعیتی کامل و تو بخانه که همراه داشته تا کوشک
 مهدی که دو فرسخی شهید مقدم رضوی است رفته نواب حسنعلی میرزا بعد
 از استحضار ازین اخبار قلیل جعیتی را که در خدمتش حاضر بودند با استقبال
 اخاص فرستاده جعی را مقتول و بقدر هشتاد نفر دستگیر نموده مراجعت بمغایند
 بعد از تحقیقات لازمه شب نهم پیر سران لشکر فتنه انگیز شینون انگیزته در
 اطراف اردوی لشکر خوارزم دستبردی کامل مینزدند درین بین سپید محمد خان
 حاکم کلات و جعی از خوانین خراسان از استماع این اخبار وارد کاب شاهزاده
 میشوند و نواب حسنعلی میرزا با تو بخانه و زنبور کانه و انعقاد هفت هشت هزار
 نفر در کوشک مهدی بر سر او رانده بعد از تلافی فریقین و تقابل مسکین از
 دو طرف حالات کوه زیبای یکدیگر میاورند بدون غنایت الهی و نیروی اقبال

مصون از زوال بادشاهی بر سپاه مخالف شکستی عظیم روی نموده جمعی کثیر
مقتول و جمعی دستگیر گشته بقیه السیف و بسیار طریق فرار و مرحله پیمای بودی
دارالبوار گشته نواب شاهزاده سپاه را ابتعاق آن کرده مخدول و مأمور و چون
هو لغایت بروقت داشته و معابر و منازل بیطرف و کل انباشته پیشتر اطاقه دستگیر
سپاه ظفر بنامه و قبلی با حال بنامه و روز سپاه راه خوارزم پیش میگیرند و معلوم
نمگردید که در حق قلی در میان کدام دست بوده و از کدام طرف رفته و اسقاع
اینگونه است و ظفر که از قبض فضل این دژ او روی نمود چاکران استان
شاهی را سرور و نامور پرور نماید گردید * از سوامح این سال * ضبه ملال انکه کبیر
وفات هنزاده بهمن شان ابراهیم خان بود و او جوانی خلیق و خوش خوی
و مهربان و والی ولایت کرمان و بمصاهرت خاقان کبیرستان سرافراز اول
سباح عهدها یون تا اکنون دارای آن ملک جنت فرین و انتظام امور رکهن
و مهین انو لایت در عهد او بود و درین سال باقضای قضای الهی

مريض شده درگذشت و حادثه میات جانگزی او باعث

حکلال و ملال خاقان بلند اقبال و شاهزادگان

چشید جلال مکر دید



* اختتام کتاب بعون الملك الوهاب *

ازین تأییدات الهی و قبض فضل نامتاهی در زمان بدی شاهنشاهی نواب
ولعهد شهریار با جلا رجیع تصنعات بلاد فرنگ را در ایران متداول ساخته کتبها
ریخت و صنعتهای غریبه و فنون عجیبه بر آنکس از جمله مهندس که مهندس خانه
و توب و توخانه و بار و طخانه و ملهوت خانه و نظم نظام جدید و ساختن اچیل بود

و اسباب حرب بترکب و شبهه استادان فرنگ و ایران تمامی این تصنیفات را بهتر
 از استادان این فنون در هر فن ساختند از جمله تصنیفات غیریه عمل الفیاض بود
 که او را با سه کویند و این نسخه جدید که موسوم به آثار سلطانی است در دار
 الانطباع دار السلطنه تبریز با همام کار کذا از آن سرکار حضرت و لجهد بسی
 و استادی جناب ملا محمد باقر تبریزی که از معارف این ولایتست بتاریخ او آخر
 شهر رجب المرجب سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری شریف اتمام و اختتام
 پذیرفت و انشاء الله تعالی صواد را حواله خاقان سپهسالار بعد از این تاریخ هر جلد
 دیگر محرر و در بلعه خانه رفته مطالعه کنندگان از بجهه بانی خواهند شد و سواى
 این کتاب مستطاب در دار خلافت طهران میرزا زین العابدین تبریزی بعین اشفاق
 و الطاف سلطان آفاق خلد الله ما که و سلطانه و اتمام منزه خان مجلدات
 از کتب حدیث با سه کرده تجار و اهل معاملات با طرف ولایات میبرد و خرید
 و فروخت میشود و اینها از دولت پادشاه عادل باذل و همت بلند شاهنشاه
 عالمین است و گرنه که را آن همت و قدرت میبود که خزانه ها خالی کند و این
 تصنیفات را از شش ماهه راه و یکساله راه بایران آورد و در میان خلائق متداول
 سازد امید که تا امان بر جا و مهر و معاد و استیاست سایه دولت اعلیحضرت قدر
 قدرت و نخل حشمت نواب نایب السلطنه ایران از سر مضبوط و کبر
 و رعایا و بربایا و چاکران و دولتخواهان این
 استان کس ندرده و پابنده باد بعین
 عهد و اله الامجد